هو العزیز

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تالیف میرزا محمد علیخان ذکاء الملک

در مطبعهٔ «فاروس» بطبع رسید

طهران

هو العزیز

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تألیف میرزا محمد علیخان ذکاءالملک

مدیر مدرسهٔ علوم سیاسی

سنه ۱۳۲۷ هجری

در مطبعهٔ «فاروس» بطبع رسید

طهران

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدالحمد والصلوة از جمله قبایل و امم سالفه که اعمال و آثار ایشان در جریان امور و کیفیت زندکانی سکنهٔ این کره تصرف و مدخلیت تامه داشته و یادکار های عبرت انکیز از خود کذاشته اند رومیهای قدیم میباشند که مدت چندین قرن دعوی مالك رقابی مردم روی زمین مینمودند و چندان هم بی حق نبودند زیرا که در مقابل خود کردن فرازی نمیدیدند جز ملوك اشکانی یا شاهنشاهان ساسانی ایران که کاه کاه بواسطهٔ جلو کیری از تجاوزات سرداران رومی یا بحکم دست اندازی بمتصرفات ایشان آن قوم با حشمت و شأن را یاد آور میشدند که مالك‌الملك علی‌الاطلاق دیکری است ودستکاه بشر هرقدر باوسعت وعظمت باشد از انقلابات دهر مصون نیست اما طائفهٔ مزبور اکرچه عاقبت در مقابل سیل حوادث روزکار خود داری نتوانسته و

دولت و سلطنت ایشان نیز دستخوش انحطاط و انقراض کردیده در دورهٔ جهان داری و فرمانروائی خود درسیاست ملك و نظام لشکری و قوانین کشوری و غیرت وطنی و کلیهٔ آداب تعیش و تمدن راهی رفته و شیوهٔ اختیار نموده بودند که ملل معظمهٔ حالیه رفعت مقام و مایهٔ احتشام خویش را از پیروی ایشان میدانند و بی مضایقه آنانرا قدوهٔ خود میخوانند درهر مورد باعمال و آثار آنها نظر میکنند و قوانین و رسوم آن قوم را مأخذ و منشأ ترتیبات اجتماعی خویش قرار میدهند و از این روست که در ممالك متمدنه تدریس تاریخ روم را در مدارس ومکاتب جزء واجبات میشمارند و عدم اطلاع از اصول وقایع آنرا برای هرکس نقص تربیت محسوب میدارند

نظر بمطالب مسطوره دراین ایام که حضرت مستطاب اجل اکرم آقای مؤتمن‌الملك وزیر معارف و اوقاف ضاعف‌الله اجلاله برای مدارس ومکاتب امر بترتیب پروکرام یعنی فهرست مواد تدریسیه نمودند تدریس تاریخ روم هم بالضروره میبایست در پروکرام قید شود و از آنجا که کتابی دراین شعبه ازتاریخ درزبان فارسی نوشته نشده بود که برای تعلیم و تعلم مدارس ما مناسب باشد تألیف و طبع چنین کتابی را باین ناچیز که عمر خویش را وقف خدمت معارف نموده رجوع فرمودند و بندهٔ اقل انجام

— دیباچه —

این خدمت را مایهٔ شرف وافتخار خود دانسته امتثال امر نمودم و کتابی را که بنظر مطالعه کنندکان میرسد ترتیب دادم و از آنجا که اجر هیچکس نباید ضایع شود عرض میکنم نظر بنده در نکارش این تاریخ بر کتابی بوده است که مسیو سنیوبس دانشمند فرانسوی دراین موضوع تألیف نموده الا اینکه باقتضای حوائج مملکتی دربعضی موارد از آن کاسته و برخی مطالب لازمه برآن افزوده ام امید که ازعهدهٔ ادای این تکلیف بدرستی برآمده و برای خویش مایهٔ شرمساری فراهم نکرده باشم

بندهٔ شرمنده محمدعلی ملقب بذکاء الملك
ابن مرحوم میرزا محمد حسین خان فروغی ذکاء الملك طابت تربته

فصل اول

کیفیت جغرافیائی ایطالیا وطوائف قدیمهٔ آن

ایطالیا شبه جزیره ایست که در دریای مدیترانه (۱) ممتد کشته از ساحل فرانسه بجانب یونان میرود دو کنارهٔ این شبه جزیره تقریباً متوازی میباشد و قطر آن همه جا یکی است تا محلی که منقسم بدو قسمت و دارای دو نوك میشود و باینواسطه شکل چکمهٔ پیدا میکند که پاشنهٔ آن بطرف یونان و پنجهٔ آن متصل بجزیرهٔ سیسیل میباشد

درون ایطالیا همه جا کوه عظیمی است موسوم به اپنن (۲) که ارفع قلل آن دوهزار و نهصد متر ارتفاع دارد جبال مذکور از طرف مشرق یعنی از جانب دریای آدریاتیك (۳) دارای نشیب تندی است و دراین دامنه دره های کوتاه و تنك هست که بواسطهٔ تخته سنکهای بزرك از یکدیکر جدا میباشند برعکس در طرف مغرب یعنی سمت دریای تیرنین (٤) کوهها بتدریج پائین

(1) Méditerranée (2) Apennins (3) Adriatique (4) Tyrrhénienne

شدید شمالی منقلب است طرف دریای یونان فقط یك بندوخوب
بوده که امروز پر از ریك است و آن بندر تارانت (۱) میباشد
ساحل غربی قدری بهتر است ولی باز بندر طبیعی کم دارد در
دو محل یکی در تسکان و دیکری درناپل (۲) بعضی جزایر
هست و دریا نزدیك ساحل عمق دارد و بندر های معتبر قدیم
درهمین نقاط بوده است

شبه جزیرهٔ که وصف آنرا نمودیم تمام آن خاکی است که درقدیم
باسم ایطالیا موسوم بوده ولی امروز علاوه برخاك مزبور ناحیهٔ
را هم که درشمال آن شبه جزیره واقع است تاجبال آلپ (۳)
جزء ایطالیا محسوب میدارند و آن درقدیم اسم دیکر داشته
چنانکه بعد ذکر خواهیم نمود

سواحل ایطالیا مثل یونان مستعد بحر پیمائی نبوده و مردم قدیم
آن بحری و ملاح نشده اند درجلکه ها ودره ها زارع بوده و
در کوهستان کله داری مینمودند

سکنهٔ ایطالیا

(کوچ نشینهای یونانی) جنوب ایطالیا که از جلکه های پست
و پشته ها تشکیل یافته بجانب یونان ممتد است چنانکه ازمنتها الیهٔ
آن هروقت هوا صاف باشد کوهها و جزایر یونانرا میتوان
مشاهده نمود سکنهٔ قدیم این ولایت موسوم به یاپیژ (٤) بوده

(1) Tarente (2) Naples (3) Alpes (4) Iapyges

و شاید ازآن طرف دریای آدریاتیك ازولایت ایلیری (۱) آمده
بودند زیراکه زبان ایشان شبیه بزبان مردم ایلیری بوده است
از مائهٔ هشتم یونانیها باین ناحیه کوچ کردند و درجلکه های
حاصل خیز وسواحل درنقاطی که کشتی میتوانست نزدیك شود
قرار کرفته شهر های مستحکم بنا نمودند وهرکدام ازاین شهرها
دولتی (۲) بود که حکومتی علیحده داشت و با سایرین زد و
خورد هم میکرد مهاجرین مزبور دراین ولایت همان زندکانی
یونانرا داشتند لکن باثروت و وسعتی زیادتر و مقتدرترین
شهر های ایشان یکی سیباریس (۳) بودکه به ثروت معروف است
دیکر کرتن (٤) که جنکجو بوده دیکر تارانت که بندر بزرك
جنوب ایطالیا بوده است

یونانیهای مذکور فقط جزئی ازاین خاك را متصرف بودند و
سکنهٔ قدیم مملکت هم در آنجا سکنی داشتند اما فقیرتر و
ضعیف تر و تمدن ایشان هم کمتر بوده متدرجاً زبان وآداب و
رسوم یونانیها را قبول کردند بطوری که تمام ایطالیای جنوبی
مملکتی یونانی شد و آنرا یونان کبیر خوانده اند

در طرف دریای تیرنین نیز ازقدیم کوچ نشینهای یونانی بودهاست
و قدیم ترین آنها شهر کوم (۵) روی تخته کوهی آتش فشانی
ساخته شده بود بارتفاع صد متر که بردریا مشرف بود ودرجنوب

(1) Illyrie (2) Cité (3) Sybaris (4) Crotone (5) Cumes

آن ولایت کامپانی واقع شده که جلکه ایست بسیار حاصل خیز چنانکه تجار کوم کندم آن ولایت را بیونان میبردند و ظروف یونانی را بانجا میاوردند ملاحان کوم درسیر دریا ودزدی بحری معروف شدند و با سفاین اتروسك (۱) و کارتاژ (۲) جنك کردند قدری درجنوب کوم مهاجرین ازهمین شهر رفته اطراف خلیجی که بهترین بنادر این ساحل را دارا میباشد چند شهرجدید یونانی ساختند که یکی از آنها ناپل میباشد که بمعنی شهر جدیداست یونانیهای کامپانی آنقدر کثیرالعدد نبودند که بتوانند در وضع زندکانی سکنهٔ ولایت تصرفی بکنند و آنها دوبلاد کوچك دور از ساحل منزل داشتند تا وقتیکه اتروسکها و سامینتها (۳) بر ایشان غلبه کردند

(طوائف اتروسك) در شمال غربی شبه جزیرهٔ ایطالیا مابین جبال اپنن و دریا ولایتی است کوهستانی که جبال آن سابقاً آتش فشان بوده زمین آن حاصل خیزاست ودروسط جنکلی داشته تاریك ومخوف وسواحل آن امروز پر ازریك و دارای باتلاقهای بد هوا میباشد سابقاً بهتر بوده وبندرهائی داشته که امروز ندارد و این ناحیه را درقدیم اتروری (٤) میکفتند و سکنهٔ آن که اتروسك خوانده میشدند بهیچیك ازمردم مجاور شباهت نداشتند وزبان ایشان باالسنهٔ سایرمردم ایطالیا تفاوت داشت چنین معروف

(1) Etrusques (2) Carthage (3) Samnites (4) Etrurie

بود که اتروسکها از خارج بایطالیا آمده ولی معلوم نبود اصلشان از کجا بوده بهر حال مردمانی غنی و مقتدر بوده اند بلاد ایشان روی کوهها بنا شده و دارای حصار های سنکی بوده و هرکدام دولتی جداکانه بودند تمام اراضی وثروت مملکت متعلق به بزرکان بود و ایشان با اسلحه و حربه های کران بها بجنك میرفتند و سایر مردم مطیع ایشان بوده اند بزرکان غالباً رئیسی داشتند که بمنزلهٔ شاه بود و او لباس رسمی با حاشیهٔ ارغوانی داشت روی صندلی عاج می نشست و همراه او یساولان بودند که تبر و چوب بدست داشتند

اتروسکها کشتیها داشتند که درسواحل سیر میکردند و مخصوصاً با کارتاژ تجارت داشتند ملاحان در آنوقت مسلح بودند و اکر دست می یافتند سفاین دیکران بلکه آبادیهای ساحل را غارت میکردند و مردم را قتل کرده زنها و اطفال را باسیری برده میفروختند و این رفتار را اتروسکها مخصوصاً با یونانیها که رقیب ایشان بودند میکردند در جنوب و شمال ولایت خودشان هم دست اندازی کرده آداب ورسوم خویش را آنجا منتشر میکردند و قبایل و بلاد را مطیع میساختند

از عقاید دینی این مردم اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم معتقد بربالنوع ها وربةالنوعها بوده ارواح اموات را نیز بواسطهٔ ترسی که از شر ایشان داشتند میپرستیدند و برای خوشنود کردن ایشان

انسان هم قربانی میکردند ورسم جنکهای غلامان که در روم بوده و بعد شرح خواهیم داد از آن منشأ است اتروسکها معتقد بشیاطینی بوده که زیر زمین منزل داشتند و ارواح مردم را بعداز مرك بدان محل میبردند و درتصاویر ونقوش ایشان دیده میشود که صورت مالك دوزخ را با شکلی مهیب ساخته وشیاطین متعدده باشکال مختلفه نیز رسم نموده اند

درمیان اتروسکها بعضی اشخاص غیب کوئی میکرده و از آینده خبر میداده و طریق غیب کوئی ایشان مختلف بوده است هروقت حیوانی قربانی میکردند امعاء و احشاء او را ملاحظه مینمودند و از روی بعضی آثار نقل اخبار میکردند از روی رعد و برق هم علاماتی استخراج مینمودند اما معمول ترین وسایل اخبار ازغیب تطیر بود باینطریق که شخص غیب کو رو بشمال ایستاده چوبی بدست کرفته خطوط مستقیمه درهوا رسم میکرد ومربعی تشکیل میداد و در آن مربع نکاه میکرد اکر طیور از طرف راست آن عبور میکردند فال خیر بود و اکر از سمت چپ میرفتند بفال بد میکرفت از عقاب تطیر بخیر میکردند وجغد را شوم میدانستند کم کم قواعد غیب کوئی را مضبوط و مدون نموده و کتب متعدده درباب پرواز طیور ورعد وبرق و رسوم و اعمال مذهبی نوشته بودند

قوم مزبور اعمال و صنایع ملل متمدنهٔ قدیم را از کارتاژیها

ویونانیها فرا کرفته بودند ازکوههای اترووری وجزیرهٔ الب (۱) مس و آهن استخراج میکردند و اشیاء فلزی و انکشتری و کردن بند و سایر زیور ها از طلا و نقره میساختند همچنین اثاث‌البیت و آئینه های فلزی و جامهای منقش از خاك پخته نیز ظروفی میساختند که متن آن سیاه بود و نقوش قرمز داشت که غالباً تصاویر ارباب انواع و پهلوانان یونانی را ظاهر میساخت

بلاد اترووری منظم ساخته شده دارای حصار های سنکی و دروازه های طاقی و کوچه های مستقیم عریض سنك فرش بود و برای آب آوردن بشهر ها و خشك کردن صحرا های مرطوب قنواتی ساخته و مابین خانه ها هم نهرهای آب جاری میکردند

از آثار اتروسکها چیزی که زیاد مکشوف شده مقبره های ایشان است بعضی از آن مقابر دارای بنائی است از سنك بشکل کنبد که درون آن اطاقهائی است مثل اینکه برای سکنای میت ساخته‌شده و نعشها پیدا کرده اند که در تابوتهای سنکی قرار داده و رختخوابهای مزین برای ایشان مهیا کرده بودند و اطراف آنها اسباب وپارچه وجواهر وظروف منقش سابق‌الذکر بسیارمیباشد در ودیوار مقبره هم منقش است وتصویر بازیها وجشنها وقتل اسرا و از این قبیل چیز ها را مینماید

برای خط نوشتن اتروسکها الف بای قدیم یونانی را قبول کرده

(1) Elbe

و

و مسکوکات ایشان هم شبیه بپولهای یونانی بوده است

(قبایل کوهستانی ایطالیا) در وسط جبال این مملکتی است مرکب از دره های تنك و کوههای کوچك ودرهٔ وسیع حاصل خیزی ازوسط آن بطرف مغرب پائین میرود این محل امبری (١) نام داشته و قومی در آن ساکن بودند زارع و چوپان موسوم به امبرین (٢) شهر های آنها کوچك ومستحکم وبالای کوههای مشرف بر دریا ساخته شده بود و میگفتند درقدیم ایشان قوم معتبری بوده که در تمام تسکان (٣) و درهٔ رود پو (٤) منتشر بوده و اقوام جدیده ایشان را از آنجا رانده بودند این قبائل زبانی حرف میزدند شبیه بزبان لاتن (٥) اما یك ملت نبودند و هر شهری از آنها مستقلا دولت کوچکی بود

در جنوب امبری کوه بزرکی است که اطراف آنرا تخته سنکها مثل حصار کرفته و آن ناحیه را ابروز (٦) کویند و مسکن قومی سارق بوده است قدری جلو تر بطرف مغرب رشته کوهی است پست تر و درهٔ دارد که رود انیو (٧) در آن جاری است و آن کوهستان سابین (٨) میباشد در قدیم قوم سابن (٩) در آنجا سکنی داشتند و ایشان مردمی بودند دهقان و جنکجو و نجیب و زحمت کش و قانع و زبان ایشان هم شبیه

(1) Ombrie [(2) Ombriens (3) Toscane (4) Pô (5) Latin (6) Abruzzes (7) Anio (8) Sabine (9) Sabins

به لاتن بود

چنین معروف بود که اکثر قبائل کوهستانی ایطالیا ازفروع قوم سابن بوده و سابلین (١) خوانده میشده و درجبال مرکزی ایطالیا در ولایاتی که بطرف آدریاتیك واقع است منزل داشتند ابتدا مساکن ایشان درکوهستان نزدیك جلکه بوده و بعد بخود جلکه آمده در پشته های کنار ساحل قرار کرفتند اسامی بعضی از آن قبائل ازاینقرار است پیسانتن (٢) هیرپن (٣) مارس (٤) وستن (٥) هرنیك (٦) اك (٧) ولسك (٨)

مقتدر ترین قبائل سابلین اقوام سامنیت (٩) بوده که در وسط این درولایتی صعب الوصول سکنی داشته وقومی جنکجو بوده اند جوانهای ایشان چون درولایت فقیر خویش بصعوبت زندکی میکردند رفته بعنوان سربازی خدمت مردم شهر های آباد مینمودند وقتیکه بر میکشتند حربه های قیمتی وسپر های نقره و اشیاء نفیسه دیکر همراه میاوردند در مائه ششم قبل از میلاد چندین دسته از جنکجویان سامنیت درولایت خارج توقف کرده سکنهٔ آنجا را مطیع خود نموده قبائل مخصوصه تشکیل دادند معروف باقوام لوکانین (١٠) وبروتین (١١) وکامپانین (١٢)

(1) Sabelliens (2) Picentins (3) Hirpins (4) Marses (5) Vestins (6) Herniques (7) Eques (8) Volsques (9) Samnites (10) Lucaniens (11) Bruttiens (12) Campaniens

و این کوهستانیها تقریباً مدت صد سال بر تمام جنوب ایطالیا مسلط بودند

« قوم لاتن » از وسط کوه اپنن رودخانهٔ جاری است کوچك وسریع موسوم به تیبر (۱) در جنوب این رود ولایت لاسیوم (۲) واقع است که خاکش آتش فشانی است و کوه آتش فشانی در آنجا هست موسوم بکوه البن (۳) که اکنون خاموش است ولی مواد آتش فشانی آن تمام ناحیهٔ مزبور را پوشانیده و دره و ماهور زیاد تشکیل داده است

لاسیوم ولایتی است مرطوب باران زیاد در آنجا میبارد و این آبها تماماً جاری نمیشود مقداری از آن بخاك فرو میرود و در تابستان بخار شده بیرون میاید و دربعضی نقاط هم آب جمع شده مرداب میسازد باینواسطه آن ناحیه بد هواست و تب و نوبهٔ زیاد داود چنانکه در قدیم در بسیاری از نقاط آن مردم ربة النوعی برای تب فرض کرده آنرا پرستش مینمودند که از این مرض محفوظ باشند اما این اوقات بدهوائی آنجا زیاد تر است بجهت اینکه سابقاً آباد تر بود و بسیاری از مردابها را برای زراعت خشك کرده و آب هارا جریان داده بودند

سکنهٔ لاسیوم لاتن (٤) نام داشتند و از نژاد همان قبائل کوهستانی سابق بودند از حیث زبان و مذهب و وضع زندگانی هم

(1) Tibre (2) Latium (3) Albain (4) Latins

به آنها شباهت داشتند دهقان وچوپان بودند اما بواسطهٔ مجاورت با اتروسکها و یونانیها قدری متمدن تر شده بودند با الف بای یونانی خط مینوشتند درخت زیتون و انجیر عمل میاوردند فلز کاری میکردند بسبك اتروسکها بنا مینمودند شهر های کوچك بالای تپه ها میساختند و هریك از شهر ها محالی داشت و مردم آن ملتی بودند و دولتی علیحده داشتند و دولت را سیته (۱) یا رس پوبلیکا (۲) [یعنی مال ملت] میگفتند و از قرار مذکور اقوام لاتن قریب سی دولت تشکیل داده بودند که غالباً با یکدیگر منازعه میکردند ولی دول مزبوره هر سال یکدفعه مأمورین از جانب خود تعیین مینمودند وایشان همه بالای کوه البن جمع شده در معبدی که برای کلیهٔ اقوام لاتن مشترك بود بجهت رب النوع موسوم به ژوپیتر لاتن (۳) یك گاو قربانی میکردند

بنا بر آنچه در این فصل مذکور شد مملکت ایطالیا قبائل مختلفه داشته که در تحت عنوان واحد در نمی آمدند وهمان اقوامی هم که امروز ما میدانیم از یك نژاد میباشند خودشان بالنسبه بیکدیگر اجنبی بودند زبانشان با اینکه ابتدا یك منشأ داشته تفاوت پیدا کرده بود و حرف یکدیگر را نمیفهمیدند متمدن ترین آن اقوام در جنوب یونانیها بودند و درشمال اتروسکها واین هر دو قوم از خارج آمده بودند مردم لاتن که نزدیك ساحل سکنی داشته تمدن این

(1) Cité (2) Res-publica (3) Jupitér-latin

اجانب را اخذ کرده کم کم برتمام ایطالیا مسلط شدند

فصل دوم

سلاطین قدیم روم

(کیفیت بنای شهر روم) در سرحد شمالی لاسیوم نزدیك ولایت اترووری جلگه ایست دارای تپه های چند و رود تیبر در آن جاری است و چون هر سال طغیان میکند آن ناحیه باتلاقی است بد هوا و تپه های سابق الذکر هم کوچك است ومرتفع ترین آنها به پنجاه ذرع نمیرسد اما بعضی از آنها خیلی ناهموار وسراشیب است و بمنزلهٔ قلعهٔ طبیعی میباشد

بالای بلند ترین آن تپه ها که موسوم بکوه پالاتن (۱) میباشد نزدیك رود تیبر درقدیم الایام شهری ساخته شده که نام آن روم (۲) بوده وشهر مربع کوچکی بوده ودور تپه آن خندق و درون خندق حصاری از سنك ودرچهار طرف چهار دروازه داشته است

اعتقاد رومیها این بوده که شهر ایشان هفتصد و پنجاه و سه سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بنا شده و دربارهٔ کیفیت بنای آن و وقایع اولیهٔ که در آنجا واقع شده حکایاتی نقل میکردند که بافسانه بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ اما چون از تاریخ اوایل عهد

(1) Palatin (2) Rome

رومیها هیچگونه سند صحیح بدست نداریم بعضی ازهمان حکایات را که معروف است نقل مینمائیم

بنا بر روایات مزبوره بعداز آنکه واقعهٔ تروا (۱) واقع شد و آن شهر معظم خراب گشت وسوخت انه (۲) که ازدلاوران آن سرزمین بود بایطالیا و بولایت لاسیوم آمد و اولاد او در آن ناحیه شهری ساختند موسوم به الب (۳) و در آنجا سلطنت داشتند سلطان دوازدهم از اولاد آن دلاور دوپسر داشت که بزرکتر آن دو نومیتر (۴) وکوچکتر آمولیوس (۵) موسوم بود بعد از پدر پسر کوچکتر برادر بزرك خودرا دستگیر کرده تبعید نمود و سلطنت را غصب کرد و برای اینکه برادرش مقطوع النسل شود دختر اورا که رئاسیلویا (۶) نام داشت مجبور کرد کاهنه شود و شوهر اختیار نکند لکن مارس (۷) رب النوع جنك به آن دختر مایل گردید و بنا براین دختر از او حامله شد ودوپسر توأم آورد که یکی رمولوس (۸) خوانده شد دیگری رموس (۹) پادشاه برای اینکه آن دوطفل را تلف کند ایشان را درسبدی گذاشته روی رود تیبر رها کرد آب رودخانه سبد را بپای کوه پالاتن برده نزدیك درخت انجیری نگاه داشت آنجا ماده گرگی آن دوطفل را شیر داد و طیور هم بالای سر

(1) Troie (2) Enée (3) Albe (4) Numitor (5) Amulius
(6) Rhéa Sylvia (7) Mars (8) Romulus (9) Rémus

ایشان پرواز کرده حشرات را از آنها دور میکردند عاقبت چوپانی ایشان را دیده نزد زوجهٔ خویش برد و پرورش داد تا بزرگ شدند و شجاع وجنگجو گردیدند و امولیوس را کشتند و جد خود را بسلطنت رسانیدند و او ایشان را فرستاد تا در مکانی که پرورده شده بودند شهری بنا نمایند پس هریك ازدوبرادر مترقب شدند که فال خیری برای ایشان ظاهر شود قرعه بنام رمولوس درآمد و مقرر شد که شهر را رمولوس بنا نماید بنا بر این یك جفت گاو بهگاو آهن بسته اطراف تپهٔ پالاتن شیاری رسم کرد که محوطهٔ شهر باشد وحصاری دورآن برپا نمود وشهر را بمناسبت اسم خود روم نامید ومحوطهٔ آن را مقدس قرارداد یعنی هیچکس نباید از آن حصار تجاوز کند مگر اینکه از دروازه داخل شود برادرش رموس چون در این باب رشك میبرد علی رغم او از روی شیار جستن کرد رمولوس هم اورا بقتل رسانیده گفت اینست سزای هرکس که ازاین محوطه تجاوز نماید

بعد ازآن برای اینکه سکنهٔ شهر جدید البنا زیاد شود رمولوس بیشهٔ را که درآن نزدیکی بود مأمن قرار داد تبعید شدگان و غلامان فراری ومرتکبین جنایات ازهرنقطه به آن بیشه پناه بردند و محفوظ شدند و جزء سکنهٔ روم محسوب گردیدند و بنا براین رعایای رمولوس مرکب شدند از جماعتی که ازشهر الب همراه او آمده و مردمی که به بیشهٔ مذکور تحصن جسته بودند چون این

جماعت همه مرد بودند رمولوس از اقوام مجاور زن طلب نمود ایشان او را استهزا کردند بروی خود نیاورده ضیافتی ترتیب داد و قوم سابن را دعوت کرد ایشان بی خیال بازن و بچه بضیافت رفتند رمولوس ناگاه برومیها اشاره کرد تابرسر دخترهای ایشان ریختند و آنهارا تصاحب کردند مردان سابن برای تلافی بجنگ رومیها آمدند درمقابل کوه پالاتن تپهٔ بود موسوم بهکاپیتل (۱) رمولوس درآنجا قلعهٔ بنا کرده ویکدسته مستحفظ قرارداده بود دختری رومی مسماة به تارپیا (۲) چون دید مردم سابن بازوبند های طلا ببازوی چپ دارند گفت اگر شما از آنچه ببازوی چپ دارید بمن دهید قلعه را تسلیم شما میکنم ایشان وعده دادند و قلعهٔ کاپیتل را متصرف شدند و سپرهای خود را بروی آن دختر زدند و اورا تلف کردند و بخیال خود وعدهٔ خویش را وفا نمودند زیراکه نیت ایشان ازآنچه دربازوی چپ دارند سپرهای خودشان بود باینطریق آن دختر بسزای خیانت خود رسید ویکی ازتخته سنگهای کوه کاپیتل باسم اوموسوم گردید (۳) و بعدها مرسوم شد که اشخاص خائن و نابکار را از بالای آن سنگ بزیر انداخته هلاك مینمودند

خلاصه رومیها وسابنها در درهٔ بین کاپیتل وپالاتن محاربه کردند بعد ازکشمکش چند دخترهای سابین که زوجهٔ رومیها شده بودند

(1) Capitole (2) Tarpeia (3) Roche Tarpéienne

عیان آمده با لابه و زاری شوهر های خویش را از پدر ها و برادر ها جدا کردند آن جنکجویان غیور برقت آمده دست از محاربه برداشتند و پادشاه قوم سابن که تاسیوس (۱) نام داشت با سلطان رومیها یعنی رمولوس مصالحه کرد و آن دوقوم اتفاق پیدا کرده یکی شدند و رمولوس مدتی بعد از تاسیوس زنده بود وبا اقوام مجاور جنکها کرده غالب کردید تا اینکه روزی رومیهارا جمع کرد که سان به بیند رعد و برق شدیدی بروز نمود مردم ترسیده متفرق شدند چون طوفان زایل کردید رمولوس مفقود شده بود یکی شهادت داد من اورا دیدم روی عراده نشسته در میان رعد و برق به آسمان رفت رومیان چنین دانستند سلطان ایشان بحضور خداوندان شتافته و از آن ببعد او را بعنوان کورینیوس (۲) پرستش مینمودند

(نوماپمپیلیوس) بعد از رمولوس میکفتند رومیها یکسال بی سلطان ماندند عاقبت یکنفر از قوم سابن را که نوماپمپیلیوس (۳) نام داشت بپادشاهی اختیار کردند و اومردی آرام و عاقل و عادل وعابد بود وشبها به بیشه های متبرك رفته با ربة النوعی مسماة به اژری (٤) مشاوره میکرد وآداب مذهبی‌را ازاو فراکرفته مرسوم مینمود وازجمله اعمال او بنای معبدی بود برای ژانوس (٥)

(1) Tatius (2) Quirinus (3) Numa Pompilius (4) Le nymphe Egérie
(5) Janus

رب النوع ومقرر بود که در آن معبد هنکام جنك مفتوح و اوقات صلح بسته باشد ولی بعد از خود آن سلطان مدت چندین قرن درمعبد ژانوس بازماند یعنی در آن مدت رومیها دائماً درجنك بودند

رومیها ترتیب اکثر آداب دینی و طبقات کاهنین ومباشرین امور مذهبی خود را منسوب به نوماپمپلیوس میدانستند و شرح آنرا در فصلی جداکانه نقل خواهیم نمود

(تولوس هستیلوس) پادشاه سیم روم را تولوس هستیلوس (۱) ذکر کرده و کفته اند او سلطانی بود جنکجو وواقعهٔ مهمی که از زمان او حکایت میکنند ازاینقرار است

شهر الب (۲) که وطن اصلی رمولوس بود با شهر روم نزاع داشت عاقبت طرفین قرار دادند این نزاع را بیك جنك تن به تن ختم کنند و بنا براین شد که هریك از طرفین سه نفر را تعیین نمایند که از جانب آنها محاربه کنند هرطرف که نمایندکانش غالب شدند صاحب اختیار و مسلط برطرف مقابل کردد نمایندکان روم سه برادر بودند توأم موسوم به هراس (۳) ونمایندکان شهر الب هم سه برادر بودند توأم موسوم به کوریاس (٤) اتفاقاً خواهر سه برادر رومی نامزد یکی از کوریاسها بود معذلك ملاحظه خویشی را نکرده باهم جنك کردند دونفر از هراسها کشته شد

(1) Tullus Hostilius (2) Albe (3) Horaces (4) Curiaces

و سیمی هم زخم نخورد و چون دید قوهٔ مقاومت طرف مقابل را ندارد حیله کرده فرار نمود کوریاسها او را دنبال کردند و باین واسطه بین ایشان تفرقه افتاد آنگاه هراس برگشته با یکی یکی ایشان برابری کرد وهرسه را بقتل رسانید واسلحهٔ ایشان را ضبط نمود چون بروم آمد دید خواهرش زاری میکند ونامزد خویش را مطالبه مینماید ازضعف نفس او غضبناك شده خواهر را هم بهلاکت رسانید و کفت اینست جزای کسیکه برمرك دشمن زاری کند مردم روم میخواستند هراس را بقصاص خواهرش بکشند پدرش درخواست کرد که همین یك پسر برای من مانده درعوض خدمتی که بوطن کرده از خون او درکذرید قبول کردند ونتیجه این شد که مردم الب مغلوب وتابع رومیها کردیدند و بعدها چون بعهدی که باتولوس هستیلیوس کرده بودند وفا ننمودند آن بادشاه رئیس ایشانرا کشته واداشت شهر الب را هم خراب کردند

(انکوس مارسیوس) (١) این شخص بادشاه چهارم روم بوده با اقوام لاتن جنکها کرده چند شهر از ایشان کرفته خاك روم را تا دریا بسط داده و درمصب رود تیبر بندری ساخت موسوم به استی (٢) و پلی ازچوب روی رود خانه بنا نمود و بالای تپهٔ ژانیکول (٣) که در ساحل یمین تیبر واقع است برای جلوکیری

(1) Ancus Martius (2) Ostie (3) Janicule

از حملات اتروسکها قلعهٔ برپا کرد

(تارکن قدیم) (١) بادشاه پنجم روم را باین اسم خوانده وکفته اند ازاهل اترووری بود وزوجهٔ داشت مسماة به تاناکیل (٢) که درغیب کوئی ماهر بود و اورا وادار کرد از ولایت خویش به روم مهاجرت کنند چون نزدیك آن شهر رسیدند عقابی بالای سر تارکن آمده کلاه از سرش برداشت و قدری بالای سر او پرواز کرد و باز کلاه را برسر او کذاشت تاناکیل بشوهر کفت این واقعه دلیل است براینکه توسلطان خواهی شد بعد از آنکه بروم رسیدند انکوس مارسیوس به تارکن وثوق پیدا کرد و هنکام مرك پسر خویش را باو سپرد چون تارکن با مردم خوب رفتار کرده اورا دوست میداشتند خود اورا بسلطنت قبول نمودند و او شهر روم را زینت کرد و طریقهٔ سلاطین اتروسك و لباس ارغوانی و علائم سلطنتی و تاج وتخت عاج وعصای سر عقاب ایشان را اختیار نمود و اکثر عقاید و آداب اتروسکها که درمیان مردم روم شایع بود منسوب باو میدانستند

(سرویوس تولیوس) (٣) این بادشاه را میکفتند بنده وبنده زاده بوده تاناکیل زوجهٔ تارکن درجبین او آثار و علائم بزرکی دیده و باینواسطه اورا داماد خود کرده بود و بعد از مرك شوهرش اسباب سلطنت او را فراهم آورد و او دو دختر خودرا

(1) Tarquin l'Ancien (2) Tanaquil (3) Servius Tullius

بدو پسر تارکن داد یکی از آن دو دختر که جاه طلب و خبیث بود خواهر و شوهر خویش را کشته بمزاوجت برادر شوهر خود درآمد واوهم درطینت با آن زن متناسب بود لهذا روزی لباس سلطنت پوشیده بدربار رفت و پدر زن خود یعنی سرویوس تولیوس را از بالای پله‌کان بزیر انداخته هلاك کرد زوجهٔ او هم در اینوقت بمبارك باد او آمد وعرادهٔ که براو سوار بود از روی نعش خون آلود پدر عبور داد

« لوسیوس تارکن » جوانی که مرتکب قتل سرویوس گردید لوسیوس تارکن (۱) نام داشت و او پادشاه هفتم و آخرین سلطان روم میباشد و ملقب به تارکن مغرور است با قدرت و ثروت بود اما جبار و ظالم و رعایت قوانین نمیکرد وقتی یکی از پسرهای او شبانه داخل خانهٔ پسرعم خود تارکن کلاتن (۲) گردید و بازوجهٔ او که عفیفه بود و لوکرس (۳) نام داشت بی عصمتی کرد آن زن شوهر وپدر خود را مطلع ساخته قسم داد که انتقام اورا بکشند پس از آن خود را هلاك کرد ایشان نعش زن را بمجلس سنای روم بردند و مردم را جمع کردند و حکم عزل تارکن و سلسلهٔ اورا گرفتند ودر این واقعه بروتوس (٤) که ازخویشان تارکن کلاتن بود با او کمال همراهی کرد و باتفاق او در روم ریاست یافت بعد از آن براومعلوم شد که کاشتکان

(1) Lucius Tarquin (2) Tarquin Collatin (3) Lucrèce (4) Brutus

تارکن بروم آمده بعضی اشخاص را اغوا میکنند که دوباره اسباب سلطنت اورا فراهم آورند و ازجمله کسانیکه با ایشان مساعدت دارند دو پسر خود او میباشند پس حکم بقتل پسران خویش داد و بعد از آن هم باز با تارکن زد و خوردها کرد و اورا دفع نمود ولی خود اوهم بقتل رسید

سنهٔ اخراج تارکن ازروم وخلع سلسلهٔ او ازسلطنت پانصد و ده قبل ازمیلاد بوده است

این بود مجملی ازروایاتی که رومیها ازوقایع قدیم شهر خود نقل میکردند اما آنچه میتوان مسلم داشت این است که مردم روم مدتها قومی قلیل بوده وعلی‌الدوام بااقوام مجاور خود زدوخورد داشته در میان ایشان هرقبیله مزرعهٔ کوچکی داشت که گندم وبقولات درآن میکاشت متمول‌این‌ایشان گله گاو و گوسفندهم دارا بودند و آن‌اوقات بجهت معاملات پول نداشتند ومعاملات را بمبادله میگذراندند بنابراین رومیها مردمی بودند زارع وچوپان اما همه باهم مساوی و دریك درجه نبودند وعمدهٔ اراضی وگله ها بچند قبیلهٔ معدود تعلق داشت مقصود از قبیله (۱) مجموع اشخاصی بود که از یك پشت بوده وهرقبیله مرکب از خانواده های چند بود و رئیسی داشت که پاتر (۲) میخواندند (یعنی پدر) و معبدی داشت مخصوص بخود که در مواقع معین اعضاء قبیله آنجا رفته بعبادت وتشریفات اعیاد مذهبی

(1) Gens (2) Pater

و پرستش ارواح اجداد خویش میپرداختند ازقرار مذکور عدد
این قبائل سیصد بوده و اعضاء آنها پاتریسین (۱) یعنی اعیان
خوانده میشدند وحق حکومت وفرمانروائی وتظلم دردیوانخانه
منحصر بایشان بود و مابقی مردم همه زیر دست آنها بودند و
ایشانرا احترام و اطاعت میکردند

طبقهٔ دیکر ازمردم روم اشخاصی بودند آزاد اما فقیرتر وحقیرتر
وایشان را کلیان (۲) میخواندند وهریك ازآنها درتحت حمایت
یکنفر از اعیان بود و میبایست از او اطاعت داشته باشد و در
اوقات جنك همراه او برود و در املاك او برای او کار کنند در
عوض حامی (۳) او هم او را حفظ میکرد و خوراك میداد
و اکر باکسی مرافعه پیدا میکرد از جانب او در دیوانخانه
وکیل میشد

پاتریسینها و کلیانها اصل ملت (٤) روم بودند یعنی حق حضور
درانجمن ملی ومجالس مذهبی بایشان اختصاص داشت اما بساوی
اشخاص دیکر هم بودند که از دولت روم اطاعت داشتند وجزء
لشکریان روم محاربه میکردند ولی حق حضور درانجمن ملی و
مداخله درآداب مذهبی نداشتند و ایشان را پلب (٥) یعنی رعایا
وعوام میخواندند و ازملت متمایز قرار میدادند

حکومت وفرمانفرمائی این قوم با شخص سلطان بود و او اخذ

(1) Patriciens (2) Clients (3) Patron (4) Populus, peuple (5) Plèbe

مالیات میکرد و محاکمه مینمود و هروقت لازم میشد ملت را
دعوت به تشکیل انجمن میکرد و هروقت بجنك میرفتند سردار
ایشان بود وغنائم را ضبط مینمود

اکثر اوقات سلطان قبل ازاینکه رأی وعزمی اختیار کند رؤسای
قبایل را جمع میکرد و با ایشان مشاوره مینمود و انجمن ایشان
معروف بانجمن آباء ومجلس سنا (۱) [یعنی مشایخ] بود
اما اکر امری راجع به عموم ملت پیش می‌آمد سلطان تمام‌ملت
روم را احضار میکرد بعبارة اخری انجمن ملی را تشکیل میداد
هرکس باقبیلهٔ خود حاضر میشد چند قبیله باهم مجتمع شده
تشکیل یك حزب میدادند که باصطلاح خودشان کوری (۲)
میکفتند و در قدیم عدد احزاب بهمه جهت سی بود هر حزب
عبادتکاه وکاهنی داشت ابتدا یك قربانی میکردند بعد در امری که
پیش‌آمده مذاکرات مینمودند وبالاخره رأی میدادند واکثریت
آراء احزاب رأی ملت بود و قانون محسوب میشد و سلطان
میبایست بموجب آن قانون عمل کنند و وضع قوانین در روم
آنزمان به ترتیب مذکور بود

مردم روم درقدیم الایام بسیار ساده زندکانی میکردند وبه آرایش
وتجمل وتفنن ابدا نمیپرداختند تن خود را برنج وتعب میپروردند
وضیع و شریف کار میکردند وزن ومرد تحمل مشقت مینمودند

(1) Sénat (2) Curie

صبور و شجاع و با عزم بودند احترام خداوندان و اجداد و رعایت جانب وطن و خانواده و تمکین و اطاعت قانون و نظم را تکلیف دینی خود میدانستند در هر خانواده پدر صاحب اختیار مطلق بود وزن و بچه وخدام وکلیانها نسبت باو اطاعت صرف داشتند و او را مانند نبی فرض میکردند و درمقابل او خود را نه دارای جان میدانستند نه صاحب مال و اختیار و بنابر صفات مذکوره مدت زمانی ملت روم از فساد وانحطاط محفوظ ماند بلکه روز بروز قوت گرفت و ترقی کرد و برسایر ملل واقوام تفوق یافت چنانکه ذکر خواهیم نمود

اما شهر روم ابتدا آبادی مختصری بود بالای کوه پالاتن متدرجاً بسط پیدا کرد و رومیها روی تپه های مجاور و دره های بین آنها نیز خانه ساختند و در مواقع مختلفه حصار های متعدده اطراف آبادیهای تازه کشیدند وحصار آخری را که ازهمه وسیع تر بود منسوب به سرویوس تولیوس سلطان ششم که در فوق ذکر او را کرده ایم مینمودند و آن دیواری بود تقریباً بقطر چهار ذرع وارتفاع پانزده ذرع وبرتمام هفت تپهٔ که در آن محل نزدیك یکدیگر واقع است احاطه داشت و از طرفین برود تیبر منتهی میشد و رودخانهٔ مذکور ازطرف مغرب برای آن شهر حصاری طبیعی بود و بمناسبت تپه های سابق الذکر شهر روم را شهر

هفت تپه (۱) میخواندند

اما کن مهمهٔ قابل ذکری که آن زمان در روم بوده اول همان آبادی کوه پالاتن یعنی شهر قدیم روم بود وعمارت سلطان وخانهٔ رمولوس و غاری که باعتقاد رومیها در آن گرگ ماده به رمولوس شیر داده و بعضی نقاط یادگاری دیگر در آنجا واقع بود درمقابل پالاتن کوه کاپیتان (۲) مشاهده میشد تقریباً بارتفاع چهل ذرع که تخته سنگ تارپیا که سابقاً بدان اشاره کرده ایم جزء آن میباشد و در قلهٔ این تپه ارك شهر واقع بود و خزینه و اسناد ودفاتر دولتی را در آنجا ضبط میکردند ودرجنب آن معبدی بود متعلق به ژوپیتر کاپیتلن که اورا رب النوع حافظ شهر روم میدانستند خارج ازحصار شهر جلگهٔ کوچکی بود موسوم به شاندومارس (۳) [یعنی زمین رب النوع مارس] وعمارت ساختن در آن ممنوع بود برای رود تیبر هم فقط یك پل ازچوب ساخته بودند وهروقت بیم حملهٔ دشمن داشتند آنرا برمیداشتند درهٔ که پائین تپه ها واقع بود وآنرا محل داد وستد یعنی بازار قرار داده بودند فوروم (٤) نام داشت ومحلی بود که آب را کد در آن جمع میشد وباتلاق تشکیل میداد برای ممانعت از این امر قناتی (٥) ساخته بودند بطول هشتصد ذرع که آب فوروم بتوسط آن جاری شده برود تیبر

(1) Urbis septicollis (2) Capitolin (3) Champ de Mars (4) Forum (5) Maxima cloaca

میرفت و برای آن طاقی از سنك زده بودند و این قناة هنوز باقی است حالا بعضی نقاط آن پر شده لکن آنوقت بازورق در آن میتوانستند حرکت کنند

فصل سوم

•(ترتیبات دولتی و دینی رومیها بعد از نسخ سلطنت)•

(کنسولی) (۱) درفصل سابق مذکور داشتیم که ابتدا دولت روم سلطنتی بود و بعد از مدتی که وقایع آن بدرستی معلوم نیست و فقط بعضی افسانه ها از آن نقل میکنند رومیها سلسلهٔ سلاطینی که داشتند اخراج کردند وسلطنت را منسوخ نمودند و ترتیب جمهوری پیش آوردند (سنهٔ ۵۱۰ قبل ازمیلاد)

دراوایل این امر تغییری دروضع دولت روم داده نشد جزاینکه سابقاً یکنفررا انتخاب میکردند که مادام العمر فرمانروا باشد واورا رکس یا رژیس (۲) یعنی سلطان میخواندند از آن ببعد دونفررا برای فرمانروائی انتخاب میکردند ومدت تسلط ایشانرا یکسال قرار میدادند وایشانرا کنسول (۳) مینامیدند و کنسولها بنوبه حکمرانی میکردند و دارای قدرت مطلقه بودند محاکمه وقضاوت میکردند سپهسالار لشکر بودند انجمن های ملی را منعقد مینمودند و برآنها ریاست داشتند هر کس را میخواستند حکم بدستگیری

(1) Consulat (2) Rex, regis (3) Consul

و حبس او میدادند بلکه حق جریمه کردن و فتوای قتل دادن هم داشتند محض اینکه از سایر مردم متمایز باشند علائم سلطنتی قدیم و صندلی عاج و لباس ارغوانی را هم اختیار کرده بودند همراه کنسول دوازده نفر یساول (۱) حرکت میکرد و ایشان بر روی دوش چپ یکدسته چوب (۲) میگذاشتند و یك تبر درمیان آنها قرار میدادند و این دلیل بود براینکه کنسول حق دارد هرکس را چوب بزند یا سر ببرد

بنا بر این کنسول همان قدرت سلطان را دارا بود لکن رومیها میگفتند کنسول مثل سلطان نمیتواند ظلم کند زیراکه یکسال بیشتر مسلط نیست و در آن مدت شریك وهمکار هم دارد که ممکن است مانع بعضی اعمال او شود و رقیب او گردد

(دیکتاتور) (۳) هروقت برای دولت روم مشکلی پیش می‌آمد مثلا دشمنی صعب روی مینمود یا شورش وانقلابی واقع میشد برای اینکه رفع بلیه بلا مانع بشود دو کنسول را بدل بیك رئیس واحد میکردند که مثل سلاطین سابق بی منازع فرمانروائی نماید تعیین چنین شخصی را یکی از کنسولها شبانه میکرد و او را دیکتاتر (٤) میگفتند و بیست و چهار یساول داشت و در حکمرانی هیچکس مدعی و رقیب او نبود و نایب خویش را خود اختیار و انتخاب مینمود ولی بمحض اینکه آن امر

(1) Licteurs (2) Faisceaux (3) Dictature (4) Dictateur

صعب میگذشت و رفع احتیاج از دیکتاتر میشد میبایست استعفا دهد و بهر حال زیاده ازشش ماه نمیبایست دارای این قدرت باشد

(انجمن ملی) در دولت روم حکمرانی با کنسولها بود اما حق وضع قوانین و تصویب جنك و صلح و انتخاب کنسولها اختصاص بملت داشت و هروقت موارد مذکور پیش می آمد میبایست اشخاصی را که جزء ملت محسوب بودند جمع کنند و رومیها این انجمنهای ملی را کمیس (۱) میگفتند وطریق تشکیل آن مختلف بود درقدیم الایام بطریقی که در فصل سابق مذکور داشته ایم انجمن منعقد مینمودند (۲) ولی بعد ها آن قسم انجمن جز در مورد اعمال مذهبی متروك شد

طریق متعارف انجمن ملی روم این بود که ملت بهیئت لشکری بطور صده جمع شود (۳) وبرای وضع قوانین وانعقاد مصالحه وانتخاب حکام همین طریق را پیش میگرفتند وترتیب آن از اینقرار بود که کنسول بمردم امر میکرد همه در روز معین بهیئت لشکری جمع شوند شب قبل از روز موعود بعد از نصف شب کنسول بمحل انعقاد انجمن میرفت و از ارباب انواع استمزاج مینمود اگر آثار و علائم فال خیر ظاهر میشد انجمن منعقد میگردید والا بروز دیگر محول میکرد در روز انعقاد انجمن هیئت لشکری روم درخارج شهر در شان دومارس تشکیل میافت زیرا که مسلح

(1) Comices (2) Comices par curies (3) Comice par centuries

بودن درداخل شهر نزد ایشان شرعاً ممنوع بود چون انجمن منعقد میشد ابتدا رسوم مذهبی مقرر را که عبارت از قربانی کردن و دعا خواندن بود بعمل می آوردند و از خداوندان خود درخواست میکردند که رأی ملت را بروفق صواب قرار دهند آنگاه کنسول بیان میکرد که غرض ازانعقاد مجلس چیست اگر مقصود وضع قانونی بود آنرا اظهار مینمود واگر بنای انتخاب کسی بود اسامی اشخاصی را که صلاحیت انتخاب شدن داشتند ذکر میکرد و انجمن البته میبایست یکی از اشخاص مذکور را انتخاب کند بعد از بیان مقصود کنسول بمردم میگفت اکنون بشما حکم میکنم که بطور صده مجتمع شوید توضیح آنکه از زمان سرویوس تولیوس لشکریان روم را بصده منقسم مینمودند واین دسته های صد نفری را شش طبقه قرار داده بودند و مأخذ این طبقه بندی ثروت و مکنت اشخاص بود یعنی آنها که از همه متمول تر بودند درطبقهٔ اول و آنها که تمولشان قدری کمتر بود در طبقهٔ دویم بودند و قس علیهذا طبقهٔ اول سواران بودند و هیجده دسته یاصده داشتند طبقهٔ دویم هشتاد صده بودند طبقهٔ سیم بیست صده طبقهٔ چهارم بیست صده طبقهٔ پنجم بیست صده طبقهٔ ششم سی صده علاوه بر این دوصده هم کارگران بودند و دوصده اهل طرب و یك صده اشخاصی که ثروتشان باندازهٔ نبود که جزء هیچیك ازطبقات ششگانه محسوب شوند وبنا براین مجموع صده ها

صد و نود و سه میشد

خلاصه مردم روم هریك در دستهٔ که جزء آن بودند میرفتند و صده ها تشکیل میافت و در هر صده یکنفر مستفسر رفته آراء مردم را اصغا مینمود چون اکثریت آراء یك صده معلوم میشد آن رأی را رأی آن صده میگفتند اکثریت آراء صده ها را معتبر میدانستند و بنا براین درانجمنهای رومی میزان اکثریت آراء رأی اجتماعی بود نه افرادی و در وقت رأی گرفتن ابتدا از دسته های سواران شروع میکردند بعد از طبقهٔ دویم و سیم الی آخر وهمینکه اکثریت آرا معلوم میشد عمل را ختم میکردند و بنا براین طبقات اخیره که ثروتشان کم بود موقع رأی دادن نمی یافتند چون عمل تمام میشد کنسول نتیجهٔ رأی انجمن را اعلان میکرد وحکم میداد متفرق شوند و عمل میبایست قبل از غروب آفتاب ختم شود واگر درحین انعقاد انجمن واقعهٔ اتفاق میافتاد که بفال شوم بود از قبیل اینکه رعد و برق بروز کند یا کسی مبتلا به غشی شود انجمن را بهم میزدند و روز دیگر برای انعقاد آن معین میکردند

(مجلس سنا) مجلس سنا کمافی السابق دایر بود وهمچنانکه در قدیم سلاطین با آن مجلس مشاوره میکردند بعد ها کنسولها از آن استشاره مینمودند و دراین باب اجباری هم نداشتند یعنی اگر میخواستند استشاره ازسنا نکنند یا موافق رأی آن مجلس

عمل نمایند اختیار داشتند لکن ازآنجا که اعضای سنا همه رؤسای خانواده ها و معتبرین ملت بودند هروقت امر مهمی پیش آمد کنسولها باسنا مشاوره میکردند و رأی او را می پذیرفتند و باینواسطه سنا کم کم صاحب اختیار دولت گردید

عقاید دینی رومیها

رومیها مانند تمام اقوام قدیمه معتقد بودند که دوعالم موجودات غیر مرئیه هست مقتدر تر از انسان که هریك درمکان مخصوصی منزل دارد و بر نوعی از امور مسلط و قاهر است

بنا براین رومیان موحد نبوده و ارباب انواع عدیده قائل بوده و معتبرین رب النوعهای ایشان از اینقرار است

ژوپیتر رب النوع نور و رعد وبرق و مقتدر ترین خداوندان وحامی و حافظ مردم روم وبزرگترین معابد روم که در کاپیتل واقع بود باین رب النوع تعلق داشت و هروقت میخواستند قسم بخورند او را شاهد میگرفتند

ژونن (۱) ربة النوع نور حامی وحافظ زنهای رومی وربةالنوع مزاوجت و بعدها اورا زوجهٔ ژوپیتر نیز فرض میکردند

مارس رب النوع جنگ پدر قوم رومی وگرگ را حیوان مقدس خاص او میدانستند و سابقا اورا کویرینوس مینامیدند

وستا (۲) ربة النوع کانون و زندگانی خانوادهٔ

(1) Junon (2) Vesta

زانوس رب النوع ابواب واورا دارای دوصورت فرض میکردند
یعنی اینکه پیش و پس هر دو را می بیند
ساتورن (۱) خداوند قوم لاتن ورب النوع بذر افشانی
مینرو (۲) ربة النوع عقل وهوش
وولکن (۳) رب النوع آهنگران
نپتون (٤) رب النوع بحار
ونوس (٥) ربة النوع حدائق وتناسل
سرس (٦) ربة النوع گندم وخرمن
دیان (۷) ربة النوع جنگل وشکار
لیبر (۸) رب النوع تاك
مرکور (۹) رب النوع تجار و مسافرین
ارکوس (۱۰) رب النوع زیرزمین ومکانی که منزل ارواح است
زمین وخورشید و ماه‌را هم جزء خداوندان محسوب میداشتند
در درختها و چشمه ها و کوه پاره ها هم وجود های مخفی ازقبیل
فرشتگان قائل بودند مثلا سیلون (۱۱) وفون (۱۲) به جنگلها
ونمف (۱۳) وکامن (۱٤) به چشمه ها تعلق داشت برای هر
خانهٔ هم ملکی تصور میکردند وآنرا لار (۱٥) میخواندند

(1) Saturne (2) Minerve (3) Vulcain (4) Neptune (5) Vénus (6) Cérès (7) Diane (8) Liber (9) Mercure (10) Orcus (11) Silvains (12) Faunes (13) Nymphes (14) Camène (25) Lars

هر آدمی را هم در تحت حراست ملکی میدانستند بلکه برای
هریك از جزئیات امور زندگانی یك ملك فرض میکردند
صفات و حالات واسامی معنی را هم شخصیت داده برتبهٔ الوهیت
میرسانیدند و پرستش مینمودند مثلا صلح و فتح و ایمان و امید
ووفاق وتدین نیز ارباب انواع داشتند ومحترم ترین این قسم ارباب
انواع بخت و طالع بود

رومیها برای ارباب انواع خویش شکلی تصور نمیکردند و در
اوایل امر مانند یونانیها بت نداشتند و شاید که آنها را شبیه
بانسان هم فرض نمیکردند و میان ایشان مناکحت و مزاوجت و
اجتماع و معاشرت و وقایع زندگانی نیز قائل نبودند فقط آنها را
ظهور و بروز قوهٔ الهی غیر معلومی میدانستند و بنا بر این مثل
یونانیها برای خداوندان خود تاریخ وشجرهٔ نسب واشکال انسانی
ذکر نمیکردند لکن ازهمان عهد قدیم بعضی عقاید وآداب اقوام
مجاورهٔ خود یعنی اتروسکها و بخصوص یونانیها‌را اخذ کردند و
به پرستش بعضی از ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن (۱) و
هرکول (۲) وکاستر (۳) وپلوکس (٤) نیز پرداختند وکم‌کم
برای خداوندان خود مجسمه ها درست کردند وآنها‌را پرستیدند
بعبارة اخری بت پرست شدند وبتدریجاً هریك از ارباب انواع
خود را با یکی از ارباب انواع یونانی تطبیق نموده آنها را عین

(1) Apollon (2) Herculc (3) Castor (4) Pollux

یکدیگررا فرض کردند و صاحب همان اشکال ووقایع وحوادث دانستند.

رومیها ما بین خالق و مخلوق رابطهٔ مهر و محبت قائل نبودند فقط براین عقیده بودند که چون خداوندان وجود های مقتدری هستند که خیر و شر کثیر ازایشان صادر میتواند بشود احتیاط مقتضی است که انسان ایشان را ازخود راضی داشته باشد بنابراین عبادت رومیها معاملهٔ بود که با ارباب انواع میکردند هدیهٔ بایشان میدادند و متوقع بودند که آنها هم عوض بدهند

و از عقاید رومیها این بود که ارباب انواع ببعضی رسوم قدیمه مقید میباشند واکر کسی خلاف آنها رفتار کنند غضبناك میشوند لهذا برای اعمال مذهبی خویش آداب و رسوم مقرره داشتند که تجاوز ازآنرا جایز نمیدانستند (۱) هدیهٔ که بارباب انواع تقدیم میکردند غالباً از مأکولات و مشروبات بود مشروبات را محض خشنودی ارباب انواع بزمین نثار (۲) میکردند ومأکولاترا درمکان متبرکی امانت میکذاشتند حیوانات مخصوصاً کاو وکوسفندرا نزد ارباب انواع مرغوب میدانستند و مقید بودند آنهارا با تشریفات مخصوص قربانی کنند چنانکه قربانی بزبان ایشان بمعنی تشریفات متبرك است (۳)

شرایط قربانی این بود که حیوان بی عیب باشد وآنرا جلو مکان

(1) Rites (2) Libation (3) Sacrifice

متبرك ببرند و سر اورا بند به بندند و کلولهٔ ازخمیر به پیشانی او بکذارند وزیر آسمان اورا ذبح کنند بعد چربی واستخوان اورا درمکان متبرك که عبارت از تپهٔ خاکی زیرآسمان بوده آتش بزنند و کوشت اورا بمصرف خوراك برسانند وغالباً همراه قربانی دعائی میخواندند وآن نه محض اظهار خلوص وارادت وبرای تزکیه وتهذیب نفس بلکه برای توقع و درخواست مطلبی بود و دراین معامله زرنکی بکار بردن و طرف مقابل را مغبون کردن هم جایز بود و البته هر نوع توقعی را باید از رب النوع مخصوصی کرد وهرکسی هم مکلف بنوعی از توقع است افراد ناس بجهت امور شخصی خود قربانی ودعا میکردند دولت روم برای پیشرفت امور دولت روم قربانی و دعا میکرد و بهیچیك از اعمال مهمهٔ دولتی ازقبیل جنك و صلح و بنای عمارات جرأت اقدام نمیکردند مکر اینکه تشریفات مذهبی را فراهم آورده از خداوندان خود طلب حسن عاقبت آن کار را مینمودند

یکی دیکر از اعمالی که بجهت خشنودی ارباب انواع بجا میاوردند جشن کرفتن وعید داشتن بود مثلا دربهار عیدی میکرفتند برای رب النوع کله ورمه ودرآنروز خانه ها را پاکیزه میکردند وآتشی از کاه می افروختند و سه مرتبه ازروی آن برمیجستند وکوسفندها برای رب النوع مذکور قربانی میکردند و میخوردند

دیکر از اعمال مستحسن بنا کردن خانهٔ بود بجهت رب النوعی

و باین ملاحظه درشهر روم معابد زیاد برای ارباب انواع ساخته بودند و اکثر اوقات بنای این معابد بموجب نذر بود و انجام اینکار آداب و تشریفاتی داشت که برسبیل حتم باید مجری شود و قیدی که رومیها باجرای آداب ورسوم قدیمه داشتند سابقاً مذکور داشته ایم و کمال سعی را داشتند که تغییری درآنها داده نشود حتی بعضی ادعیه و سرودها که رسم بود در بعضی مواقع بخوانند مقید بودند که بهمان زبان قدیم خوانده شود با آنکه از کمال قدمت لغت فراموش شده ومعنی آنرا نمیفهمیدند ونظر بهمین قیدی که بحفظ رسوم و آثار قدیمه داشتند اوراقی مقدس حاوی بعضی اشعار یونانی که ازقدیم بایشان رسیده بود با کمال جدو جهد محافظت مینمودند و در مواقعی که برای شهر روم خطری پیش می آمد از کهنهٔ مستحفظین آن اوراق استشاره مینمودند وایشان با آن تفأل میزدند و نتیجهٔ میگرفتند چنانکه وقتی قبائل گلوا (۱) بجانب شهر روم حمله بردند از آن اوراق استشاره شد و این نتیجه بدست آمد که قبائل مذکور خاك روم را متصرف خواهند شد مستحفظین اوراق برای اینکه پیش بینی واقع شود و شهر روم هم بدست قبائل گلوا نیفتد گفتند تکلیف رومیها اینست که یك مرد و یك زن از آن قبائل بدست آورده در شهر روم زنده زیر خاك کنند و همین کار را هم کردند

(1) Gaulois

اوراق مزبور را کتب سیبیلن (۱) میگفتند و حکایت میکردند که سیبیل (۲) شهر کوم یعنی کاهنهٔ اپلن رب النوع آنرا نزد تارکن قدیم برد و اصلا نه کتاب بود وبه آن پادشاه تکلیف کرد که بقیمت معین خریداری نماید تارکن قبول نمود سیبیل سه کتاب از آن کتب را سوزانیده مابقی را باز به آن سلطان تکلیف کرد که بقیمتی مضاعف قیمت اول بخرد سلطان گفت مرا استهزا میکنی کاهنه سه کتاب دیگر را هم سوزانیده قیمت مابقی را باز مضاعف نمود ایندفعه سلطان واهمه کرده کتب باقی مانده را خرید عقایدی را که طوائف اتروسك درباب تطیر وتفأل داشتند رومیها نیز اخذ و قبول کرده بودند و قبل از اقدام بهر امر مهمی بطرق مختلفه تفأل مینمودند ودرشهر روم جماعتی ازجانب دولت مخصوصاً مأموریت داشتند که علائم و ظهورات غیبی را تعبیر و تأویل کنند واین اشخاص را اگور (۳) میگفتند ولفظ اغر که درمیان ما متداول است ازهمان مأخذ باید باشد

« کاهنین رومی » در روم جماعتی ازجانب دولت مأمور بودند که بعضی آداب ورسوم را مجری دارند واین کهنه (٤) چندین صنف بوده وهریك شغلی مخصوص داشتند از این قبیل

« فلامینها » (٥) که پانزده نفر بودند ومیبایست آتش مذبح را

(1) Livres sibyllins (2) Sibylle (3) Augures (4) Sacerdotes (5) Flamines

روشن کنند و قربانی را ذبح نمایند

(سالینها) (۱) دواز ده نفر بودند و سپر مخصوص مارس رب النوع را محافظت میکردند و معروف بود که سپر مذکور روزی ازآسمان افتاده و برای اینکه کسی آنرا سرقت نکنند یازده سپر دیگر بهمان شکل ساخته بودند و سالی یکمرتبه کاهنین مستحفظ آن سپر ها عیدی کرفته هریك یکی از آنها را بدست کرفته سرود میخواندند و میرقصیدند

(برادران اروال) (۲) جماعتی بوده که سالی یکمرتبه در بیشهٔ متبرك واقع در دو فرسخی شهر روم جمع شده میرقصیدند و سرودی برای یکی از ارباب انواع میخواندند و دعا میکردند که غله خوب شود

(لوپرکها) (۳) هرسال عیدی میکرفتند معروف به لوپرکال (٤) و پوست بز میپوشیدند و تسمهٔ چرم بز بدست کرفته میدویدند و بهر زنی میرسیدند او را میزدند

جماعتی ازکاهنین موسوم به فسیو (٥) در روابط رومیها با ملل خارجه مأموریت داشتند باین معنی که هروقت دولت روم باقومی جنك داشت یکی از این کهنه باید بسرحد خاك دشمن برود و بعنوان اعلان جنك زوبینی به آن خاك بیندازد و هنکام مصالحه

(1) Saliens (2) Frères Arvales (3) Luperques (4) Lupercales
(5) Féciaux

رئیس کهنهٔ مزبور باید ازتپهٔ کاپیتل علف چیده بایك عصا وسنك مقدس معبد ژوپیتر رفته آن سنك را ضامن داده از جانب ملت روم قسم بخورد که معاهده مجری ومرعی خواهد بود و بعد از آن یك خوك ذبح نماید

معتبر ترین اصناف کاهنین صنف پنتیف (۱) بود که میبایست آداب مذهبی ارباب انواع قدیم روم را مجری بدارند و درواقع متولیان امور دینی رومیها بودند واول سال وماه و روز های عید و ایام سعد و نحس وترتیب آداب واعیاد و امثال این امور را تعیین مینمودند رئیس ایشان که پنتیف کبیر بود از رجال معتبر روم محسوب میشد و مراقب حال مردم بود که آداب مذهبی را مرعی بدارند زیرا که معتقد بودند براینکه مصلحت دولت روم در اینست که هر کس وظایف خویش را نسبت بارباب انواع بجا آورد والا برکلیهٔ اهل آن شهر غضب خواهند نمود و ایشان را بمصائب مبتلا خواهند ساخت

پنتیفها مباشر امور دینی بودند ولی علمای دین محسوب نمیشدند با آنکه بسیار احترام و منزلت داشتند طبقهٔ مخصوصی از مردم نبودند و مثل سایر صاحبان مشاغل و مناصب در مواقع معین انتخاب میشدند و درضمن اشتغال بامور مذهبی متقلد مشاغل دیکر هم بودند

(1) Pontifes

《 ارباب انواع خانگی 》 در وسط هرخانهٔ از خانه های رومی کانونی بود که آنرا متبرك میدانستند و میپرستیدند وقبل از شروع بخوراك برای آن دعائی میکردند و شرابی نثار مینمودند ومعتقد بودند که فرشتهٔ حافظ خانه (۱) نزدیك آن کانون قرارداود و وستا که سابق ذکر کرده ایم ربة النوع این کانون بود و پهلوی کانون بعضی بتهای کوچك خانوادهٔ نگاه میداشتند و آنهارا پنات (۲) میگفتند

شهر روم هم یك کانون متبرك داشت که در معبد وستا واقع بود و بت خاص آن شهر هم که پالادیوم (۳) نام داشت همانجا بود درآن معبد دختر های بکر جوان که همه از خانواده های محترم رومی بودند بعنوان کهانت منزل داشتند ومکلف بودند که آتش کانون متبرك را حفظ کنند ونگذارند خاموش شود این دخترهارا وستال (٤) میگفتند و خیلی محترم بودند لکن هرگاه دروظائف خود مسامحه میکردند سخت سیاست میشدند واگر شوهر اختیار میکردند چون نقض عهد کرده و باعتقاد رومیها ملت را دوچار مخاطره نموده بودند ایشان را زنده مدفون میساختند

《 احترام اموات 》 رومیها ارواح اموات را بسیار مقدس میدانستند و آنهارا مان (٥) میگفتند وگمان میکردند که ارواح توقع مراقبت ازجانب احیا دارند وقتیکه کسی می میرد میبایست اورا

(1) Lar (2) Pénates (3) Palladium (4) Vestales (5) Mânes

با آداب معینه بخاك سپارند یا نعش اورا سوزانیده خاکستر اورا در ظرفی ریخته محفوظ دارند واعتقاد ایشان این بود که اگر میت را بترتیب صحیح دفن نکنند یا نسوزانند روح او نمیتواند داخل عالم ارواح شود باز بدنیا میاید ومزاحم مردم میگردد

فصل چهارم

• حصول مساوات بین طبقات مختلفهٔ روم •

(بیان حال رعایای روم) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها دوطبقه بودند یك طبقه اعیان (پاتریسین) که خود را ملت رومی میخواندند ویك طبقه رعایا (پلب) که جزء ملت محسوب نبودند بعد از آنکه دولت روم جمهوری شد بازمثل سابق اختلاف بین این دو طبقه باقی بود پاتریسینها اولاد خانوادهای قدیمی بودند که همه وقت در روم حکومت داشته وحق حاکم بودن وقاضی شدن وکلیهٔ مشاغل ومناصب وعضویت مجلس سنا مخصوص ایشان بود قواعد معمولهٔ دیوانخانه را هم غیر ازایشان کسی نمیدانست اجرای آداب مناکحت ومزاوجت را نیز ایشان میدانستند زیرا که معمول داشتن ترتیبات قدیمهٔ مذهبی روم و رسوم تفأل و سایر امور مهمه حق آنها بود ورعایا حق نداشتند درآن موارد حضور بهم رسانند بلکه مانند اجنبی بودند از مجلس سنا خارج و از شغل و منصب محروم و با خانواده های اعیان نمیبایست مواصلت کنند

و هرگاه صدمهٔ میدیدند حق تظلم هم نداشتند وشاید که واقعاً این رعایا از اولاد مردمان اجنبی بوده چه دولت روم رسم داشت که چون بلاد مجاوره را مسخر میکرد اراضی آنها را ضمیمهٔ خاك روم مینمود و سکنهٔ آنها را ملحق بسکنهٔ روم میساخت و ایشان رعیت روم میشدند اما بحال بلب باقی میماندند

بعضی از رعایای سابق الذکر بسیار فقیر بودند و از پاتریسینهای غنی استقراض میکردند و ربح گزاف از قرار صد دوازده (تومانی صد دینار) الی صدو بیست و پنج (تومانی یك عباسی) میدادند و هروقت نمیتوانستند قرض خودرا ادا نمایند طلبکار حق داشت ایشانرا حبس کند یا بخدمت خویش وادارد

بعضی از رعایا متمول و ملاك بودند و مانند اعیان تشکیل قبیله داده بودند بنابر اینکه اجداد این جماعت دربعضی از بلاد لاسیوم حکومت داشته لهذا دراملاك خود مثل پاتریسینها زندگی میکردند و جزء لشکر روم بخرج خود خدمت مینمودند فقط تفاوتی که در بین بود این بود که پاتریسینها از خانواده های قدیم روم بودند و آنها از خانواده های بلاد دیگر و چون در واقع پاتریسینها مزیتی بر ایشان نداشتند مدعی شدند که ما هم باید دارای همان حقوق باشیم پاتریسینها هرچند عدداً کمتر بودند حکومت واختیارات بدست ایشان بود و از قبول خواهش رعایا امتناع نمودند لکن رعایا بتدریج ایشانرا مجبور کردند که یك یك حقوق خویش را

به آنها بدهند و عاقبت با ایشان مساوی شدند اما برای حصول مساوات کامل مدت دویست سال زحمت کشیدند وکشمکش کردند و درخصوص این تنازع دویست ساله قصه ها نقل کرده اند اما مطلب صحیح خیلی کم بدست است

(قصهٔ اعتزال رعایا از اعیان) ابتدای نزاع رعایا را با اعیان اینطور نقل میکردند که وقتی رومیها باقبایل ولسك جنك داشتند و کنسول روم اشخاصی را که میبایست بجنك بروند میطلبید در این اثنا شخصی ضعیف ولاغر با بدن مجروح آمده درحضور مردم سرگذشت خویش را نقل کرد و گفت من درتمام عمر برای روم جنك کرده ام و در بیست و هشت محاربه داخل بوده و بدرجهٔ سانتوریون (۱) یعنی یوز باشی رسیده ام لکن لشکر دشمن خانهٔ مرا آتش زد و خرمن مرا تلف کرد و گلهٔ مرا برد لهذا مجبور باستقراض شدم و نتوانستم ادای دین کنم طلبکارم مرا زنجیر کرد و زد تا بایحال افتادم به بینید که خدام وطن در روم چگونه اجر میبرند

رعایا از شنیدن این واقعه خشمناك شده از جنك کردن امتناع ورزیدند کنسول بایشان وعده داد که اگر بروید و محاربه کنید شکایت شما را میشنوم ورسیدگی میکنم رفتند اما چون برگشتند کسی اعتنائی بایشان ننمود لهذا متعرضاً از شهر روم خارج شده

(1) Centurion

بالای کوه مقدس متحصن کردیدند و کفتند دیکر نمیخواهیم به روم برکردیم مجلس سنا چون دید شهر خالی شد ده نفر از کنسولهای قدیم نزد ایشان فرستاد تا آنها را برکردانند یکی از کنسولها برای رعایا مثلی زد و کفت یك روز دست وپای انسان ازکار کردن امتناع ورزیدند وکفتند چرا ما زحمت بکشیم ومعده بخورد و بخوابد چون مدتی غذا بمعده نرسید تمام بدن ضعیف شد و دست و پا هم از قوت افتادند اکنون مجلس سنا هم در مملکت حکم معده را دارد ورعایا بمنزلهٔ دست و پا میباشند اکر عصیان کنند بخود صدمه میرسانند رعایا این نصیحت را پذیرفته به روم مراجعت نمودند و سنا وعده داد برای ایشان رؤسای مخصوص تعیین نماید تا ایشانرا محافظت کنند

(وکلای رعایا) بنا بر مسطورات فوق برای رعایا تعیین رؤسا نمودند و ایشانرا وکیل الرعایا (۱) خواندند وترتیب از این قرار بود که وکلای رعایا ازمیان خود طبقهٔ پلب منتخب شوند ومدت یکسال دارای این رتبه باشند و وظیفهٔ ایشان این بود که رعایا را درمقابل حکام و قضاة حمایت کنند و معاونت نمایند و حق مداخلهٔ در امور داشتند اکر کسی میخواست یکنفر از اهل پلب را دستکیر کند اکرچه دستکیر کننده کنسول بود وکیل الرعایا حق داشت مانع شود و هیچکس نمیتوانست با وکیل

(1) Tribun de la plèbe

مخالفت نماید وکلای رعایا مثل کنسولها در وقت حرکت یساولان مسلح نداشتند فقط یکنفر فراش جلو ایشان میرفت که مردم را پس و پیش کند لکن محتاج بزور هم نبودند زیرا که دین حامی ایشان بود یعنی هرکس با وکیل مخالفت میکرد خونش هدر و مالش مباح بود

وکلای رعایا میبایست همیشه در شهر روم حاضر باشند ودر خانهٔ ایشان شب و روز باز باشد تا مردم همه وقت بتوانند نزد ایشان متحصن شوند ولی در خارج شهر روم هیچ قدرتی نداشتند و در آنجا کنسولها صاحب اختیار مطلق بودند

ابتدا بنا بود وکلای رعایا دو نفر باشند کم کم زیاد شدند و عدهٔ ایشان بده نفر رسید قدرت ایشان متدرجاً زیاد شد بدرجهٔ که اکر مجلس سنا یا حکام و کنسولها میخواستند اقدامی بکنند که وکلا نمی پسندیدند ممانعت میکردند و همینقدر که میکفتند Veto (یعنی من مانع هستم) امر موقوف میشد کم کم اجازهٔ حضور درمجلس سنا هم یافتند وعاقبت ذیحق شدند که مردم را درمیدان جمع کنند و با ایشان مشاوره و مذاکره نمایند و از ایشان رأی بکیرند و در این حال وکلای رعایا در شهر روم تمام قدرت و اختیارات کنسولها را دارا بودند

(قصهٔ کوریولان) (۱) وکلای رعایا ازبدو امر با کنسولها وپاتریسینهای معتبر منازعه داشتند چنانکه معروف استکه درعرض بیست وشش

(1) Coriolan

سال هفت نفر کنسول را مقصر کردند و از جمله حکایاتی که در این مورد نقل میکنند اینست که یکی از اعیان شجاع روم همواره بارعایا ووکلای ایشان عداوت داشت واومعروف به کوریولان (۱) بود بواسطهٔ اینکه شهر کوریول (۲) را که درنزدیکی شهر الب واقع بود مسخر کرده واز قبایل ولسك کرفته بود درآن اوقات در روم قحط و غلا شد و مجلس سنا تهیهٔ کندم کرد که بمردم بدهد کوریولان برای اظهار عداوت خویش با رعایا موقع پیدا کرده کفت باید باین طبقه کندم ندهیم تا بمعزولی وکلای خود و نسخ این رتبه و منصب راضی شوند وکلای رعایا چون ازاین مسئله مطلع شدند کوریولان را مقصر خواندند و اسباب تبعید او را فراهم آوردند کوریولان نزد همان قبایل ولسك که سابقاً ایشانرا مغلوب کرده بود رفته کفت اکر بمن لشکر بدهید شهر روم را برای شما مسخر میکنم چنین کردند و کوریولان با لشکری از قبایل ولسك تا نزدیکی شهر روم رفت ودراین لشکر کشی هرجا باراضی و املاك رعایا میرسید غارت میکرد رومیها پریشان خاطر شدند و کنسولها و کاهنین را نزد کوریولان فرستادند که خواهش کنند دست از تخریب وطن بردارد مفید نیفتاد عاقبت زنهای روم مادر کوریولان را برداشته بهیئت اجماع بجانب اردوی دشمن رفتند کوریولان چون مادر خود را در

(1) Coriolan (2) Corioles

پیش و جماعتی از نسوان را در عقب او دید که اطفال اورا با زوجه اش همراه میاوردند باستقبال ایشان رفت زوجهٔ اومیکریست ومادرش فقط این عبارت را کفت آیا باپسر خود روبرو شده ام یا با دشمن کوریولان چون این حرف شنید وقت کرد ولشکر ولسك را مراجعت داد و درغربت بسر برد تا مرك او دررسید و بعضی کفته اند چون قبائل ولسك دیدند کوریولا ن وعدهٔ را که بایشان کرده وفا نمود او را بقتل رسانیدند

(داستان رجال عشره) قوانین معمولهٔ شهر روم مکتوب و مدون نبود وعلم بهآن قوانین به پاتریسینها اختصاص داشت وچون حکام و قضاة هم همه ازآن طبقه بودند درموقع محاکمه بمیل خود و مطابق صرفهٔ اعیان حکم میکردند و باین جهت رعایا بواسطهٔ جهل قوانین مظلوم و مغبو ن وا قع میشدند لهذا وکلای رعایا اظهار داشتند که باید قوانین را مدون نمود تا همه کس بتواند برآن واقف شود بعد از کشمکش چند مجلس سنا این تکلیف را قبول کرد و سه نفر بممالك خارجه فرستاد تا قوانینی را که مناسب دولت روم باشد درك و اخذ کنند پس از آن ده نفر از پاتریسینها را انتخاب کردند تا قوانین جدیده را بنویسند ودرمدتی که اشتغال باین کار دارند حکومت باخود ایشان باشد یعنی کنسول و وکیل الرعایا درکار نباشد رجال عشره (۱) هرکدام یك روز

(1) Les décemvirs

حکومت داشتند ویساولان دوازده‌کانه ملازم ایشان بودند یکسال کذشت و کار رجال عشره بانتها نرسید لهذا ده نفر دیکر منتخب شدند و اینواقعه درسنهٔ ٤٥١ قبل از میلاد واقع شد

(قانون الواح اثناعشر) قوانینی که رجال عشره مدون نمودند بر روی دوازده لوح سنکی نقش کردند و بمردم نشان دادند و بعد درکاپیتل ضبط کردند و آن قوانین مدتها مجری میشد و مرکب بود از عبارات موجز بی پیرایه ودرحقیقت همان آداب و رسوم قدیمهٔ رومیها را باوجود خشونت بشکل قانون درآورده بودند مثلا پدر هر خانواده صاحب اختیار جان اولاد خویش بود یعنی حق داشت که چون متولد میشوند آنها را سر راه بکذارد و تا سه مرتبه میتوانست ایشانرا بفروشد زن چون بمزاوجت مرد درمی‌آمد بکلی درتحت اختیار او بود شوهر حق داشت اورا طلاق دهد یا بکشد وکلیهٔ زنها هیچوقت آزادی و اختیار نداشتند چون دختر بودند درتحت تسلط پدر بودند چنانکه بدون رضای ایشان میتوانست آنها را شوهر بدهد وچون زن میشدند باختیار شوهر در می‌آمدند و اکر بیوه میشدند میبایست مطیع وارث شوهر باشند دیکر از قوانین مزبوره این بود که چون رومیها معتقد بسحر وجادو بودند مقرر بود که هرکاه کسی خرمن همسایهٔ خویش را بطریق سحر و جادو بمزرعهٔ خود ببرد اورا بکشند اکر شخصی مقروض بود و نمیتوانست ادای دین نماید

قانون این بود که اورا باتسمهٔ یازنجیری به بندند و بعد از دو ماه آنطرف رود تیبر برده اورا بفروشند و اکر طلبکار او متعدد باشد بدن اورا قطعه قطعه کنند

حاصل کلام اینکه ترتیبات و قوانین تفاوت نکرد همینقدر شد که تمام مردم ازقوانین مطلع شدند و اعیان و رعایا هنکام محاکمه و درمقابل قانون یکسان کردیدند

(ختم عمل رجال عشره) از قراری که کفته اند رجال عشره درسال دویم مثل سال اول خوب رفتار نکردند همه تابع رأی یکی که شدید العمل تر از سایرین بود واپیوس کلودیوس (١) نام داشت کردیدند هریك ازایشان دوازده نفر یساول ملازم خویش کرده که مجموعاً صدو بیست یساول داشتند وبواسطهٔ ظلم وبدرفتاری مردم را رنجانیدند علاوه براین وقتیکه تدوین قوانین انجام یافت و الواح اثناعشر حاضر شد دست از رتبه ومنصب خود بر نداشتند و از حکومت کناره نکرفتند تا بالاخره ایشانرا اخراج کردند و ختم عمل ایشان بواسطهٔ شورش و انقلابی بوده که ازآن مطلع نیستیم وفقط قصهٔ در آن باب بما رسیده که از قرار ذیل است

اپیوس کلو دیوس دختر یکی از رعایا را مسماة به ویرژینی (٢) دید و باو مایل شد و خواست او را بکیرد دختر نامزد داشت وممکن نمیشد کلو دیوس یکنفر کلیانرا وا داشت ادعا کند که

(1) Appius Claudius (2) Virginie

ویرژینی کنیز من است دختر و نامزد او هرچه تضرع و تظلم نمودند و برهان برای بطلان ادعا آوردند فایده نکرد زیرا که کلودیوس خود حاکم بود پدر دختر بجنك رفته و در شهر روم حاضر نبود چون این واقعه را شنید بروم آمد و بمحکمه رفت اما کلودیوس اورا مانع از حرف زدن شد او هم دست دختر خود را گرفته نزدیك تختهٔ قصابی برد وکارد برداشته ویرژینی را کشت وباردوی جنك مراجعت کرده رفقا را از سرگذشت خویش مطلع ساخت و ایشانرا بعصیان وا داشت اردو بجانب شهر روم حرکت کرد ورجال عشره مجبور باستعفا گردیدند

(قانون مزاوجت) از قدیم الایام چنین رسم بود که رعایا حق نداشتند با اعیان مواصلت کنند رجال عشره هم این ترتیب را بطور قانون در الواح اثنا عشر قید کرده بودند یکی از وکلای رعایا اظهارنمود که این قانون را خوبست منسوخ کنند ومواصلت اعیانرا با رعایا جایز نمایند از قراری که حکایت کرده اند مجلس سنا با این رأی سخت مخالفت کرد و عاقبت رعایا مجددا بکوه مقدس اعتزال جستند تا سنا مجبور شد مقصود ایشانرا بعمل آورد وازاین جهت هم رعایا را با اعیان مساوی نماید (سنه ٤٤٥)

(رسیدن رعایا بمناصب عالیه) وکلای رعایا توقع دیگرهم داشتند وآن این بود که اختصاص رتبهٔ کنسولی باعیان منسوخ شود و رعایاهم حق داشته باشند که باین منصب برسند اما این مطلب مانع

مذهبی داشت باین معنی که اعیان مدعی بودند هرکس میخواهد به کنسولی منتخب شود باید اول درباوهٔ او آداب تفأل بعمل آید وبدون تفأل انتخاب کنسولی جایز نیست ازآنطرف تفأل زدن در مورد اهل پلب شرعاً ممنوع است بنابرین نمیتوان رعایا را برای کنسولی نامزد کرد

چون برای کنسول شدن اهل پلب مانع دینی پیش آورده بودند واز دلجوئی آن طبقه هم چاره نداشتند قرار دادند بعدها برای رؤسای سالیانه عنوان دیگری اختیار کنند ودرموقع انتخاب ایشان آداب تفأل بجانیاورند تابتوان ایشانرا ازاهل پلب نیز منتخب نمود این رؤسای جدید را فرمانفرمای عساکر قرار دادند و ایشان را (سرکردهٔ لشکریان با اقتدار کنسولی) (١) نامیدند و ضمناً حاکمی هم برای شهرروم معین میکردند (٢) ولی برای اینکه باز مزیت وشرافتی برای پاتریسینها باقی باشد منصب تازهٔ باسم سانسور (٣) جعل کردند و آنرا مخصوص اعیان قرار دادند و وظیفهٔ این صاحبمنصبان جدید این بود که تعداد اهل روم را بنمایند و اسامی ایشانرا ثبت کنند ورتبه وطبقهٔ ایشانرا مقیدسازند ومالیهٔ دولت را اداره کنند ومراقب حسن اخلاق وتهذیب مردم باشند (سنه٤٤٥) شغل کنسولی را بطریق مذکور تجزیه کردند ولی بازبعضی اوقات

(1) Tribuns des soldats avec puissance consulaire (2) Préfet de la ville
(3) Censeur

کنسول هم معین میشد و همواره این رتبه باعیان اختصاص داشت عاقبت این انحصار نیز موقوف شد وقرار دادند همه وقت یکی از دو کنسول از اهل پلب انتخاب شود ودراین باب قصهٔ هم نقل میکردند که خلاصهٔ آن از اینقرار است

یکنفر از اعیان دو دختر داشت اولی را بیکی از پاتریسینها شوهر داده بود که سولپیسیوس (١) نام داشت دویمی را بتزاوجت یکی ازاهل پلب در آورده و او موسوم به لیسینیوس (٢) بود روزی این هردو خواهر درخانهٔ سولپیسیوس بودند صدای دق الباب شنیده شد خواهر کوچکتر وحشت کرد وپرسید چه واقع شده دیگری خندید وگفت حادثهٔ رخنداده شوهر من کنسول است و هروقت بخانه می‌آید حسب الرسم یکنفر یساول در پیش او با چوب در میزند خواهر کوچك از این رسم بی خبر بود خجل شد و مهموم گردید که چون شوهرش ازرعایاست هرگز نخواهد شد که بایساول حرکت کند پس درد دل خود را بپدر اظهار نمود مشار الیه باو وعده داد اسبابی فراهم آورد که شوهر او هم مثل شوهر خواهرش برتبهٔ کنسولی برسد پس با داماد خویش در این باب اتفاق نمود و لیسینیوس چون بوکالت رعایا منتخب شد بمجلس سنا تکلیف کرد که قانونی وضع شود که بعد ها یکی از دو کنسول از اهل پلب باشد سنا امتناع ورزید لکن مدت

(1) Sulpicius (2) Licinius

ده سال لیسینیوس بایکی از دوستان خویش سکستیوس (١) همدست شده هرسال اسباب فراهم آوردند که خودشان بوکالت رعایا منتخب شوند ودر این مدت همواره درمطالبهٔ قانون سابق الذکر پا فشردند تا عاقبت پاتریسینها تمکین کردند وسکستیوس به کنسولی منتخب گردید (سنهٔ ٣٦٦ قبل از میلاد)

همان اوقاتیکه رعایا حق کنسول شدن را دارا شدند منصب جدیدی در روم تأسیس شد و به پاتریسینها اختصاص یافت و آن منصب مدیر محکمهٔ عدلیه بعبارهٔ اخری رئیس دیوانخانه بود و اورا پرتور (٢) میگفتند و دارای این منصب هنگام غیبت کنسولها میتوانست مجلس سنا یامجلس ملی را دعوت بانعقاد نماید و فرمانفرمای لشکر شود

چیزی نگذشت که تمام امتیازات اعیان ازمیان رفت یعنی رعایا در رتبهٔ سانسور و پرتور و پنتیف و اکور هم ذیحق شدند و از حیث مناصب ومشاغل دولتی مطلقا با اعیان مساوات پیدا کردند فقط امتیازی که برای اعیان باقی ماند مباشرت بعضی آداب قدیمهٔ مذهبی بود که رعایا شرعاً نمیتوانستند متصدی آن شوند وحصول این مساوات بتدریج واقع شد و تاسنهٔ سیصد قبل ازمیلاد طول کشید و از آن ببعد اختلافی که مابین مردم روم دیده میشد فقط ازحیث تمول و فقر وغنی بود ولی اشخاص مقروض مجبور به

(1) Sextins (2) Préteur

کرو دادن تن خویش نمیشدند و طلبکاران نمیتوانستند ایشان را حبس کنند یا بفروشند

(انجمن طوائف) درمدتی که اهل پلب با پاتریسینها تنازع داشتند وکلای رعایا یکنوع انجمن مخصوص علاوه بر انجمنهائیکه سابق شرح داده ایم تأسیس نمودند و آنرا انجمن طوائف (۱) میخواندند درموقع انعقادآن هیئت تفأل زدن و استیذان از ارباب انواع لازم نبود و وکیل الرعایا همینقدر روز انعقاد آنرا تعیین میکرد و آن میبایست روزی باشد که در شهر بازار دایر باشد برای اینکه رعایا در روم حضور داشته باشند پس در فوروم که محل بازار بود جمع میشدند و وکیل الرعایا مطلب را برای حضار تقریر و بیان میکرد و از ایشان رأی میخواست و میزان اجتماع مردم مبنی بر تقسیم محلاتی بود باین معنی که شهر روم را تقسیم بچند محله کرده بودند و اهل محل را یك طائفه میکفتند واجزاء یك طائفه بپهلوی یکدیکر مجتمع شده رأی میدادند و حکمی که از این قسم انجمن نتیجه میشد پلبیسیت (۲) یعنی رأی عامه مینامیدند

کم کم اعیان هم مجبور شدند احکام انجمن طوائف را قبول کنند و مقرر شد که اجرای این احکام هم مانند اجرای قوانینی که از انجمن ملی قدیم صادر میشد حتمی باشد بعبارة اخری رأی

(1) Assemblée des tribus (2) Plébiscite

عامه (پلبیسیت) با قانون عیناً یك حال پیدا کرد

فصل پنجم

(تسخیر ایطالیا)

از آنچه در فصول سابق بیان کرده ایم معلوم میشود که در مأئه هشتم قبل ازمیلاد ملت رومی فقط دارای شهر کوچکی بود که روی تپهٔ پالاتن بنا شده بود لکن در سال ٢٦٦ قبل از میلاد می بینیم همان مردم مالك تمام شبه جزیره ایطالیا میباشند و از ابتدای جبال اپنن تاجزیره سیسیل را متصرفند و شهر روم یکی از بزرکترین بلاد دنیا شده است

پس تقریباً درعرض پانصد سال این تغییر در وضع رومیها پیدا شده وآن مردم در این مدت دائماً درجنك بوده ودرمعبد ژانوس که میبایست اوقات صلح بسته باشد همواره باز مانده و رومیها متعرض تمام قبایل ایطالیا شده وزد و خورد کرده دربسیاری از مواقع شکست خورده ولی عاقبت بر همه غالب شده و ایشانرا مطیع خویش ساخته اند اما تاریخ این جنکها بخوبی معلوم نیست. و خود رومیها هم درآن باب جز بعضی امور مسلمه که مخلوط بافسانه های بسیار میباشد چیزی نمیدانستند

(تسخیر لاسیوم) اول قومی که رومیها بانقیاد آن پرداختند همسایه های خویش یعنی مردم لاسیوم بودند و ازقرار معروف

این امر در قدیم یعنی زمانیکه دولت روم سلطنتی بوده صورت کرفته و بالای کوه اوانتن (١) که ازتلال سبعهٔ شهر روم بود معبدی بود متعلق بربة النوع دیان و اهل بلاد سی کانهٔ لاسیوم درآنجا آمده آداب و رسومی مذهبی بجا میاوردند و از جمله افسانه ها که دو بارهٔ مقهور شدن قوم لاتن نقل میکردند یکی این بود که بعد از آنکه رومیها تارکن مغرور را اخراج نمودند مردم لاتن بحمایت او برخاستند و نزدیك دریاچهٔ رژیل (٢) بارومیها محاربهٔ بزرکی کردند و در اثنای این جنك دو نفر دلاور دیده شدند که سوار اسب سفید بودند وبیشاپیش رومیها محاربه مینمودند و داخل اردوی دشمن شدند و لشکر روم را تحریض کردند تا بردشمن تفوق یافتند آنکاه سردار لشکر خواست به آن دو دلاور انعام و احسان کند لکن هرچه بجستجوی ایشان پرداختند نیافتند و همانروز در شهر روم دو نفر جنکجو دیده شده بودند خون آلود و غبار آلود که حربهٔ خود را برسر چشمه میشستند و خبر فتح را بمردم میدادند و عقیدهٔ رومیها این بود که ایشان کاستر وپلوکس (٣) رب النوع بوده که بمعاونت مردم روم آمده و ادعا میکردند که در میدان جنك هم در روی تخته سنکی نقش پای اسبی عظیم الجثه دیده بودند و بنا براین عقیده در شهر روم معبدی برای آن دو رب النوع بشکرانه بنا نمودند

(1) Aventin (2) Lac Régille (3) Castor et Pollux

بهر حال مابین رومیها و لاتن ها از قدیم معاهده و عقد اتحادی بسته شده و بر روی ستونی از برنج منقوش بود باین مضمون که تا آسمان بالای زمین وزمین زیر خورشید است مابین رومیها و لاتنها صلح خواهد بود و دشمن یکدیکررا هم درخاك خود راه نخواهند داد و باتمام قوی بهم معاونت خواهند نمود وغنایم وفتوحات را بالسویه میان یکدیکر تقسیم خواهندکرد (سنه ٤٩٣)

(افسانهٔ پرسنا) درهمان اوقات پرسنا (١) پادشاه شهر کلوزیوم (٢) که ازبلاد اتروسك بوده رومیهارا مغلوب نمود و شهر ایشان را محاصره کرد ولی عاقبت این جنك معلوم نیست و اقوال مختلفه روایت کرده اند از جمله یکی افسانهٔ ذیل میباشد که کفته اند غرض پرسنا ازتعرض برومیها این بود که خانوادهٔ تارکن را دوباره بسلطنت روم برسانند وقتیکه میخواست وارد شهر شود یکنفر از دلاوران رومی موسوم به هراسیوس ککلس (٣) (یعنی هراسیوس اعور) به تنهائی در سر پل چوبی رود تیبر از لشکر اتروسك جلوکیری کرد تا اینکه رومیها آن پل را خراب کردند وراه ورود روم بر اتباع پرسنا بسته شد آنکاه هراسیوس خود را برود خانه انداخته بشناوری بشهر رفت و مردم برای او مجسمهٔ برپا کردند پس ازآن پرسنا شهر را محاصره کرد روزی جوانی رومی موسوم به موسیوس (٤) مصمم شد خود را برای

(1) Porsenna (2) Clusium (3) Horatius Coclès (4) Mucius

نجات وطن فدا کند لهذا خنجری زیر لباس خویش پنهان نموده از شهر خارج کردید و داخل جماعتی که در اطراف پرسنا بودند شد اتفاقاً آنوقت یکنفر نزدیك شاه نشسته بلشکریان اتروسك مواجب میداد موسیوس اورا سلطان تصور کرد وبضرب خنجر بقتل رسانید دستکیرش کرده بحضور پرسنا بردند و در تحت استنطاق درآوردند بشاه کفت میخواستم تورا بکشم سهو کردم اما سیصد نفر جوان رومی غیر از من هستند که عهد کرده اند تورا هلاك نمایند آنکاه برای اینکه پرسنا به بیند که او از مرك و عذاب باك ندارد دست راست خویش را در آتشی که بجهت قربانی افروخته بودند کذاشت تا سوخت بدون اینکه هیچکونه اظهار تألم و کراهت نماید پرسنا از این حال متأثر شد و ترسید و موسیوس را رها کرد و با رومیها مصالحه نمود و از آن ببعد موسیوس را سولا (۱) یعنی اشل لقب دادند وقرار بر این شد که محض اطمینان پرسنا رومیها چند نفر دختر از نجیب زادکان خود باوکروکان دهند یکی از این دختر ها مسماة به کلیلا (۲) خویش را در رود تیبر انداخته بروم باز کردید و هموطنان او مجسمهٔ اورا ساخته در شارع عام نصب نمودند

(محاربات رومیها با قبایل ولسك و اك واهالی و یس) همسایهٔ رومیها درطرف مشرق قبایل کوهستانی اك بودند ودرجانب جنوب

(1) Scœvo'a (2) Clélia

قبایل ولسك و درشمال غربی مردم شهر ویس (۱) واقع در نزدیکی رود تیبر که از قوم اتروسك محسوب میشدند دولت روم قریب دویست سال با این قبایل درزد و خورد بود وغالباً لاتنها هم که با رومیها عقد اتحاد داشتند بایشان معاونت مینمودند لکن تاریخ صحیح این محاربات بدست نیست فقط بعضی افسانه ها درخصوص دلاورانیکه در آن موقع رشادت ظاهر ساخته نقل کرده اند

قصهٔ معروفی که درباب جنك باقبایل ولسك منقول است سرکذشت کوریولان میباشد که درفصل سابق بیان کردیم دربارهٔ زد و خورد با قوم اك هم افسانهٔ سنسیناتوس (۲) را نقل میکردند ومیکفتند این سردار رشید با قبایل اك جنکها کرده و ایشانرا مغلوب نموده و لشکر روم را از مخاطره نجات داده وچندین دفعه رتبهٔ کنسول و دیکتاتور یافته و معتبر ترین رجال روم شده و بقدری محبوب و محترم بود که اورا پدر لشکریان میخواندند یك روز خبر رسید سپاهی که با قبایل اك مشغول جدال است محصور شده و عنقریب درتنکنای کوهستان کرفتار خواهد شد وکسیکه ازعهدهٔ استخلاص ایشان برآید سنسیناتوس میباشد پس مجلس سنا آدم فرستاد تا اورا بیاورند چون نزد او رفتند درزمین خود مشغول بیل زدن بود و قبائی مخفف دربر داشت محض اینکه فرستادکان سنا را بطور شایسته پذیرائی کند زوجهٔ خویش را روانه کرد تا لباس رسمی

(1) Véies (2) Cincinnatus

اورا بیاورد آنگاه دست و رو شسته لباس پوشید و مأمورین سنا باو اظهار داشتند که دولت روم تورا دیکتاتور نموده و باید معجلا روانهٔ شهر شوی چنین کرد و فردای آنروز تمام دکاکین روم را بست و جمیع اهل شهر را اعلان کرد که هریك با اسلحه و مقدار نانی که خوراك پنج روز باشد درشاندو مارس جمع شوند و همانروز حرکت کرده و درعرض چهار ساعت با لشکریان شش فرسخ راه پیموده اطراف اردوی دشمن یك خندق حفر نمود وحصاری چوبی برپا کرد قبایل اك محصور شدند و مجبوراً سر تمکین پیش آوردند و سنسیناتوس لشکریان رومی را که ازمهلکه نجات داده بود بروم باز گردانید و چون خطری که برای وطن پیش آمده مرتفع شد بعد از پانزده روز استعفا داد و دو باره بسر اعمال روستائی خویش رفت (سنه ٤٥٨)

(تسخیر ویس) قوم ویس یعنی جماعتی از اتروسکها که مرکز ایشان شهر مذکور بود یکی از مقتدر ترین اعداء رومیها بودند و شهر مستحکم ایشان بیش ازچهار فرسخ ازروم مسافت نداشت وهمینقدر که از رود تیبر عبور میکردند باراضی رومیها میتوانستند صدمات زیاد وارد آورند و محاربات زیاد بین این دو شهر واقع شده و رومیها افسانه های متعدد درآن خصوص داشته ازجمله یکی اینست

یکی ازخانواده های کثیر العدد روم خانوادهٔ فابیوس (۱) بود که سیصد و شش نفر پاتریسین و چهار هزار کلیان داشت و وقتی مردم روم از کثرت قدرت این خانواده بیم کرده و ایشانرا از شهر خارج نمودند و این امر درزمانی واقع شد که با اهل ویس جنك داشتند خانوادهٔ فابیوس با آنکه مطرود شده بودند عزم کردند خودرا فدای وطن کنند لهذا جمیعاً بالای تپهٔ نزدیك رودخانهٔ کرمر (۲) مقابل شهر ویس اقامت نمودند و ازآنجا مکرر دراراضی مردم بلدهٔ مذکوره تاخت وتاز وغارت میکردند وعاقبت دشمن ایشانرا غافل گرفتار نموده همه را بهلاکت رسانید و ازآن خانواده جز یکنفر که بسبب صغر سن درروم مانده بود کسی جان بدر نبرد (سنه ٤٧٧)

خلاصه عاقبت کار رومیها و اهل ویس بسختی کشید ولشکر روم بمحاصرهٔ آن شهر پرداختند تا آنزمان در روم رسم این بود که سپاهیان از خود خرج میکردند و درفصل زمستان جنك متروك میشد در این موقع دولت روم قرارداد لشکریان را مواجب دهند و درزمستان هم ایشانرا نگاه بدارند و محاربه را قطع نکنند بدین طریق مدت ده سال شهر ویس را دربند محاصره داشتند و بالاخره آنرا مسخر کردند و سکنهٔ آنرا فروختند یا کشتند و خاکش را غارت نمودند و در این باب هم افسانهٔ ذیل را نقل

(1) Fabius (2) Crémère

میکردند که بعد از آنکه محاصرهٔ ویس ده سال طول کشید و آنشهر مسخر نشد یکی از اعیان رشید روم را که کامیل (۱) نام‌داشت دیکتاتور معین کردند و او در زیر زمین راهی حفر نمود که از بیرون حصار ویس تا اوك شهر و معبد ژونن ربة النوع حافظ آن بلد میرسید پس بسپاه خود امر کرد بحصار شهر حمله ببرند چون محصورین مشغول دفع حملهٔ رومیها شدند کامیل دستهٔ از لشکریان را واداشت از آن راه زیر زمینی رفته بمعبد ژونن رسیدند در این وقت پادشاه شهر ویس برای ربة النوع قربانی کرده و استخراج کنندکان احکام غیبی مشغول بودند و رومیها این عبارت را از ایشان شنیدند که هر کس احشاء این حیوان مذبوح را تقدیم ارباب انواع کند فیروز خواهد شد پس رومیها ناکاه فریاد برآورده هیاهو کردند وحضار معبد را ترسانیده کریزاندند و احشاء قربانی را ضبط کرده به کامیل تسلیم نمودند و او آداب قربانی را انجام داده فیروز شد وشهر را مسخر کرد (سنهٔ ۳۹٦) بعد از این واقعه کامیل نذر کرد مجسه ژونن را بروم ببرد و معبدی را مخصوص او نماید اما هیچکس جرأت نمیکرد بمجسمهٔ ربة النوع دست بزند عاقبت کامیل بعضی نجیب زادکان رومی را باالبسهٔ فاخره حاضر نمود و از بت سئوال کرد آیا راضی هستی بروم بروی از بت صدا بلند شد که راضی هستم آنکاه خود

(1) Camille

بنای حرکت کذاشت و ازعقب سر رومیها رفت

نیز میکویند کامیل نذر کرده بود هرچه ازشهر ویس غنائم بدست آورد عشر آنرا بمعبد اپلن بفرستد لهذا سپاهیان را مجبور کرد عشر عایدی خویش را پس بدهند باینجهت با او عداوت پیدا کردند و تقصیر برای او تراشیده اخراجش نمودند و مشار الیه در وقت خروج بارباب انواع التجا برده کفت اکر همشهریان من دربارهٔ من ظلم کرده باشند امید دارم اسباب پشیمانی ایشان فراهم آید

(حملات قبایل کلوا) مملکتی که امروز معروف به فرانسه است درقدیم الایام کل (۱) نام داشته وسکنهٔ آنرا کلوا (۲) میکفتند و این جماعت علاوه بر فرانسهٔ حالیه ناحیهٔ را که در شمال شبه جزیرهٔ ایطالیا واقع و امروز جزء خاك ایطالیا محسوب میشود و رود پو (۳) در آن جاری است نیز متصرف شده بودند و رومیها باین مناسبت آنرا هم کل میخواندند الا اینکه چون خاك فرانسه بالنسبه برومیها درپشت جبال الپ و ناحیهٔ پو درپیش آن واقع است لهذا فرانسه را کل پشت کوه (٤) میکفتند و ناحیهٔ پو را کل پیش کوه (٥) مینامیدند

در اوایل مائهٔ چهارم قبل از میلاد یکی ازقبایل کل که در کنار

(1) Gaule (2) Gaulois (3) Pô (4) Gaule transalpine (5) Gaule cisalpine

دریای آدریاتیك قرار گرفته بودند بشهر کلوزیوم که از بلاد
اتروسك بود حمله بردند ودر این مورد رومیها از اهل آن بلد
حمایت کردند و این امر بین قبایل کلوا و مردم روم تولید نزاع
کرد و قبائل مزبور رو بشهر روم آوردند و درکنار رودخانهٔ
الیا (۱) که قریب چهار فرسخ از روم فاصله دارد با رومیها
تلاقی نمودند وبرحسب رسم خویش نعره برآوردند وحربه ها را
بسپر زدند و بضرب شمشیر های طویلی که در دست داشتند
پرداختند و چون رومیها تا آنوقت این قوم را ندیده بودند
رعب کردند وهزیمت اختیار نمودند بسیاری از ایشان بقتل رسیدند
جماعتی در رود تیبر غرق شدند و بعضی بروم مراجعت کردند
و این مغلوبی درکنار رود آلیا همه وقت در ذهن رومیها بود
و روزی که این واقعه درآن واقع شده روز نحس میدانستند
و اقدام بکاری نمیکردند و تا مدتی مردم کل را مهیب ترین
دشمنان خویش می پنداشتند باری بعدازآن وقعه رومیها درصدد
محافظت شهر خود برنیامدند بزرگان و معتبرین بارك کاپیتل پناه
بردند و سایر سکنه ببلاد مجاوره فرار کردند و مردم کل شهر
روم را آتش زدند و کاپیتل را محاصره نمودند ودرباب ختم این
واقعه بازاطلاع صحیح نداریم ومجبور بنقل بعضی افسانه ها هستیم
ازجمله حکایت کرده اند که وقتی قبایل کلوا وارد روم شدند

(1) Allia

دیدند هیچکس در شهر نیست فقط در دهلیز خانه ها بعضی
پیر مردها دیده میشدند که لباس سفید حاشیه قرمز پوشیده
عصائی ازعاج بدست گرفته ساکت و بی حرکت روی کرسی عاج
نشسته اند این جماعت کنسولهای قدیمی روم بودند که جان خودرا
فدا کرده بودند برای اینکه دشمنان ایشان مغضوب ارباب انواع
شوند کلوا ها ابتدا متعرض این اشخاص نشدند تا اینکه یکنفر
از ایشان دست بریش یکی ازپیر مردها برد اوهم عصای خودرا
بسر او زد کلوا ها متغیر شده تمام آن جماعت را بقتل رسانیدند
وبعد شهر را هم آتش زدند آنگاه خواستند کاپیتل را بیورش
بگیرند ممکن نشد لهذا آن را محصور نمودند و مدتی بدین حال
باقی ماندند اما رومیهائیکه فرار کرده بودند کامیل را که سابقاً
مطرود شده بود طلبیده رئیس قراردادند و دیکتاتور نامیدند
واو مهیای استخلاص کاپیتل گردید وجوانی رومی درصددبرآمد
که متحصنین کاپیتل را ازمسئله مطلع سازد تا درمقابل دشمن
پاداری کنند لهذا از طرفی که کوه کاپیتل بسیار صعب الوصول
بود وکلواها مراقبت آنرا غیرلازم میدانستند بالا رفت وخودرا
بارك رسانید و مقصود را حاصل کرد اما کلوا ها اثر پای او را
دیدند و شبانه ازهمان راهی که او رفته بود رفتند و ببالای کاپیتل
رسیدند وکسی هم ملتفت نشد لکن قاز های متبرك معبد ژونن
چون صدای پا شنیدند بنای بال زدن وفریاد کردن گذاشتند و

رومیها آمدند به بینند چه واقع شده واول کسیکه باکلوا ها ملاقات کرد مانلیوس (۱) بود وباسپر خود یکنفر از ایشانرا سرنکون نمود و همراهانش نیز سایرین را سرازیر کردند بدینطریق مانلیوس کاپیتل را از دشمن حفظ کرد و باینواسطه او را کاپیتلینوس (۲) لقب دادند اما عاقبت چون آذوقهٔ متحصنین کاپیتل تمام شد مجبور به تسلیم کردیدند و باکلوا ها شرط کردند که یك خروار طلا با آذوقه و وسایل حمل و نقل بایشان بدهند و ایشان دست ازشهر روم بردارند کلوا ها راضی شدند اما در وقت وزن کردن طلا وزنه های غلط بکار بردند رومیها مدعی شدند که این وزنه ها زیاده ازآن مقداری است که ما باید بدهیم رئیس کلوا ها شمشیر خود را هم درترازو کذاشت و بروزنه ها اضافه کرد و کفت مغلوبین عاجزند (۳)

نیز نقل میکردند که رومیها آنچه به کلوا ها داده بودند پس کرفتند باینطریق که کامیل آمد و کفت وطن را با آهن (یعنی شمشیر) باید نجات داد نه با طلا پس با قبایل کلوا محاربه کرده ایشانرا شکست داد و بهلاکت رسانید .

آنچه مسلم است اینست که کاپیتل سالم ماند و شهر روم خراب شد و رومیها مجبور شدند آنرا معجلا با چوب و خشت دوباره بسازند و بعد از آن هم باز مدتها قبایل کلوا درجبال آپنن مقر

(1) Manlius (2) Capitolinus (3) Vae victis

داشتند و مزاحم رومیها بودند وبا دشمنان ایشان همدست میشدند و مکرر بغارت وچپاول اطراف روم میرفتند و رومیها در آن موارد از همه کار دست میکشیدند وجمیعاً مسلح و مهیای محاربه میکردیدند و زیاده از پنجاه سال حال براین منوال بود و ازآن وقایع خبر صحیحی بدست نیست جز قصه های چند که رشادت بعضی از رومیها را حکایت میکنند ازجمله معروف بود که یکنفر مانلیوس نام وقتی بایکی ازشجعان کلوا ها که بسیار قوی هیکل بود جنك تن به تن کرده اورا بقتل رسانید و کردن بند اورا درآورده درکردن خویش کرد وباین مناسبت اورا ترکواتوس(۱) لقب دادند زیرا که کردن بند را بزبان رومی ترکوس (۲) میکفتند نیز حکایت میکردند که یکنفر رومی موسوم به والریوس (۳) بایکی ازمردم کل جنك تن به تن کرد دربین منازعه کلاغی آمده روی مغفر مرد کلوا نشست و منقار و بال خویش را بصورت او زد و اورا عاجز کرد و والریوس بانجهت بر او غالب شد و ملقب به کرووس(٤) کردید واین کلمه بزبان رومی بمعنی کلاغ است خلاصه رومیها در اثنای زد و خورد با قبایل کلوا انقیاد طائفهٔ ولسك را نیز کامل و مسلم ساختند و بلاد ایشانرا خراب کردند و به تسخیر ولایت کامپانی پرداختند

(انقیاد اقوام لاتن) دراین وقت اقوام لاتن که با رومیها عقد

(1) Torquatus (2) Torques (3) Valérius (4) Corvus

اتحاد داشتند با ایشان بنای مخالفت کذاشتند و محاربهٔ شدیدی در بین واقع شد (سنه ٣٤٠) لکن از وقایع آن جز افسانه چیزی بدست نیست مثلا نقل کرده اند که علت این نزاع آن بود که لاتنها چون با رومیها متحد بودند در محاربات ومخاطرات با ایشان شرکت داشتند لکن درحقوق با رومیها مساوی نبودند و در امور دولتی مداخله نمیتوانستند بکنند لهذا آدم بمجلس سنای روم فرستادند و کفتند باید بعد از این یکی از کنسولها ونصف اعضای سنا از قوم لاتن باشند مانلیوس کنسول از شنیدن این حرف بسیار غضبناك شد و کفت اکر یکنفر لاتن پا بمجلس سنا بکذارد اورا با خنجر هلاك خواهم ساخت بنا بر این کار بجنك کشید وقریب کوه وزوو (١) محاربه واقع شد و نزدیك بود لشکر روم مغلوب شود یکی از کنسولها که دسیوس (٢) نام داشت مصمم شد جان خود را برای پیشرفت کار رومیها فدا کند زیرا که اعتقاد آن مردم این بود که اکر ازمیان قومی یکی فدائی شود ارباب انواع ازآن قوم خشنود میشوند وایشانرا منصور میکردانند لهذا دسیوس پارچهٔ بر سر کشیده حربهٔ خویش را برداشت و سوار اسب شده ارباب انواع را بشهادت کرفت که من خود را قربانی سپاه روم کردم آنکاه بصف دشمن حمله برد و بهلاکت رسید لکن جانبازی او همشهریانش را فاتح

(1) Vésuve (2) Decius

کردانید

حاصل کلام اینکه دولت روم اقوام لاتن را هم مطیع و منقاد خویش کرد و اجتماع ایشانرا بهم زد و غدغن کرد که بعدها انجمن نداشته باشند و با کسی عقد اتحاد نبندند و محاربه ننمایند (سنه ٣٣٨)

(جنك با قبایل سامنیت) قبایل کوهستانی سامنیت با رومیها در جنك با کلواها و طوائف ولسك متفق و شریك بودند لکن در سر ولایت کامپانی با یکدیکر اختلاف پیدا کردند و آن ناحیهٔ بود بسیار حاصلخیز و شهر کاپو که کرسی آن محسوب میشد بواسطهٔ ثروت و مکنت معروف بود سکنهٔ این شهر مایل‌شدند که در تحت حکومت روم درآیند سایر بلاد کامپانی که با ایشان موافق نبودند جنکجویان سامنیت را بکمك خود طلبیدند و این امر منشأ نزاع بین قبایل سامنیت و رومیان کردید واین نزاع متجاوز از بیست سال طول کشید (ازسنهٔ ٣٢٦ تا سنهٔ ٣٠٤ قبل از میلاد) و سامنیتها مقاومت شدید کردند و بعضی اوقات هم کار بر رومیها سخت شد و محاربات بین این دو قوم هم در لاسیوم واقع شده هم در کامپانی و هم در اپولی (١) عاقبت رومیها تفوق یافتند و درولایت سامنیتها داخل شدند و ایشانرا مغلوب کردند و مجبور بمصالحه نمودند و بلاد کامپانی و قبایل کوهستانی

(1) Apulie

آن نواحی را هم طوعاً و کرهاً درعقد اتحاد خویش درآوردند از جمله وقایعی که رومیها درخصوص محاربات مذکوره نقل مینمودند این بود که وقتی کنسولهای رومی بی احتیاطی کرده در بین سوق عسکر درمعبر باریکی موسوم به فورش کدین (۱) کرفتار شدند و راه برلشکریان روم از پس و پیش بسته شد طوری که مطلقا در تحت اختیار دشمن درآمدند اما رئیس سامنیتها که معرفت بطبع و احوال رومیان نداشت آسیبی بایشان نرسانیده با کنسولهای رومی عهد کرد لشکر روم را مرخص کند بشرط اینکه رومیها هم عساکر خویش را ازولایت سامنیوم (۲) ببرند و متعرض آن ناحیه نشوند و ششصد نفر ازنجیب زادکان خود را بطور کروکان نزد ایشان بکذاروند

آنزمان مردم ایطالیا رسم داشتند که هرکاه لشکر دشمن تسلیم میشد به نشانهٔ عجز و مقهوری ایشان آدابی بعمل مياوردند وآن این بود که دو نیزه را برزمین قائماً نصب کرده نیزهٔ ثالثی بالای آن دو قرار میدادند و باین طریق دروازهٔ میساختند و لشکریان مغلوب را وا میداشتند که سر خود خم کرده از زیر آن دروازه بکذروند (۳) آنکاه اسلحه واسباب وهرچه داشتند ضبط میکردند رئیس قبایل سامنیت با رومیهای کرفتار در فورش کدین همین رفتار را کرده ایشانرا بشرایط سابق الذکر مرخص نمود اما در

(1) Fourches Caudines (2) Samnium (3) Passer sous le joug

دولت روم بستن معاهده فقط حق دولت روم بود ومجلس سنا تعهدی را که کنسولها از جانب خویش کرده بودند نپذیرفت و اظهار کرد که کنسولها از حد خود تجاوز نموده و آن معاهده باطل است و برای اینکه بصورت ظاهر اینکار خلاف عهد محسوب نشود کنسولهائیکه آن عهد را کرده بودند زنجیر نموده با کاهنین موسوم به فسیو (۱) که وظیفهٔ ایشان اعلان جنك بود باردوی سامنیتها فرستادند وکهنهٔ مذکور کفتند چون این اشخاص بدون اجازهٔ ملت رومی با شما معاهده نموده هم بوطن خیانت کرده هم بشما ضرر رسانیده اند ما ایشانرا تسلیم شما میکنیم آنکاه یکی از آن کنسولها لکدی بیکی ازآن کاهنین زد و کفت من اکنون از قوم سامنیت محسوب میشوم وبواسطهٔ لکدی که برخلاف قاعده بتو زدم وتوهین نمودم دولت روم ذیحق شد که با سامنیتها ترك مصالحه کند رئیس قوم سامنیت این حرکت را بازیچه دانسته وفای عهد را مطالبه نمود اما رومیها بمحاربه پرداختند و عاقبت غالب شدند

چند سال بعد از آنکه سامنیتها مغلوب و مطیع رومیان کردیدند مجدداً سر بلند کردند و ایندفعه قبایل اتروسك ولوکانین (۲) و امبرین و سابن نیز با ایشان همدست شدند و لشکری هم از قبایل کلوا رو بجانب روم کرد و بنا بر این آن دولت کرفتار

(1) Féciaux (2) Lucaniens

مخاطرهٔ عظیم کردید وازقراری که نقل میکردند در این جنك هم دسیوس ثانی برای استخلاص هموطنان مانند پدر جان خود را فدا کرد وحاصل کلام اینکه لشکریان روم درولایت قوم سامنیت تاخت و تاز و خرابی فوق العاده کردند و جنکجو یان آنها را تماماً بهلاکت رسانیدند وآخر الامر قوم مزبور را مطیع ومنقاد نمودند (سنهٔ ۲۹۰)

تقریباً مقارن همان اوقات رومیها قبایل سابن کوهستان را هم مطیع ساختند وقوم اتروسك را نیز کاملا مغلوب ومقهور نمودند و با طائفهٔ کلوا زدو خورد ها کرده عاقبت محاربهٔ شدیدی بین ایشان واقع شد وکلوا ها تماماً بقتل رسیدند چنانکه رومیان میکفتند تلافی شکست آلیا را کردیم ویکنفر از بازماندکان کسانیکه در آن جنك بر ما غلبه نمودند زنده نکذاشتیم و این واقعه درسنهٔ ۲۸۳ قبل از میلاد اتفاق افتاد و در اینوقت رومیها تمام شبه جزیرهٔ ایطالیا را مسخر نموده بودند غیر از قسمت جنوبی آن که در تحت تصرف یونانیان بود

(جنك رومیان با پیروس) معظمترین بلاد یونانی ایطالیا شهر تارانت (۱) بود و بندر خوبی داشت و مردم آن درصنعت و تجارت دارای مقامی بودند و ثروت و تمولی حاصل کرده زندکی خویش را بعیش و عشرت میکذراندند و خود را قومی با قدرت

(1) Tarente

و شوکت میدانستند وقتی رومیها سفاین چند در دریا انداخته آنها را از مقابل شهر تارانت عبور دادند این امر بر مردم آن بلد کران آمد و بر آن سفاین حمله کرده بعضی را غرق نمودند و در برخی از نقاط متعرض رومیها شدند مجلس سنا سفرا به تارانت فرستاده مطالبهٔ تلافی و غرامت نمود اما چون سفرای روم خواستند درمجمع عمومی اهل تارانت تکلم و تقریر مطلب نمایند مردم بنای خنده و استهزاء ایشان کذاشتند و یکنفر مسخره لباس رئیس سفرای روم را ملوث کرد و او کفت هرچه میخواهید بخندید اما لوث لباس من بخون شما شسته خواهد شد خلاصه دولت روم بمردم تارانت اعلان جنك کرد و آن قوم چون عادت بمحاربه نداشتند پیروس (۱) بادشاه اپیر (۲) را که درجانب دیکر دریای آدریاتیك برقومی جنکجو سلطنت داشت بکمك خود طلبیدند (سنه ۲۸۱)

پیروس بشجاعت وکفایت معروف بود ومقدونیه را مسخر کرده و در آسیا نیز محاربات نموده و نسب خویش را هم به آشیل (۳) که دلاور معروف جنك تروا (٤) میباشد میرسانید و ازقراری که نقل کرده اند خیال داشت ایطالیا و جزیرهٔ سیسیل را بکیرد بعد تمام مغرب زمین را تا دریای محیط مسخر نماید بهر حال با بیست و پنجهزار نفر و بیست زنجیر فیل آسبانی حرکت کرده

(1) Pyrrhus (2) Epire (3) Achille (4) Troie

وارد تارانت شد و حکم کرد جوانهای آن شهر هم داخل قشون او شوند و برای اینکه ایشانرا از فرار ممانعت کند دروازه های شهر را بست وتماشا خانه ها را موقوف نمود وسکنه را بمشقهای نظامی واداشت

رومیها بموجب عقیدهٔ دینی میبایست قبل از اقدام بمحاربهٔ قومی بتوسط کهنهٔ فسیو بطریقی که در فصل سوم مذکور داشته ایم به آن قوم اعلان جنك نمایند لهذا در این مورد برای ایشان مشکلی پیش آمد زیرا که بین رومیها و ولایت پیروس دریا حایل بود و اجرای آداب مذکور ممکن نمیشد آخرالامر تدبیری اندیشیدند وآن این بود که یکی از اهل اپیر را که از اردوی پیروس فرار کرده بود واداشتند در ایطالیا قطعه زمینی خرید پس آن زمین را جزء خاك اپیر محسوب داشتند وکاهن را آنجا فرستادند تا زوبین خویش را انداخته جنك را اعلان نماید

تلاقی فریقین نزدیك شهر هراکله (۱) واقع شد و هردو جانب سخت کوشیدند پیروس بشیوهٔ اسکندر کبیر جنك میکرد وچون فیلهای او هم بمیدان آمدند رومیان که آن حیوان را ندیده بودند بوحشت افتادند و اردوی خود را کذاشته فرار کردند پیشرفت با پیروس شد اما ازهمراهانش جمع کثیری بهلاکت رسیده بودند چنانکه معروف است که بعد از ختم عمل پیروس کفت اکر

(1) Héraclée

بخواهم یك فتح دیکر بهمین قسم نصیب من شود باید تنها به اپیر مراجعت نمایم نیز میکویند وقتیکه پیروس بمیدان جنك بتماشای مقتولین رفت دید تمام رومیها از پیش مجروح شده یعنی هیچیك پشت بدشمن نکرده اند بعد از آن باسرای رومی تکلیف کرد که اکر خدمت مرا قبول کنید شما را آزادی میدهم هیچکدام از رومیها آن آزادی را بخود روا نداشتند

چندی بعد پیروس با رومیها بنای مذاکرهٔ صلح کذاشت و واسطهٔ بین او و دولت روم یکنفر از دانشمندان یونان بود موسوم به سینئاس (۱) و از قرار معروف این شخص هدایا و تحف برای اعضای سنا و زوجات ایشان برده بود اما هیچیك فریفته نشدند و قبول نکردند و چون در مجلس برومیها تکلیف مصالحه نمود یکی ازمشایخ روم که کور بود باکمال زحمت خودرا بمجلس رسانیده بشدت و حرارت برخلاف مصالحه صحبت کرد و کفت اول پیروس باید از ایطالیا بیرون رود بعد کفتکوی صلح کند مجلس سنا هم به سینئاس حکم کرد هم امشب باید از روم خارج شوی و سینئاس چون نزد پیروس رفت کفت مجلس سنا را من مانند مجمعی از سلاطین یافتم و چنین می پندارم که محاربه بارومیان جایز نیست زیرا که عدد ایشان کثیر وشجاعتشان بکمال است

(1) Cinéas

در بهار سال بعد پیروس شهر آسکولوم (۱) را محاصره کرد
کنسولهای رومی با هفتاد هزار نفر باو حمله بردند ولی ایندفعه هم
فیلهای پیروس مانع پیشرفت ایشان شدند وتدبیری که برای دفع
فیلها اندیشیده بودند مفید نیفتاد یعنی سیصد عرادهٔ جنگی تهیه
کرده مشعلهای قیر اندود به آنها نصب نموده بودند که دود و
بوی آن فیلها را عاجز نماید اما پیروس بالای هر فیلی کمانداری
نشانیده بود و ایشان سائقین عراده های رومی را بضرب تیر
بکشتند و آنها را ازکار انداختند چون شب شد طرفین دست از
کارزار کشیدند و پیروس از این محاربه ملول شد و چون مردم
سیسیل از او درمقابل کارتاژیها استعانت میجستند ایطالیا را رها
کرده به آن جزیره رفت حکایت کرده اند که طبیب پیروس به
کنسول رومی تکلیف کرده بود که اکر بخواهی من پیروس را
مسموم میکنم فابریسیوس (۲) کنسول این حرکت را خلاف
جوانمردی دانسته پیروس را از مسئله مطلع ساخت او هم در
عوض تمام اسرای رومی را بدون مطالبهٔ فدیه مرخص نمود
درزمان غیبت پیروس رومیها تمام طوائف جنوبی ایطالیا را منقاد
ساختند و ولایت سامنیتها را غارت نمودند
پیروس بعد از دوسال توقف در سیسیل بایطالیا مراجعت کرد و
در نزدیکی شهر بنوان (۳) باز بالشکر روم محاربه نمود اما

(1) Asculum (2) Fabricius (3) Bènévent

رومیها طریق دفع فیلها را یافته بودند یعنی تیرهای مشتعل بجانب
آنها میانداختند و آنها را رم میدادند لهذا سپاه پیروس را
عقب زدند و اردوی اورا ضبط کردند (سنهٔ ۲۷۵)
دوسال بعد پیروس دریونان درمحاصرهٔ شهر آرکس (۱) بواسطهٔ
پاره خشتی که پیرزنی برسر اوانداخت بهلاکت رسید ولشکریانی که
در تارانت بطور ساخلوی کذاشته بود آن شهر را تسلیم رومیها
کردند آنکاه بعد از زدو خوردی چند که درکوهستانها واقع شد
دولت روم صاحب اختیار تمام شبه جزیرهٔ ایطالیا کردید (سنه ۲۶۶)

فصل ششم

(ترتیبات لشکر روم)

سابقاً مذکور داشته ایم که در شهر روم معبدی بود منسوب به
ژانوس رب النوع و بنا بر این بود که هر وقت دولت روم جنك
دارد درمعبد ژانوس مفتوح باشد و هنکام صلح و امنیت بسته
شود و از بدو بنای آن تا پانصد سال در معبد باز ماند و در این
مدت فقط چند سال معدود مسدود بود و بنا بر این مردم روم
تمام آن اوقات مشغول محاربه بوده و جمیع ملل واقوام ایطالیا را
مقهور و منقاد خویش نموده اکنون میخواهیم بدانیم ترتیبات
جنکی و لشکری این ملت چکونه بوده که باین مقصود نایل
کردیده است

(1) Argos

(ترتیب قدیم لشکری روم) در اوایل امر لشکر روم مانند قشون سایر اقوام لاتن و یونانی بوده است وقتیکه جنکی شروع میشد سلطان و بعد ها کنسولها احضار قشون میکردند و تمام رومیها میبایست برای خدمت نظامی حاضر باشند و بخرج خود اسلحه ولوازم سفر جنکی را فراهم آورند مقام هرکس در سپاه بسته بمیزان تمول او بود آنها که ازهمه بیشتر مکنت داشتند سوار بودند (۱) وکسانیکه استطاعت فراهم کردن لوازم جنك نداشتند خارج ازاصل قشون محاربه میکردند وبدشمن سنك یاتیر میانداختند و موسوم به ولیت (۲) بودند

سپاه حقیقی منظم روم پیادکانی بودند که میتوانستند تهیهٔ لوازم جنك را بنمایند و آن سپاه را لژیون (۳) میکفتند در زمان سلاطین تمام لشکر روم یك لژیون بوده بعد هر کنسولی یك لژیون در تحت فرمان داشت وکم کم هرچه عدهٔ نفوس ملت روم زیاد شد برعدهٔ لژیونها هم اضافه کردند

هنکام جنك سپاهیان روم مثل یونانیها صفوف متراکم تشکیل میدادند یعنی پهلوی یکدیکر قرار میکرفتند ونیزه های خویش را در پیش نکاه میداشتند وسعی میکردند که لشکریان دشمن را عقب بنشانند حربهٔ تمام سپاهیان روم یکسان بود یعنی یك نیزه و یك شمشیر کوتاه عریض داشتند اما اسباب دفاع ایشان یکسان

(1) Equites (2) Vélites (3) Légion

نبود و آنها که از این حیث مکمل تر بودند درصفوف جلو قرار میکرفتند وکلیهٔ پیادکان از روی میزان استطاعت و تمول منقسم به پنج دسته میشدند دستهٔ اول دارای اسلحهٔ کامل بودند و آن عبارت بود از مغفر و جوشن و زانو بند و سپر دستهٔ دویم مغفر نداشتند و دستهٔ سیم مغفر وزانو بند هردو را فاقد بودند دستهٔ چهارم و پنجم بطور ولیت خدمت میکردند

احضار سپاه در بهار واقع میشد و در فصل زمستان لشکریان را مرخص میکردند که در پی کارهای خود روند

تأسیس ترتیب مذکور در فوق را رومیها به سرویوس تولیوس نسبت میدادند هنکام محاربات با قبایل کلوا و سامنیتها آن ترتیب تغییر کرد ولی بدرستی معلوم نیست چه وقت و کدام کس وضع را تبدیل داد بعضی امر را راجع به کامیل مینمودند بهر حال اطلاع صحیح ما از وضع لشکریان روم ازمائهٔ دویم قبل از میلاد میباشد و آن از قراری است که اجمالا در ذیل مذکور میداریم

(ترتیب لشکر روم درمائهٔ دویم) رعایت تمول و تقسیم طبقات ازمیان رفته و لشکریان ازدولت مواجب واسلحه میکرفتند لکن باز کسانیکه بکلی فقیر وبی بضاعت بودند (۱) از شرف سربازی محروم بودند هریك از افراد ملت روم ازسن هفده تا سن چهل

(1) Prolétaires

و شش مکلف بود که هرگاه اورا برای خدمت نظامی احضار کنند اطاعت نماید اگر سوار بود اقلا در ده جنك میبایست خدمت کند واگر پیاده بود دربیست جنك ومادام که باین مقام نایل نشده درتحت فرمان سردار بود لکن تجهیز سپاه وقت معین نداشت فقط درموقع ضرورت واقع میشد ودرآن صورت کنسول بتمام افراد ملت حکم میکرد در کاپیتل حاضر شوند آنگاه از هریك از طوائف سی و پنج گانهٔ روم برای هر لژیون یکنفر اختیار میکردند و این عمل را چندان مکررمینمودند که عدد سپاهیان لژیونها کامل شود وچون این مقصود حاصل میشد تمام لشکریان قسم یاد میکردند که از اطاعت سردار سر نه پیچند و تا او ایشانرا مرخص نکنند از جمع خارج نشوند

عدد سپاهیان یك لژیون از چهار هزارو دویست الی شش هزار نفر بود بدواً عدهٔ قلیلی از سواران هم که عبارت از جوانهای متمول بودند نیز با هرلژیون همراه بودند بعد ها ایشانرا سرداران بعنوان صاحبمنصب ملازم خویش قرار دادند و سوارانی که در لشکر رومی خدمت میکردند منحصر شد بکسانی که از ملل خارجه داخل سپاه روم میکردیدند هیچ دسته قشون رومی کمتر از یك لژیون نمیشد و هرکنسولی اقلا دو لژیون و کاهی هم بیشتر در تحت فرمان خود داشت

بعد از آنکه ایطالیا مسخر رومیان شد قبایل مجاور روم را نیز

Tribus [illegible]

مجبور کردند داخل لشکر رومی شوند و آنها را متحدین (۱) خویش مینامیدند فراهم کردن لشکریان متحدین و ادای مواجب وتعیین صاحب منصبان ایشان باخود آن‌اقوام بود لکن فرمانفرمائی ایشان به سردار رومی تعلق داشت و کم کم عدد سپاهیان متحدین با عدد لشکریان رومی برابر بلکه زیاده گردید واز مائهٔ سیم قبل ازمیلاد رومیها جنکجویان خارج از ایطالیا را هم بخدمت خود قبول میکردند و آنهارا دسته های جدا گانه قرار میدادند و معاونین (۲) خویش میخواندند و ایشان باحربه های عادی خود جنك میکردند و مجبور باختیار حربهٔ رومیان نبودند

هنکام جنك لژیون رومی منقسم بسه صف میشد و بین آنها فاصلهٔ زیادی بود وهرصف را هم تقسیم بده قسمت (۳) مینمودند در هر دسته شش نفر پشت سر یکدیکر میایستادند و بین یکدسته و دسته های یمین ویسار آن اقلا بقدر طول دسته فاصله میدادند دسته های صف دویم هم شش نفر پشت سریکدیکر قرار میکرفتند و این دسته ها محاذی فواصل بین دسته های صف اول میایستادند دسته های صف سیم هم بالنسبه بدسته های صف دویم همین قسم قرار میکرفتند آنکاه صف اول شروع بمحاربه میکردند نیزه های بلند باریك خود را بجانب دشمن میانداختند وبسوی او شتافته با شمشیر بنای زدو خورد را میکذاشتند اکر تاب مقاومت

(1) Alliés (2) Auxiliaires (3) Manipules

نمی آوردند عقب نمی نشستند و در فواصل بین دسته های صف
دویم واقع میشدند ودسته های مزبور پیش رفته بمنازعه میپرداختند
وآنها هم اگر مجبور بعقب نشینی میشدند دسته های صف سیم
پیش می آمدند و زبده و نخبهٔ جنگجویان رومی آنجا بودند و با
نیزه های محکم کار را تمام میکردند ولشکریان متحدین درجناحین
لژیونها جا داشتند

ترتیب مذکور این مزیت را داشت که هرگاه زمینی که لشکر در
آن حرکت میکرد ناهموار بود سپاهیان پراکنده نمی شدند و
نظام برهم نمیخورد وچون تمام لژیون جمع واحد نبود و بدسته‌های
متعدد منقسم میشد حرکت دادن آن اشکال نداشت ودرهرموقع
بهر طرف لزوم پیدا میکرد میتوانستند سپاهیان را متوجه سازند
ولی عمدهٔ پیشرفت لشکر رومی بواسطهٔ پیادگان بود و سواران
رومی چندان استحکامی نداشتند ونمیتوانستند بهیئت اجماع بدشمن
حمله ببرند و کاری بسازند

حرکت کردن سپاه رومی غالباً باین طریق بود که درمقدمه نخبهٔ
لشکریان متحدین پیش میرفت و بعد ازآن متحدینی که دریکی از
جناحین بودند و در مرتبهٔ سیم یکی از لژیونها و پشت سر او
بار و بنهٔ آن و در مرتبهٔ چهارم لژیون ثانی وبار و بنهٔ آن ودر
مرتبهٔ پنجم متحدین جناح دیگر و هریك از لژیونها و جناحین
بنوبت یك روز پیش میافتادند و یك روز پس و اگر بیم حملهٔ

دشمن را داشتند شکل مربع اختیار میکردند یعنی بار و بنه را
وسط میگذاشتند و یك لژیون در جلو و یك لژیون در عقب و
جناحین هم در طرفین قرار میگرفتند

هریك از سپاهیان میبایست اسلحهٔ خود را بایك قدح و یك تبر
و یك چوب وآذوقهٔ هفده روز خویش حمل نماید و چادرها و
خیمه ها را بار دواب مینمودند وعراده بکار نمیبردند وباینواسطه
سهل تر و سریع تر از قشونهای سایر ملل قدیمه میتوانستند
حرکت کنند

هروقت سپاهیان روم برای استراحت در بیابان توقف مینمودند
بجهت اینکه ناگاه گرفتار حملهٔ دشمن نشوند قلعهٔ فوری ترتیب
میدادند که عبارت از اردوی ایشان بود و برای این کار هم آداب
دینی معین داشتند یکنفر کاهن دو خط مستقیم روی زمین نصب
میکرد بطوری که احداث زاویهٔ قائمه نمایند در محل تقاطع آن
دوخط چوبی با بیرق سفیدی نصب مینمودند ودرآنجا که مرکز
اردو بود خیمهٔ سردار را میزدند و در اطراف آن مربعی رسم
میکردند شصت متری و مکان متبرك مذبح و دیوانخانه و خزانه
و نظارتخانه و بازار یا محل اجتماع لشکریان را درموقع احضار
سردار آنجا قرار میدادند بعد ازآن یکنفر صاحبمنصب محوطهٔ
خارجی اردو را بشکل مربع رسم مینمود سپاهیان چون بمکان
اردو میرسیدند بیلها برداشته درچهار طرف اردو خندقی عریض

وعمیق حفر میکردند و خاك آنرا بدرون ریخته خاکریزی ترتیب میدادند و بالای آن چوبها نصب کرده آنها را بهم می بستند و باینطریق اردوی ایشان داوای حصاری و خندقی میکردید و در وسط هریك از اضلاع مربع یك دروازه قرار میدادند و میان اردو یك کوچه میدادند بعرض سی متر که اردو را دو قسمت میکرد خیمهٔ سردار را در جائی میزدند که جانب دشمن بود همچنین خیمه های صاحبمنصبان معتبر وسپاهیان نخبه و معاونین را ودونیمهٔ دیکر اردو لژیونهای رومی وجناحین که ازمعاونین بودند قرار میکرفتند وبین آنها هم یك کوچه بود وخیمه ها رادوبدو دریك خط مستقیم میزدند و پشتهای آنها بیکدیکر بود و درها بطرف کوچه های فرعی بازمیشد که منتهی بکوچهٔ اصلی میکردید وبرای هرده یکنفر یك خیمه میزدند ودر اردوها مکان لشکریان تغییر نمیبایست بکنند وبمحض ورود هرکس میدانست کجا باید برود ومثل این بود که سرباز خانهٔ خود را همه جا همراه داشتند مابین خیمه ها و حصار اردو هم فضائی بعرض چهل و پنج متر بازمیکذاشتند ودواب ومواشی کهبطور غنیمت کرفته بودند درآن محل جا میدادند نزدیك هریك از دروازه ها قراولها میکذاشتند و شب را چند قسمت کرده هر قسمتی را کشیکی قرار داده و هنکام تبدیل کشیك را بواسطهٔ شیپور اعلام مینمودند وسوار هم دراطراف کردش میکرد که مراقب قراولها وصحت کشیك باشد

سپاهیان روم از دولت جیره و مواجب داشتند لکن مثل سایر لشکر های قدیمه ولایت دشمن را هم غاوت میکردند و حیوانات سکنه را نیز دستکیر مینمودند اما این کار را هم ازروی ترتیب صورت میدادند باین معنی که جماعتی از لشکریان مأمور تحصیل غنائم میشدند وهرچه بدست میاوردند باردو میبردند پول و فلزات را کنار میکذاشتند ومابقی را از اموال و مواشی واسرا و غیر ها میفروختند و ماحصل را بصندوق دولت روم تحویل مینمودند باستثنای مبلغی که سردار بموجب نذر میبایست تقدیم ارباب انواع کند و بصاحبمنصبان و سپاهیان انعام دهد

در لشکر روم عدهٔ صاحبمنصبان قلیل بود یك لژیون یك سردار داشت که میبایست کنسول یا پرتور باشد و اویك نایب داشت و شش صاحبمنصب دیکر (۱) که کار عمدهٔ آنها ادارهٔ امور لشکری بود و این جمله را! ملت از خانواده های محترم برای مدت یکسال انتخاب مینمود

رؤسای حقیقی سپاهیان یوزباشی ها (۲) بودند هرصده یك یوزباشی داشت و هر دسته (۳) دو یوزباشی ودریك لژیون عدد ایشان سی نفر میشد واز میان لشکریان منتخب میکردیدند و با سایر سپاهیان تفاوتی نداشتند فقط یك قطعه چوب تاك بدست میکرفتند که هنکام فرمان رفقا را متنبه سازند

(1) Tribuni militum (2) Centurions (2) Manipule

لشکر روم بیش از تمام لشکرهای ازمنهٔ قدیمه در تحت نظام بوده همینکه از شهر روم قدم بیرون میگذاشتند میبایست از سردار اطاعت مطلق داشته باشند و سردار صاحب اختیار نفوس ایشان بود هرگاه کسی درزمان کشیك میخوابید یا هنگام جنك از مقام خود فرار میکرد یا از حکم سردار سر پیچی مینمود محکوم بقتل بود و این مجازات را هم بدو طریق میدادند یکی آنکه مقصر را به تیری می بستند وچوب میزدند بعد باتبر سرش را قطع مینمودند قسم دیگر آنکه اورا بین دوصف از سپاهیان عبور میدادند و و ایشان کلهٔ اورا بضرب چوب متلاشی میکردند هرگاه یك دستهٔ تمام از لشکریان نا فرمانی میکردند وقتل جمیع ایشان مناسب نبود سردار آن جماعت را منقسم بدسته های ده نفری مینمود ودر هردسته یکنفر را بحکم قرعه بقتل میرسانید و در باب سختی نظام رومی قصه های غریب نقل کرده ازجمله گفته اند دروقتیکه رومیها با اقوام لاتن جنك داشتند مانلیوس کنسول سپاهیان خود را از جنك تن به تن با جنکجویان لاتن منع نموده بود یکی از سواران دشمن بمیدان آمده مبارز طلبید پسر مانلیوس بمحاربهٔ او رفت و اورا کشته با شادی تمام اسلحهٔ اورا نزد پدر آورد کنسول جمیع عساکر را احضار کرده پسر خویش را بجرم اینکه از حکم او تخطی نموده سر برید

لشکریانی که هزیمت مینمودند یا تسلیم دشمن میشدند نیز مجازات

داشتند چنانکه مجلس سنا بعد از جنك پیروس حکم کرد کسانی را که گرفتار دشمن شده بودند تخفیف رتبه دهند و آنها خارج از اردو جا بگیرند و اشخاصی را که فرار کرده بودند سیاست نمایند بجرم اینکه چرا در میدان جنك ایستادگی نکردند تا کشته شوند رومیها رسم داشتند که در اوقات صلح و امنیت مشقهای نظامی میکردند و در شاندو مارس (۱) جوانان روم آمده مشق دویدن و جست و خیز کردن و نیزه انداختن و شمشیر زدن مینمودند بعد در حالیکه عرق دار بودند خودرا برودخانهٔ تیبر میانداختند وبشنا از آن عبور میکردند استعمال بیل وکلنك هم میبایست بدانند وبسیار اتفاق میافتاد که سرداران ایشانرا بساختن طرق وشوارع و پل وقنات و امثال اینکار وامیداشتند

بالاترین افتخار وشرفی که برای سرداران فاتح رومی میسر میشد این بود که مجلس سنا بایشان اجازه دهد که با جمعیت و دستگاه بمعبد کاپیتل ورود کنند و آدابی را که دراین موقع بعمل میاوردند تریومف (۲) میگویند و ما آنرا تشریفات نصرت ترجمه میکنیم

سرداری که متوقع نیل این شرف بود میبایست با لشکر خود پشت دروازهٔ روم توقف کند و ازمجلس سنا مطلوب خویش را بخواهد زیرا که با حربه وارد شهر شدن بموجب عقیدهٔ دینی

(1) Champ de Mars (2) Triomphe

رومیها ممنوع بود اعضاء مجلس سنا ملاحظهٔ استحقاق سردار را میکردند واکر شایسته میدیدند اجازه میدادند ومیزان شایستکی هم غالباً این بود که باید سردار دو جنك بزرکی فتح کرده باشد که در آن مورد اقلا پنجهزار نفر از دشمن بهلاکت رسیده باشد و ترتیب تشریفات نصرت از اینقرار بود که ابتدا رؤسای دولت و اعضاء سنا از بیرون شهر راه افتاده رو بکاپیتل مینمودند و در دنبال ایشان عراده هائیکه غنائم را شامل بود حرکت میکرد و بعد از آن اسرا پیاده و با زنجیر میرفتند و کاه اتفاق میافتاد که مرور این جماعت یك روز تمام بلکه بیشتر طول میکشید پشت سر ایشان عرادهٔ نصرت میامد و آن عراده بود مذهب بشکل برج وچهار اسب آنرا میکشید و سردار منصور (۱) باللباس ارغوانی زرین حاشیه در آن عراده بالای تختی از عاج نشسته ببازوهای خود بازوبندها بسته و تاجی ازشاخهٔ درخت غار (۲) بر سر کذاشته سپاهیان هم دنبال عرادهٔ او میامدند وهریك شاخهٔ ازدرخت غار بدست داشتند وسرود میخواندند ومناسبت درخت غار در این موقع آن بود که رومیها و یونانیهای قدیم درخت مزبور را نمایندهٔ فتح وظفر وافتخار میدانستند باری جماعت مذکور بترتیب مسطور از شهر عبور نموده و از میدان فوروم کذشته از تپهٔ کاپیتل بالا میرفتند ودرآنجا سردار تاج خود را برداشته

(1) Triomphateur (2) Laurier

روی زانوی مجسمهٔ ژوپیتر میکذاشت واز آن رب النوع تشکر میکرد که نصرت نصیب او نموده است و در این ضمن در محبس زیر کاپیتل اسرا را بقتل میرسانیدند

یکی ازخصایص رومیان این بود که چون ولایتی بتصرف ایشان در می آمد بجهت سهولت لشکر فرستادن به آن ناحیه از شهر روم راهی بدانجانب میساختند وشوارع رومی تماماً بخط مستقیم بود و حتی در جبال هم رعایت نشیب و فراز را نکرده آنرا راست بالا میبردند هرکاه بمرداب وباتلاقی میرسیدند باندازهٔ عرض شارع آنرا پر میکردند وروی دره ها و رودخانه ها پل میزدند و در زمینی که میخواستند راه بسازند ابتدا آنرا میکوبیدند و سخت میکردند بعد چندین طبقه سنك و آهك روی آن کار میکذاشتند و چنان محکم مینمودند که هنوز بعضی از قطعات آن طرق باقی است کم کم کار بجائی رسید که از شهر روم باکثر نقاط ایطالیا راه ساخته شد وغالباً راه را باسم کنسولی که مباشر بنای آن بوده میخواندند چنانکه راهی که بولایت کامپانی میرفت و تمام جنوب ایطالیا را طی نموده بدریای یونان میرسید منسوب به اپیوس (۱) بود و آن شارع بیش از سایر طرق عظمت و اهمیت پیدا کرد

(1) Via appia

فصل هفتم

(جنك اول كارتاژ)

(كارتاژ) شهر كارتاژ كه اصلا از ابنيهٔ مهاجرين صور بوده از مائه پنجم قبل از ميلاد ببعد با مكنت ترين دول مجاور درياى مديترانه محسوب ميشد درمنتهى اليه شمالى خاك افريقا كه ناحيهٔ بود غله خيز واقع و با جزيرهٔ سيسيل كه يكى ازممالك آباد و با ثروت قديم بوده مجاورت داشت مردم كارتاژ ابتدا در قسمت غربى جزيرهٔ مذكور استقرار يافتند بعد سواحل جزيرهٔ ساردنى (١) را نيز متصرف شدند و جميع بلادى كه فنيقيها در سواحل افريقا بنا نموده تا درياى محيط باخود متحد نمودند و بالاخره بساحل جنوبى اسپانيا هم رفتند در مائه ششم قبل از ميلاد با طوائف اتروسك نيز اتحاد كردند وباين وسيله تجارت ايطالياى شمالى را در دست خود گرفتند زبان وآداب ومذهب كارتاژيها كمافى السابق فنيقى بود رب النوع خود را بعل ميخواندند و ربة النوع را تانيت (٢) وبطريق فنيقيها آن ارباب انواع را پرستش مينمودند مجسمهٔ بعل را بشكل آدم عظيم الجثه ساخته بودند كه بازو هاى او گسترده بود وبراى او انسان قربانى ميكردند باينطريق كه قربانى را روى دست مجسمه ميگذاشتند فوراً بدرون آن ميلغزيد ودرآنجا

(1) Sardaigne (2) Thanit

آتشى افروخته بود واورا ميسوزانيد و مكرر اتفاق افتاده كه چون خطر عظيمى براى مردم كارتاژ پيش آمده بزرگان آن قوم براى استرضاى خاطر بعل اولاد خود را قربانى كرده بودند وسيلهٔ معاش كارتاژيها عمده تجارت بود باين معنى كه به فنيقيه رفته محصولات مشرق زمين را از آنجا حمل ميكردند واز اسپانيا و جزيرهٔ ساردنى نقره مياوردند و غلهٔ مملكت خود و همچنين جواهر آلات واسلحه وبهائى را كه كاركر هاى ايشان ميساختند بخارجه برده بفروش ميرسانيدند و براى اينكه امتياز اين تجارت و منافع آن منحصر بخودشان باشد ساير بلاد افريقا را از پذيرفتن سفاين خارجه منع ميكردند

دولت كارتاژ درتحت رياست دونفر رئيس بود كه سال بسال بايد تبديل يابند ويك مجلس مشايخ هم داشتند مركب از صدنفر كه همه تجار معتبر متمول شهر بودند واين مجلس در كارتاژ بمنزلهٔ مجلس سناى روم بود اما بقيهٔ اهل شهر هيچ دخالتى در امور نداشتند واعضاء مجلس هم البته مطابق صرفهٔ تجار رأى ميدادند و كار ميكردند

كارتاژيها جنگى نبودند وهروقت مجبور بمحاربه ميشدند ازلشكريان ملل خارجه بمزدورى ميگرفتند وبنا بر اين قشون كارتاژ ازقبايل و طوائف مختلفه مركب بود كه هركدام بزبان مخصوص تكلم مينمودند ولباس وحربهٔ خاص داشتند لكن سردار وصاحبمنصبان

از اهل کارتاژ میبایست باشند و چون دولت کارتاژ بایشان نیز اطمینان نداشت چند نفر از اعضاء مجلس را همراه ایشان میفرستاد که مراقب و ناظر اعمال آنها باشند و اگر در جنك مغلوب میشدند ایشانرا بدار میزدند

دولتین کارتاژ و روم همه وقت با هم بطور مسالمت رفتار کرده و چندین مرتبه عقد دوستی بسته کارتاژیها متعهد شده بودند متعرض سواحل لاسیوم نشوند رومیها قرار داده بودند بسواحل افریقا کشتی نبرند هنگام جنك پیروس هم کارتاژیها برومیان معاونت کردند و برای ایشان سفاین فرستادند اما برسر جزیرهٔ سیسیل با یکدیگر اختلاف پیدا کردند توضیح آنکه کارتاژ تمام جزیرهٔ مذکور را مسخر نموده بود غیر از ساحل شرقی آنرا که در تصرف مهاجرین یونانی بود و شهر سیرا کوز (۱) در آن ناحیه واقع و یکنفر از جنکجویان یونانی موسوم به هیرن (۲) در آنجا بسلطنت رسیده و با کارتاژیها مقاومت نموده بود در نقطهٔ شمال شرقی جزیره یعنی در مسین (۳) هم جمعی از مردم ایطالیا آمده و استقرار یافته و معروف بقوم مامرتن (٤) شده بودند

هیرن پادشاه سیرا کوز بنای تعرض بقوم مامرتن کذاشت وایشان در صدد یافتن مدد و معاون بر آمدند ولی با یکدیگر اتفاق ننمودند بعضی از دولت روم استمداد نمودند و جماعتی بکارتاژ

(1) Syracuse (2) Hiéron (3) Messine (4) Mamertins

ملتجی شدند اما کارتاژیها با هیرن متحد کردیدند ورومیها بعنوان معاونت قوم مامرتن لشکر بجزیرهٔ سیسیل وارد کرده سپاهیان هیرن را مغلوب نموده نزدیك سیرا کوز رسیدند هیرن ازرومیها در خواست صلح کرد پذیرفتند و مبلغی از او کرفته او را باخویش متحد ساختند وبنای محاربه با کارتاژیها کذاشتند و کشمکش روم با کارتاژ مدتی طول کشیده و از وقایع مهمهٔ تاریخ قدیم محسوب میشود و معروف بجنکهای پونیك (۱) میباشد زیرا که رومیها فنیقی را پونی میکفتند و کارتاژیها هم اصلا فنیقی بودند

(محاربهٔ رومیان با کارتاژیها) دولت روم تا آن زمان دارای کشتی جنکی نشده وهروقت احتیاج بسفاین پیدا کرده از یونانیهای ایطالیا که با او متحد بودند عاریه کرفته بود اما کارتاژیها در سیر دریا و جنك بحری دست داشتند و بنای خراب کردن سواحل ایطالیا را کذاشتند و معروف است که در ابتدای نزاع با رومیها کفته بودند آن قوم بدون اجازهٔ ما دست خود را هم نمیتوانند در دریا شست شو دهند چکونه میتوانند با ما برابری نمایند

برای جنك با کارتاژ مجلس سنای روم حکم کرد سفاین جنکی بسازند و در آن ایام با کشتیهای طویل باریك محاربه میکردند و بواسطهٔ پارو زنی آنها را در دریا حرکت میدادند و سفاین کارتاژیها طوری ساخته شده بود که برای عدهٔ کثیری پارو زن

(1) Guerres puniques

جا داشت و باینجهت سریع تر از سایر کشتیها سیر میکرد رومیها لاشهٔ یك کشتی کارتاژی را که در سواحل ایطالیا شکسته و افتاده بود پیدا کرده برای کشتی سازی سرمشق خود قرار دادند و درعرض دو ماه صدو سی سفینه ساختند وچون پاروزن ماهر هم نداشتند درهمین ضمن کنار دریا مشق پاروزنی هم میکردند باینطریق که ابتدا یك مدت منجنیقها ساخته بالای آن میرفتند و پاروها را درهوا حرکت داده بازوهای خویش را ورزش میدادند بعد چندی هم سفاین را درکنار ساحل نگاه داشته لنگر آنها را میانداختند وباینحال پارو میزدند لکن با وجود این همهٔ عزم و همت از آنجا که تازه کار بودند و بعجله اسباب فراهم نموده چون با کارتاژیها روبرو شدند درمانده گردیدند و هزیمت اختیار نمودند لهذا دوئیلیوس (۱) کنسول تدبیری اندیشید که مهارت کارتاژیانرا در بحر پیمائی بی فایده و باطل کند باین معنی که در هریك از سفاین رومی اسبابی تعبیه کرد که بتوسط آن یك قلاب عظیم بکشتی دشمن بیندازند بطوری که آنرا بسفینهٔ خود گرفتار کنند تا در حرکت آزاد نباشد در آن صورت سپاهیان رومی خود را داخل کشتی دشمن میانداختند و باکارتاژیها دست و گریبان میشدند و ایشانرا مقهور میساختند بعبارة اخری جنگ بحری را بدل بحرب بری نمودند و بطریق مذکور در مقابل

(1) Duillius

شهر میله (۱) واقع درساحل جزیرهٔ سیسیل برکارتاژیها غلبه کردند وسی سفینه از ایشان دستگیر نمودند (سنه ۲۶۰ قبل‌ازمیلاد) چون دوئیلوس دراین موقع هنری ظاهر ساخته وخدمتی بزرك بوطن نموده بود دولت باواجازه داد که شبها با مشعل درکوچه ها حرکت کند و یك نی زن همراه داشته باشد و بیادگار این فتح در میدان فوروم ستونی از مفرغ (۲) برپا کردند بعد از آن لشکریان روم مشغول تسخیر بلاد سیسیل شدند و بجزیرهٔ کرس (۳) سفاین فرستاده آنرا نیز از تصرف کارتاژیها بیرون آوردند

بعد از آنکه رومیها در سیسیل برکارتاژیها غلبه کردند مصمم شدند به کارتاژروند لهذا سیصد و سی کشتی وچهل هزار سپاهی فراهم نمودند کارتاژیها هم سیصد وپنجاه سفینه و پنجاه هزار لشکر بجلوگیری ایشان فرستادند در دماغهٔ اکنوم (٤) واقع در جنوب سیسیل تلاقی فریقین شد ورومیها غالب گردیدند وبلا مانع در ساحل افریقا درمحلی آباد و باثروت پیاده شدند وبنای غارت گری گذاشتند چون زمستان در رسید سفاین ایشان با جماعتی از سپاهیان بایطالیا مراجعت کردند ولی قسمت عمدهٔ قشون با رگولوس (۵) که کنسول بود ماندند وبتسخیر بلاد پرداختند واهالی افریقا هم که تبعیت کارتاژیها را بعنف قبول کرده بودند

(1) Mylée (2) Colome rostrale (3) Corse (4) Ecnome (5) Régulus

با رومیها همراه شدند و عاقبت رکولوس شهر کارتاژ را در تحت محاصره در آورد

در این وقت یکنفر جنکجوی اسپارتی موسوم به کزانتیپ (۱) مستخدم کارتاژ شد وبمردم آن شهر قوت قلب داد و لشکریان ایشانرا تربیت کرد و انتفاع از فیل را بایشان آموخت آنکاه از شهر بیرون آمده بجانب رومیها حمله نمود و بر آنها غلبه کرد وهمه را بقتل رسانید ورکولوس کرفتار شد وسایر رومیهائی که درافریقا بودند مجبور بمراجعت بایطالیا کردیدند ودرین موقع سفاین ایشان هم بواسطهٔ طوفان تلف شد وکارتاژیها افریقائیانرا نیز سیاست کردند وجریمهٔ کزاف ازایشان کرفتند ورؤسای آن جماعت را بدار زدند (۲۵۵ قبل از میلاد)

دولت روم درظرف مدتی قلیل تهیهٔ سفاین نمود ومجددا درافریقا ومخصوصاً در سیسیل بنای زد و خورد باکارتاژیها را کذاشت وهمواره دراین محاربات غلبه میکرد چنانکه یکی از سرداران رومی بعد از یکی ازفتوحات خود در روم برای خویش تشریفات نصرت فراهم آورد ودر آن موقع یکفقره از غنائمی که عرضه داد صد و چهار زنجیر فیل بود و آنها را بعد از ختم تشریفات نصرت محض تفنن وتفریح مردم روم درمیدانی تماماً بقتل رسانیدند عاقبت کارتاژیها در زاویهٔ جنوب غربی سیسیل به تنکنا افتادند

(1) Xantippe

ودر صدد مصالحهٔ بارومیها بر آمدند وایشان امتناع نمودند ودر این باب حکایتی منقول است که خالی از غرابتی نیست و آن از قرار ذیل است

دولت کارتاژ رکولوس سردار رومی را که نزد خود اسیر داشت مأمور کرد که بروم رفته از جانب کارتاژ تکلیف مصالحه یا مبادلهٔ اسرا نماید اما قبل ازوقت او را قسم دادند که اکر دولت روم تکلیف ایشانرا قبول نکرد باز بکارتاژ مراجعت کند و کما فی السابق باسیری باقی بماند رکولوس این مأموریت را قبول نمود لکن چون بایطالیا رفت بداخل شهر روم قدم نکذاشت وکفت من عنوان اسیری دارم و بنا بر این فعلا رومی محسوب نمیشوم اما درباب تکلیفی که کارتاژیها کرده اند بااینکه صرفهٔ من درآنست مصلحت دولت روم نیست که آنرا قبول کند مجلس سنا هم بموجب سفارش او تکلیف دولت کارتاژ را ردّ نمود و رکولوس باسیری رجعت کرد وهرچه اعضاء سنا و دوستان او خواهش و اصرار کردند در روم بماند و زوجه و اولادش تضرع و زاری نمودند نپذیرفت و کفت قول داده و عهد کرده ام که مراجعت نمایم وخلاف وعده جایز نیست چون بکارتاژ رفت مردم آنشهر بتلافی اینکه رومیها تکلیف ایشانرا نپذیرفته رکولوس را باشکنجه وعذاب کشتند یعنی پلك چشمهای او را بریده درمقابل آفتاب نکاهش داشتند و بعد از آزار های بسیار او را بدرون جلبکی که

جدار آن دارای سیخهای آهنین بود انداخته جلبك را از بالای مکانی مرتفع بزیر غلطانیدند

در این وقت درسیسیل برای کارتاژیها جز دو بندر لیلیبه (١) و دربان (٢) واقع درمغرب آن جزیره جائی باقی نمانده بود رومیها درصدد تسخیر این دومحل برآمدند اما موفق نشدند یك نوبت سردار ایشان کلودیوس پولکر (٣) در دربان مغلوب شد و بعقیدهٔ رومیها علت مغلوبی او این بود که بطیور متبرك بی احترامی کرده بود باین معنی که یکی از طرق استخاره کردن رومیان این بود که در وقت اقدام بامری طیور متبرکی را که دولت محض همین کار نگاه میداشت حاضر میکردند و خوراك میدادند هرگاه خوراك میخوردند اقدام را جایز میشمردند والا فلا در موقع عزیمت کلودیوس پولکر هم این استخاره را بعمل آوردند طیور متبرك از خوراك امتناع نمودند کلودیوس گفت اکنون که خوراك نمیخورند آب بانها میدهیم پس فرمان داد آنها را بدریا انداختند بهر حال نوبت دیگر هم طوفان سفاین رومی را تلف کرد و مقارن این حال دولت کارتاژ سرداری قابل موسوم به هامیلکار (٤) ملقب به برکا (٥) (یعنی برق) به سیسیل فرستاد و او لشکریان کارتاژی را در تحت نظم در آورد و در

(1) Lilybée (2) Drépane (3) Claudius Pulcher (4) Hamilcar (5) Barca

بالای کوه اریکس (١) واقع در مغرب سیسیل استحکامات فراهم کرده آنجارا مقر خویش قرار داد و مدت سه سال اسباب زحمت قوای رومیان گردید بالاخره دولت روم باز تهیهٔ سفاین جنگی نمود وبمحاصرهٔ دربان ولیلیبه فرستاد محاذی جزایر اکات (٢) نزدیك ساحل غربی سیسیل جنگ واقع شد و قوای بحری کارتاژ پراکنده گردید و دولت کارتاژ عاجز شده با رومیها تعهد کرد که ازجزیرهٔ سیسیل صرف نظر نماید و مبلغ گزافی بدولت روم بپردازد واسرای رومی را بدون فدیه رها کند و من بعد متعرض متحدین روم نشود

جنگ اول پونیك با شرایط مذکور به آخر رسید و نتیجهٔ آن این شد که جزیرهٔ سیسیل بتصرف رومیها در آمد و حدود متصرفات روم از ایطالیا بخارج آن شبه جزیره نیز تجاوز نمود (سنهٔ ٢٤١ قبل از میلاد)

(طغیان مزدوران کارتاژ) بعد از آنکه محاربهٔ کارتاژ و روم بانتها رسید لشکریان کارتاژ که اکثر مزدورهای خارجه بودند مطالبهٔ اجرت نمودند و غرامت اسبهائی هم که درحین جنگ از ایشان کشته شده میکردند از آنطرف کارتاژ بی پول شده و استطاعت ادای مبالغ گزاف نداشت این مسئله بین کارتاژیها و مزدوران تولید نزاع کرد و مدت سه سال با هم زدو خورد

(1) Eryx (2) Egates

نمودند و کار بر دولت کارتاژ سخت شد مزدوران هر کس از کارتاژیهارا دست می‌یافتند میکشتند ومعاونین ایشانرا دست میبریدند در عوض هامیلکار هم تمام اسرای ایشانرا طعمهٔ سباع نمود و عاقبت اردوی ایشانرا در محل تنکنا کرفتار کرد و جمیعاً بهلاکت رسانید و کارتاژ از مخاطرهٔ عظیمی نجات یافت لکن در این مدت دولت روم موقع بدست آورده جزایر کرس و ساردنی را نیز تصرف کرد

واقعهٔ مزدوران کارتاژی بواسطهٔ کثرت خونریزی واعمال بیرحمانه که متضمن بوده معروف به جنك کفاره ناپذیر میباشد (۱)

تسخیر کل پیش کوه — بعداز فراغت از محاربهٔ کارتاژ و تصرف جزایر کرس و ساردنی رومیها بخیال درهٔ پو (۲) یعنی کل پیش کوه (۳) افتادند و بنای تعرض بان ناحیه نهادند قبایل کلوا از این امر بسیار غضبناك شدند و بجانب ایطالیا حمله آوردند رومیها دو فقره لشکر عظیم فراهم کرده باستقبال ایشان فرستادند کلواها یکی ازاین دو لشکر را مغلوب نموده پیش آمدند لکن دراتروری نزدیك دماغهٔ تلامن (٤) از پس و پیش مبتلا بسپاهیان رومی کردیدند و باوجود کمال شجاعت جون شمشیرهای ایشان بد جنس بود مغلوب شدند و چهل هزار نفر بقتل رسیدند و بعداز این واقعه رومیها در کل پیش کوه تسلط پیدا کردند و برای جلوکیری از قبایل کلوا

(1) La guerre inexpiable (2) Pô (3) Gaule transalpine (4) Télamon

درآن ناحیه سه شهر بنا نمودند و بتوسط مهاجرین رومی مسکون ساختند و بلاد مذکور عبارت بود از مدن (۱) وپلزانس (۲) و کرمن (۳) (سنه ۲۱۸)

سردار این جنك مارسلوس (٤) نام داشت واو چون بروم آمد برای نصرت خویش تشریفاتی باعظمت وشکوه فوق‌العاده فراهم آورد

(فصل هشتم)

(جنك دویم کارتاژ)

(ذکر احوال انیبال) — هامیلکار سردار کارتاژ بعد از آنکه فتنهٔ مزدوران را خوابانید بفرمانفرمائی قشونیکه دولت کارتاژ در اسپانیا داشت مأمور کردید ومدت نه سال در انجا ماند و لشکریان او که بیشتر ازاهل ولایت یعنی از قوم ایبر (٥) و مردمانی شجاع وجنکجو بودند باو و خانوادهٔ او تعلق خاطر پیدا کردند و بعد از وفات او دامادش اسدروبال (٦) را بسرداری خود اختیارنمودند و دولت کارتاژ هم این انتخاب را تصدیق کرد و اسدروبال با قبایل آن مملکت عهد اتحاد بست وشهر کارتاژن (۷) (قرطاجنه) را کنار دریا بنانمود وآنمکان مرکزحکومت کارتاژ دراسپانیا کردید بعد ازاسدروبال لشکریان پسرهامیلکار را که جوانی بود موسوم به انیبال (۸) سردار خود قرار دادند واو از طفولیت با سپاهیان

(1) Modène (2) Plaisance (3) Crémone (4) Marcellus (5) Ibères (6) Asdrubal (7) Carthagène (8) Annibal

بزوك شده و جز اردو معسكر مأوى و منزلى نديده بود مانند افراد لشكر زندگى ميكرد كم ميخورد زير خيمه ميخوابيد باسپاهيان بموانست حرف ميزد وتمام حواس و خيالش مصروف جنك بود و مانند پدر نسبت بروم عداوت شديد داشت واز قرارى كه خود او حكايت كرده بود منشاء عداوتش باروم اين بوده كه پدرش در وقت حركت كردن بسوى اسپانيا بعداز انجام دادن آداب قربانى اورا نزديك خود طلبيده سئوال كرد آيا ميل ندارى همراه من باسپانيا بيائى آنيبال با آنكه نه سال بيشتر از عمرش نكذشته بود كمال اشتياق را برفتن اظهار كرد آنگاه هاميلكار اورا پهلوى مذبح برده قسم داد كه مادام العمر روميها را دشمن داشته باشد وعداوت ايشانرا از دل بيرون ننمايد

بارى انيبال در اسپانيا بتسخير بعضى بلاد پرداخت و باينواسطه تحصيل پولى كرد وچون بلشكريان خود انعام واحسان زياد مينمود محبوب القلوب ايشان واقع شد و تمام مملكت اسپانيا را تا رود خانهٔ ابر (۱) مسخر كرد و درانجا فرستادگان دولت روم باو اظهار نمودند كه بموجب عهدى كه اسدو وبال با ما كرده است ازاين حد نبايد تجاوز نمائى و در جنوب رود خانهٔ سابق الذكر متعرض مردم ساگنت (۲) نشوى زيرا كه آن مردم با ما اتحاد دارند اما انيبال باين حرف اعتنائى نكرده بمحاصرهٔ ساگنت

(1) Ebre (2) Sagonte

پرداخت و اهل آن شهر چون جنگجو و غيور بودند بخوبى دفاع كردند و هشت ماه انيبال را معطل نمودند عاقبت سردار كارتاژى شهر را مسخر كرد وغنيمت وافر بدست آورد و سكنه را بلشكريان خويش بخشيد تا بغلامى فروختند و چون اين خبر بروم رسيد دو نفر از اعضاء سنا مأمور كارتاژ شدند كه بجهت رفتار انيبال مطالبهٔ غرامت نمايند وتوقع ايشان آن بود كه كارتاژ انيبال را تسليم دولت روم كنند تا اورا بمجازات رسانند كارتاژيها عذر وبهانه آوردند بالاخره يكى از فرستادگان روم دامن لباس خويش را بلند كرده گفت من در اين دامن جنك و صلح هر دو دارم كدام يك را اختيار ميكنيد گفتند اختيار با شماست گفت پس من جنك اختيار كردم و اين واقعه مقدمهٔ جنك دويم پونيك گرديد (درسنهٔ ۲۱۸ قبل از ميلاد)

(لشكركشى انيبال بايطاليا) دولت روم براى حمله بافريقا و اسپانيا تهيهٔ لشكر نمود اما انيبال مجال نداده از افريقا سوار وپياده طلبيده برادر خود اسدو و بال را باقواى حربى و بحرى مختصر بمحافظت اسپانيا گذاشته ازقرطاجنه حركت كرد وازرود ابر (۱) عبور نموده بسرعت خود را بجبال پيرنه (۲) رسانيد ودر آنجا قسمتى از سپاهيان را كه چندان اميدوارى بايشان نداشت مرخص كرد و يار و بنه را هم بيكنفر صاحبمنصب موسوم به

(1) Ebre (2) Pyrénées

هانن (۱) وا کذار نمود و با پنجاه هزار پیاده وده هزار سوار و بیست و یك زنجیر فیل داخل مملکت کل (فرانسه) کردید ومعجلا بطرف رود رن (۲) رفت در ساحل یسار رود مزبور جمعی از سکنهٔ ولایت خواستند از عبور او ممانعت نمایند انیبال در ساحل یمین توقف کرده وا داشت زورقها ساختند و شبانه جماعتی از سپاهیان خویش را فرستاد که دونقطهٔ فوق مکان اردو از رود عبور کردند وفردای آن شب اصل لشکر خود را سوار زورقها نمود و مشغول رفتن بساحل یسار کردید دشمنان چون اینحرکت را دیدند بنای ممانعت ومحاربهٔ ایشان را کذاشتند در این اثنا جماعتی از سپاهیان انیبال که شبانه از رود کذشته ودر مکانی پشت سر دشمن کمین کرده بودند بایشان حمله آوردند واردوی آنها را آتش زدند وبدینواسطه آن جماعت منهزم کردیدند ولشکر انیبال از رود کذشت فیلها را هم بزحمت زیاد با زورقهای بزرك عبور دادند پس از آن روانهٔ ایطالیا شدند و در اینوقت رومیها کرفتار محاربهٔ قبایل کل پیش کوه بودند زیرا که بعضی از آن قبایل با دولت روم بنای خصومت را کذاشته و یکدسته لشکر رومی را هم مغلوب نموده بودند وانیبال در حملهٔ بدولت روم باین طایفه اطمینان داشت وبامیدواری همراهی ایشان پیش می آمد

باری انیبال وعساکراو داخل جبال الپ شدند ومدت هشت روز

(1) Hannon (2) Rhône

مشغول صعود از آن کوهستان صعب بودند و در این مورد مزاحمت کوهستانیها بصدمات ومشقتهای ایشان میافزود درنزول از دامنهٔ جبال هم بواسطهٔ ناهمواری و صعوبت جاده های تنك کوهستانی وبرف وسرما همراهان انیبال رنج وتعب فوق العاده کشیدند وحاصل کلام اینکه پنجماه بعد از حرکت از قرطاجنه به جلکهٔ پو (۱) رسیدند ودرینوقت بیست هزار پیاده وشش هزار سوار بیشتر برای انیبال باقی نمانده وهمه خسته ودر مانده بودند لکن مردمان کل پیش کوه بایشان آذوقه و البسه و اسلحه دادند و آنها تجدید قوه کرده بطرف جنوب روانه شدند

دولت روم برای جلو کیری از انیبال کنسول موسوم به پوبلیوس سیپیون (۲) را مأمور کرده بود و او ابتدا قصد داشت انیبال را ازعبور از رود رن ممانعت کند چون دیر رسید و آن امر واقع شده بود لشکریان خود را بناحیهٔ پو بر کردانید در کناره رودخانهٔ تسن (۳) که از فروع رود پو میباشد اردو زد سپاه انیبال چون بدان محل رسیدند جنکی بین ایشان ورومیها واقع شد و کارتاژیها غلبه کردند وسیپیون زخم برداشت و لشکر خود را عقب نشانیده از رود پو کذشت وچون قبایل کلوا که در آن نواحی بودند با او بنای مخالفت کذاشتند از رودخانهٔ تربی (٤) که در جنوب رود پو واز فروع آن میباشد نیز عبور نموده بالای

(1) Pô (2) Publius Scipion (3) Tessin (4) Trébie

تپهٔ اردو زد ومنتظر شد تا لشکر جدیدی که دولت روم از سیسیل میبایست بمعاونت او بفرستد برسد انیبال هم از رود پو عبور کرده در دو فرسخی اردوی سیپیون توقف نمود

لشکری که سیپیون منتظر آن بود رسید و سردار تازه رسیده که سامپرونیوس (۱) نام داشت اصرار کرد که اقدام بجنك نماید بواسطه اینکه سال نزدیك بود به آخر برسد و مدت کنسولی و سرداری سیپیون وسامپرونیوس سرمیامد ودرآن صورت شرف مغلوب ساختن انیبال عاید دیگران میشد سیپیون باآنکه راغب نبود قبول کرد ودر کنار رود تربی جنك واقع شد وانیبال ترتیبی فراهم آورد که سپاهیان روم قبل ازغذا خوردن مجبور بکارشوند و ایشانرا مدتی بتعاقب سواران خویش مشغول ساخت تا خسته شدند و از کرسنکی وسرما نیز در مانده کردیدند آنکاه لشکریان خودرا ازکمین کاه بدرآورده برایشان حمله نمود وقریب سی هزار نفر ازآن جماعت بهلاکت رسانید وباقی منهزم شدند و دو محاربهٔ تسن و تربی که در کل پیش کوه واقع شد تمام کلواها را ازرومیان روکردان نموده باکارتاژ متفق ساخت

آنسال زمستان را انیبال درآن ناحیه کذرانید واتباع افریقائی او چون بهوای کرم معتاد بودند صدمهٔ زیاد کشیدند وبعضی ازسرما تلف شدند وفیلها هم همه بهلاکت رسیدند ویکی ازآنها بیشتر باقی نماند

(1) Sempronius

(غلبه انیبال بررومیها درترازیمن) دربهارسال بعد (سنه ۲۱۷) انیبال باز بنای حرکت کذاشت و بجانب کنسول جدید رومی که فلامینیوس (۱) نام داشت ودر اترووری بود رفت و برای اینکه زودتر باو برسد و اورا غافل کرفتارنماید راه متعارفی کوهستان را که سهل تر بود رها نموده سپاهیان خویش را از باتلاقهای صعب العبور که هیچکس تصور نمیکرد لشکر بتواند ازآن بکذرد حرکت داد چهار شبانروز کسان انیبال درآب راه میرفتند ونخوابیدند و صدمات فوق العاده دیدند چنانکه یك چشم خود انیبال بواسطهٔ بیخوابی ومشقت ورطوبت نابینا کردید لکن بمقصود خویش نایل شد یعنی در وقتیکه رومیها او را بسیار دور میدانستند نزدیك ایشان رسید وبنای غارت آبادیها وسوزانیدن خانه ها را کذاشت وبجانب شهرروم روانه شد و فلامینیوس بتعاقب اوپرداخت انیبال سپاهیان خودرا بدرهٔ کوچکی واردکرد که دریاچهٔ درآن واقع بود موسوم به ترازیمن (۲) واز اطراف تپه ها برآن احاطه داشت آنکاه سپاهیان را بالای تپه ها جای داد فلامینیوس شب آنروز بدرهٔ مزبور رسید ودرآن داخل شد غافل ازاینکه لشکریان دشمن براو احاطه دارند چون روز شد و سردار رومی فرمان حرکت داد کارتاژیها از اطراف بررومیها حمله ور کردیدند چنانکه بایشان مجال صف آرائی هم ندادند وپانزده هزارنفر ازایشانرا بهلاکت رسانیدند

(1) Flaminius (2) Trasimène

ومعادل همین جمعیت هم اسیر نمودند

بعد از این واقعه دلاور کارتاژی از جبال اپنن عبور نموده بکنار دریای ادریاتیك رفت ودرضمن حرکت هرچه رومی میدید مقتول میساخت ولی از ایطالیائیهای دیگر چون گرفتار او میشدند محض جلب قلوب ایشان مهربانی میکرد و آزاد مینمود و بهمین منوال بطرف جنوب ایطالیا رفت تابه کامپانی رسید ودر آن ناحیهٔ آباد پر نعمت اقامت اختیار نمود

(فابیوس کونکتاتور) مجلس سنای روم چون کار را سخت و خطروا عظیم دید یکنفر دیکتاتور معین کرد واو فابیوس نام داشت وملقب به کونکتاتور (١) یعنی مماطله کننده گردید زیرا که سلیقهٔ او این بود که درمحاربهٔ با انیبال مماطله نماید تاسپاهیان اوکار آزموده و جنگجو شوند و چون عمده پیشرفت کارتاژیها بواسطهٔ سواران افریقائی واقع میشد لشکریان رومی را درجائیکه محل جولان سواران بود حرکت نمیداد واز دامنهای جبال میبرد وضمناً اگر ببعضی از سواران انیبال که از اصل قشون او جدا مانده بودند برمیخورد ایشان را میکشت وباینطریق مزاحم حرکات سرداو کاتاژ میگردید ویك نوبت هم نزدیك بود او را گرفتار نماید باین معنی که انیبال اردوی خویش را در درهٔ تنگی قرار داده بود فابیوس از انحال مسبوق شده اتباع خودرا بالای تپه های مشرف بر آن دره

(1) Cunctator

ودر معابری که محل خروج لشکر از آن تنگنابود جا داد و مهیای حمله گردید انیبال دیدگرفتاراست متوسل بحیله و خدعه جنگی شد باین طریق که لشکریان او در ضمن غنائمی که بدست آورده بودند مواشی زیاد گرفته بودند انیبال دو هزار گاو از آن میان اختیار کرده هیمه وبوته بشاخهای آنهابست وچون شب شد هیمه وبوته را آتش زده گاوها را رها کرد وسپاهیان خود را واداشت تابدوند وفریاد کنند وگاوها را بجانب تپه ها برانند و در این ضمن لشکر خویش را در کمال آرامی وسکوت داخل معبر دره نمود رومیان بگمان اینکه دوچار حملهٔ کارتاژیها شده از آن معبر خارج گردیدند وفابیوس هم ندانست این غوغا چه معنی دارد وجرأت نکرد حرکتی کنند و باینواسطه انیبال و لشکرش از مهلکه نجات یافتند وبولایت اپولی (١) رفتند وزمستان را درآنجا بسر بردند

(جنگ کان) بهارسالی بعد (سنه ٢١٦) انیبال شهرکان (٢) را که آذوقهٔ رومیان ازآنجا میرسید تصرف کرد و باینواسطه عرصه برآن قوم بیشتر تنگ شده کنسولهای این سال هم که یکی پل امیل (٣) ودیگری وارن (٤) نام داشتند متفق الرأی نبودند اولی از محاربه اکراه داشت دومی اصرار میکرد وچون اختیار مطلق یك روز بدست یکی و روز دیگر بدست دیگری بود وارن در نوبت صاحب اختیاری خود برای جنگ صف آرائی کرد و

(1) Apulie (2) Cannes (3) Paul Emile (4) Varron

جلکهٔ مجاور شهرکان را میدان قرار داد و درین موقع رومیها هشتاد هزار پیاده وششهزار سوار داشتند و کارتاژیها چهل هزار پیاده وده هزار سوار یعنی عـدهٔ لشکریان کارتاژ تقریباً نصف سپاهیان روم بود اما سواران انیبال بیشتر بودند و میدان جنك نیز برای جولان ایشان مناسبت داشت ورومیها از تجارب گذشته عبرت حاصل ننموده بودند و خلاصهٔ مطلب اینکه سواران انیبال باز اسباب غلبهٔ او شدند و سپاه روم محصور لشکر کارتاژ گردید وشکستی بروم وارد آمد که در تاریخ آن دولت نظیر ندارد هفتاد هزار نفر از رومیها بهلاکت رسیدند که ازجمله پل امیل کنسول بود باجمعی از بزرگان و رجال معتبر اما از کسان انیبال پنجهزار وپانصد نفر بیشتر تلف نشدند واز این عدّه چهار هزار نفر گلوا و هزار و پانصد نفر اسپانیولی وافریقائی بودند شکست کان بزرگترین مصیبتی است که بدولت روم وارد آمده است معذلك رومیها دامن صبر وقوت قلب را از دست ندادند و وقتیکه وارن که در واقع باعث این مصیبت بود بقیة السیف لشکر را جمع کرده بروم برد اورا استقبال کردند و مجلس سنا از او تشکر نمود که از سلامت و نجات وطن مأیوس نشده و دست از کار بر نداشته امّا آنیبال قصد شهر روم ننمود وشاید که سپاه خود را بواسطهٔ رنج و تعبی که تحمل نموده مستعد اینکار نمیدانست لکن این رفتار از آن سردار بلند همت خلاف ترقّب بود چنانکه حکایت میکنند که شب

همانروز که جنك کان واقع شد یکی ازصاحبمنصبان سواران انیبال باو گفت فرمان بده بجانب روم برویم زیرا که تا سه روز دیگر میتوانیم بالای کاپیتل شام بخوریم انیبال اینحرف را نپذیرفت و صاحبمنصب مزبور گفت ای انیبال تو فتح کردن میدانی لکن از فتح بهره بردن نمیدانی

اما رومیها درهمین حال بدبختی و عجز وذلّت باز دست ازمردانگی و غیرتمندی خود برنمیداشتند چنانکه انیبال بدولت روم تکلیف کرد که اسرای رومی را بمبلغ نازلی تسلیم کند مجلس سنا گفت رومیان سلامت را از غیر راه غلبه وظفر قبول نباید بکنند و این درصورتی بود که دولت روم کمال احتیاج را بمردان جنگی داشت علاوه براین رومیهائی را هم که در میدان جنك کشته نشده و بوطن مراجعت نموده بودند سیاست کرد که چرا در جنك تا جان داشتند نکوشیدند باری انیبال در جنوب ایطالیا ماند و مشغول روگردان کردن مردم آن مملکت از رومیها گردید بسیاری از ایطالیائیها از قبیل سامنیتها و اهل لوکانی و مردم شهر کاپو باانیبال مستعد شدند و زمستان سال بعد از وقعهٔ کان را سردار کارتاژی در آن شهر پرنعمت که محل عیش و عشرت بود گذرانید و اهل نظر گفتند لشکریان انیبال در آن نزهت سرا از مردانگی و جنگجوئی افتادند چنانکه از آن ببعد دیگر فتح و ظفری نصیب ایشان نشد و رومیها کم کم پیشرفت حاصل کردند و در سال ۲۱۱ بمحاصرهٔ کاپو آمدند انیبال برای اینکه آنها

را مجبور برها کردن آنشهر نماید با عجله بطرف روم لشکر کشید
اما رومیها که از استحکام شهر خود مطمئن بودند تزلزل بخود راه
ندادند ودست از محاصرهٔ کاپو برنداشتند و انیبال چون دید تدبیر
او مثمر نشد و تسخیر روم هم چندان سهل نیست مراجعت کرد
و شهر کاپو از تسلیم ناچار شد و رؤسای مخالفین خودرا مسموم
کردند که گرفتار غضب وسخط رومیان نشوند

(تسخیر سیراکوز بدست رومیها) — از جمله اقدامات کارتاژیها
این بود که در صدد برآمدند دوباره در جزیرهٔ سیسیل تصرف پیدا
کنند و در شهر سیراکوز که تا آنزمان باروم متحد بود سرداری
از مخالفین روم تسلط یافت و با کارتاژ متفق گردید دولت روم
لشکر و سفاین جنگی فرستاد تا آن شهر را ازجانب خشکی و دریا
محاصره کنند ارشمیدس (۱) که معروفترین حکمای ریاضی قدیم
است آنوقت در سیراکوز بود وآلات و ادوات جدیده اختراع
کرده بود که بتوسط آنها اهل شهرسفاین جنگی رومیهارا میشکستند
و غرق میکردند بطوری که سردار رومی مأیوس شد از اینکه
بتواند سیراکوز را بطریق حمله و یورش بگیرد عاقبت راه آذوقه
را از همه طرف برآنشهر بست وباینوسیله اهالیرا مستأصل کرده
شهر را متصرف شد و بباد غارت داد وارشمیدس هم بقتل رسید
و دراین باب حکایتی نقل میکنند و آن اینست که یکنفر ازسپاهیان

(1) Archimède

رومی بعد از تسخیر سیراکوز از جانب مارسلوس سردار مأمور
شد که ارشمیدس را بحضور اوببرد درآن حین مرد حکیم مشغول
حل مسئلهٔ هندسی و چنان مستغرق فکر و خیال بود که ملتفت
نشده بود وطن او بدست دشمن افتاده از آن سپاهی خواهش
کرد مهلتی باو بدهد تا ازحل مسئله فراغت یابد سپاهی غضبناك
شده اورا کشت ومارسلوس ازاین امر بسیار متأسف گردید
(سنه ۲۱۲)

(هلاك اسدروبال) درهمان اوقات که انیبال در ایطالیا مجاهده
میکرد برادرش اسدروبال نیز در اسپانیا بارومیان کشمکش داشت
وبعد از چندین سال زد و خورد چون همواره در مقابل رومیها
ضعف پیدا میکرد مصمم شد از اسپانیا بیرون رفته ببرادر خود
در ایطالیا ملحق شود با لشکر مختصری از جبال پیرنه گذشته
داخل گل شد و بعد بگل پیش کوه رفت وگلواها همه جا با او
همراهی کردند تا نزدیك دریای ادریاتیك رسید ودولت روم مبتلا
بهر دو برادر گردید لشکری بسرداری کلودیوس درطرف جنوب
مقابل انیبال فرستاد و سپاه دیگر بسرداری لیویوس (۱) بجلو
گیری اسدروبال روانه کرد اما دراین ضمن قاصدی که از جانب
اسدروبال نزد انیبال میرفت گرفتار رومیان گردید ومعلوم شد
که اسدروبال عزم ملحق شدن ببرادر دارد لهذا کلودیوس قسمتی

(1) Livius

از قشون خود را در مقابل انیبال گذاشت وجزء اعظم آن را برداشته بعجلهٔ تمام خودرا باردوی لیویوس رسانید وهر دو سردار رومی متفقاً به اسدر وبال حمله کردند و نزدیك نهر متور (۱) جنك واقع شد اسدر وبال تاب مقاومت لشکر کثیر العدد رومیرا نیاورده مغلوب و مقتول شد ورومیها سر او را آورده باردوی انیبال انداختند (۲۰۷)

(خروج انیبال از ایطالیا) در اسپانیا نیز کارتاژیها روز بروز ضعیف شدند وبالاخره ناچار بکلی آن مملکت را رها کردند ودر زد و خوردهائیکه رومیها در اسپانیا با کارتاژیان نمودند یکنفر سردار جوان رومی اشتهار تام یافت و او سیپیون پسر سیپیون سابق الذکر بود لهذا دولت روم او را به کنسولی معین کرده به سیسیل فرستاد واو در آنجا سفاین جنکی فراهم کرده لشکر خویش را بافریقا برد ومیدان جنك با کارتاژ را که تا آن وقت در ایطالیا واسپانیا بود به افریقا منتقل نمود و دو سال در آنجا ماند ودر سال دویم کارتاژیها که در دو محاربه مغلوب شده بودند خواهش مصالحه نمودند سیپیون گفت فقط راضی میشوم باینکه جنك را موقتاً متارکه کنیم بشرط آنکه کارتاژ تمام لشکریان خود را از ایطالیا بیرون ببرد بنا براین دولت کارتاژ انیبال را احضار کرد واو سپاهیان خویش را با ایطالیائیهائیکه با او متفق

(1) Métaure

شده ومتابعت مینمودند بکشتی نشانیده بافریقا برد ورومیها حکایت کرده اند که انیبال در وقت حرکت از ایطالیا گریه کرد که چرا باید از این مملکتی که در آنجا فتوحات کرده و افتخارات حاصل نموده مفارقت کند بدون اینکه آنرا مسخر نموده و مقاصد خویش را حاصل کرده باشد

(واقعهٔ زاما وختم جنك دویم پونیك) — انیبال درجنوب کارتاژ پیاده شد و بملاقات سیپیون حرکت کرد ودر نزدیکی شهر زاما (۱) که پنج روز راه تا کارتاژ فاصله داشت باو رسید قبل از محاربه از سیپیون خواهش کرد ملاقاتی باهم بکنند و سردار رومی هم پذیرفت اما این ملاقات نتیجهٔ نبخشید و غیر از جدال تکلیفی باقی نماند رومیان بیست و دو هزار نفر بودند و کارتاژیها پنجاه هزار و طرفین پیادکان خودرا در قلب وسواران را در جناحین جادادند ولی انیبال هشتاد زنجیر فیل داشت وآنها را در مقدم لشکر گذاشت هنگام معرکه فیلها رم کردند و قسمتی از سپاه کارتاژ را پریشان نمودند چنانکه مجبور شدند آنها را از میدان جنك بیرون ببرند بعد از آن هم صف مزدوران انیبال چون طاقت مقاومت سپاهیان روم را نیاوردند برگشته صفوف پشت سرخود را مغشوش کردند وحاصل آنکه قشون انیبال با وجود کمال کفایت وکار دانی اومغلوب شد وبیست هزار نفر آنها بهلاکت رسید وسیپیون فراریان را تعاقب

(1) Zama

کرده اردوی انیبال را هم ضبط نمود (سنه ۲۰۲)

بعد از این واقعه دیگر برای کارتاژ قوهٔ مقاومت نماند از سیپیون خواهش مصالحه کرد و شرایطی را که آن سردار برای صلح تکلیف نمود پذیرفت باین معنی که متعهد شد اسرائی که از روم گرفته رد کند و فراریهای رومی را هم تسلیم نماید وتمام فیلهای خود را با سفاین جنکی بدولت روم واگذارد و فقط ده سفینه نکاه بدارد و ده هزار تالان (۱) در مدت پنجسال جریمه بدهد (تالان نزد رومیها ویونانیها اصطلاحی بوده است برای تعین وزن فلزات واقسام داشته متداول تر آن تقریباً با نه من تبریز معادل بوده و همین اصطلاح را برای تعیین مبلغی از پول نقره و طلا نیز بکار میبردند ودر اینجا ده هزار تالان تقریباً بیست و دو کرور تومان میشود)

مصالحهٔ روم و کارتاژ شرط دیکر هم داشت و آن این بود که کارتاژ ممالك ماسینیسا (۲) را باو مسترد دارد توضیح آنکه مملکتی که در مغرب کارتاژ واقع وامروز موسوم به الجزایر میباشد آنزمان نومیدی (۳) خوانده میشد و سکنهٔ آن در قدیم بسواری وشجاعت و جنکجوئی معروف بودند و انیبال وقتیکه میخواست بایطالیا لشکر کشی نماید جماعتی از سواران آن ناحیه همراه خود برده و در جنکها اکثر اوقات سواران مزبور خدمات نمایان باو نموده واسباب فتح وغلبهٔ او شده بودند رومیها چون چنین دیدند اسباب فراهم آوردند وپادشاه

1) Talent (2) Massinissa (ջ) Numidie

مملکت نومیدی را که ماسینیسا نام داشت باخود همدست کردند وبایناسطه چون سیپیون بافریقا رفت بسهولت برکارتاژیها غلبه یافت دولت کارتاژ هم محض تلافی ممالك ماسینیسا را ضبط کرده بود ولی چنانکه مذکور شد بموجب معاهده که با روم کرد آنرا مسترد داشت

شرط دیکر مصالحهٔ سابق الذکر این بود که از آن ببعد دولت کارتاژ بدون رضای دولت روم با کسی جنك نکند و سیپیون محض اطمینان از مرعی شدن شرایط مذکور حق داشته باشد صد نفر از اهل کارتاژ را که سن ایشان بین چهارده وسی سال باشد انتخاب نموده بطور کروکان بروم ببرد

حاصل اینکه بعد از جنك دویم پونیك دولت کارتاژ از عظمت و قدرت افتاد و دولت روم تنها دولت معظم مقتدر مغرب زمین کردید (سنه ۲۰۱ قبل ازمیلاد)

بعد از فراغت از جنك کارتاژ دولت روم در صدد برآمد که از اقوامی که به انیبال معاونت نموده بودند انتقام بکشد از جمله قبایل کل پیش کوه بودند که از اتحاد روم رو کردانیده وبا کارتاژیها همراه شده و در این موقع چاره جز محاربه ومقاومت نداشتند چندین سال زد وخورد کردند لکن عاقبت مغلوب ومطیع کردیدند و بعضی از ایشان که تبعیت دولت روم را بر خود نتوانستند هموار کنند مهاجرت کرده بناحیهٔ

رود دانوب (۱) رفتند ودولت روم در ولايت كل پيش كوه كوچ نشينها فرستاده شهرها بنا نمودند از قبيل بلنى (۲) و مدن (۳) وپارم (٤) واز شهر روم تا پلزانس (٥) راه ساختند مختصر نتيجهٔ جنك دوم پونيك علاوه برضعف كردن دولت كارتاژ اين شد كه مملكت كل پيش كوه (٦) بتصرف روم در آمد و در اسپانيا هم روميها بى مدعى و بى منازع كرديدند اما سيپيون كه اين فتح بزرك را كرده و قدرت و شوكت تامه براى دولت روم حاصل نموده چون بروم مراجعت نمود اسباب تشريفات بسيار باشكوه براى خود فراهم آورد وهموطنان او باوجد وشوق وافر اورا پذيرفتند وملقب به افريقائى يعنى فاتح افريقا نمودند

فصل نهم

تسخير حوزهٔ مديترانه

(جنك بافيليپ پادشاه مقدونيه) درناحيهٔ شرقى درياى مديترانه سه دولت بزرك بود كه از تجزيهٔ دولت اسكندر كبير صورت كرفته و سلاطين آنها هم يونانى واز اولاد سرداران اسكندر بودند سه دولت مذكور يكى مقدونيه (۷) بود كه داعيهٔ تسلط

(1) Danube (2) Bologne (3) Modène (4) Parme (5) Plaisance (6) Gaule Cisalpine (7) Macédoine

بريونان هم داشت ديكرى سوريه كه ما بقى آسيا نيز ضميمه آن محسوب ميشد و سيمى مصر بود و از اين جمله مقدونيه بروم نزديكتر بود وباينواسطه قبل از سايرين با روميها منازعه پيدا كرد هنكامى كه انيبال بايطاليا لشكر كشيده بود فيليپ پادشاه مقدونيه برضد روم باسردار كارتاژى متحد شد اما چون يونانيها از فيليپ تنفر داشتند درين موقع با او همراهى نكردند و بعد از نه سال كوشش وزد و خورد بيهوده باروم مصالحه كرد لكن دست از تعرض يونانيها وسواحل آسيا برنداشت ايشان وحشت كردند واز روم استمداد نمودند بعد از ختم جنك پونيك مجلس سنا چنين مقتضى ديد كه با فيليپ جنك را از سر كيرد مردم روم كه از محاربه خسته شده بودند رأى نميدادند مجلس سنا مردم را نصيحت وموعظه كرد كه اكر از حالا از فيليپ جلوكيرى نكنيم عنقريب مبتلا به بليهٔ نظير انيبال خواهيم شد عاقبت ملت روم جنك را تصويب كرد ودرين مورد دولت روم متحد ومعاون بسيار داشت ماسينيسا وكارتاژ ويونانيهاى آسياى صغير و جزاير و بعضى از يونانيهاى يونان هر كدام قسمى كمك براى روم ميفرستادند يكى آذوقه ميرسانيد بعضى سوار ميفرستادند برخى كشتى تهيه ميكردند اما در دو سال اول پيشرفتى براى روميها حاصل نشد و سپاهيان ملالت پيدا كردند تا اينكه سردار جوانى موسوم بفلامى نينوس (۱)

(1) Flamininus

مأمور فرماندهی اردوی رومی که در اپیر (١) مقابل اردوی مقدونیها بود گردید و ایشانرا غافل کرده ناگاه بر آن جماعت حمله برد و غلبه یافت وداخل ولایت تسالی (٢) شد و باینواسطه جماعتی از یونانیها هم که بافیلیپ همراه بودند مجبور شدند دست از او بردارند ومطابق میل روم رفتار کنند

فیلیپ تنها ماند و ناچار شد از رعایای خود برای محاربهٔ با روم لشکر فراهم کند لهذا جوانان شانزده ساله را هم در فوج داخل کرد وباینوسیله بیست وپنجهزار قشون تهیه نمود تلاقی فریقین در تسالی در محلی واقع شد موسوم به سینو سفال (٣) یعنی رؤس الکلاب و مناسبت این اسم آن بود که محل مذکور دارای تلال وپشتههای چند شبیه بسرسك بوده ووجود همین پشتهها برای لشکریان مقدونی مضر واقع شد زیرا که دسته های آنها کثیرالعدد و مجتمع بود وبرای حرکت وجولان خود زمین مسطح وهموار لازم داشتند و دراراضی ناهموار سنیوسفال ناچار نظام آنها بهم میخورد و از یکدیگر جدا میشدند و پراکنده میگردیدند اما دستههای لشکر رومی چون هریك قلیل العدد بودند این حال را پیدا نمیکردند ودرهرحال باهم اجتماع داشتندباری مقدونیها نتوانستند با سپاهیان رومی برابری کنند فراری شدند و هشت هزار نفر از ایشان بقتل رسید و پنجهزار نفر گرفتار گردیدند وحال آنکه

(1) Epire (2) Thessalie (3) Cynocéphales

از رومیان بیش از هفتصد نفر بهلاکت نرسید پس از اینواقعه فیلیپ خواهش مصالحه نمود دولت روم قبول کرد باین شرط که سفاین جنگی خویش را تسلیم نماید و از اینکه دریونان متصرفات داشته باشد صرف نظر کند وبا دوستان روم دوست و بادشمنان او دشمن باشد (سنه ١٩٧)

بعد از اینواقعه فلامی نینوس بیونان رفت و در کرنت (١) در موقعی که یونانیها بجهت جشن اجتماع کرده بودند اعلان کرد که دولت روم مردم یونان را از تحت تسلط فیلیپ مقدونیه درآورد و آزاد و مستقل گردانید آن مردم از شنیدن این حرف منتهای وجد وسرور را پیدا کردند وچنانکه درتاریخ یونان مذکوراست به فلامی نینوس اعزاز و اکرام فراوان نمودند

﴿ جنك با انطیوکوس سیم ﴾ پادشاه سوریه انطیوکوس سیم (٢) از سلسلهٔ سلوسید (٣) بواسطهٔ بعضی فتوحات و مسافرتها که در اقطار بعیدهٔ آسیا از قبیل باختر و هندوستان نموده خودرا بسیار مقتدر وباعظمت دانسته جانشین حقیقی داراو اسکندر میپنداشت و لقب کبیر اختیار کرده سواحل آسیای صغیر را متصرف شد و از هلسپن (٤) یعنی بوغاز داردانل (٥) گذشته مشغول تسخیر بلاد طراس (٦) گردید دولت روم برای او پیغام داد

(1) Corinthe (2) Antiochus (3) Séleucides (4) Hellespont
(5) Dardanelles (9) Thrace

که باید اروپا را تخلیه کنی و متعرض یونانیها نشوی جوابداد من کاری برومیها و ممالك ایشان ندارم آنها هم نباید درکارهای من و ممالك مشرق مداخله کنند

دراین اثنا انیبال بدربار انطیوکوس آمد و علت آن این بود که بعد از جنك دویم پوینك آن مرد بلند همت در کارتاژ مشغول اصلاح امور و قوت دادن دولت و فراهم کردن لشکر و سپاه کردید مجلس سنای روم دید عنقریب کار تاژ باز دولتی مقتدر خواهد شد خوف کرد و از آن دولت انیبال را مطالبه نمود اما چون انیبال رومیها را میشناخت و مترقب چنین امری بود همیشه یك کشتی برای فرار حاضر داشت لهذا به آسیا آمد و بخدمت انطیوکوس رفت واز قراری که حکایت میکنند به آن سلطان اظهار کرد که اگر لشکر بمن بدهی بایطالیا میروم و با دولت روم محاربه از سر میکیرم انطیو کوس راضی نشد که انیبال اینکار را صورت دهد واین شرف وافتخار اورا حاصل کردد از طرف دیکر یونانیهای اتولی (۱) که با رومیها همراهی کرده و با فیلیپ محاربه نموده بودند از دولت روم رنجیدند بواسطهٔ اینکه ولایت تسالی را بایشان واکذار نکرده بود لهذا رئیس ایشان نزد انطیوکوس رفت و او را از همراهی یونانیها مطمئن نمود و باخراج رومیها از یونان وادار کرد و دولت روم دراینوقت

(1) Etolie

مشغول نزاع با قبایل کل پیش کوه ومردم اسپانیا بود ونمیتوانست متعرض انطیوکوس شود اما این پادشاه بقدری درتهیهٔ لشکر تأنی و تأخیر کرد که رومیها از کرفتاریهای خود فارغ شدند عاقبت پادشاه سوریه لشکر مختصری بیونان برد و تسالی را متصرف شد ولی باز یکسال تمام ببطالت کذرانید رومیها سپاهی به تسالی فرستاده آنرا پس کرفتند و انطیوکوس به ترموپیل (۱) رفت و آنجا متحصن شد اما رومیها از همان راهی که دویست و نود سال قبل از آن ایرانیها بریونانیها فائق آمدند رفتند و اتباع پادشاه سوریه را کرفتار و فراری نمودند و انطیوکوس از اروپا به آسیا رفت لشکر روم هم اورا تعاقب نمود سردار روم دراین موقع برادر سیپیون فاتح زاما بود و آن سردار نامدار دراین جنك نیابت برادر کوچکتر خود مینمود باری رومیها از مقدونیه و طراس عبور کرده داخل آسیای صغیر شدند نزدیك شهر منیزی (۲) جنك واقع شد سپاه روم سی هزار نفر وهمراهان انطیوکوس از قرار مذکور هفتاد هزار نفر بودند معذلك رومیها غلبه کردند و پنجاه هزار نفر ازکسان انطیوکوس تلف شدند و پادشاه درخواست صلح نمود و متقبل شد تمام فیلها وسفاین جنکی خود را تسلیم کند و پانزده هزار تالان در مدت دوازده سال بپردازد و بعد از آن متعرض جزایر یونانی نشود و به آسیای

(1) Thermopyles (2) Magnésie

صغیر هم تجاوز نکنند ووعده داد انیبال وبعضی دیکر ازمستشاران خود را که بر ضد دولت روم بودند نیز تسلیم نماید (سنه ۱۸۹) برادر سیپیون افریقائی که این پیشرفت را حاصل نمود چون بروم مراجعت کرد ملقب به سیپیون آسیائی کردید

(جنك با پرسه پادشاه مقدونیه) چون دولت روم فیلیپ و انطیوکوس را که معتبر ترین سلاطین آنزمان بودند مغلوب کرد مقتدر ترین دول کردید وبنابراین بنای مداخله در منازعات ملل مشرق کذاشت

آن ایام در ابتدای خاك آسیای صغیر دو دولت یونانی تشکیل یافته بود یکی موسوم به بی‌تینی (۱) دیکری موسوم به پرکام (۲) پادشاه بی تینی که پروز یاس (۳) نام داشت با اومن (٤) پادشاه پرکام محاربه کرد و بر او غلبه یافت و علت پیشرفت او این بود که بدستورالعمل و رأی انیبال کار کرده بود زیرا بعد از آنکه انطیوکوس بروميها وعده داد انیبال را بایشان تسلیم کنند دلاور کارتاژی از نزد پادشاه سوریه فرار کرده بدربار پروزیاس رفت رومیها چون سراغ انیبال را در بی تینی یافتند فلامی نینوس را به آنجا فرستادند که او را از پروزیاس مطالبه کنند و بکیرد انیبال قبل از وقت احتیاطاً درخانهٔ منزل کرده بود که هفت مخرج داشت تا اکر لازم شود بتواند فرار کنند فلامی نینوس این

(1) Bithynie (2) Pergame (3) Prusias (4) Eumène

نکته را ملتفت شد و در تمام مخارج پاسبان کذاشت انیبال چون دید راه نجات ندارد کفت باید رومیها را از اضطراب و وحشت برهانیم آنکاه سم شدیدی که همیشه همراه خود داشت خورد و راه جهان دیکر کرفت (سنه ۱۸۳)

اما فیلیپ پادشاه مقدونیه در صدد کینه جوئی از رومیها بود و اسباب محاربه فراهم میاورد لکن اجل مهلتش نداد پسرش پرسه (۱) که جانشین اوشد نیزمانند او با رومیها عداوت داشت بنای تهیهٔ پول و لشکر و آذوقه کذاشت چهل و نجهزار سپاه و آذوقهٔ ده ساله جمع کرد و با قبایل و سلاطین همسایهٔ خود متحد شد و بیونان رفت اما اومن پادشاه پرکام با او دشمن بود لهذا بروم رفته خیالات او را مکشوف کرد در ضمن مراجعت به آسیا در یونان سارقین به اومن حمله بردند رومیها پرسه را محرك سارقین خواندند و باو اعلان جنك کردند مدت دوسال پرسه با روم مقاومت کرد وپیشرفت حاصل نمود سال سیم لشکر رومی خود را بمقدونیه رسانید و نزدیك شهر پیدنا (۲) در جلکهٔ واقع مابین دریا و جبال جنك عظیمی درکرفت مقدونیها بکلی مغلوب شدند وبیست هزارنفر ازایشان بهلاکت رسیده یازده هزار نفر کرفتار کردیدند و از رومیها بیش از صد نفر بقتل نرسید (سنه ۱۶۹)

(1) Persée (2) Pydna

پرسه بعد از جنك پیدنا دیکر نتوانست در مقدونیه بماند بکشتی نشسته بجزیرهٔ ساموطراس (۱) رفت و در معبدی متحصن شد سفاین رومی جزیره را محاصره کردند لکن برای گرفتن پرسه نمیخواستند بمعبد توهین نمایند اما پرسه هم درصدد فرار بود شخصی باو وعده داد که یك کشتی آورده شبانه اورا باعیال و اطفال و خزائن ازجزیره بیرون ببرد چون خزائن را در کشتی بار کرد منتظر مسافرین نشده براه افتاد و پرسه بازن و فرزندان سرگردان مانده بمعبد مراجعت نمود اما فرزندان او را کماشتهٔ خود او از راه خیانت برده تسلیم رومیان کردند پرسه چون چنین دید از زندگی و آزادی بیزار شده باختیار تسلیم دشمن گردید سردار رومی در این جنك پل امیل (۲) نام داشت و او از جانب مجلس سنا بمردم مقدونیه اعلام کرد که بعد از این دولت مقدونیه وجود نخواهد داشت و آن مملکت منقسم بچهارقسمت خواهد بود و سکنهٔ هر قسمت با سکنهٔ قسمتهای دیگر رابطه نباید داشته باشند ومعادل نصف مالیاتی که به پرسه میدادند باید بروم بدهند وحربه واسلحه نداشته باشند ودوستان پرسه وصاحب‌منصبان وحکام قلاع بافرزندان خود بایطالیا بروند

بعد از آن برای اینکه لشکریان روم ازاین جنك بی بهره نباشند وفایدهٔ عاید ایشان شده باشد بلاد مملکت اپیررا خراب کردند

(1) Samothrace (2) Paul Emile

و سکنهٔ آنرا بغلامی فروختند و قیمت آنهارا مابین سپاهیان تقسیم کردند

چون پل امیل از این سفر بروم مراجعت کرد تشریفات نصرتی برای خود فراهم آورد که نظیر آن دیده نشده بود مدت آن تشریفات سه روز بود روز اول دویست و پنجاه عراده وارد شهر شد تمام مملو از مجسمه ها و پرده های نقاشی که از یونان آورده بودند روز دویم عراده هائیکه حامل اسلحه ومغفر وسپر وجوشن وتیر وترکش و نیزه و شمشیر و امثال آن بود و دنبال آنها ظروف عظیمه پر از پول که هر یك را چهار نفر حمل میکردند وجامها و صراحیها و قدحها ونظایر آن روز سیم شیپور چیها می آمدند ومینواختند ودنبال ایشان صد و بیست رأس گاو بود بجهت قربانی که شاخهای آنهارا طلا گرفته و زینت کرده بودند و پشت سر آنها پسرهای جوان با البسهٔ فاخر حامل ظروف طلا و نقره و مرصع بعد از آن عرادهٔ سلطنتی پرسه که اسلحه وتاج اورا درآن بار کرده بودند ودنبال عراده پسرها و دختر پرسه و خدام ایشان و عقب آنها خود پرسه ملبس بلباس سیاه و بعد از او اهل دربار او همه پیاده میرفتند و اشك میریختند و دنبال آنها چهارصد تاج طلا حمل میشد که بلاد یونان بعنوان مبارکباد برای پل امیل فرستاده بودند و بعد از آن خود پل امیل می آمد سوار عرادهٔ نصرت ملبس بلباس زردوزی ارغوانی

یك شاخهٔ زیتون در دست ولشکریان او هم از پشت سر او حرکت میکردند و سرود میخواندند (شاخهٔ زیتون نزد یونانیها و رومیها علامت فتح وظفر و افتخار و دانش و صلح و امنیت و وفور نعمت بوده است)

سردار منصور بترتیب مسطور بالای کاپیتل رفت وحسب الرسم برای ژوپیتر قربانی کرد و غنائمی که بخزانهٔ روم تفویض نمود چنان دولت را غنی کرد که بعدها از رومیها بجهت مخارج جنك مطالبهٔ مالیات ننمودند اما پرسه را بزندان انداختند و آن پادشاه از قرار مذکور درمحبس از کرسنکی بهلاکت رسید

چون پرسه ازمیان رفت و دولت او منقرض کردید دولت روم درتمام حوزهٔ مدیترانه اعتبار واقتدار کاملی یافت وسلاطین مجبور باظهار موافقت و همراهی با آن دولت کردیدند چنانکه پادشاه بی تینی بروم رفت و آستان مجلس سنارا بوسید واعضاء آن مجلس را خداوندکار خواند وخود را آزاد کردهٔ ایشان نامید و پادشاه پرکام هم خواست بروم برود اورا نپذیرفتند .

پادشاه سوریه انطیوکوس چهارم میخواست مصر را مسخر کند و تصاحب نماید مأموری از جانب دولت روم باردوی او رفت پادشاه باو سلام داده دست خود را دراز کرد که با او مصافحه کند مأمور روم ابا کرد و بدون سلام و تعارف نامهٔ مجلس سنا را که حکم بمتارکهٔ جنك بود باو داد پادشاه آنرا خوانده

کفت باید قدری دراین باب فکر کنم بعد جواب میدهم مأمور روم باچوبی که دردست داشت روی زمین دایرهٔ دور انطیوکوس رسم کرد و کفت تا جواب ندهی نباید از این دایره پا بیرون کذاری آنطیوکوس را رعب کرفت و کفت میل مجلس سنارا متابعت خواهم کرد آنوقت مأمور روم با پادشاه مصافحه کرد و تعارف بجا آورد

در یونان هرکس راکه از پرسه طرفداری کرده بود رومیها بقتل رسانیدند یا بایطالیا مهاجرت دادند حاصل اینکه هرچند در این موقع دولت روم ممالك یونان و مقدونیه و آسیای صغیر وغیرها را تملك نکرد در واقع بر آن ممالك تسلط وصاحب اختیاری یافت و اول دولت کردید

(جنك سیم کارتاژ) — دولت کارتاژ از عظمت و اقتدار افتاد لکن باز شهری بود با ثروت و اباد و رومیها دست از عداوت با آن بر نمیداشتند ماسینیسا پادشاه نومیدی که با رومیها متحد وبا کارتاژیها همسایه بود مکرّر متعرّض ایشان شد و ببهانه های مختلف بایشان حمله کرد و هر دفعه که کارتاژیها بروم شکایت بردند و اجازهٔ محاربه با پادشاه نومیدی خواستند رومیها اجازه ندادند و با ماسینیسا همراهی کردند وقتی یکی ازرجال روم معروف به کاتن (۱) از جانب مجلس سنا در کارتاژ مأموریتی پیدا کرد وثروت آن مملکت را دید رشك

(1) Caton

وحسدش بحرکت آمد چون بروم مراجعت نمود مقداری انجیرهای درشت که از افریقا آورده بود در دامن خود ریخته بمجلس سنا برد وباعضا نشان داد وگفت خاکی که این انجیرها را میدهد زیاده از سه روز راه از روم فاصله ندارد چرا باید در تملك آن مسامحه نمود واز آن ببعد هر وقت در هرباب از او رأی میخواستند بعد از آنکه جواب میداد میگفت ازاین گذشته رأی من آنست که باید کارتاژ را خراب کرد

عاقبت جماعتی در کارتاژ عازم جنك روم شدند و بایونانیها و مقدونیه متحد گردیدند اما کارتاژیها از روم ترسیدند وآن جماعت را اخراج کردند و مأمور بروم فرستاده اعتذار جستند اعضای سنا بایشان گفتند باید غرامت بدهید هرچه سئوال کردند آن غرامت چیست جوابدادند خودتان باید بدانید آنگاه هشتاد هزار نفر لشکر رومی در افریقا پیاده شد و کارتاژیها چون قوهٔ مقاومت نداشتند برای سرداران رومی پیغام دادند که هرچه شما بگوئید ما حاضریم جواب آمد که استقلال شما را محفوظ خواهیم داشت لکن باید حربه و مایلزم جنگی خود را بما تسلیم کنید کارتاژیها سفاین و اسلحه و آلات حربی خودرا دادند سرداران رومی چون دیدند اکنون کارتاژیها بکلی بیقوه و بی اسباب شده اند مقصود آخری خویش را اظهار کردند وآن این بود که باید شهر کارتاژ را رها کرده بفاصلهٔ ده میل راه بدرون خشکی بروید ونتیجه این میشد که دست کارتاژیها

بکلی از دریا کوتاه شده از تجارت که مایهٔ ثروت و مکنت ایشان بود محروم میگردیدند مردم کارتاژ دیدند رومیها با ایشان حیله وتزویر کرده اند غضبناك شده طرفداران روم را که در شهر ایشان بودند بقتل رسانیدند و دروازه ها را بستند و با کمال عجله مشغول ساختن حربه و اسلحه شدند و معابد را کار خانه کردند از قراری که معروفست درین موقع بجهت آلات جنگی محتاج بطناب شدند زنهای کارتاژی گیسوهای خود را بریده با آن طناب ساختند و حاصل اینکه دفعهٔ ثالث مابین کارتاژ و روم جنك در گرفت و چون سرداران روم آمدند که کارتاژ را متصرف شوند دیدند اهالی برای مدافعه حاضرشده وخیال ایشان بسهولت انجام گرفتنی نیست بنای محاصرهٔ شهر را گذاشتند و مدتی معطل ماندند و کاری از پیش نبردند عاقبت کنسولی جدید بفرماندهی لشکر روم آمد واو سیپیون امیلین (۱) پسر پل امیل و پسرخواندهٔ پسر سیپیون افریقائی بود و نظام لشکری را که از میان رفته بود دوباره برقرار کرد و محاصره را تجدید نمود و بواسطهٔ حفر خندق و ساختن سدّ واین قبیل اعمال رابطهٔ کارتاژ را با خارج بکلی مقطوع ساخت آنگاه بمنهدم ساختن قوای کارتاژیها در خارج مشغول شد تا بهار در رسید دراین ضمن مردم کارتاژ مبتلا به قحط گردیدند عاقبت سیپیون فرمان یورش داد و

(1) Scipion Emilien

رومیها داخل شهر شدند اما مدت شش شبانه روز در کوچه ها باکارتاژیها زد وخورد کردند روزهفتم اهالی تسلیم شدند وسیپیون ایشان را بجان امان داده فقط بعنوان غلامی وبندکی بفروش رسانید رئیس کارتاژیها در این موقع اسدروبال نام داشت واو با جماعتی از لشکریان دریکی از معابد متحصن شده بود لکن اتباع خودرا غافل کرده نزد سیپیون رفت و تسلیم شد و سردار رومی اورا زنده کذاشت تا جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد اتباع اسدروبال معبدرا آتش زدند وبهلاکت رسیدند وازقراریکه حکایت کرده اند زن ننکی را که شوهر اوحاصل کرده بود نتوانست برخود هموار کند اطفال خود را بالای معبد برد و از آنجا بشوهر خطاب کرده فریاد زد ای اوذل ناس بروتشریفات نصرت دشمن منصور را مزین کن و در روم اجر بی ناموسی خود را بکیر بعد از این کفته فرزندان خویش را بقتل رسانیده خود را هم در آتش حریق معبد انداخت

حریق شهر کارتاژ هفده روز طول کشید و مجلس سنای روم حکم کرد آنشهر را خراب کنند پس آنرا باخاك یکسان نمودند و زمین آنرا شیار کردند و یکنفر کاهن آمده لعنت کرد کسی را که بعد ها در آن نقطه سکنی نماید و دولت روم ولایتی را که شهرکارتاژدر آن واقع بود تملك کرده ایالت افریقا نامید (سنه۱۴۶)
هنکامیکه رومیان مشغول تخریب ابنیهٔ کارتاژ بودند سیپیون امیلین

که انجام این مهم بدست او واقع شد بالای بلندی ایستاده تماشا میکرد لکن وجد و سروری از او ظاهر نمیشد همانا بی اعتباری و بیقراری شوکت و قدرت دنیوی را بخاطر آورده در عاقبت کار شهر روم فکر میکرد و شنیده شد که شعری از همر (۱) شاعر معروف یونانی (اومیروس) میخواند که مضمون آن اینست روزی بیاید که شهر متبرك طروا (۲) نیز منهدم کردد و پریام (۳) و قوم با حشمت او هلاك شوند

(تملك مقدونیه و یونان) در مقدونیه شخصی موسوم به آندریسکوس (۴) با لشکر مختصری امده ادعا کرد که من پسر پرسه میباشم و از زندان رومیان کریخته ام مقدونیها باو کرویدند و برضد رومیها برخاستند و دو سال زدوخورد کردند عاقبت آندریسکوس مغلوب وکرفتارشد ومجلس سنا مملکت مقدونیه‌را جزء متصرفات روم و از ایالات آندولت قرار داد (سنه ۱۴۶) در همانسال مردم یونان بخصوص اهل کرنت (۵) نیز برضد رومیها بلند شدند لکن مغلوب مومیوس (۶) کنسول رومی کردیدند و آن سردار وارد کرنت شد وسکنه را بغلامی فروخت و آنشهر را که آبادترین و متمول ترین بلاد یونان بود غارت کرد ومجسمه ها وپرده های نقاشی فراوان وظروف طلای

(1) Homère (2) Troie (3) Priam (4) Andriscus (5) Corinthe (6) Mummins

بسیار که در زیبائی شهره عالم بود از آنجا بروم حمل کرد واز جهل وبی بصیرتی رومیها در باب این نفایس چیز ها نقل کرده مثلا کفته اند لشکریان رومی صفحات نقاشی کرانبها را نطع بازی قرار داده بودند و مومیوس وقتیکه میخواست بمأمورین حمل آن اشیأ سفارش کند میکفت مراقب حفظ این اموال باشید وهرکاه آنها را ضایع کنید خود شما را مجبور ومکلف باصلاح وساختن آنها خواهم نمود

باری مملکت یونان نیز جزء متصرفات روم محسوب شد و بعدها باسم ایالت آکائی (١) موسوم کردید

﴿ تصرف اسپانیا ﴾ در بدو امر که رومیها باسپانیا رفتند بمردم آن مملکت چنین عنوان نمودند که مقصود ما اینست شمارا از زیر دست کارتاژیها بیرون آوریم بعد از آنکه جنك دویم پوینك بانتها رسید دولت روم دو نفر حاکم با دو دسته قشون در اسپانیا کذاشت یکی در شمال شرقی ودیکری در جنوب شرقی وایشان ساحل جلکهٔ اندلس را که قدما بتیك (٢) میکفتند متصرف شدند و لکن داخلهٔ اسپانیا که محل سکنای قبایل کوهستانی موسوم به ایبر (٣) بود مستقل ماند زنهای این قوم کار وزراعت میکردند ومردان ایشان بجنك اشتغال داشتند وبسیار شجاع و پرهیزکار و غیور بودند و مرك را بر بندکی ترجیح میدادند .

(1) Achaïe (2) Betique (3) Ibères

حکام رومی که باسپانیا مأمور میشدند چون یکسال بیشتر بحکومت باقی نبودند برای تحصیل غنیمت و شرف و افتخار بجهت اقدام بجنك مینمودند و ایطالیائیها هم بواسطهٔ بعد مسافت و صعوبت محاربات در کوهستان چندان راغب باین جنك نبودند لهذا کشمکش رومیها با قبایل اسپانیا متجاوز از هفتاد سال طول کشید و در اوایل امر لشکریان روم چندین مرتبه مغلوب شدند و بهلاك رسیدند و نزدیك بود اهل اسپانیا بکلی رومیها را از آن مملکت خارج کنند یکچند بعضی کنسولهای روم با آن قبایل بملایمت و درستی رفتار کردند و ایشانرا مطمئن وآرام نمودند لکن این حال دوام نکرد و چندین قبیله از قبایل اسپانیا یکمرتبه شورش کردند و مدت بیست سال زد وخورد طول کشید و چندین مرتبه لشکریان روم مغلوب شدند طوری که دیکر هیچکس برای رفتن باسپانیا حاضر نمیشد

در همین اوقات در کوهستانهای شمال غربی اسپانیا که امروز پرتقال خوانده میشود قوم معروف به لوزیتانی (١) بنای مخالفت با رومیها کذاشته دو دسته لشکر ایشان را هلاك کردند ولی بعد از دو سال کشمکش سرداری رومی موسوم به کالبا (٢) ایشانرا فریب داده تکلیف کرد که اراضی بایشان وا کذار کند پذیرفتند کالبا ایشانرا منقسم بسه دسته کرده کفت اکنون که صلح کردیم حربه های خود را ترك کنید چنین کردند آنکاه آنها را محاصره

(1) Lusitaniens (2) Galba

کرده بقتل رسانید (سنه ۱۵۰)

یکنفر از جماعت مذکور که از این قتال فرار کرده بود جمعیتی دور خودکرد آورده بمخالفت رومیها برخاست و او از قرار منقول شبانی بودکوهستانی زرنك وشجاع موسوم به ویریات(۱) و مدت ده سال با لشکریان روم مقاومت کرد و چندین دفعه آنهارا شکست داد وجمع کثیری از ایشان بقتل رسانید ومصیبتها بر رومیها وارد آورد و خفتها و ذلتها بایشان داد و عاقبت دسته قشونی رومی را در کوهستان گرفتار کرد و سردار روم را وا داشت مصالحه نوشته امضا کند وقوم لوزیتانی را آزاد ومستقل بخواند اما رومیها باز نقض عهد کردند وچون بمردانکی ازعهدهٔ ویریات بر نمیامدند حیله بکار بردند و بعضی از دوستان او را با خود همدست نمودند وایشان بعنوان مذاکرات صلح نزد ویریات رفتند وباخنجر اورا هلاك ساختند وبعد از آن مردم لوزیتانی مغلوب شدند ومقهور گردیدند (سنه ۱۳۹)

در شمال اسپانیا بعداز اینکه مدت ده سال جنك متارکه بود باز زد وخورد شروع شد ویکی از قبایل آن مملکت مدت ده سال از تمام لشکریان روم جلوگیری نمود درصورتیکه یك شهر کوچك بیشتر نداشت و آن شهر نومانس (۲) بودکه فقط خندقی و حصار چوبی مختصری داشت ودفاع کنندکان آن نیز عدهٔ قلیلی بودنددر

(1) Viriathe (2) Numance

ضمن مخاصمت هم برومیها اظهار کرده بودند که ما برای مصالحه حاضریم وغرامت و کروکان میدهیم اما سردار رومی اسلحه و حربهٔ ایشانرا نیز مطالبه میکرد زیربار نرفتند وباز چندی مقاومت کردند چون لشکریان روم ازبابت سردی هوا و کمی آذوقه صدمهٔ زیاد میدیدند سردار جدید رومی تکلیف مصالحه نمود و ایشان پذیرفتند واسرائیکه گرفته بودند رد کردند و کروکان نیز دادند ولی چون حاکم جدیدآمد آن مصالحه را باطل نمود و بشهر نومانس حمله برد اما مغلوب شد سردار دیگر آمد لشکریان او هم محصور وگرفتار گردیدند وقسم خوردند که استقلال نومانس را قبول کنند مجلس سنا این مصالحه را هم باطل کرد و سرداری را که معاهده بتوسط او شده بود برهنه و دست بسته به نومانس روانه نمود که تسلیم اهالی کند قبول نکردند و سردار او را پس فرستادند عاقبت دولت روم معتبرترین سردارهای خودرا برای دفع این غائله روانه کرد و او سیپیون خراب کنندهٔ کارتاژبود ابتدا به برقرار کردن نظم و ترتیب لشکر پرداخت اشخاص غیرلازم از قبیل خدّام و تجار و غیب کویان را که در اردو ازدحام کرده بودند خارج کرد مواشی وعرّاده ها وتخت خواب وسایر آلات وادوات تن پروری را نیز موقوف نمود و سپاهیان را مجبور کرد که مثل خود او روی کاه بخوابند و آنها را بکار واداشت و مشق داد و پخته و آزموده کرد آنکاه با شصت هزار نفر

بمحاصرهٔ نومانس پرداخت واز همه طرف راه آذوقه را بر اهالی آن شهر بست تا گرفتار قحط وبی‌قوتی گردیدند وهرچه خواستند سیپون با ایشان محاربه کند قبول ننمود چون دیدند بلیهٔ که برایشان وارد شده لاعلاج است مصمم شدند بواسطهٔ هلاك خود را ازچنك رومیان نجات دهند یعنی غیرت ایشان قبول نکرد تسلیم شوند همه یکدیکر را بقتل رسانیدند وبیش از پنجاه نفر از ایشان گرفتار سیپون نشدند دوهر حال سردار رومی شهروا خراب کرد چنانکه امروز مکان آنهم بدرستی معلوم نیست واین واقعه آخرین جنك معتبر اسپانیا بود (۱۳۳)

(تسخیر پروانس) (۱) رومیها بکشتی رانی دو وسط دریا راغب نبودند ومیخواستند حتی‌الامکان از کنار سواحل راه بپیمایند چنانکه هروقت میخواستند کشتی باسپانیا بفرستند بجای اینکه دریای مدیترانه را قطع کنند از کنار سواحل ایطالیا وفرانسه که آنزمان موسوم به‌گل بود کشتی رانی میکردند یا اینکه لشکریان خود را از راه خشکی باسپانیا میبردند اما در این مسافرت دو کنار خلیج ژن (۲) وسواحل جنوب گل (۳) از جانب قبایل و سکنهٔ آن نواحی مزاحمت میدیدند

سکنهٔ کوهستان کنار خلیج ژن موسوم به لیکور (٤) بودند رومیها دو صدد دفع ایشان برآمدند وقریب پنجاه سال برای این

(1) Provence (2) Gênes (3) Gaule (4) Ligures

مقصود کشمکش کردند ومکرر بلیات سخت کشیدند وعاقبت چهل هزار نفر از ایشانرا وادار کردند که بولایت سامنیوم مهاجرت نمایند و در آنجا اراضی بایشان داده مستقر نمودند بعد از آن بقیهٔ آن جماعت را متدرجاً بدرون کوهستان راندند و ولایت لیکوری (۱) را تا جبال الپ متصرف شدند واز حرکات قبیحهٔ رومیان این بود که یکنفر از سرداران ایشان برای تحصیل اسرا و فروختن آنها بیکدسته از این قبایل که بکلی بیطرف بوده و صدمهٔ برومیها وارد نیاورده بودند حمله کرد هرکس را که دو صدد مدافعه برآمد بقتل رسانید وسایرین را فروخت وبا وجود اینکه مجلس سنا بملامت وسرزنش او پرداخت وحکم کرد اسرا را رها کند نپذیرفت واعتنا نکرد (سنه ۱۷۳)

اما تسخیر سواحل گل باینطریق واقع شد که شهر مارسیل (۲) که اصلا از آبادیهای یونانیها بود در سواحل دریا بعضی کوچ نشینها داشت وقبایل کوهستانی جبال الپ متعرض آنها میشدند بنا برین میبایست از قبایل مذکور جلوگیری نماید از آنطرف دولت روم هم برای آسایش خیال خود میخواست سواحل مدیترانه را تماماً در تحت تسلط خویش داشته باشد لهذا روم ومارسیل با یکدیگر در این باب متفق شدند ورومیها باهالی مارسیل در محاربهٔ با قبایل مجاور دریا کمك کردند وشهری در آن ناحیه

(1) Ligurie (2) Marseille

بنا نموده مهاجرین رومی به آنجا فرستادند و آن شهر اکس (۱) است که قدیمترین بلاد رومی کل میباشد

این مسئله منجر بنزاع رومیها بابعضی از قبایل کل گردید ومعتبرین طوائف کلوا که دراین مورد باروم زد و خورد کردند البرژ (۲) و اروون (۳) نام داشتند عاقبت اقوام مزبور مغلوب و مقهور شدند و مجلس سنا در خاك کل کنار دریای مدیترانه ایالتی تشکیل داد ازدریاچهٔ ژنو (٤) تاجبال پیرنه وآنرا ایالت رومی (٥) نامید وبمناسبت همین لفظ آن ناحیه بعدها باسم پروانس (٦) موسوم گردید ودولت روم برای مراقبت متصرفات جدید خود در طرف جبال پیرنه شهری رومی باسم ناربن (۷) بنا کرد

((فصل دهم))

نتایج فتوحات رومیان وتغییر احوال ایشان

تامائه سیم قبل ازمیلاد رومیها تماماً عمر خود را بدهقانی وتجارت و جنکجوئی مکذرانیدند وجز اعمال مذکوره اشتغالی نداشتند بخواندن و نوشتن و علم و ادب وصنعت وحکمت نمیرداختند واز هرقسم تفنن و تفریح محروم بودند لکن چون ممالك واقعه در مشرق ایطالیا که سکنهٔ آن یونانی بودند بتصرف ایشان درآمد

(1) Aix (2) Allobroges (3) Arvernes (4) Génève (5) Province romaine (6) Provence (7) Narbonne

وضع زندکانی ایشان بکلی تغییر یافت جمع کثیری از یونانیها در حال اسیری و غلامی بروم رفتند و جماعتی هم از روی اختیار برای تحصیل معاش و ثروت ومکنت بدانجا شتافتند و با رومیها معاشرت کردند و در میان ایشان همهٔ قسم مردم بود از طبیب و معلم و کاهن و مقلد و غیر ذلك همچنین بسیاری از رومیها در ضمن لشکر کشی دولت روم یا بعنوان تجارت بممالك شرقی رفتند و سنوات عدیده میان اجانب بسر بردند و باینواسطه آداب ورسوم و معلومات و خیالات جدیده دیدند و با آنها مأنوس شدند و بتدریج آداب و رسوم قدیمهٔ خویش را رها کرده ترتیبات یونانی اختیار نمودند

(تغییر عادات رومیها) از جمله تغییرات که در وضع زندکانی رومیها واقع شد دراماکن سکنی ومنزل بود در قدیم خانه های رومی کوتاه و یك طبقه وعبارت بود از یك عمارت مختصر که یك جانب آن کوچه و جانب دیکر حیاط بود بنیان عمارت از سنك و دیوارها از خشت خام و اندود از کاه کل اطاقها از یکدیکر بواسطه دیوارهای چوبی جدا میشد و کف آنها از سنك و کل و سفال مفروش بود عمارات ایشان دو در داشت یکی بجانب کوچه دیکری بسمت حیاط ازدو بزرك که درکوچه بود وارد دهلیزی میشدند واز آنجا به تالار بزرك خانه (۱) میرسیدند و در وسط

(1) Atrium

سقف این تالار مابین چهار ستون چوبی سوراخ مربعی قرار میدادند که روشنائی از آن داخل اطاق شود لکن در وقت بارندگی آب هم از آن داخل میشد و بحوضی که درزیر قرارداده بودند میریخت در اطراف تالار بزرك اطاقهای کوچك میساختند ودر یك کوشهٔ خانه کانون واقع بود که مکانی متبرك محسوب میشد و بتهای خانوادهٔ (۱) وتخت‌خواب زن وشوهر نیز در آنجا بود غالب اوقات را اهل خانه درتالاربزرك بسرمیبردند و آنجا غذا میخوردند ومهمانان‌را میپذیرفتند وکارکاه بافندکی وصندوق ودولابچه که اسباب خانه را شامل بود نیز در آن تالار میکذاشتند

از مأتهٔ دوم قبل از میلاد بنای تغییر وضع شد کانون را دراطاق مخصوص قرار دادند وبزرکان و اغنیا خانه های خویش را شبیه بعمارات یونانی بنا نمودند وسفره خانه وکتابخانه وحمام وحرمخانهٔ مخصوص ترتیب دادند و میز و صندلیهای مزین وتخت خوابهای مفرغی وظروف نقره وفرش وامثال آن فراهم کردند وازهرحیث مقلد یونانیها شدند

امالباس رومیهای قدیم بطورمتعارف یك قبای (۲) پشمی ساده بود که ازمردها تا زیر زانو واز زنها بپنجهٔ پا میرسید ودرموقع تشریفات وامور رسمانه لباس بلندی (۳) از پشم سفید روی قبا میپوشیدند که تمام بدن را تا پاشنهٔ پا مستور میداشت ولی در صحرا

(1) Pénates, lar (2) Tunique (3) Toge

وهنکام زراعت قباهم دربر نمیکردند فقط کمربندی داشتند وپارچهٔ که به کمر می بستند وتا زانو میرسید کلاه ایشان از نمد بود و کفش فقط پارچهٔ از چرم که کف پارا محفوظ میداشت ودر دست چپ انکشتری آهن بانکشت میکردند بعد از آنکه دولت روم بسط یافت وفتوحات کرد متدرجاً رومیان بتفصیل و تزئین لباس پرداختند پارچه های کتان وپنبه وپشم لطیف را از یونانیها و مشرق زمینی ها اخذ کردند و زنها و مردهای ایشان البسهٔ یونانی پوشیدند ودست از سادکی وخشونت قدیم بر داشتند

ترتیب خوراك رومیها هم درقدیم خیلی ساده بود غذای صحیح معتبر در شبانه روز یك مرتبه وقت ظهر میخوردند وآن عبارت بود از نان کرده وسبزی تازه یا سبزی نمك سود وغذا را روی میزی بدون سفره میکذاشتند وباقاشق یا انکشت صرف میکردند در مواقع مهمانی و ضیافت یك خوراك از کوشت یا ماهی یا تخم مرغ یا باقلا یا پیاز نیز اضافه میکردند با قدری میوه وشیرینی وشراب یافقاع مخلوط با آب ولی زنهای رومی هیچوقت شراب نمیخوردند و غالباً کوشت خوردن رومیها منحصر بود باوقاتیکه حیوانی قربانی مینمودند اما غیر از غذای ظهر صبح و عصر نیز خوراك مختصری از نان وپنیر یا نان و کردو ومیوه و کمی شراب میکردند این بود وضع اکل وشرب رومیها در قدیم اما بعد از فتوحات اطعمه واشربهٔ ایشان نیز تنوع پیدا کرد وذوق

و سلیقه بیشتر شد غذای معتبر را هم در شبانروز دو نوبت قرار دادند یکی وقت ظهر دویمی هنکام شب و در هر نوبت مدت خوراك را زیاد کردند خوردن کوشت دائمی شد و به تفنن نیز پرداختند یعنی ماهیها و کوشت شکار و شرابهای متنوع فراهم کردند وبعادت یونانیها رسم شد که بخانهٔ دوستان رفته شرب کنند وهنکام خوراك روی تخت خواب دراز بکشند و بعضی اوقات تاجی از برك اشجار بر سر بکذارند وسازندکان را بنواختن ورقاصان را برقصیدن وا دارند تا درضمن خوراك تفریح واشتغال خاطر هم داشته باشند

زندکانی رومیهای قدیم ساده و یکسان بوده و صبح که از خواب بر میخاستند بعد از شست و شو و ادعیهٔ متداولهٔ خود تا شب مردها در صحرا بزراعت وزنها درخانه برشتن و بافندکی مشغول میشدند در شهر هم داد وستد دائمی نبود یعنی نه روز یکمرتبه بازار دایرمیشد واجناس خرید وفروش منحصر بود بکندم وچهارپا وبعضی اشیاء فلزی وچرمی و سفالی و تفنن و تفریح بهیچوجه نداشتند جز اینکه در عرض سال دو سه مرتبه در شهر روم جشن و عید میکرفتند و اسب دوانی و عراده رانی میکردند مسافرتهای رومیها هم بخوشی واقع نمیشد یعنی در خشکی پیاده طی طریق میکردند و راهها تنك و صعب بود ودر روی آب با قایقهای بسیار بطی حرکت میکردند اما بعد از فتوحات از این

حیثیات هم وضع زندکانی مردم روم تغییر کرد و اغنیا رسم عیش و عشرت آموختند صحرا ودهات را رها کردند ودر شهر خانه ها ساختند و تفرجات یونانیها را اختیار نمودند و از آن ببعد ضیافت دادن و اسباب تماشا و بازیهای مختلف فراهم آوردن و بجهت تفریح و تفنن بکنار دریا سفر کردن رسم و شایع کردید

(تغییر عقاید رومیها) رومیها جون از قدیم الایام بایونانیهای جنوب ایطالیا مجاورت داشتند بعضی عقاید ایشان را اخذ کرده بودند لکن بعد از فتوحات با یونان مستقیماً مربوط شدند و با اعتقادات و ارباب انواع مردم آن مملکت مأنوس کردیدند تا کار بجائی رسید که خداوندان قدیم خود را با ارباب انواع یونانی مخلوط و مشتبه کردند هر یك از ارباب انواعی را که خود میپرستیدند با یکی از خداوندان یونانیها مطابقه نمودند و همان قسم صورت برای او فرض کردند و جون در بارهٔ ارباب انواع خویش حکایت وروایتی نداشتند همان قصص و وقایعی که یونانیها در بارهٔ معبودین خود نقل میکردند اخذ نمودند و بطریق مذکور زئوس (۱) رب النوع یونانی در نظر رومیها باژوپیتر (۲) مطابق کردید و همچنین سایر ارباب انواع و کم کم عادت برین جاری شد که ارباب انواع یونانی را باسامی رومی بخوانند واین اسم هنوز نزد مردم فرنکستان باقی است وما دراینجا

(1) Zeus (2) Jupiter

اسامی ارباب انواع معتبر یونانی را با اسامی معبودین رومی که با آنها مطابق است در مقابل یکدیگر درج میکنیم

Zeus	(زئوس)	Jupiter	(ژوپیتر)
Héra	(هرا)	Junon	(ژونن)
Pallas	(پالاس)	Minerve	(مینرو)
Artémis	(ارتمیس)	Diane	(دیان)
Héphaistos	(هفائیستس)	Vulcain	(وولکن)
Hermès	(هرمس)	Mercure	(مرکور)
Arès	(ارس)	Mars	(مارس)
Déméter	(دمتر)	Cérès	(سرس)
Aphrodite	(افرودیت)	Venus	(ونوس)
Dionysos	(دیونیزس)	Liber, Bacchus	(باکوس - لیبر)
Poseidon	(پزیدن)	Neptune	(نپتون)

بعضی ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن (۱) و کاستر (۲) و پلوکس (۳) را هم از قدیم الایام رومیها اخذ وقبول کرده بودند و بهمین اسامی میخواندند

گذشته از عقاید یونانی رومیها بعضی اعتقادات مذهبی مشرق زمینی‌ها راهم اخذ کردند چنانکه درمائه سیم قبل از میلاد یکی از معبودین مصری را که سراپیس (٤) نام داشت بعضی از اهل روم پرستش

(1) Apollon (2) Castor (3) Pollux (4) Sérapis

مینمودند ومعبدی برای او بنا کرده بودند و مجلس سنا حکم بتخریب آن داد ولی هیچکس جرأت نداشت دست بجانب آن دراز کند عاقبت کنسول مجبور شد شخصاً اقدام نماید

دراواخر جنگ دویم پونیك مجلس سنا چند نفر را باپای صغیر فرستاد تا ربة النوعی را که یونانیها سیبل (۱) مینامیدند وبصورت سنگ سیاهی ظاهر میساختند با جلال و شکوه تمام بروم آورده در معبدی جا دادند وکاهنین آن بت بالباس مشرق زمینی وآداب ورسوم خود در آنجا قرار گرفتند همچنین بعد ها مجلس سنا یکی از ربة النوعهای کاپادس (۲) را پذیرفته درشهر روم برای او معبدی برپا کرد و او باسم بلن (۳) معروف بود و خدمهٔ او در بعضی موارد برای خشنودی خاطر او بدن و صورت خود را با چکش مجروح مینمودند از مملکت بابل هم جادوگران ومنجمین بسیار بروم می آمدند وفنون خویش را مجری ومعمول میداشتند و از غیب خبر میدادند

یکی از نتایج معاشرت رومیها با یونانیها بروز ضعف وسستی عقاید مذهبی بود باین معنی که اهل علم و دانشمندان یونانی بمعبودین خود بی اعتقاد شده و درك کرده بودند که روایات مذهبی ایشان اساطیر و خرافات است و آنچه مردم عوام دربارهٔ ارباب انواع معتقدند و نقل میکنند در حقیقت راجع بافراد بشر باشد و

(1) Cybèle (2) Cappadoce (3) Bellone

شایستهٔ مقام الوهیت نیست بزرگان و خواص روم هم چون با یونانیان محشور شدند همین حال را پیدا کردند در ظاهر آداب مذهبی را بعمل می آوردند اما در باطن بعقاید عوام بی اعتنا بودند و استهزا مینمودند و حتی یکی از رؤسای دینی روم وقتی گفته است هرچند در ملأ عام انکار ارباب انواع مشکل است ولی در خلوت جایز باشد

(ترقی علمی و صنعتی رومیها) رومیان قدیم کتاب وادبیات نداشتند بعضی از بزرگان ایشان که در ممالك یونان برای لشکر کشی و جنك رفتند با ادبا و حکمای یونانی ملاقات کردند و بذوقیات مایل شدند و بتکلم زبان یونانی که آنوقت لسان اهل علم بود پرداختند چنانکه فلامی‌نینوس سردار رومی وقتیکه بجنك مقدونیه رفت یونانیها دیدند بخوبی بزبان ایشان تکلم میکند و از این امر استعجاب کردند و اول کتابی که درتاریخ روم نوشته شده بزبان یونانی بوده و یکی از اعیان روم آنرا نوشته است خانوادهٔ سیپیون حکما و فضلا را دور خود جمع کرده با ایشان محشور بودند و پل امیل در منزل خود کتابخانهٔ از کتب یونانی که از پرسه پادشاه مقدونیه گرفته بود ترتیب داد و کم کم بزرگان دیگر روم هم باو دراین باب اقتدا کردند ضمناً بعضی اشخاص بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بزبان لاتن که زبان رومیان بود مشغول شدند ومخصوصاً تئاتر های یونانی را ترجمه وتقلید کردند

و دو نفر از این تئاتر نویس های رومی که خیلی معروف ومعتبر میباشند پلوت (١) و ترانس (٢) نام داشته اند

مردم روم چون هنوز خشن و بی ذوق بودند درك این قسم تمتعات لطیفه را بدرستی نمی نمودند چنانکه وقتی یکی از تئاتر های ترانس را درآورده بودند تماشا کنندگان صبر نکردند تاتمام شود رفتند و بتماشای جنك وحوش و سباع پرداختند لکن بعد از آن بتدریج باین قسم تمتعات ذوقی هم معتاد شدند ابتدا در موقع تماشای تئاتر ناظرین می ایستادند سانسور های روم تماشا خانهٔ ساختند و محل نظار را بطور پله‌کان ترتیب دادند که بتوانند بنشینند مجلس سنا حکم کرد آنرا خراب کنند و گفت رومیها باید آنقدر قوه ومردانگی داشته باشند که دروقت تفریح وتفنن‌هم بتوانند چند ساعتی سرپا بایستند

صنایع نقاشی و مجسمه سازی و معماری وموسیقی و امثال آنهارا نیز رومیها از یونانیها اخذ کردند ابتدا سرداران رومی که بممالك یونان رفته بودند اشیاء نفیسهٔ بلادیرا که مسخر کرده بروم بردند و چون بزرگان روم دیدند یونانیها باین اشیاء خیلی توجه و اعتنا دارند از راه تقلید و محض تفاخر ومباهات بتجسس وجمع آوری آنها پرداختند و کم کم ذوق هم پیدا کردند و دارا بودن مجموعه ها از پرده های نقاشی و مجسمه و ظروف نفیسه رسم و

(1) Plaute (2) Térence

معمول شد از آن پس اغنیا و بزرگان روم خانه های خویش را نقاشی و مزین میکردند و مثل یونانیها وامیداشتند مجسمه سازان مجسمهٔ ایشانرا بسازند و در جشنها و ضیافتها سازندگان یونانی بنوازند و ابتدای امر رومیها خود باعمال صنعتی نمیپرداختند و هنرمندان یونانی را بکار میگرفتند لکن بتدریج درمیان ایشان هم اهل صنعت و هنر پیدا شدند ومخصوصاً معمارهای قابل داشته‌اند رومیهای قدیم پسرهای خودرا فقط ورزش و زراعت و آداب مذهبی می آموختند و در خانوادهـای معتبر اگر از این حد تجاوز میکردند همینقدر بود که حروف الف با وارقام را بشناسند و اما تربیت دختر ها منحصر بود بر شتن و بافتن لکن بعد از فتوحات ملتفت شدند که این اندازه تربیت وتعلیم کفایت نمیکند لهذا بعضی از مردم یونان در روم مکاتب دایر کرده باطفال خواندن و نوشتن وحساب ونحو وصرف وموسیقی می آموختند واغنیای روم از اسرای یونانی برای اولاد خود لله ومعلم میگرفتند بعضی از دانشمندان هم در روم بجوانان رومی تدریس فلسفه و علم بلاغت نمودند ولی مجلس سنا از این امر اندیشناك شد و اشخاص مزبور را اخراج کرد و آموختن علم بلاغت ممنوع گردید اما بزودی در میان خانواده های باضاعت رسم شد که جوانان خودرا بمدارس یونانی که در شهر آتن (۱) و جزیرهٔ ردس (۲) دایر بود

(1) Athènes (2) Rhodes

بفرستند وبدینواسطه بلاغت وفلسفهٔ یونانی نزد رومیان شیوع یافت هرچند رومیان بنا بر مسطورات فوق آداب وصنایع و هنرهای یونانیان را قبول کرده و در هر امر تقلید ایشانرا نمودند معهذا در باب موسیقی ورقص چندان پیروی رسم یونانی را نکردند واشتغال باین فنون را شایستهٔ مردمان ذیشان ندانسته لایق اشخاص مقلد ومسخره پنداشتند

(تغییر اخلاق رومیها) رفتار رومیان قدیم همه مبنی بر این بود که هرچه آبا و اجداد ایشان میکرده همان کار را باید بکنند وتمام عمر ایشان بکار و جنك و صرفه جوئی و امساك میگذشت وبنا برین زندگانی یکسان صعب خالی از نشاط وفرحی داشتند آنچه در نظرشان مرغوب و پسندیده بود قناعت وصرفه جوئی ومتانت ومناعت بود منتهای همت ایشان این بود که سردار با قساوت و امیر با مناعتی باشند و بطور روستائی و دهقانی زندگی کنند و مطابق همین اعتقاد از رجال قدیم خود با کمال اعجاب حکایتها میکردند از قبیل قصهٔ سنسیناتوس که سابقاً مذکور شده وحکایتیکه ذیلا نقل می نمائیم

میگفتند سردار موسوم به کوریوس دانتاتوس (۱) بعد از آنکه سامنیتها را مغلوب کرد آن طائفه نزد او سفرا فرستادند که اورا بالنسبه بخود برسر شفقت آورند چون بحضور او رفتند سردار

(1) Curius Dentatus

باشهامت روی نشیمنی چوبی نشسته کاسهٔ چوبی در پیش داشت ومشغول خوردن شلغم پخته بود فرستادگان سامنیت مبلغی پول طلا باو تقدیم کردند نپذیرفت وکفت من خوشتر دارم برصاحبان سیم وزر فرمانروا باشم تا اینکه خود صاحب سیم وزر باشم

اما بعد از آنکه رومیها فتوحات کردند و وضع سایر مردم را دیدند آداب اجداد خود را شاق وناهموار دانستند وبزندکانی با تنوع مرفه مایل شدند و اسباب تجمل و تنعم فراهم آوردند سرداران رومی مقداری از طلا و نقره وجواهر ونفایسی که در ممالك یونانی جمع شده بود بروم بردند وهنکامی که در مشرق توقف داشتند مثل سلاطین وبا آن حشمت و جلال حرکت میکردند و چون بروم میرفتند همان عادات و رفتار را شایع ومتداول مینمودند وچون ناکهان از فقر بثروت رسیده بودند در نمایش اموال خود اصرار داشتند وضیافتها ومهمانیهای سنکین پر مخارج مینمودند وبنا برین بزرکان روم مقید بودند باینکه تمول و مکنت زیاد داشته باشند ولی برای تحصیل این مکنت مقید باختیار طریق صحیح نشدند وباینواسطه ظلم وغارت وچپاول وتقلب وامثال این اعمال ناشایسته رائج کردید

از جمله تفنن ها وتفریحات رومیان این بود که در میدانهای بازی غلامهای خودرا بمحاربهٔ با یکدیکر یا با وحوش وسباع وا میداشتند یا اینکه سباع را در میدان رها میکردند وشکارچیان آزموده را

بقتل آنها مأمور میساختند واتفاق افتاده که در یك مورد متجاوز از شصت پلنك بطریق مذکور بهلاکت رسانیده اند واما جنك غلامان (۱) که عادتی بود که رومیها ظاهرا از مردم اتروسك اخذ نموده بعد شرح آن خواهد آمد

زنهای رومی در قدیم الایام از خانه بیرون نمی آمدند ومراقبت خدمتکاران خود بودند وبهترین تمجیدی که در بارهٔ زنی میخواستند بکنند این بود که بکویند همیشه درخانه بسر میبرد ومشغول رشتن میباشد شوهرها بر زنها اختیار تام داشتند ومیتوانستند در بارهٔ آنها محاکمه کنند وحکم بقتل ایشان دهند حق طلاق دادن هم داشتند لکن اجرای این حق شایع نبود

بعد از فتوحات نسوان رومی هم تغییر وضع دادند از خانه ها بیرون آمدند و سوار عراده شدند و به تئاتر و تماشاکاه رفتند و باجرای آداب مذهبی خارجی از قبیل آداب ایزیس (۲) ربة النوع مصری یا سیبل ربة النوع آسیای صغیر پرداختند جهل و بیکاری ایشان کما فی السابق باقی بود اما آزادتر شدند و نوعی از مزاوجت هم مرسوم شد که زن بکلی در تحت اختیار شوهر نباشد و اکر یکی اززوجین بخواهد ازدیکری منفصل شود بتواند وبعبارة اخری طلاق معمول شد و در میان اغنیا خیلی شایع کردید تاآنجا که در مائه اول قبل از میلاد مزاوجت را وصلتی موقتی پنداشتند چنانکه

(1) Combat des gladiateurs (2) Isis

بسیار اتفاق افتاده که یك مرد چهار یا پنج زن داشته باشد وحتی دیده شده که مردی زن خود را طلاق داده و بتزاوجت یکی از دوستان خویش در آورده است

تفاوتی که در احوال مردم روم واقع شد نزد همه پسندیده نبود وبعضی با این وضع مخالفت میکردند وعیب جوئی مینمودند از جمله کاتن (۱) باینواسطه معروف است که در حفظ رسوم اجدادی کوشش بسیار داشته و سرگذشت او خالی از غرابتی نیست

(سرگذشت کاتن) این مرد در سنه ۲۳۲ دو یکی از بلاد کوچك لاسیوم متولد شده خانوادهٔ او ملاّح ودهقان بودند و خوداو هم در ابتدای عمر مشغول زراعت بوده در سن هفده حسب الرسم سپاهی شد و جزء لشکری که با انیبال محاربه میکرد داخل گردید و بواسطهٔ شجاعت وحسن بیان وتحمل ریاضت طرف توجه شد همیشه پیاده راه میرفت و هرگز شراب نمیخورد در محاربات از جای خود بهیچوجه منحرف نمیشد و ضربات سخت میزد و هیاهو میکرد و برای ترسانیدن حریف چهرهٔ خویش را دهشتناك مینمود چون بسر منزل خود برمیگشت باز بدهقانی مشغول میشد در صحرا در تابستان برهنه بود و زمستان فقط یك قبا میپوشید و در خوراك باغلامان خود شریك و همراه میشد و چون خوب تقریر وبیان میکرد هر وقت همسایه های او در روم با کسی مرافعه داشتند از

(1) Caton

جانب ایشان وکالت قبول میکرد و بمرافعه میپرداخت تااینکه یکی از اعیان که با او همسایه بود ملتفت احوال او شده تشویق کرد که بروم برود و معروف شود چنین کرد ومردم اورا برای مناصب دولتی انتخاب کردند از جمله وقتیکه سیپیون بافریقا لشکرکشیده بود کاتن صندوقدار اوشد ودرآنجا ملاحظه کرد که سردار بلشکریان زیاد پول میدهد مطلب را باو اظهار کرد و گفت این خلاف رسم قدماست سیپیون جوابداد من صندوقداری باین باریك بینی لازم ندارم کاتن با او عداوت پیدا کرد وچون بروم باز گشت حکایت کرد که سیپیون پول دولت را تبذیر میکند و بعیاشی خود مشغول است باوی بعدها بحکومت جزیرهٔ ساردنی (۱) مأمورگردید وانوقت عادت براین جاری شده بود که حاکم هرچه میخواست از مردم میگرفت و هرجا میرفت جمع کثیری از دوستان و خدام و اجزا همراه خود میبرد واهل ولایت میبایست تحمل مخارج آن جماعت را بنمایند کاتن این ترتیب را معمول نمود از مردم هیچ چیز قبول نکرد و هرجا میخواست برود پیاده میرفت و فقط یك نوکر همراه داشت که لباس یا اشیاء لازمه را با او حمل کند سابقاً در نزد رومیها رسم بود که نسوان نباید جواهر بزنند و سوار عراده شوند وقتیکه کاتن کنسول شد مردم از مجلس ملی خواهش کردند این قانون را منسوخ نماید چنین شد اما کاتن

(1) Sardaigne

جد و جهد بسیار کرد که آن قانون برقرار بماند وازجملهٔ حرفهای او در آن موقع این بود که کفت تمام مرد هـای دنیا صـاحب اختیار زنهای خود میباشند ما رومیها که صاحب اختیار تمام مردم هستیم میخواهیم در تحت حکم زنهای خویش باشیم

کاتن سفری بفرمانفرمائی لشکر اسپانیا رفت و چهـار صد قلعه کرفته خراب کرد و هرچه بدست آورد میان سپاهیان تقسیم نمود وبرای خود سهمی قرار نداد بلکه اسب خویش را هم فروخت که برای دولت خرج زیاد نتراشد

از یونانیها تنفر داشت و میکفت هروقت ادبیـات و کتب این جماعت میان ما منتشر شود کار ما خراب خواهد شد وبا آنکه یونانی میدانست در سفری که بیونان کرد هرکز به آن زبان تکلم نمود وقتی یونانیها بادولت روم کفتکوئی داشتند سه نفر از بزرکان فلاسفهٔ خود را محض صورت دا.ن کار بروم فرستادند وایشان در اجتماعات عمومی رومیان نطقها میکردند و مردم از روی میل و توجه کوش میدادند ازجمله روزی یکی از آنها درباب ظلم و عدل تحقیق میکرد ضمناً کفت قدرت و عظمت روم مبنی بر ظلم است و رومیان بواسطهٔ ظلم بصاحب اختیاری دنیا رسیده اند کاتن چون از این حرفها مطلع شد بمجلس سنا کفت باید این اشخاص را که چنین تقریر و بیان خوب دارند وکفته هـای خود را برمردم واضح ومسلم میسازند کارشان را زود انجام داد

تا بروند و خیالات جوانان ما را فاسد و مشوب ننمایند

در مراجعت از اسپانیا بواسطهٔ خدماتیکه کرده بود برای او اسباب تشریفات نصرت فراهم آوردند واین بالاترین مقامی بود که برای یکنفر از اهل روم ممکن بود حاصل شود وغالباً کسیکه باین شرافت نایل میکردید زیر دست دیکری نمیشد اما کاتن محض خدمت بوطن رعایت این امر را نکرده در جنکهـای انطیوکوس تابع سیپیون کردید

بنـا بر قیدی که کاتن بصرفه جوئی و حفظ رسوم قدیمه داشت چنانکه سابقاً ذکر شد با سیپیون افریقائی و آسیـائی عداوت میورزید و اسباب فراهم آورد که از افریقائی حساب و صورت خزائن انطیوکوس را مطالبه نمودند او دفتر و حساب را بمجالس سنا برده پاره کرد و کفت قبیح است که آدمی را که چهارصد کرور بخزانهٔ دولت نفع رسانیده برای حساب هشت کرور توهین نمایند لکن کاتن از خیال خود منصرف نشده وا داشت آن سردار را متهم کردند باینکه از پادشاه سوریه پول کرفته وبا او مصالحه کرده است روزی که این مرافعه طرح شده بود سیپیون بمدعیان وعموم مردم که حضور داشتند خطاب کرده کفت در چنین روزی بود که من انیبال و کارتاژیان را مغلوب نمودم درین روز مرافعه ومحاکمه جایز نیست بیائید با من به کاپیتل برویم وشکر خداوندان را بجا آوریم و شما هم دعا کنید خداوندان همیشه

سر دارانی مثل من بشما عطا نمایند مردم روم از شنیدن این کلمات تغییر حال دادند وتبعیت او را نمودند واز خیال محاکمهٔ او منصرف شدند اما سیپیون چون دید مدعیان او درصدد توهین و آزار او میباشند از شهر روم مهاجرت نمود وکاتن با برادر او یعنی سیپیون آسیائی نیز همین قسم رفتار کرد وسبب شد که دولت روم اموال او را ضبط نمود باری چون کاتن در امور سختی ودقت فوق العاده داشت ده سال بعد از رسیدن بمقام کنسولی برتبهٔ سانسور منتخب شد واز آنجائیکه در این شغل و منصب کارهای نمایان کرده همچنان بلقب سانسور باقی مانده چنانکه در هر مورد او را کاتن سانسور میخوانند بسیاری از اعضاء مجلس سنا را بجرم اینکه تجمل و جلال اختیار کرده بودند از عضویت انداخت برای اسباب زینت مالیات گزاف بست خانههائیرا که در کوچه پیش آمده بود خراب کرد آبهائی را که بزرگان برای مشروب ساختن خانه وباغهای خود میبردند برگردانید و از این قبیل اعمال بقدری صورت داد که مردم روم برای او مجسمه برپا کردند ودرپای آن نوشتند (این مجسمه برای کاتن ساخته شده بواسطهٔ اینکه در ایام سانسور خود روم را که ازفساد اخلاق رو بخرابی میرفت مجدداً بلند کرد وترقی داد)

چون کاتن بزرگان را متهم میکرد باینکه مال دولت را صرف تجمل خود مینمایند بسیاری از ایشان با او دشمن شدند ومکرر او را

مقصر کردند اما مردم حامی او بودند ونمیگذاشتند آسیبی باو برسد کاتن بسرپرستی زوجه و اولاد خود نیز کمال قیدرا داشت پسر خویشرا شخصاً تربیت کرد وصرف ونحو وقوانین ملکی وسواری وشنا وعلم جنك باو آموخت وبرای او مخصوصاً کتابی دراعمال و رشادتهای رومیان قدیم نوشت همچنین رسالهٔ در علم فلاحت تصنیف نموده است

اعتقاد کاتن این بود که هر فردی مکلف است باینکه تحصیل ثروت کند ومتمول شود کنیز وغلام بقیمت نازل میخرید و چون پیر میشدند وازکار میافتادند برای اینکه نفقه ندهد آنها را میفروخت ومیگفت گاوهای پیر و آهن پاره های کهنه وغلامان فرتوت را باید بفروش رسانید وخانه دار صحیح آنست که همواره بایع باشد نه مشتری خلاصه کاتن فرد کامل و نمونهٔ صحیح رومیان قدیم بود که باید در زراعت ومحاربه خوب ازعهده برآیند ودرراه وطن جان فشانی کنند هم بخود سخت بگیرند هم بدیگران وامین وصرفه جو و خسیس باشند

فصل یازدهم

(تغییر وضع رومیان ازحیث طبقات ناس وامور سیاسی)

(انهدام اواسط الناس) در بدو امر عموم رومیان عبارت بودند از ملاکین جزء که شخصاً مباشر زراعت اراضی خود میشدند ودر موقع حاجت همین اشخاص بجنك میرفتند و انجمن ملی نیز مرکب

Pline disait plus tard "les grands domaines ont perdu l'Italie"

از ایشان بود اما چون در مأئه دویم دولت روم در خارج ایطالیا جنك پیدا کرد و لشکر بممالك بعیده فرستاد دهاقین که جزء اردو بودند نمیتوانستند هر سال بر سر املاك خود مراجعت نموده بزراعت مشغول شوند ناچار اراضی ایشان بایر میماند بسیاری از آن ملاکان در نواحی مشرق وافریقا و اسپانیا تلف شدند وبعضی دیگر در ممالکی که تسخیر کرده بودند ماندند یا اینکه جنکجوئی را پیشهٔ خود قرار داده معاش خویش را از همان ممر حاصل نمودند از طرف دیگر چون از افریقا و جزیرهٔ سیسیل (صقلیهّ) کندم بروم حمل میشد قیمت غلهّ تنزل کرده و ملاکی در ایطالیا برای امر معاش کفایت نمیکرد و بنابراین اراضی دهاقین را کم کم اعیان و اغنیا میخریدند وازاجتماع آن املاك جزء املاك کلی تشکیل میدادند و مرتع یا تاکستان یا باغ میوه احداث مینمودند وغلامان زرخرید خویش را به گله داری یا امور فلاحتی در آن املاك وسیعه وادار میکردند تا کار بجائی رسید که باقی نماند مگرمعدودی از ملاکین عمده و جماعتی از بندکان وعدهٔ خرده مالك همواره کم شد وضع زندکانی خانواده های ملاك عمده نیز بواسطهٔ اینکه مکنت و ثروت کزاف دارا میشدند بالنسبه باواسط الناس تفاوت کرد شیوهٔ بزرکان وسلاطین مشرق زمین را اختیار نمودند خدم وحشم زیاد برای خود قرار دادند مطاع و مختار مطلق شدند وزیر دستان معتاد باطاعت ومتابعت خیالات و هواهای نفسانی ایشان کردیدند بعبارهٔ اخری تمام مردم منقسم

شدند بجماعتی از اعیان متمول وکروهی از فقرا وبندکان زرخرید و طبقهٔ اواسط الناس ازمیان رفت وبنابرین بین مردم روم اختلاف احوال کلی دست داد

اختلاف احوال بین مردم روم مثل سابق از حیث حقوق نبود زیرا که امتیازات بین پاتریسینها و اهل پلب منسوخ شده و همه از حیث حقوق متساوی بودند لکن مساوات فعلی حاصل نشده بلکه بنابر شرح مسطور در فوق از حیث دیگر اختلاف شدّت یافته و باز هیئت اجتماعیهٔ رومی اعیانی (۱) وترتیب ان از قرار ذیل بود

(نجبا) طبقهٔ اول مردم روم نجبا (۲) بودند یعنی کسانیکه اقلا یکی از اجداد ایشان دارای منصبی از مناصب محترم دولت روم بوده زیرا که در آن دولت داشتن مشاغل عالیه اسباب حصول شرف و افتخاری بود که بعد از انفصال شخص از آن شغل باز برای خود و خانواده و اعقاب او باقی میماند کسانیکه دارای آن منصب میشدند حاشیهٔ لباس رسمی (۳) خود را ارغوانی میکردند ونشیمن ازعاج برای خویش ترتیب میدادند و حق داشتند تمثال (٤) برای خود بسازند و آن تمثال عبارت بود از مجسمهٔ ایشان که از موم یا نقره میساختند وعلائم و نشانهای منصبی را که متقلد بودند بان نصب مینمودند واین تمثال را نزدیك کانون خانه و ارباب انواع خانکی قرار میدادند و در واقع بمنزلهٔ بتی واقع میشد وهرکاه یکی ازاهل

(1) Société aristocratique (2) Nobles (3) Toge (4) Image

خانه وفات میکرد تمثال های خانواده را بیرون آورده روی یک عراده کذاشته پیشاپیش تشییع کنندکان جنازه حرکت میدادند و باین طریق از کوچه های شهر عبور میکردند تا بمیدانی که محل اجتماع عمومی بود میرسیدند و آنجا یکی از خویشان شخص متوفی در حضور جمع شرحی ازاو تمجید میکرد و مفاخر و اعمال مهمهٔ اعضای خانواده را خاطر نشان مینمود وهر خانوادهٔ که تمثالهای آن زیادتر بود درجهٔ نجابتش عالی‌تر ملحوظ میشد چنانکه مصطلح بود ومیکفتند نجابت یک تمثالی نجابت چند تمثالی وقس علی ذلك غالباً رومیها وقتیکه میخواستند کسی را برای شغلی انتخاب کنند از اشخاصیکه رتبهٔ نجابت داشتند اختیار میکردند و بنابرین تمثالها در خانواده های معدود جمع میشد چنانکه در شهر روم بیش از سیصد خانوادهٔ نجیب نبود و اعضای مجلس سنا از همین خانواده ها بودند و تمام امور دولت را اداره مینمودند

(راکین) طبقهٔ دویم مردم روم راکین یعنی سواران (۱) بودند باین معنی که در قدیم الایام در لشکر روم سواری اختصاص باغنیا داشت چه مخارج سپاهیان بعهدهٔ خود ایشان بود و دولت چیزی نمیداد ازمانهٔ دویم ببعد از اهل روم کسی جزء لشکرسوار نبود زیرا که سواران لشکر روم همه از اجانب بودند معهذا کسانیکه بضاعت وتمول داشتند نظر برسم قدیم که این قبیل اشخاص

(1) Chevaliers, ordre équestre

سوار میشدند کما فی‌السابق موسوم بسوار بودند

درقدیم رومیان پول زیاد نداشتند واکثر فقیر بودند. لکن فتوحاتیکه در ممالك خارجه نمودند باعث شد که بزودی ثروتهای کزاف برای ایشان حاصل شد ودر روم پول وفور پیدا کرد و باینواسطه نرخ مرابحه درآنجا تنزل نمود وحال آنکه در ممالك دیکر ترقی داشت وبنابراین بسیاری از رومیها بصرافی اشتغال یافتند و بمعاملهٔ پول پرداختند ومتمول کردیدند یعنی درزمرهٔ سواران محسوب شدند علاوه برین درهر مملکتی که مسخر رومیان میشد استخراج معادن نقره واخذ کمرك و سایر عایدات دولتی را مخصوص خود میکردند ولی دولت روم این قسم امور را درتحت ادارهٔ دولتی در نمیاورد فقط آنرا باشخاص متمول یعنی سواران مقاطعه میداد ودراینصورت آن اشخاص پوبلیکن (۱) خوانده میشدند تجارت وتجهیز سفاین وحمل کندم و چوب و غلام نیز اختصاص بسواران داشت زیرا که نجبا از این قسم اعمال ممنوع بودند بنابرین سواران یعنی متمولین در ادارهٔ امور ملکی داخل نبودند ولی اعمال با منفعت همه اختصاص بایشان داشت وبعد از اعیان از همه کس محترم‌تر بودند وهر وقت یکی از ایشان بموجب انتخاب ملت دارای منصبی از مناصب محترم میشد از رتبهٔ سواران خارج وجزء نجبا و اعضاء سنا محسوب میکردید و پسرش نجیب یک تمثالی خوانده میشد

(1) Publicains

(اهل پلب) رومیهائیکه نه نجیب بودند نه را کب تشکیل طبقهٔ پلب (۱) را میدادند و دو قسم بودند بعضی از آنها در دهات لاسیوم وساین سکنی داشتند و از اولاد اقوام لاتن وسابن بودند که سابقاً مغلوب رومیـان شده و بعد جزء ملت روم محسوب گردیده وروز بروز جمعیت ایشان کم میشد برخی دیگر اهل شهر بودند یعنی در روم مسکن داشتند و عدهٔ ایشان رو بتزاید بود زیرا که از اولاد دهاقین بودند که دهات را ترك کرده در شهر سکنی اختیار میکردند یا از اعقاب اجانب بودند که بعنوان بندگی بزرگان رومی آنهارا بروم آورده وبعدها آزاد کرده وباینواسطه جزء ملت روم شده بودند این اشخـاص غالباً بفقر و فاقه میزیستند زیرا که مشاغل پر منفعت براکین تعلق داشت واعمال پست وحقیر را هم بندگان مباشر میشدند فقط مزیتی که برای ایشان بود این بود که جزء ملت روم محسوب شده و دارای حقوق رومی بوده و هیچیك از بزرگان روم حق نداشت ایشانرا چوب بزند یا محکوم بقتل نماید وبنا برین در ولایات متعلقهٔ بدولت روم از شر حاکم محفوظ بودند زیرا که حکام رومی در ولایات اختیار جان و مال سکنه را داشتند علاوه برین طبقهٔ مزبور حق داشتند لشکری بشوند وجزء انجمن ملی رأی بدهند ودر انتخاب صاحبان مناصب ومشاغل دخیل باشند ودر جشنها وتماشاهای عمومی

(1) Plèbe

رومیان حاضر شوند وبرای نشانهٔ رومی بودن لباس رسمی رومیان را بپوشند

اهل پلب بواسطهٔ کثرت فقر و نداشتن وسیلهٔ معاش غالباً سمت کلیان (۱) اختیار میکردند باین معنی که اغنیاء رومی محض اظهار تشخص و علو شأن میل داشتند جمعیت زیاد در اطراف ایشان باشد لهذا هرکس جمعی از رومیان فقیر را درتحت حمایت و رعایت خویش میگرفت و عنوان قدیم کلیان را که ازمیان رفته بود باینطریق تجدید نمودند وکلیانهـا بزرگانی را که در تحت رعایت ایشان بودند خواجهٔ (۲) خود میخواندند وهر صبح اول طلوع آفتاب لباس رسمی رومی را دربر کرده بدو خانهٔ خواجه میرفتند و در کوچه ها مثل خدام بدنبال او میافتادند خواجه هم در عوض به کلیانهای خود آذوقه و پول میداد وازایشان نگهداری مینمود.

(بندگان) قبل ازفتوحات هریك از رومیان شخصاً در ملك خود زراعت میکردند وکسانیکه املاك وسیعه داشتند کلیانهای خویش را باینکار میگماشتند لکن چون رومیها بجنگ رفتند واقوام وملل خارجی را درتحت تبعیت خود درآوردند بندگان و غلامان زیاد داراشدند زیرا که اسرای جنگی وسکنهٔ بلادی که بقهر وغلبه بتصرف رومیان در میامد تعلق بغلبه کنندگان پیدا میکردند وحکم زرخرید داشتند و بمعرض بیع‌شرا در میامدند ودر شهر روم

(1) Client (2) Patron

بازاری بود مخصوص خرید و فروش بندکان و در آنجا زن و مرد
و بچه برای فروش حاضر بود و برای معرّفی ورقهٔ بکردن
هریك آویخته معین میکرد که چند سال دارد و اهل کجاست و
محسنات ومعایب او چیست و اولاد بندکان هم غلام خانزاد صاحب
خود بودند وکلیهٔ بندکان هیچ حقی نداشتند نه مالك میتوانستند
بشوند نه زن بکیرند نه شوهر بکنند و نسبت بصاحب خود
میبایست اطاعت مطلق داشته باشند اکرچه ایشانرا امر به جنایات
ومنهیات نماید و بنابرین آقاهر قسم رفتار میخواست از زدن و
بستن و عذاب کردن وکشتن با غلام خود میکرد و اکر غلام
مخالفت مینمود یا فرار میکرد دولت باقای او در کرفتن و مطیع
کردن او معاونت مینمود و اکر کسی غلام فراری دیکری را
نکاه میداشت مسئول بود وبمنزلهٔ دزد واقع میشد

بندکان هم دو قسم بودند بعضی در دهات کار میکردند و برای
مالك خود زراعت و شبانی و باغبانی مینمودند برخی
در شهر خدمت باقا میکردند و پیشخدمت و فراش و طباخ
و حمال و مهتر و مقلد و میرزا و دایه و لله بودند بعضی
اشخاص هم بندکان خویش را بصنایع و حرف وا میداشتند
و حاصل زحمات ایشانرا ضبط میکردند یا اینکه آنها را بدیکران
کرایه میدادند و باینطریق وسیلهٔ انتفاع مینمودند در اینصورت
معلوم است که حال بندکان چکونه بوده است هرکاه آقای ایشان

با مروت وبا انصاف ورقیق القلب بود چندان بایشان سخت نمیکذشت
اما اکثر خلاف این اتفاق میافتاد و آقایان با غلامان مثل حیوان
بلکه بدتر رفتار میکردند آنها را بیجهت میزدند ومجروح میساختند
وسیاستهای شدید مینمودند از قبیل داغ کردن وخفه کردن وبدار
زدن و غیر ذلك و بنابرین بندکان رومیها از حال طبیعی انسانی
خارج میشدند بعضی حال سبعیت و لجاجت پیدا میکردند برخی
مطیع وبیغیرت وتنبل وبیکاره ورذل وبیعارمیشدند

صاحبان غلام حق آزاد کردن او را نیز داشتند و غلام چون
آزاد میشد باز میبایست باقای سابق اطاعت کند اما داوای
حقوق ملت رومی میکردید وتفاوتی که با سایر افراد ملت روم
داشت این بود که داخل لشکریان نمیتوانست بشود و بمشاغل
ومناصب عالیه هم نمیرسید ولی اعقاب او بتدریج از این حال ننك
خارج میشدند وبا سایر مردم یکسان میکردیدند

(تعداد نفوس) برای اینکه رتبه و مقام هر یك از مردم روم
معلوم باشد هر پنجسال یکمرتبه در آن شهر بتعداد نفوس وتعیین
مراتب اقدام میشد واین عمل را سانس (۱) میکفتند و برای
اینکار دونفر از رجال دولت بانتخاب ملت مأمور بودند و محترم
ترین رجال محسوب میشدند وایشانرا سانسور (۲) میکفتند
وقتیکه سانسور میخواست تعداد نفوس نماید میبایست تمام مردم

(1) Cens (2) Censeurs

روم را در شان دو مارس احضار کند و یك یك بنوبت خود بحضور او بروند واسم وسن و ولایت وطائفه و سنوات خدمت نظامی خود را با مقدار تمول خویش بکویند و سانسور این جمله را در دفاتر ثبت میکرد و حق داشت که اکر کسی بضاعت خود را زیاده از آنچه هست بکوید بنا برعلم خود کمتر ازمبلغی که او کفته بنویسد ودر بارهٔ کسی اکر اعتراضاتی دارد یاد داشت کند از قبیل اینکه در جنك دلاوری ننموده یا با عیال و اطفال خویش بد سلوك کرده یا ملك خود را بخوبی زراعت نکرده یا مراسم دینی را چنانکه باید مرعی نداشته وقس علی ذلك وهرکاه سانسور در بارهٔ کسی از این قبیل تعرضات مینمود آنشخص ننکین میشد علاوه بر این سانسور میبایست فهرست قبایل و اعضاء آنها را هم ترتیب دهد و حق داشت که اکر مصلحت بداند یکی را که در قبیله و رتبهٔ معینی بوده در رتبهٔ دیکر ثبت کند یا محض تخفیف او در جزء هیچ قبیله اورا محسوب ندارد همچنین اسامی راکبین و سناتورها (۱) یعنی نجبا را میبایست ضبط نماید وبرای این مقصود بدفاتر سابق رجوع میکرد واشخاصی را که تازه دارای مناصب محترمه شده ودر حوزهٔ نجبا ورود کرده نیز قلمداد نموده برفهرست سابق میافزود اما حق داشت که اکر یکی را بنا بر رفتار ناشایستهٔ او لایق نجابت نداند اسم اورا محو

(1) Sénateurs

کند چنانکه اتفاق افتاده که یکنفر سناتور بواسطهٔ اینکه ظروف و آلات نقره زیاد داشته از این رتبه محروم شده دیکری بعلت اینکه زن خود را طلاق داده یا در حفظ شئونات مقبره های خانوادهٔ خود مسامحه نموده از درجهٔ نجابت خارج کردیده است بنا برین سانسورها صاحب اختیار شرف و آبروی مردم بودند وبواسطهٔ این قدرت حفظ آداب ورسوم قدیمه را مینمودند باری چون عمل سانس تمام میشد سانسورها مردم را بیکجشن مذهبی معتبری دعوت میکردند باینطریق که عموم افراد ملت روم در شان دومارس حاضر شده هرکس دررتبهٔ خود قرار میکرفت آنکاه یك کاو ویك میش ویك خوك آورده سه مرتبه دور مجمع کردش میدادند وبقربانی مارس که رب النوع حافظ شهر روم میدانستند ذبح میکردند واین عمل را وسیلهٔ تهذیب وتصفیهٔ شهرروم میپنداشتند وباینجهت آنرا تطهیر (۱) مینامیدند بعدن سانسورمراز آدم را مرخص میکرد وخود بمعبدی رفته بیادکار این جشن میخی کوبیده دفاتر تعداد نفوس را که ترتیب داده بود آنجا امانت کذاشته از شغل سانسور استعفا میداد

(کیفیت مجالس سنای روم) اعضاء سنا اشخاصی بودند که سابقاً دارای مناصب محترمهٔ دولت شده وبنابرین نجیب ترین و متمول ترین مردم بودند وباینجهت دوواقع مجلس سنا دوامور دولتی اختیار تام داشت لکن ترتیب قدیم همواره مرعی بود یعنی بصورت ظاهر

(1) Lustration

سنا فقط مجلسی بود که صاحبان ازمهٔ امور با آن مشاوره میکردند وهر وقت کنسول میخواست از سنا استشاره کند اعضا را بتوسط منادی خبر ودعوت میکرد درمعبدی درفورووم (۱) جمع میشدند کنسولها روی صندلی عاج خود جلوس میکردند سناتورها روی نیمکتهای چوبی می‌نشستند ریاست مجلس باکنسول بود واومطلب را عنوان میکرد واستشاره مینمود که چه باید کرد وازیك یك اعضاء رای میخواست وآنها عقیدهٔ خود را اظهار مینمودند و غالباً چندنفر اول چون رای میدادند مابقی همان رای‌را تبعیت میکردند گاهی اوقات هم محض تسهیل امر کنسول یکی از آرا را ذکر کرده میگفت هر کس با این رأی موافق است بطرف یمین رود آنگاه سناتورها از هم جدا شده بعضی بیمین و برخی به یسار میرفتند پس از آن عدهٔ آرا را شماره کرده نتیجه را بدست میاوردند وکنسول مجلس را ختم میکرد و رائی که از سنا بیرون می آمد سناتوس کنسولت (۲) میگفتند

مرکز زندگانی سیاسی رومیان میدان فورم بود واقع مابین تپه های بالاتن وکاپیتل یکطرف آن معبدی بود که مجلس سنا آنجا منعقد میشد و اطراف دیگرهم معابد وابنیهٔ دیگر بود در خود میدان فورووم مجلس ملی انعقاد میافت و در این مجلس غالباً یکنفر وکیل الرعایا ریاست داشت برای مردم بیان میکرد که مقصود از انعقاد مجلس

(1) Forum (2) Senatus-Consulte

چیست پس از آن اگر کسی از افراد ملت حرفی داشت بمحل تنطق (۱) میرفت و آن صفحهٔ بود فی الجمله بلند بشکل مربع و متکلمین در آنجا میبایست بصوت بلند حرف بزنند و بواسطهٔ کثرت جمعیت وهمهمه وقیل وقال ایما و اشاره وتدابیر عملی را نیز ممد نطق وبیان خویش نمایند

دراوایل امر که جمعیت شهر روم زیاد نبود هر وقت بنای انتخاب یکی از ارباب مناصب میشد رومیان در فورووم اجتماع میکردند اما بعدها آن محل گنجایش کلیه مردم روم را نداشت ومجبور بودند درشان دو مارس اجتماع کرده برای انتخاب صاحبان مشاغل رأی دهند و اشخاصیکه میل داشتند منتخب شوند میبایست داوطلبی خود را اعلام کنند وروزهائیکه بازار دایر بود لباس سفید پوشیده بمحلی که همه کس ایشانرا میتواند به بیند میرفتند وبا مردم حرف میزدند ومهربانی می‌نمودند وخواهش وتمنا میکردند که برای ایشان رأی دهند در روز انتخاب مردم در شان دو مارس جمع میشدند و بهریك قطعهٔ از چوب داده میشد که اسم منتخب خود را روی آن بنویسند بعد از آنکه مینوشتند یك یك آمده قطعه چوب را در ظرفی میگذاشتند و از ملاحظهٔ کلیهٔ آن قطعات نتیجهٔ رأی ملت بدست میامد و منتخب معلوم میشد و این ترتیب بالنسبه جدید بود زیرا که در قدیم هریك از افراد ناس

(1) Tribune

میبایست اسم منتخب خویش را به آواز بلند بگوید و باینطریق رأی بدهد

در موقع انتخابات و رأی دادن بعضی تقلبات هم واقع میشد و کم کم معمول شده بود که اشخاص داو طلب بمردم پول میدادند که در حق ایشان رأی بدهند

(صاحبان مناصب) دارا بودن مناصب و مشاغل در روم شرف وافتخار (۱) خوانده میشد وآنرا جزء کار نمیدانستند و حق الزحمه و مواجب در ازای آن نمیدادند بلکه کسانیکه باین شرف نایل میشدند مخارج کراف هم میبایست بکنند و این نیز علتی بود برای اینکه اغنیا و غالباً نجبا فقط دارای مشاغل و مناصب شوند ولی مدت اشتغال یکنفر بیك شغل وبودن او در آن رتبه کافی السابق یکسال بود و بعد از انقضای این مدت نمیبایست مجدداً برای همان عمل انتخاب شود وهرکس دارای هر شغلی بود اقلا یکنفر همکار نیز داشت که رقیب و همشأن او بود کم کم برای دارا شدن هر منصبی سنی هم معین کرده بودند واگر کسی بسنی که برای شغلی تجدید شده نرسیده بود برای آنکار او را انتخاب نمیکردند مشاغل مختلفه را هم در مراتب چند قرار داده بودند که هرکس بترتیب میبایست دارای آنها شود و قرار بر این بود کسیکه داو طلب منصبی میشود اقلا در ده جنك جزء قشون

(1) Honneur

خدمت کرده باشد در آنصورت اول رتبهٔ که حاصل میکرد منصب صندوقداری (۱) بود که در بیست و پنج سالکی بدان نایل میگردید عدهٔ صندوقداران متدرجاً به بیست رسید و وظیفهٔ ایشان اینکه تحویلدار ومحاسب یکی از ارباب مناصب عالیه باشند رتبهٔ دویم مأموریت حفظ نظم و امنیت کوچه ها و بازارها ونکاهداری طرق وشوارع بود وصاحب آن شغل را ادیل (۲) میکفتند ورتبهٔ وکیل الرعایا (۳) نیز در همین درجه بود وهر چند بعد از حصول مساوات حقوق بین مردم مختلف روم وکیل الرعایا چندان کاری نداشت معهذا حق داشت در موقع ضرورت انجمن ملی را منعقد کند و در هر امری چون رأی مخالف (٤) میداد آن امر موقوف میشد

بعد از طی این مراتب شخص بمقام پرتور (٥) و بعد بدرجهٔ کنسول میرسید پرتورها وکنسولها فرمانده لشکر وحاکم ولایت بودند وحق داشتند که در وقت حاجت انجمن ملی را منعقد کرده در آن مجمع ریاست نمایند وبین مردم داد رسی کنند وحکم بعقوبت ومجازات دهند اما قوه واختیار کنسول بیش از پرتور بود و کنسول میتوانست پرتور را از اقدام بامری مانع شود بلکه اورا دستکیر نموده محبوس سازد کنسولها هرسال دو نفر بیشتر نبودند اما عدهٔ پرتورها تا ده نفر هم میرسید کنسول

(1) Questeur (2) Edile (3) Tribun de la plébe (4) veto (5) Préteur

دوازده نفر یساول همراه داشت و پرتور دو نفر و در وقت جنگ کنسول اقلا دو لژیون (۱) در تحت حکم خود داشت ولی پرتوریك لژیون بیشتر نمیتوانست زیر فرمان خویش داشته باشد حکومت شهر روم هم با کنسول بود و غالباً کسی قبل از سن چهل باین رتبه نمیرسید

اعلی و اشرف مناصب رومی شغل سانسور بود که سابقاً بتفصیل بیان کرده ایم و سانسورها دو نفر بودند و قبل از سن پنجاه هیچکس دارای این مناصب نمیشد

صاحبان مشاغل محترمهٔ فوق را آقایان (۲) میگفتند و مجموع آن مناصب را دورهٔ مفاخر (۳) مینامیدند

(حکومت ولایات) ترتیب حکومتی قدیم که مذکور داشته ایم متعلق بشهر روم و ناحیهٔ کم وسعت آن بود ولی چون رومیها ولایات و ممالك دیگر نیز مسخر کردند ترتیب دیگری برای حکومت آنها اختیار نمودند

در مملکت ایطالیا رومیها زحمت اداره و حکومت ناحیه و قومی را که در تحت تسلط ایشان درمیامد بعهده نمیگرفتند و امور ایشانرا بخودشان واگذار میکردند و فقط از ایشان توقعی که داشتند این بود که لشکر بدولت روم بدهند و بعضی اوقات بپول هم او را معاونت نمایند بنابرین مادام که متصرفات روم منحصر بایطالیا

(1) Légion (2) Magistrats (3) Carrière des honneurs

بود حکام و آقایان شهر روم برای ادارهٔ تمام آن مملکت کافی بودند اما چون در خارج ایطالیا هم ممالك بتصرف رومیها درآمد برای هر ولایت (۱) یکنفر پرتور بجهت حکومت فرستادند و وقتیکه عده ولایات زیاد شد برای اینکه صاحبان مناصب جدیده تعیین نکنند عادت برین جاری گردید که کنسولها یا پرتورهائی را که مدت کنسولی یا پرتوری ایشان در روم منقضی شده بولایات میفرستادند و ایشان در ولایتی که مأموریت مییافتند همان قدرت کنسول یا پرتور را داشتند لکن در روم نمیتوانستند آن اختیارات را دارا باشند و در آنصورت ایشانرا پرو کنسول (۲) یا پرو پرتور (۳) مینامیدند

حکام رومی در ولایات دارای قدرت مطلقه بودند و هر قسم میخواستند آن قدرت را بکار میبردند زیرا که هیچ نوع همکاری نداشتند و صاحب قدرت دیگری هم نبود که از اعمال و خیالات ایشان ممانعت نماید فقط یك صندوقدار همراه داشتند و او هم جوان و زیر دست ایشان بود تمام لشکریان ولایت در تحت اطاعت حاکم بودند هر جا میخواست ایشانرا میبرد و بهر جنگی که میل داشت اقدام میکرد در بلاد گردش مینمود و محاکمه میکرد و جریمه میگرفت و حکم بحبس و قتل میداد از سکنهٔ ولایت هر قدر لازم میدانست لشکر و آذوقه و سیورسات و حربه و چهارپا میگرفت

(1) Province (2) Proconsul (3) Propréteur

مختصر ولایاتی که رومیان متصرف میشدند ملك ومال خود میدانستند و سکنهٔ آنرا رعیت خویش میخواندند و با آنها معامله اجنبی میکردند و در رفتار با ایشان فقط صرفهٔ خود را منظور داشتند و بهیچوجه رعایت احوال ایشانرا بخاطر نمیاوردند از غله و عایدات و خانواده ها مالیات میگرفتند و حکام رومی جور وظلم فراوان درحق سکنهٔ ولایات روا میداشتند وغالباً حکومت ولایت را وسیلهٔ تحصیل ثروت و مکنت شخصی می پنداشتند خزائن و معابد را غارت میکردند از بلاد و سکنهٔ متمول بجبر و زور پول و اشیاء نفیسه و البسهٔ فاخر اخذ مینمودند وهر چه مطمح نظر ایشان میشد صاحب آن از ترس جان خود ناچار آنرا تسلیم و تقدیم میکرد

چون مدت حکومت حاکم درولایت بیش از یکسال نبود با عجلهٔ تمام هرچه میتوانست از آنولایت اخذ مینمود سر سال بروم برمیگشت و دیگری جای او را گرفته بهمان کار مشغول میشد و هر چند در روم قانونی برای منع تعارف گرفتن حکام وضع شده و دیوانخانهٔ هم برای محاکمهٔ اشخاصیکه بی اعتدالی وظلم میکردند تأسیس کرده بودند لکن چون اعضاء دیوانخانه ازنجبا بودند حتی‌الامکان حکم بتقصیر حکام که از طبقهٔ خودشان بودند نمیدادند واگر برحسب اتفاق حاکمی مقصر میشد منتها عقوبت او این بود که ازشهر روم تبعید شود ودر یکی از بلاد ایطالیا رفته به آسودگی

ازتمولی که حاصل کرده متمتع گردد بنا براین مقصر شدن حاکم دردی برای مظلومین دوا نمیکرد بلکه متظلمین را بیشتر گرفتار کینه و عداوت حاکم جدید مینمود لهذا اهل ولایت در صدد تظلم بر نمی آمدند بلکه بواسطهٔ تقدیم تعارفات و تملقات ومرعی داشتن احترامات وشئونات فوق‌العاده ازقبیل برپا کردن مجسمه ها و معابد باسم حکام دفع شر ایشانرا میکردند ولی حاکم درچاپیدن و اخذ مال از رعایا تنها نبود و همه وقت جماعتی از دوستان و خدام وصاحبمنصبان همراه او بودند ودراخذ وجور با اوشراکت داشتند علاوه بر این پوبلکنها (۱) نیز بودند و آنها چنانکه سابق ذکر شده مردمان متمولی بودند که حق استخراج معدن نقره و اخذ حقوق گمرکی و راهداری و مالیات را در ولایت از دولت روم اجاره کرده و امتیاز گرفته و تشکیل کمپانیها داده بولایات مباشرین و محاسبین وتحویلداران واجزاء چندی میفرستادند و این اشخاص البته قدرت خود را برای جبر و تعدی بکار میبردند وسکنهٔ ولایت را بمنزلهٔ رعیت خویش میدانستند وهر قدر میخواستند از ایشان اخذ میکردند و از هر قسم بد رفتاری با آنها مضایقه نداشتند و حتی بعضی اوقات آن بدبختان را مثل بندگان میفروختند و نظر بمطالب مسطوره در عهد استیلای رومیان لفظ حاکم با جابر وکلمهٔ پوبلیکن با سارق مرادف شده بود

(1) Publicains

فصل دوازدهم

داستان کراکوسها

تا وقتیکه رومیان باخلاق قدیمهٔ خود باقی بودند اساس و ترتیب قدیم روم محفوظ بود اما چون اخلاق و صفات تغییر کردآن اساس مهمل ماند تجبا که اعضاء مجلس سنا وصاحبان اختیارات ومناصب بودند دست از درستی و دولتخواهی برداشتند زیراکه برای تجملات و شئونات خود محتاج بپول بودند لهذا قدرت و مشاغل خویش را وسیلهٔ تحصیل ثروت و مکنت قرار دادند ولایات را چاپیدند رعایای روم را محل اخذ و اجحاف خویش نمودند و اموال دولت را بمصارف شخصی رسانیدند از طرف دیگر رعایا از کار کردن در مزاوع صرف نظر کردند ودر شهر روم جمع شدند وچون آنجا وسیلهٔ معاش نداشتند از بزرکان پول میکرفتند و در انتخابات برای ایشان رای میدادند لشکریان هم در محاربات رعایت حفظ وطن را کنار کذاشتند و غرضی جز جلب فایده و تحصیل غنایم نداشتند و کاهی اوقات بقدری ازروم مهجورمیماندند که غیر از سردار کسی را از اهل وطن نمیشناختند درینصورت تسلط وصاحب اختیاری مجلس سنا اشکال پیدا کرده مردم دیکر تحمل اقتدار بزرکان را نمودند و سرداران از اطاعت سنا سر پیچیدند و بایکدیکر کشمکش آغاز کردند دورهٔ انقلابات شروع شد

و تقریباً یکصد سال دوام کرد و درین مدت رومیها دوچار اغتشاش و زد و خوردهای داخلی بودند تا عاقبت ریاست و صاحب اختیاری یکنفر را برخود هموار نمودند

(تیبریوس کراکوس) اول کسیکه در صدد تغییر وضع اساس دولت روم برآمد تیبریوس کراکوس (۱) نام داشت واو از نجبا بود و مادرش کرنلی (۲) دختر سیپیون کبیر بوده و از مشاهیر نسوان محسوب میشود دوفرزند خودرا که همین تیبریوس وبرادر او کایوس (۳) باشند چون یتیم شدند در کمال خوبی تربیت کرد حکایت کنند که یکی از بطالسه یعنی سلاطین مصر خواستار او شده بود خواهش اورا رد کرد بسیار ساده و بی تجمل بسرمیبرد چنانکه روزی در محفلی از نسوان رومی هریك جواهر و زینت آلات خود را می نمودند چون به کرنلی تکلیف کردند که او نیز جواهر خویش‌را بنماید دوفرزند خودرا طلبیده کفت کدام جواهر از این بهتر میشود

خلاصه تیبریوس از یمن تربیت مادر فرزانه و بعضی حکما و فلاسفه که با او دوست بودند دانشمند شد فصیح و بلیغ وآرام و متین بود ومانند رومیان قدیم بطور ساده و بی آرایش زندکانی میکرد مردم بزودی قدر او را دانستند و برای مشاغل و مناصب انتخاب نمودند باسپانیا مأموریت یافت و در مراجعت از

(1) Tibérius Gracchus (2) Cornélie (3) Caïus

ولایت اترووری عبور کرد و خاکی را که سابقاً به حاصل خیزی و آبادی معروف بود بایر و بیحاصل یافت وملاحظه کرد که سکنهٔ آن ناحیه منحصر بجماعتی از بندکان شده از این بابت متعجب و متأثر کردید و بمعایب انهدام اواسط الناس و جمع شدن املاك و اراضی دردست معدودی ازملاکهای متمول واقف شد و تشویش پیدا کرد که مبادا افراد ملت رومی چنان قلیل العدد شوند که دیکر لشکر معتبری نتوان از ایشان تشکیل داد لهذا عزم کرد درصدد تغییر این حال بر آید و اسبابی فراهم آورد که باز جماعتی از دهاقین و روستائیان تشکیل نود واز جمله حرفها که دراین باب بمردم روم زده اینست که میکوید وحوش وسباع ایطالیا مکمن و مأوائی دارند اما کسانیکه خون خودرا برای این مملکت میریزند جز هوا و روشنائی آفتاب چیزی مالك نیستند باعیال و اطفال بی خانه ومسکن سرکردانند سرداران ما در هنکام محاربات بلشکریان محض تحریض و تشویق میکویند بکوشید تا مقبره ها و مساکن خویش را حفظ کنید این حرف خطاست و آن سرداران کاذبند زیرا که کدام یك ازلشکریان رومی است که مسکن ومقبرهٔ اجدادخویش‌را دارا باشد در واقع این بیچارکان برای هوا ی نفس دیکران جنك میکنند و خودرا بکشتن میدهند شما آنها را مالك روی ز مین میخوانید وحال اینکه یك کلوخ هم مالك نیستند

درآنزمان دولت روم املاك خالصه بسیار داشت زیرا که هرقومی

را که مقهور میساخت مجبور میکرد که اراضی خود را تسلیم نمایند وآن اراضی ملك دولت یعنی متعلق بملت روم میشد وغالباً اراضی را که بطریق مذکور بدست میامد سه قسمت میکردند یك جزء را بسکنهٔ اصلی مسترد میساختند مشروط براینکه خراجی نقدی یاجنسی در عوض بدهند یك قسمت از اراضی قابل زرع و مراتع را هم به پوبلیکنها اجاره میدادند وباقی را بایر میکذاشتند وهریك ازافراد ملت‌روم‌حق‌داشت قطعه زمینی ازاین اراضی بایر را متصرف شود و در آنجا زراعت یا کله داری نماید ولی تمام اراضی از هر قسم بود همواره درملکیت دولت روم باقی‌میماند و هر وقت دولت میخواست میتوانست از کسانیکه آنها را متصرف هستند پس بکیرد

چون تیبریوس کراکوس برتبهٔ وکیل الرعایا رسید بملت روم تکلیف کرد قانونی وضع نمایند که بموجب آن کسانیکه اراضی خالصه را متصرف میباشند آنرا بدولت واکذار کنند و فقط قسمتی از آنرا برای خود نکاه دارند و دولت اراضی مذکور را بمردمان فقیر بدهد تا آنها هم ممرمعاشی داشته باشند و در شهر روم ازدحام نکنند واینکار موافق قانون رومی صحیح بود و کسی هم حق شکایت نداشت زیرا که اراضی خالصه متعلق بدولت روم بود و کسیکه آنرا تصرف نموده نمیبایست خود را مالك آن بداند لکن اجرای این قانون که معروف بقانون اراضی (۱) شده بسیار

(1) Loi agraire

مشکل بود زیرا که اکثر اراضی دنیای متمدن آن زمان خالصه رومی بود و غالباً در تصرف خانواده هائی در آمده که چند صد سال به کمال فراغت از آن بهره و تمتع برده و مثل املاك خود آنها را خرید و فروش کرده و بطور میراث منتقل نموده و بسیاری اشخاص بودند که اگر آن اراضی را از ایشان میگرفتند مفلس و فقیر میشدند علاوه بر این چون ترتیب ممیزی صحیحی در نزد رومیان نبود تمیز و تشخیص املاك شخصی و اراضی خالصه کمال اشکال را داشت ولی تیبریوس میگفت باید سه نفر را معین و مأمور کرد که حکم کنند کدام زمین خالصه و کدام ملك شخصی میباشد

خلاصه مردم روم این قانون اراضی را پسندیدند لکن اغنیا و نجبا که املاك مذکور را در تصرف داشتند متوحش شدند و یکی از وکلای رعایا موسوم به اکتاویوس (۱) طرفدار ایشان شده مخالف آن قانون رأی داد چون با وجود مخالفت وکیل الرعایا اقدام بامری جایز نبود تیبریوس از اکتاویوس خواهش کرد دست از مخالفت بردارد قبول ننمود تیبریوس هم برای اینکه او را مجبور کند بنا بر حقی که بموجب قانون داشت خزانه و دیوانخانه ها را تعطیل کرد وامور معوق شد نجبا لباس عزا پوشیدند و تیبریوس را تهدید بقتل نمودند و او در زیر لباس خویش

(1) Octavius

محض حفظ جان خنجری بکمر زد و چون دید تصویب قانون اراضی بواسطهٔ ممانعت اکتاویوس معوق مانده مردم را دعوت کرد باینکه اکتاویوس را معزول کنند و حال آنکه تا آنوقت هیچکس چنین کاری نکرده بود اما مردم روم تکلیف او را قبول کرده جمع شدند و برای عزل آن وکیل الرعایا رأی دادند و از قرار مذکور در حینی که نزدیك بود اکثریت آرا حاصل شود تیبریوس اکتاویوس را بوسیده التماس کرد که دست از مخالفت بردارد و اسباب توهین رتبهٔ وکالت رعایا را فراهم نیاورد اکتاویوس گریست اما سکوت کرد وملت روم حکم عزل اورا داد ولی او تمکین بمعزولی نمی نمود ناچار بزور اورا جا بجا کردند و در این موقع زدو خوردی هم اتفاق افتاد و یکی از غلامان اکتاویوس کور شد عاقبت رومیان قانون اراضی را تصویب کردند و برای ممیزی املاك خالصه از غیر خالصه تیبریوس و برادر او کایوس (۱) و پدر زن او اپیوس (۲) را انتخاب نمودند چون سال بسر رسید ومدت وکالت تیبریوس منقضی شد بمردم تکلیف کرد که برای سال نو نیز مجدداً اورا انتخاب نمایند و این خلاف قانون بود دشمنانش اورا تهدید نمودند در مجمع عام آمده بمردم گفت باید مرا ازشر دشمنانم حفظ کنید دوستانش شب اطراف خانهٔ او رفته پاسبانی کردند که مبادا بقتل رسد

(1) Caïus (2) Appius

فردای آنروز که موقع انتخاب وکیل‌الرعایا بود تیبریوس به‌کاپیتل رفت و مردم در بارهٔ او شروع برأی دادن نمودند لکن بعضی فریاد برآوردند یکنفر نباید دو دفعه وکیل شود همهمه بلند شد وکار بزدو خورد کشید در این ضمن برای تیبریوس خبر آوردند که نجبا جماعتی ازبندکان و خدام را برای قتل تو مسلح کرده‌اند او این خبر را بکسانی که نزدیك او بودند اظهار داشت و برای اینکه اشخاص دور هم ملتفت شوند اشاره بسر خود کرد یعنی دشمنان من میخواهند سر مرا بباد دهند بعضی که این اشاره را دیدند نزد سناتور ها رفته کفتند تیبریوس بمردم میکوید تاج بر سر من بکذارید و مرا سلطان بخوانید آنکاه یکی از نجبا موسوم به سیپیون نازیکا (۱) به کنسول کفت باید بروی این ظالم را بقتل برسانی کنسول کفت من کسی را بی محاکمه نخواهم کشت لهذا سیپیون برخاسته فریاد زد اکنون که کنسول بملت وجمهوری خیانت میکند هر کس مقید بحفظ قوانین است دنبال من بیاید پس بالای کاپیتل رفت و سناتورها هم او را پیروی کردند ودر بین راه هرچه تیر وتخته یافتند بدست کرفتند جمعی از بندکان هم چوب بدست همراه ایشان بودند تیبریوس چون این حال بدید خواست فرار کند پایش لغزیده افتاد یکی از سناتورها چوبی بسر او زده هلاکش ساخت سیصد نفر

(1) Scipion Nacica

از طرفدارانش را هم بضرب چوب و سنك بقتل رسانیدند و جسدهای ایشان را برود خانهٔ تیبر انداختند (سنه ۱۳۳) قانون اراضی که تیبریوس باعث شده بود بعد از قتل او هم باقی ماند و رجال ثلاثه که برای تقسیم اراضی معین شده بودند بکار خود اشتغال داشتند وقاتل تیبریوس هم ظالم وبدکار خوانده شد ومجبور بمهاجرت از ایطالیا کردید اما در انزمان سردار بزرك رومی یعنی سیپیون امیلین (۱) که خراب کننده کارتاژ ونومانس ومقتدر ترین مردم روم بود از اسپانیا مراجعت کرد و بمخالفت قانون اراضی برخاست و واداشت رومیها قانونی وضع کردند که حق تمیزی اراضی خالصه با کنسولها باشد نه با رجال ثلاثه واز آن ببعد قانون اراضی مهمل ماند در یکی از مواقعی که سیپیون در ملأ عام نطق میکرد مردم بنای فریاد کذاشتند و حرف او را قطع کردند کفت ساکت شوید ای کسانیکه اولاد حقیقی ایطالیا نیستید من خود شما را مغلولا بروم آورده‌ام برفرض که حالا اسیر هم نباشید از شما ترسی ندارم باری سردار مذکور در تخریب قانون تیبریوس جد داشت لکن یکروز صبح او را در رختخواب خود مرده یافتند وهرچند مرك او طبیعی بود زیراکه پنجاه و شش سال از عمرش کذشته و علیل بود اما دشمنانش متهم بقتل او کردیدند

(1) Scipion Emilien

« کایوس کراکوس » برادر تیبریوس که در وقت موت او بیست و یکسال داشت و کایوس کراکوس موسوم بود دنبالهٔ خیالات اورا کرفت واو از برادر خویش خوش بیان تر ومشهور تر بود و از بدو امر در نزد مردم قدر پیدا کرد چون برتبهٔ صندوقداری منتخب شد مأمور جزیرهٔ ساردنی (۱) کردید فصل زمستان وهوا سرد بود ولشکریان لباس کرم نداشتند کایوس در اطراف بلاد کردش میکرد واز سکنه برای لشکریان لباس میکرفت بعد از آنکه مدت صندوقداری او سر رفت مجلس سنا باز اورا محکوم کرد در همان ولایت بماند اما او بروم مراجعت نمود سانتورها خواستند از این نافرمانی او را سیاست نمایند جواب داد بموجب قانون من ده فقره جنك باید بکنم دوازده جنك کرده ام بموجب قانون بعد از یکسال حق دارم از شغل خود خارج شوم سه سال بصندوقداری مانده ام ضیافت ومهمانی نکرده مال دولت را تلف ننموده از کسی تعارفی نکرفته ام وقت رفتن کیسه هایم از پول پر بود خالی بر کردانده ام و حال آنکه سایرین کوزه های پر از شراب برده وپر از پول بر کردانده اند باری کایوس برتبهٔ وکیل الرعایا رسید وتمام مردم با خیالات وآرای او همراه شدند چه تا آنزمان مردی بدین فصاحت و بلاغت در روم دیده نشده بود هنکام تکلم با شور و وجد حرف میزد وراه

(1) Sardaigne

میرفت واشارات مینمود وکاهی صدای خود را بقدری بلند میکرد که بدرجهٔ فریاد میرسید قبل از او هرکس درمیدان عمومی بالای صفه حرف میزد رو بطالار سنا میکرد کایوس روی خویش را بجانب مردم کردانید تا معلوم باشد که مجلس ملی را صاحب اختیار حقیقی می داند

اما خیالات کایوس کراکوس بتوسط قوانین چند که وضع هیئت اجتماعیهٔ روم را تغییر میدهد ظاهر میشود و اصول آن قوانین از این قرار است

اولا قانون اراضی که بموجب آن میبایست اراضی خالصه را در ممالك حاصل خیز ازمتصرفین آنها پس کرفته بمردمان فقیر بدهند

ثانیاً قانون غله (۱) وآن عبارت ازین بود که دولت کندم خریداری نموده بقیمتی کمتراز آنکه خریده بمردم فقیر روم بفروشد

ثالثاً قانونی که بموجب آن قیمت البسهٔ را که بلشکریان داده میشد جزء جیره و مواجب ایشان نمیبایست محسوب بدارند

رابعاً قانونی که ترتیب محکمه های جزائی را تغییر میداد باین معنی که تا آنوقت قضاة همه از سناتورها یعنی نجبا بودند و بنابرین نجبائی که جنایتی میکردند نادر اتفاق میافتاد که تقصیرشان ثابت کردد و محکوم بمجازات شوند لهذا کایوس قرار داد قضاة از طبقهٔ راکبین تعیین شوند و میکفت بموجب این قانون من

(1) La loi frumentaire

نجبا را از قدرت و نخوت انداختم و بعدها به سناتور ها میکفت فرضاً که مرا بقتل برسانید خنجری که در پهلوی شما فروبرده ام چکونه بیرون خواهید آورد

دیکر از کارهای کایوس این بود که که اقدام بساختن شوارع بزرك نمود و آنها را بخط مستقیم میساخت و باقطعات بزرك سنك سنك فرش میکرد و بر سر هرمیل ستونی نصب مینمود که فواصل راه معلوم باشد

چون مدت وکالت کایوس سر رفت دفعهٔ ثانی داو طلب شد و باتفاق آرا منتخب کردید و اظهار خیالات ومقاصد چند کرد که از جمله میکفت باید تمام مردم ایطالیا یا اقلا مردم لاسیوم را دارای حق ملیت رومی نمود تا افراد ملت روم زیاد شود و مردم را واداشت قانونی وضع کردند که درکاپو وتارانت ودر محل کارتاژ آبادیها (۱) بجهت رومیان ترتیب داده شود که اسباب رفاه زندکانی ایشان کردد اما مجلس سنا برای اینکه مردم را از او بری کنند با یکی دیکر ازوکلای رعایا متفق شده او را وادار نمود که دراظها اقدامات مفیده ودلسوزی برحال فقرا نسبت به کایوس پیش دستی نماید مثلا کایوس تکلیف تأسیس دو آبادی بجهت مهاجرین میکرد او تکلیف تأسیس دوازده آبادی نمود ازآنطرف کنسول با خیال حق ملیت دادن بمردم لاسیوم ضدیت کرد و برومیها

(1) Colonies

کفت آیا تصور میکنید وقتیکه آن جماعت مثل شما جزء ملت روم محسوب شوند شما در انجمنهای ملی واعیاد وجشنها دارای همین مقام امروزی خواهید بود یقین بدانید که در آنصورت آنان جای شما را خواهند کرفت وشما را بجائی راه نخواهند داد

باری کایوس مأمور افریقا شد وبعداز سه ماه مراجعت نمود ولی طرفداران اوکم شده بودند ودشمن خاص او که اپیمیوس (۱) نام داشت به کنسولی منتخب کردیده و او انجمن ملی را منعقد کرد تاقوانین کایوس را منسوخ نمایند در سراین مسئله نزاع واقع شد ویکنفر از یساولان کنسول بقتل رسید اعضاء سنا بعد از این واقعه رأی دادند که کنسولها باید مراقبت کنند تا جمهوری روم در مخاطره نماند لهذا اپیمیوس فرمان داد که فردا نجبا و راکبین باید بااسلحه حاضر شوند آنکاه شبانه کاپیتل را متصرف شد کایوس با سه هزار نفر از طرفداران خود بکوه اوانتن (۲) رفت کنسول با نجبا بتعرض او برخاستند کایوس در صدد محاربه برنیامده بمعبدی پناه جست وخواست خودرا بقتل برساند دوستانش مانع شدند پس ازکوه نزول کرده بجانب رود تیبر فرار نمود دشمنان نزدیك پل جونی باو رسیدند دو نفر از دوستان او در سر پل از ایشان جلو کیری کردند ومقتول شدند و دراینضمن کایوس مجال یافته به بیشهٔ کوچکی فرار کرده غلام خویش را

(1) Opimius (2) Aventin

وادامت تا او را هلاك مساخت (سنهٔ ۱۲۱) سه هزار نفر طرفداران او را هم مخالفين تلف كردند و جسد هاى ايشان را برود تيبر انداختند واموالشان را ضبط نمودند وزنهاى ايشان راهم ازعزا دارى مانع شدند پس از آن كنسولها قوانين كايوس كراكوس را منسوخ نمودند و مجلس سنا مجدداً قدرت و تسلط پيدا كرد لكن از آنوقت ملت روم منقسم بدو فرقهٔ مخالف كرديدند يكى طرفداران نجبا و سنا ديكرى حاميان ملت و فقرا و اين دوفرقه بايكديكر بناى تنازع كذاشتند چنانكه در فصول آينده مذكور خواهيم داشت

فصل سيزدهم

احوال ماريوس

دو سال بعد از مرك كايوس كراكوس مردم روم شخصى را بوكالت رعايا انتخاب كردند كه ماريوس (۱) نام داشت و او از اهل يكى از بلاد كوچك لاسيوم و از اواسطالناس بود مثل روميان قديم عمر خود را بروستائى و جنكجوئى كذرانده سواد خواندن نداشت و يونانى نميدانست و رسيدن او برتبهٔ وكيلالرعايا بيشتر بواسطهٔ حمايتى بود كه يكى از نجبا موسوم به متلوس (۲) از او ميكرد

(1) Marius (2) Mètellus

(جنك ژوكورتا) آنزمان دولت روم با ژوكورتا (۱) پادشاه ولايت نوميدى (۲) جنك داشت مردم نوميدى كه قومى شبان و شكارچى بودند و محتمل قبايل حالهٔ كوهستان مراكش و الجزاير از نژاد ايشان باشند در جنكهاى پونيك بواسطهٔ مهارت خود در سوارى و جنكجوئى معروف شده و رئيس ايشان كه ماسينيسا نام داشت چنانكه سابقاً مذكور داشته‌ايم با دولت روم برضد كارتاژ همدست شده وژوكورتا هم ازنوادهاى او بود لكن دو نفر از شاهزادكان نوميدى را كه با روم متحد بودند با آنكه باخود او قرابت داشتند بقتل رسانيده بود دولت روم مأمورى نزد او فرستاد كه مؤاخذه نمايند ايشان ازاو رشوه كرفتند و كارى نكردند لهذا دولت روم ژوكورتا را احضار كرد تا مطلب را معلوم كند چون بروم آمد و بنا شد در حضور ملت از او مؤاخذه شود يكى از وكلاى رعايا كه از او رشوه كرفته بود مانع حرف زدن او شد درهمان وقت يكى ازشاهزادكان نوميدى كه مدعى ژوكورتا بود بروم آمده بود ژوكورتا اسباب قتل او را فراهم آورد بنا براين مجلس سنا باو حكم كرد از شهر روم خارج شود و مهياى جنك با روم كردد حكايت كنند كه ژوكورتا از قديم ملتفت شده كه بزركان رومى رشوه خوار هستند و ميكفت در روم همه كار را بپول ميتوان صورت داد

(1) Jugurtha (2) Numidie

و وقتی که از شهر خارج میشد فریاد کرد کل این شهر را بپول میتوان خرید اگر مشتری پیدا شود

باری دولت روم با ژو کورتا بنای محاربه گذاشت لکن ابتدا پیشرفتی حاصل نشد لهذا متلوس را که مردی کافی و امین بود مأمور این جنك کردند و او لشکریان را در تحت نظام درآورد و بنای سوزاندن خانه ها و غله ها و قتل سکنه را گذاشت ولی کار مشکل بود و لشکریان صدمات فراوان دیدند و در این موقع ماریوس با متلوس همراه بود و بواسطهٔ شرکت در تحمل مصائب لشکریان نزد ایشان محبوب واقع شد چون موقع انتخابات رسید ماریوس از سردار اجازه خواست که بروم رفته داو طلب کنسولی شود متلوس ابتدا مضایقه کرد و اورا بسبب این بلند همتی استهزا نمود ماریوس باطناً رنجید و هر قسم بود مرخصی گرفته در موقع انتخابات خودرا بروم رسانید وبه کنسولی منتخب شد و بسرداری جنك ژوکورتا مأمور گردید (سنه ۱۰۷ قبل از میلاد)

ماریوس ترتیب جدیدی اختیار کرد باین معنی که تا آنزمان از مردم روم جزء افواج قبول نمیکردند مگر کسانی را که اقلا بضاعت مختصری داشته باشند بعبارة اخری مساکین جزء لشکر نمیشدند ماریوس هر کس را که برای خدمت حاضر شد پذیرفت حتی اشخاصی را که بکلی فقیر بودند واز آن ببعد بعضی ازافراد

ملت روم پیشهٔ خودرا سربازی قرار دادند وعادت برین جاری شد که بیست وشجسال در خدمت میماندند ماریوس این جنگجویانرا منقسم بافواج ششصد نفری نمود و هر فوجی در میدان جنك علیحده و مستقلا میتوانست کار و حرکت کند باری جنك با ژوکورتا یکسال دیگر هم طول کشید و عاقبت پادشاه نومیدی نزد پدرزن خود پادشاه مریتانی (۱) (مراکش) رفت ولی ماریوس با آن پادشاه سازش نمود وژوکورتا فریب پدروزن خودرا خورده بخیال اینکه باروميها مذاکرهٔ صلح کند بالای تپهٔ رفت وآنجا جنگیان رومی کمین کرده بودند بر سر او ریختند و زنده دستگیرش نمودند و دولت روم قسمتی از ملك ژوکورتا را به پدرزن او در ازای این خدمت واگذار نمود ومابقی را ضمیمهٔ ایالت افریقائی روم کرد ویکسال بعد ماریوس در روم اسباب تشریفات نصرت خویش را فراهم آورد و ژوکورتا هم جزء آن تشریفات بود بعد از آن اورا برهنه بمحبسی در زیر زمین انداختند ودر آنجا از سرما وگرسنگی بهلاکت رسید (سنه ۱۰٤)

(جنك با قبایل سمبر وتوتون) هنگام ختم جنك ژوکورتا خطر عظیمی برای روم رو داده وآن این بود که دو قبیلهٔ وحشی یکی موسوم به سمبر (۲) و دیگری معروف به توتون (۳) با زن وبچه وخدام وگله ها وسگها وآلات وادوات خویش که آنهارا

---

(1) Mauritanie (2) Cimbres (3) Teutons

روی عراده ها بار کرده بتوسط کاو حرکت میدادند از نواحی آلمان راه افتاده در جستجوی منزل و مسکن کردش مینمودند مردمانی بلند قامت بودند با موهای خرمائی و چشمهای کبود وخوراك ایشان کوشت خام بود واز قرار مذکور سیصد هزار نفر جمعیت داشتند باری این جماعت از رود رن (۱) عبور نموده به مملکت کل یعنی فرانسه هجوم بردند ومدت چهار سال در آنجا بغارت کری اشتغال داشتند و کم کم بجانب جنوب آن مملکت که در تصرف روم بود رفتند دولت روم برای جلو کیری ایشان پنج شش دسته لشکر فرستاد همه مغلوب ومضمحل شدند مردم روم که مترقب بودند آن وحشیان رو بایطالیا نمایند سخت متوحش شدند وچون آنوقت غیر از ماریوس کسی طرف اعتماد واطمینان نبود مجدداً اورا به کنسولی برداشتند ماریوس از افریقا مراجعت کرده بفرمانروائی لشکر رومی در پروانس رفت اما قبایل سمبر وتوتون بجای اینکه متوجه ایطالیا شوند رو به اسپانیا کردند ودوسال در آنجا بسر بردند درین دوسال ماریوس بسرداری لشکر باقی ماند یعنی ملت روم بر خلاف قانون سه سال متوالی اورا بکنسولی اختیار کرد و ماریوس لشکریان خود را آزموده نمود ومشق داد و از هرحیث مستعد محاربه ساخت تابالاخره وحشیان از اسپانیا بجانب ایطالیا حرکت کردند و لی مجزا شدند

(1) Rhin

قبایل سمبر از مملکت کل عبور نموده بطرف رود دانوب (۱) رفتند که از سمت شمال وارد ایطالیا شوند قبایل توتون دو کنار ساحل مدیترانه سیر نمودند که ازمغرب بدان مملکت داخل کردند وچون این راه کوتاه تر بود ایشان قبل از سمبر ها رسیدند و در حوالی شهر اکس (۲) تلاقی فریقین شد لکن ماریوس میترسید ازاینکه لشکریان او از دیدن و روبرو شدن با وحشیان هولناك شوند لهذا از محاربه احتراز کرد تا اتباعش بدیدن آن جماعت عادت کنند و خوف و خشیت ایشان بریزد توتونها چون دیدند رومیان ازمقر خود خارج نمیشوند عزم کردند بجانب جبال الب حرکت کنند چون براه افتادند ماریوس ایشانرا تعاقب کرد و بالاخره در نزدیکی شهر اکس جنك واقع شد تفصیل آن واقعه بدرستی معلوم نیست همینقدر میدانیم وحشیان تماماً مقتول شدند وماریوس اسلحه و غنایم ایشانرا جمع کرده بر روی خرمنی از هیزم قرار داد و لشکریان خویش را جمیعاً حاضر کرد و تاجهای شاخهٔ درخت غار بر سر ایشان کذاشت و خود لباس ارغوانی پوشید و خرمن را آتش زد (سنه ۱۰۲)

اما قبایل سمبر از جبال الب کذشته در کنار رود آدیژ (۳) بایطالیا نزول نمودند و سرداری که از جانب روم بجلو کیری ایشان فرستاده شده بود از عهده بر نیامد لهذا ماریوس نوبت

(1) Danube (2) Aix (3) Adige

پنجم کنسول شد و بدفع سمبر ها رفت در جلگهٔ نزدیك شهر ورسیل (۱) محاربه واقع شد وتفصیل این جنك هم مثل وقعهٔ اکس مجهول است یعنی ناقلین شاخ و برك زیاد بر حقیقت امر قرار داده اند ازقرار مذکور وحشیان که اهل سرد سیر بودند طاقت حرارت و آفتاب و گرد و غبار ایطالیا را نیاوردند و بزودی از پا در آمدند ورومیان تمام آن جماعت را هلاك ساختند یا اسیر نمودند (سنه ۱۰۱)

مردم روم ماریوس را نجات بخش ایطالیا دانستند و محیی روم خواندند و نوبت ششم او را به کنسولی انتخاب نمودند و درواقع آن دلاور صاحب اختیار دولت روم گردیده بود

(فتنه های روم وجنك متحدین) در همان زمان که ماریوس در نوبت ششم کنسول شد دو نفر دیگر از رؤسای فرقهٔ رعایا که باو معاونت کرده بودند نیز دارای مناصب گردیدند یکی از ایشان ساتور نینوس (۲) نام داشت و وکیل الرعایا شد دیگری کلوسیا (۳) موسوم بود و برتبهٔ پرتور رسید و ایشان مقاصد کایوس کراکوس‌را پیشنهاد کردند ووضع چندین قانون را تکلیف نمودند اول قانونی که بموجب آن اراضی را که قبایل سمبر غارت و خراب کرده دولت ضبط کند و برعایا و مردم ایطالیا بدهد دویم اینکه بهر فردی از افراد فقیر ملت مقداری کندم بقیمت

(1) Verceil (2) Saturninus (3) Glaucia

نازل فروخته شود سیم اینکه بجهت لشکریان قدیم ماریوس کوچ نشینها (۱) احداث کردد

نجبا باز بنای ضدیت با این قوانین کذاشتند ویکی از وکلای رعایارا بمخالفت وا داشتند ساتور نینوس با وجود مخالفت او وا داشت قوانین را ملت تصویب نمود در انجمن ملی زد و خورد واقع شد عاقبت قوانین را تصویب کردند وقرار برین شد که جمع نجبا رعایت آنها را قسم بخورند چنین کردند ولی متلوس سابق الذکر از قسم خوردن ابا کرد و بهمین جهت تبعید شد و اختیار تام بدست ساتور نینوس و کلوسیا افتاد انجمن ملی را آلت دست خویش کردند و بانتخاب اشخاصی که خود میل داشتند وا دار نمودند بلکه یکی از داو طلبان را که موافق میل ایشان نبود در وسط کوچه بقتل رسانیدند مردم روم از حرکات آن دو نفر رنجیده خاطر شدند ومجلس سنا ماریوس را مأمور دفع ایشان نمود واو جرأت نکرد امتناع کند با ایشان حمله برد در کاپیتل با جماعتی از اشخاص مسلح متحصن شدند لکن مجاری آب را بروی ایشان بستند و بابنواسطه مجبور بتسلیم کردیدند و مردم ایشان را بقتل رسانیدند وقوانینی که وضع کرده بودند باطل ساختند ومتلوس را دوباره احضار نمودند و مجدداً مجلس سنا صاحب قدرت و اختیار کردید

(1) Colonies

در آن ایام مردم ایطالیا که با ملت روم سمت اتحاد داشتند درصدد بر آمدند که عنوان ملیت روم را حاصل نمایند باین معنی که تا آنوقت سکنهٔ آن مملکت غیر از اقوام مجاور شهر روم عنوان مذکور را پیدا نکرده و فقط متحدین خوانده میشدند یعنی رعایای رومی که مجبور بودند در وقت لزوم در تحت فرمان رومیان برای محاربه حاضر باشند ودرصورتیکه بخرج خود در جزء لشکر روم خدمت میکردند نه برتبهٔ سرداری میرسیدند نه دارای مناصب ومشاغل میگردیدند نه حق داشتند در انجمنهای ملی رأی بدهند و سرداران وحکام رومی میتوانستند آنها را چوب بزنند بلکه بدون محاکمه بقتل برسانند بعبارة اخری در مخارج ومخاطرات شریك بودند اما درمفاخر واختیارات سهمی نداشتند لهذا همچنانکه سابقاً اهل پلب با اعیان دعوی مساوات نمودند ایشان هم باافراد ملت روم داعیهٔ یکسانی وتساوی پیش آوردند وقتیکه کایوس کراکوس اقتدار داشت درصدد بر آمد حقوق ملیت برای ایشان بگیرد بعداز او هم طرفدارانش دنبالهٔ خیال اورا رها نکردند اما طرفداران سنا همواره ممانعت نمودند عاقبت یکی از وکلای رعایا موسوم به دروزوس (۱) بعضی قوانین تکلیف کرد که بحال جمیع فرق نافع بود مجلس سنا هم از او تقویت نمود و قوانین او تصویب شد از جمله قانونی بود که اهالی ایطالیا را جزء ملت رومی محسوب میداشت در وقت تصویب این قانون

(1) Drusus

باز کنسول میخواست ممانعت کند اورا بزور ساکت نمودند اما دروزوس بغتة در گذشت و چنین گمان رفت که مقتول شده و مجلس سنا قوانین اورا باطل ساخت و بتعرض متحدینی که با او همدست بودند پرداخت لکن متحدین مسلح بودند و بسیاری از ایشان جزء لشکر ماریوس خدمت کرده چون دیدند رومیان بطیب خاطر حق ملیت بایشان نمیدهند مصمم شدند که بزور آن حق را بگیرند پس ابتدا بسیاری ازاقوام مختلف ایطالیاباهم اتفاق کردند و برای یکدیگر گروگان فرستادند آنگاه از سنای روم مطالبهٔ حق ملیت نمودند امتناع ورزید لهذا از دولت روم انفصال جستند و دولتی جداگانه بتقلید روم ترتیب دادند و پایتختی برای خود معین کردند و حتی بضرب سکه نیز پرداختند رومیها از حدوث این اتفاق بسیار مشوش شدند و جمعاً لباس جنگ پوشیدند زیرا که دراینوقت معاندین ایشان قبایل کوهستانی جنگجوی شجاع بودند از قبیل سامنیتها که دشمن دیرینهٔ رومیان بوده و قبایل مارس که برشادت معروف بودند چنانکه بطور مثل گفته میشد که غلبه برمارسها یا بدون مارسها ممکن نیست باری نزاع بین رومیان و متحدین از دو سمت یعنی از شمال وجنوب در گرفت و سال اول متحدین پیشرفت حاصل کردند کم کم قبایلی که تا آنوقت با روم وفاداری کرده بودند نیز بنای جنبش گذاشتند و خبر رسید که گور ولایات خارج ایطالیا نیز

اغتشاش واقع شده لهذا دولت روم مصلحت در موافقت دید وقانونی وضع شد که تمام قبایل متحد روم که عصیان نورزیده حق ملیت خواهند داشت

اما با متحدین عاصی دولت روم جنك را مداومت کرد وغالب شد و رؤسای ایشان را کرفته بقتل رسانید و بسیاری از معتبرین را اخراج نمود وتمام عاصیان تسلیم شدند آنکاه چون قدرت وشوکت خویش را بواسطهٔ این فتح و ظفر محفوظ نمود از آنجائیکه تنبه حاصل کرده ومصلحت حقیقی خویش را درك نموده حق ملیت را بعموم سکنهٔ ایطالیا عطا کرد (سنه ۸۹)

دراین جنك ماریوس سردار دسته لشکری از رومیها بود لکن پیر وعلیل شده وجزضعف وبیحالی چیزی ازاو ظاهر نکشت واعتباریکه درنزد مردم روم داشت که اورا اول سردار میدانستند ساقط کردید

فصل چهاردهم

((احوال سیلا))

کسیکه بعداز ماریوس دارای مقام او شد سیلا (۱) نام داشت و او از یکی از خانواده های معتبر اعیان بود لکن بی بضاعت شده و ایام جوانی خودرا بعیش وعشرت ودرمصاحبت مقلدین وبازیکران کذرانیده ومردی شدید الخلق بود چهرهٔ قرمز داشت بالکه‌های

(1) Sylla

سفید و هرکاه غضبناك میشد صورتش دهشتناك میکردید ابتدای امر صندوقدار ماریوس ودر جنك ژوکورتا دخیل بود پس از آن جزء لشکری بود که باقبایل سمبر محاربه نموده و بعدها در جنك متحدین فرمانده دسته قشونی شده سرداری با کفایت محسوب کردید ودرصدد برآمد که خودرا محبوب لشکریان نماید وبمقصود نایل شد لکن وسیله که بکار برد تازکی داشت یعنی سپاهیان هرچه میکردند متعرض ایشان نمیشد چنانکه یکروز جمعی ازلشکریان برصاحبمنصب خود عصیان کردند واورا کشتند وسیلا ابداً بخیال سیاست ومجازات ایشان نیفتاد باری بعداز جنك متحدین بکنسولی منتخب شد و برای جنك با مهرداد (۱) مأمور آسیا کردید

(احوال مهرداد) کنار دریای سیاه درآسیای صغیر ولایتی بوده که رومیها آنرا پنتوس (۲) میکفتند و فرنکیها پن (۳) میخواندند در زمان دارای اول ایرانیها این ولایت را متصرف شدند و جزء ایالت دولت ایران کردید در زمان اردشیر دویم حاکم آن ولایت مهرداد نام داشت و او مهرداد اول است کم کم حکومت آن ناحیه در خانوادهٔ مهرداد موروثی شد ونوعی استقلال پیدا کرد و در عهد اسکندر کبیر نوادهٔ مهرداد اول که مهرداد دویم نام داشت درآنجا حکومت میکرد و او بعداز اسکندر بکلی مستقل شده عنوان پادشاهی اختیار نمود وسلطنت پن تامائه اول

(1) Mithridate (2) Pontus (3) Pont

قبل از میلاد همواره در خانوادهٔ او باقی ماند و پادشاهی که دولت روم با او نزاع پیدا کرده سیلا را بمحاربهٔ او فرستاد مهرداد هفتم میباشد

سلاطین مزبور نسب خودرا بشاهنشاهان ایران میرسانیدند و مذهب ایرانی داشتند اما وزرا ولشکریان ایشان یونانی بودند ودر دربار ایشان بزبان یونانی تکلم میشد و در بدو امر در کوهستان کنار دریا مسکن اختیار کرده ولی بتدریج بطرف ساحل رفتند و یکی از بلاد یونانی کنار دریای سیاه را که سینوپ (۱) نام داشت محل اقامت خود قرار دادند

مهرداد هفتم در سمت مشرق زمین آخرین حریف معتبر رومیان بود پدرش در طفولیت او در گذشته واشخاصیکه قیمومیت ویرا داشتند میخواستند اورا از میان بردارند و خود صاحب اختیار شوند درسن چهارده این مسئله را ملتفت شد ودرکوهستان تحصن جست وحکایت کرده اند که برای اینکه مبادا بدخواهان اورا مسموم کنند مزاج خویش را متدرجاً بجمیع سموم عادت داد تاهیچ زهری باوکارگر نشود باری درسن بیست جوانی بود خوش اندام ورشید وباصولت و ابهت درسواری وتیر اندازی مهارت داشت وزبان یونانی وبسیاری از السنهٔ آسیائی را میدانست بعضی ازاوقات خویش را بشکار وعیش وعشرت بارفقای خود میگذرانید وگاهی در صحبت اهل فضل و

(1) Sinope

ادب بسر میبرد با این حال بشهر سینوپ مراجعت کرد و رشتهٔ امورا بدست گرفت ولشکری ترتیب داده بتوسعهٔ مملکت خویش پرداخت در آنزمان درساحل شمالی دریای سیاه درکنار شبه‌جزیرهٔ قرم (۱) بلادی بود که یونانیها بنا نموده و سابقاً بواسطهٔ تجارت گندم بسیار آباد بود لکن قبایل وحشی سیت (۲) که با آنها همسایه بودند متعرض آنها شده از ایشان خراج میگرفتند مردم آن بلاد به مهرداد متوسل شدند واو لشکری بدانجانب فرستاده وحشیان‌را دور کرد و باینواسطه بلاد یونانی شمال دریای سیاه نیز بتصرف مهرداد درآمد بعدازآن ولایت کلشید (۳) را که در منتها الیه دریای سیاه در پای کوه قفقاز واقع است با ارمنستان صغیر که مملکتی است کوهستانی وازجانب جنوب شرقی بربحر اسود مشرف میباشد نیز متصرف شد وقلمرو او شامل سه ولایت گردید که از یکدیگر مجزی بودند لکن از راه دریا بهم اتصال داشتند ازشبه جزیرهٔ قرم گندم تحصیل میکرد از ولایت کلشید چوب و قطران برای سفاین اخذ مینمود و قبایل وحشی جلگه های وسیع رود دن (٤) و دانوب با او متحد بودند واز ایشان سپاهیان پر قوه و رشید میگرفت

در آسیای صغیر در آن عهد ولایت پرگام (٥) که از دول قدیمهٔ یونانی بود تملك روم درآمده ولی مابقی آن خاك مابین سلاطین جزء واقوام

(1) Crimée (2) Scythes (3) Colchide (4) Don (5) Pergame

کوچك منقسم بود و در سواحل بعضی بلاد یونانی هم وجود داشت مهرداد چندین سال با اقوام مزبور زد و خورد کرد و آنها را مطیع خویش ساخت مجلس سنای روم چون دید مهرداد عنقریب دارای قدرت و شوکت زیاد خواهد شد باو حکم کرد فتوحات خویش را رها کند لکن مهرداد گرفتاری روم را در جنك متحدین مغتنم شمرده محاربات را امتداد داد و مأمور سنا را که به مملکت او حمله برده بود مغلوب و گرفتار نمود و توهین و تخفیف زیاد براو وارد آورد آنگاه اورا بقتل رسانید و معروف است که چون آن مأمور رومی مثل اکثر مباشرین روم متعدی و حریص و طماع بود برای قتل او طلای مذاب در دهانش ریخته گفتند بخور تا سیر شوی بعد از آن مهرداد با یونانیهای آسیای صغیر که در تحت تبعیت روم بودند سازش کرد و آن جماعت هم از تعدی و شدت عمل پوبلکنها و عمال رومی بجان آمده بودند زیرا که بهیچوجه ابقا بجان و مال کسی نمیکردند اگر اتفاق میافتاد که بد بختی باندازهٔ طمع ایشان مال نداشت اورا مثل غلام میفروختند ولایتها را غارت میکردند و رؤسای بلاد را برای جلب نفع شکنجه و عذاب مینمودند باین جهت یونانیهای آسیا یکمرتبه تماماً بر رومیها شوریدند و هرچه از ایشان یافتند بقتل رسانیدند چنانکه گویند هشتاد هزار نفر ایطالیائی در آن موقع کشته شدند و نعشهای ایشان را هم مدفون

نساختند و اموالشان را ضبط کردند آنگاه مهرداد مدت پنج سال مالیات را بمردم بخشید ودر ولایت پرکام اقامت گزید و مردم آتن (۱) نیز از همراهی با روم دست برداشته با مهرداد متحد شدند ومتعرض متصرفات وتجار رومی گردیدند وبعد ازاین وقایع بود که سیلا مأمور محاربهٔ با مهرداد گردید (سنه ۸۸) (فتنهٔ روم) سیلا لشکری دو کامپانی فراهم کرده مهیای رفتن بود لکن ماریوس میخواست این مأموریت را از او گرفته خود دارا شود لهذا با شخصی موسوم به سولپیسیوس (۲) که آنوقت در انجمن ملی بواسطهٔ زور تسلط پیدا کرده متفق شد و وا داشت مردم روم سیلا را از مأموریت آسیا خلع کردند وبا آنکه ماریوس آنوقت هیچ عنوانی نداشت سرداری لشکر آسیا را باو دادند وماریوس سیلا را مجبور کرد از شهر روم خارج شود اما لشکریان سیلا را بسرداری خود میخواستند تمکین ماریوس را نکردند ورو بشهر روم آوردند وبا حربه در آنجا داخل شدند واین اول دفعه بود که لشکری از حصار روم عبور میکرد و حال آنکه این عمل بموجب قوانین مذهبی ممنوع بود باری اتباع ماریوس خواستند دفاع کنند سیلا حکم کرد خانه های ایشانرا آتش زدند سولپیسیوس بقتل رسید ومجلس سنا ماریوس وبعضی از همراهان او را دشمن دولت و ملت خواند ماریوس از شهر

(1) Athènes (2) Sulpicius

روم فرار کرده بعد از تحمل مصائب چند بافریقا رفت ودر بارهٔ فرار او و صدمات و خفتهائیکه تحمل نموده تفاصیل و حکایات بسیار منقول است

سیلا بعد از آنکه ماریوس را از روم طرد کرد قبل از آنکه برای انجام مأموریت خویش حرکت کنند اسباب فراهم آورد که طرفداران خود او بمشاغل و مناصب منتخب شوند لکن بعد از آنکه سیلا از روم بیرون رفت کنسولها بایکدیگر نساختند و یکی از ایشان که سینا (۱) نام داشت با طرفداران ماریوس همدست شد واورا از افریقا طلبید و ماریوس و سینا با لشکری بجانب روم آمدند وبعد از زد وخوردی وارد آنشهر شدند وسناتورهای معتبر را بقتل رسانیدند و مردم را واداشتند تا سیلا را دشمن ملت خوانده ماریوس را به کنسولی انتخاب نمودند لکن ماریوس سال بعد در گذشت و صاحب اختیاری روم به سینا تعلق گرفت و او مردم را اغوا کرد تا فرمانفرمائی جنگ بامهرداد را بیکی از طرفداران خود او تفویض نمودند

(جنگ سیلا با مهرداد) سیلا چون از روم حرکت کرد ابتدا بیونان رفت تا آن مملکت را که با مهرداد سازش نموده مجدداً مسخر نماید لشکر مهرداد که از آسیا بیونان آمده بود در ولایت بئوسی (۲) اردو داشت و مردم آتن هم طرفداران روم را بقتل

(1) Cinna (2) Béotie

رسانیده دسته لشکری را که مهرداد برای ایشان فرستاده بود بشهر برده ساخلوی خود قرار دادند لهذا سیلا بمحاصرهٔ آتن و بندر پیره (۱) پرداخت ویکسال در آنجا معطل شد تا آذوقهٔ اهل شهر آتن باتمام رسید بطوریکه چرم کفشها و علف و نعش اموات را هم خوردند عاقبت سیلا مطلع شد که یکی از نقاط حصار درست محفوظ نیست آنجا را خراب کرده شبانه لشکریان خویش را وارد شهر نمود و چون سکنه او را استهزاء کرده بودند اجازهٔ قتل و غارت ایشانرا داد و نصف مردم آن شهر تلف شدند آنگاه بجانب بندر پیره آمده آنرا هم بیورش گرفت پس از آن بولایت بئوسی رفته ناگهان در نزدیکی شهر کرونه (۲) قشون مهرداد حمله برد و ایشانرا مغلوب نمود مهرداد لشکر دیگر از راه دریا به بئوسی فرستاد در جلگهٔ ارکومن (۳) اردو زدند سیلا خواست ایشانرا گرفتار نماید باو حمله کردند و رومیان بنای فرار را گذاشتند سیلا بجانب ایشان شتافته فریاد زد هرگاه از شما سئوال کردند سردار خویش را کجا رها کردید بگوئید در ارکومن اورا تنها گذاشتیم رومیها چون این بشنیدند بغیرت آمدند مراجعت نموده باردوی دشمن حمله بردند لشکر مهرداد اکثر هلاک شدند وسیلا بریونان کاملا مسلط گردید (سنه ۸٦)

(مراجعت سیلا بروم) چون سیلا دید که از روم لشکری با

(1) Pirée (2) Cheronée (3) Orchomène

سردار دیگر بطرف آسیا میاید و مدعی او میباشد اظهارات صلح جوئی مهرداد را پذیرفته با او معاهده بست و مهرداد از یونان و ولایت آسیائی دولت روم و ممالکی که مسخر کرده بود صرف نظر نمود و متعهد شد مبلغی پول و هفتاد فروند کشتی با عمله و آذوقهٔ لازمهٔ آنها بسیلا بدهد

اما مدعیانی که سینا برای سیلا تراشیده وبطرف آسیا فرستاده بود با یکدیگر سازش نکردند و از عهدهٔ نگاهداری لشکریان نیز برنیامدند و اتباع ایشان به سیلا ملحق شدند و او کسان خود را بواسطهٔ تعدی و اخاذی از اهل ولایت متمول کرد و سپاهیان را از مال غارت و چپاول سیر نمود و باین تدبیر ایشان تعلق خاطر کامل باو پیدا کردند آنکاه با چهل هزار نفر بایطالیا رفت دشمنانش لشکری فراهم کردند ودرصدد جلوگیری او بر آمدند لکن سپاهیان به آسانی راضی بمحاربهٔ با سیلا نمیشدند بسیاری از ایشان سرداران خود را رها کرده بسیلا ملحق گردیدند و آنها که ایستادگی نمودند بزودی مغلوب شدند و این اول دفعه بود که دو لشکر رومی رو بروی یکدیگر ایستاده مخاصمه کردند باری چون معاندین سیلا از دفع او مأیوس شدند بعضی از سناتورها را که بر ایشان دست یافتند بقتل رسانیدند واز روم خارج شدند و سیلا بدون زحمت وارد شهر گردید آنکاه لشکری از اترووری بمخاصمت سیلا آمد وزد

وخوردی هم کرد لکن متفرق گردید بعد از آن یکی ازمعاندین سیلا جماعتی از قبایل سامنیت را که دشمن دیرینهٔ روم بودند جمع کرده بجانب روم آمد وسیلا بمدافعه پرداخت و این شدید ترین محاربات سیلا با مدعیان بود عاقبت ایشان هم مقهور شدند وتماماً بقتل رسیدند و حکایت کرده اند که هشت هزار نفر از اسرای آن جماعت را بروم برده در آنجا سر بریدند در همان حین که جلادان مشغول اعدام نفوس بودند سیلا در مجلس سنا تقریر مطلب میکرد صدای ناله و فریاد آن بیچارگان بگوش سناتورها رسید مضطرب شدند و علت هنگامه را پرسیدند سیلا در کمال آرامی و آسودگی خاطر گفت چیزی نیست چند نفر اشرارند که حکم بسیاست ایشان کرده ام

بعد از آنکه تمام مدعیان سیلا مقهور ومغلوب شدند وتسلط او کمال یافت لشکریان خویش را در شهر روم بقتل و غارت مردم علی الخصوص کسانیکه از فرقهٔ مخالفین او بودند وا داشت پس از چند روز یکی از طرفدارانش گفت خوبست کسانی را که مایل بقتل آنها هستی معین کنی تا دیگران بجهت هلاك نشوند لهذا سیلا صورتی از اسامی اشخاص کشتنی ترتیب داده اعلان کرد هر کس اسمش در آن فهرست (۱) بود قتل کنندگان در اتلاف او مجاز بودند و اموال او هم پس از قتل ضبط میشد

(1) Liste de proscription

وسیلا بهمان یکصورت اکتفا نمود و دو نوبت دیگر هم باز این
عمل را مکرر کرد ولشکریانش همواره در صدد جستجوی بیچارکانی
بودند که قتل ایشان اجازه داده شده واکر کسی آنها را پنهان
میکرد مقصر میشد وپس از آنکه بقتل میرسیدند سرهای ایشانرا
بخانهٔ سیلا می آوردند ونزدیك فوروم عرضه میدادند وکسانیکه
محکوم بقتل میشدند مخصوصاً سناتور ها یا راکیبن طرفدار رعایا
بودند لکن درین ضمن سیلا ودوستانش بغرض شخصی وبنابر
سابقهٔ عداوت هم بسیاری اشخاص را بکشتن دادند و جماعتی را
نیز محض ضبط اموال و املاك ایشان تلف کردند

(قوانین سیلا وعاقبت کار او) چون سیلا در روم مختار مطلق
بود مجدداً رتبهٔ کنسولی اختیار کرد وعنوان جدیدی برای خود
قرار داد و آن این بود (دیکتاتور مأمور انشاء قوانین وتنظیم
اساس دولت) و مدت دو سال بوضع قوانینی اشتغال داشت که
بمناسبت اسم او قوانین کرنلین (١) نامیده شده زیرا که اسم
حقیقی او لوسیوس کرنلیوس سیلا (٢) بود

در محاربانیکه سیلا با مدعیان خود نموده دو قوم از اقوام ایطالیا را
منهدم ونابود ساخته بود یکی قبایل سامنیت ودیکری قوم اتروسك
پس اراضی این اقوام را ضبط کرده در آنجا آبادیها بجهت لشکریان
خویش ترتیب داد واز آنوقت اتروری بکلی ممالکتی لاتینی شد

(1) Lois cornéliennes (2) Lucius Cornélius Sylla

و زبان اتروسك هم متروك کردید

اما کار مهم سیلا وضع قوانین جدیده است برای دولت روم
که بموجب آن قوانین میخواست مجدداً تسلط مجلس سنا ونجبا را
برقرار نماید وقدرت را از مجلس ملی و وکلای رعایا سلب کند
زیرا که از زمان کراکوسها آن مجالس و وکلا با نجبا و اعیان
تنازع نموده و کشمکش کرده بودند و اصول قوانین سیلا از این
قرار است

اولا وکلای رعایا حق نداشته باشند به ملت تکلیف وضع
قوانین نمایند

ثانیاً ملت حق نداشته باشد هیچ قانونی وضع کند مکر بعداز
آنکه مجلس سنا آن را تصویب کرده باشد

ثالثاً هرکس رتبهٔ وکالت رعایا داشته حق نداشته باشد بعدها
برای هیچ شغل ومنصبی منتخب شود و مقصود از این قانون این
بود که مردمان معتبر وکالت قبول نکنند

رابعاً چون عدهٔ سناتورها بواسطه کشتارهای اخیر کم شده بود
سیلا سیصد نفر از راکیبین را بدرجهٔ سناتور رسانید تا مجلس
سنا خالی نباشد

خامساً سناتورها در مرافعات جنایتی حق محاکمه داشته باشند

سادساً سانسور موقوف باشد واز آن ببعد هرکس دارای شغل
و منصب بوده چون مدت منصوبی او منقضی می کردید

بالا ستحقاق سناتور محسوب میشد

بعد از آنکه سیلا بطریق مذکور قدرت سنارا دو باره برقرار کرد برای فتوحات و پیشرفتهای خود تشریفات نصرت فراهم آورد وجشنها کرفت واطعامها کرد آنکاه از دیکتاتور استعفا نموده از مردم کناره کرفت ودر خانهٔ ییلاقی خویش بامصاحبت مقلد ومطرب بعیش و عشرت پرداخت وبرای محافظت خود از شر معاندین جمعی قراول و مستحفظ ترتیب داده بود لکن چیزی نکذشت که دنیارا نیز وداع کفت نعش اورا بروم برده در شان دو مارس دفن کردند واین عبارت را که خود او دستور العمل داده بود بر روی قبر او نقش نمودند (هیچکس بقدر من بدوستان خود خیر نرسانیده و بدشمنان خویش آزار نکرده است) و حقیقت چنین بود وفات او در سنه ۷۹ قبل از میلاد بوده است

فصل پانزدهم

(احوال پمپه)

بعد از سیلا معتبر ترین رجال روم پمپه (۱) بود واو از نجیب زادکان وبسیار متمول واز صاحبمنصبان زبردست سیلا بود ودر ایطالیا وجزیرهٔ سیسیل و افریقا برای او محاربه کرده و سیلا باو محبت داشت و با آنکه سن او هنوز بدرجهٔ نرسیده بود که

(1) Pompée

دارای مناصب عالیه شود چون بروم آمد سیلا باو اجازهٔ تشریفات نصرت داد وحکایت کنند که ابتدا سیلا این اجازه را نداد پمپه برای او پیغام فرستاد که بخاطر داشته باش که آفتاب طالع بیش از خورشید غروب پرستنده دارد سیلا چون اینحرفرا شنید تمکین کرد ولقب کبیر به پمپه داد و او بعد از سیلا در روم اول شخص شد خوش سیما و خوش رفتار بود و ساده حرکت میکرد وبسیاری از نجبا ولشکریان طرفدار او بودند چون سیلا در کذشت یکی از کنسولها موسوم به لپیدوس (۱) در صدد تخریب آثار ونسخ قوانین او بر آمد سنا ممانعت کرد لپیدوس عصیان ورزید وبین فرق مختلفهٔ روم باز جنك در کرفت اما مجلس سنا پمپه را مأمور دفع لپیدوس نمود و آن جوان دلبر حریف را مغلوب وفراری کرد (سنه ۷۷)

(جنك سرتوریوس) در اسپانیا جنك فرق مختلفهٔ رومی باقی بود و یکنفر از صاحبمنصبان ماریوس موسوم به سرتوریوس (۲) که از درجات پست به رتبهٔ کنسولی رسیده وبعداز غلبهٔ سیلا باجماعتی باسپانیا فرار کرده در آنجا بواسطه خوش رفتاری وشجاعت خویش طرف اعتماد مردم واقع شده لشکر مختصری فراهم کرد و با سرداران رومی بنای جدال کذاشت و بر ایشان غلبه کرد ودر اسپانیا مجلسی مثل سنا تشکیل داد وبزرکان اسپانیول را واداشت

(1) Lepidus (2) Sertorius

اولاد خویش را مثل جوانان رومی تربیت کنند مختصر جمع
کثیری در اسپانیا برای روم دشمن تراشید و حکایت کرده اند
که ماده کوزنی را بخود رام کرده و اورا در نزد عوام آن ولایت
بمنزلهٔ ربة النوعی قرار داده چنین فهمانیده بود که آن حیوان او
را از امور آینده مخبر میسازد و هر وقت خبر خوشی برای او
میرسید پنهان میکرد و ماده کوزن را میطلبید و بلشکریان خود
اعلام مینمود که عنقریب خبر خوبی خواهید شنید

مجلس سنا ابتدا یکی از بهترین سرداران خویش را که متلوس نام
داشت بدفع سرتوریوس فرستاد اما او پیر و ازکار افتاده بود و از
عهدهٔ جنك وگریز و تاخت و تازهای کوهستانی سرتوریوس برنیامد
لهذا پمپه بکمك او فرستاده شد این سردار جوان هم مجروح و
فراری گردید اما اتفاقاً در همان حین متلوس بمدد او رسید و
حکایت کرده اند که سرتوریوس در آن موقع میگفت اگر آن
پیر زن نرسیده بود این طفل را چوبکاری کرده بروم برمیگردانیدم
و مقصود او از پیر زن متلوس و از طفل پمپه بود باری عاقبت
متلوس مبلغ خطیری وعده داد بکسیکه سرتوریوس را بقتل برساند
لهذا بعضی از صاحبمنصبان او در کشتن او اتفاق کردند بضیافتی
دعوتش نمودند و بضرب خنجر بهلاکتش رسانیدند و چون او
از میان رفت لشکریانش نیز متفرق گردیدند (سنه ۷۲)

(جنك اسپارتاکوس) غلامهای رومیان چنانکه سابقاً مذکور

داشته ایم بسیار صدمه میکشیدند و مکرر عصیان وورزیدند لکن در
سنه ۷۳ بندکان در ایطالیا طغیان کلی نمودند در شهر کاپو محلی
بود که رومیها غلامان را در آنجا جمع کرده برای جنك بایکدیگر
یا نزاع با سباع مشق میدادند وتربیت میکردند آن غلامان بهیئت
اجماع از آن محل گریختند و جماعت دیگر هم بایشان ملحق شدند
و یکی از میان خود سردار قرار دادند و او اسپارتاکوس (۱) نام
داشت و باکفایت و رشید بود و چندین مرتبه لشکریان رومی
را که بدفع ایشان فرستاده شده بودند مغلوب ساخت و در صدد
برآمد که اتباع خویش را بجبال الپ برساند تا از آنجا هریك از
بندکان بولایت خود بروند کنسولهای روم بجلوگیری او آمدند
ایشارا عقب نشانید آخرالامر مجلس سنا یکی از صاحبمنصبان زیر
دست سیلا را که متمول ترین مردم روم بود و کراسوس (۲)
نام داشت مأمور این جنك کرد اسپارتاکوس بااین سردار نیز
مدتی مقاومت نمود لکن عاقبت اتباع او هلاك شدند و خوداو
هم بقتل رسید حکایت کرده اند که در جنك اول غلامان با
کراسوس متجاوز از دو هزار نفر از ایشان کشته شد چون
نعشهای آنهارا ملاحظه کردند دیدند تماماً از پیش زخم خورده
و غیر از دو نفر هیچیك پشت بدشمن نکرده اند و در جنك آخر
اسپارتاکوس بعد از آنکه مردان خودرا واداشت صف کشیدند

(1) Spartacus (2) Crassus

اسب خویش را طلبیده تلف کرد وکفت اکر غلبه بکنم اسب بسیار خواهم داشت و اکر مغلوب شوم محتاج باسب نخواهم بود آنکاه خود را میان معرکه انداخت شاید بتواند به کراسوس برسد چند نفر را هم بهلاکت رسانید و کشته شد

مقارن این حال پمپه با لشکریان خویش از اسپانیا بایطالیا آمد و بیکدسته از غلامان فراری بر خورد و آنها را قتل عام کرد وبمجلس سنا نوشت هر چند غلامان را کراسوس مغلوب نمود لکن ریشهٔ این فتنه را من در آوردم باری پمپه و کراسوس هر دو با لشکر خود بشهر روم رسیدند وبا یکدیکر متفق شدند واسباب فراهم آوردند تا هر دو به کنسولی منتخب کردیدند و از آنوقت تغییر مسلك دادند یعنی تا آنزمان طرفدار سنا و نجبا بودند چون به کنسولی رسیدند جانب رعایا را کرفتند و قوانین سیلا را منسوخ نموده رتبهٔ سانسور را دوباره برقرار کردند واختیار واقتدار وکلای رعایا را بحال سابق بر کردانیدند

(جنك مهرداد) در این اوقات مهرداد مجدداً بنای مخاصمت با روم کذاشته لشکر خویش را ترتیب جدید داده ودول کوچك آسیای صغیر را مسخر نموده بولایت آسیائی روم حمله برده سکنه را از ادای خراج معاف ساخته بود

دولت روم سر داری موسوم به لوکولوس (۱) را بدفع او

(1) Lucullus

فرستاد واو ابتدا قوهٔ بحریهٔ مهرداد را تلف کرد بعد داخل ممالکی که مهرداد مسخر کرده بود شده بتعاقب او پرداخت و وارد مملکت خود آن پادشاه کردید و لشکریانش در آنجا بقدری غارت کردند وغنیمت بردند که کاو را یك درهم وغلام را چهار درهم میفروختند عاقبت اردوی مهرداد هم کرفتار شد وخود او فرار کرده نزد پدر زن خویش که پادشاه ارمنستان بود پناه برد و در وقت رفتن برای زن و خواهران خود پیغام فرستاد که شما خود را تلف کنید تا کرفتار دشمن نشوید وحکایت کنند که چون این حکم بخواهران او رسید یکی از ایشان او را نفرین کرد و دیکری دعا کفت که راه نجات از دست دشمن را باو نموده وهر دو سم خوردند یکی از زنهایش خواست با پیشانی بند سلطنتی خویش را خفه کند بند پاره شد زن کفت ای بند منحوس این فایده را هم برای من نداشتی آنکاه باضربت شمشیر خود را هلاك ساخت (سنه ۷۱)

بلاد یونانی مهرداد مدتی با رومیها مقاومت کردند و لوکولوس مدت دو سال بتسخیر آنها مشغول بود بعد در ولایت آسیائی روم بانتظامات پرداخت وقدری به آسایش اهالی از ظلم واجحاف عمال رومی توجه نمود زیرا که آن بیچاره هارا شکنجه و عذاب میکردند تابستان در آفتاب و زمستان در سرما برهنه نکاه میداشتند تا مجبور بادای تکلفات شوند ولا علاج پسرها ودخترهای

خویش را میفروختند و باسیری میدادند

(جنك تیکران) پدر زن مهرداد که تیکران (۱) نام داشت و پادشاه ارمنستان بود در آنزمان در آسیا مملکتی وسیع مالك بود یعنی از جبال ارمنستان تجاوز کرده ازولایت مدی (آذر بایجان) تا کوههای توروس (۲) وپاکه ناحیهٔ سوریه را نیز متصرف شده بود وپای تخت جدیدی بنا کرده آنرا بمناسبت اسم خویش تیکرا نوسرت (۳) نامیده وحصاری بضخامت بیست وپنج ذرع برای آن ساخته و سکنهٔ چندین شهر یونانی را جبراً به آنجا نقل مکان داده ولقب شاهنشاه اختیار نموده بود و چهار پادشاه در خدمت او بودند و هر وقت او بتخت جلوس میکرد ایشان روی پله های تخت دست بسینه می ایستادند وچون سوار میشد جلو او می دویدند

تیکران ابتدا با داماد خود همراهی نکرد و اورا در قلعهٔ منزل داده دوسال بهمانحال کذاشت تا اینکه لوکولوس مهردادرا ازاو مطالبه نمود تیکران ازاین مسئله خشمناك شد بخصوص که سردار رومی اورا شاه خوانده وشاهنشاه خطاب نکرده بود لهذا داماد [illegible] آورده ومصمم شد برومیها حمله ورشود لکن لوکولوس [illegible] کرده از رود فرات تجاوز نمود و تیکران که مترقب [illegible] نبود خزانه و نسوان خود را کذاشته فرار

(1) Tigrane (2) Taurus (3) Tigranocerte

کرد و رومیها بمحاصرهٔ تیکرانوسرت پرداختند تیکران لشکریان خویش را جمع کرده باستخلاص پایتخت شتافت لکن درجنکی که بین رومیان وارامنه واقع شد رومیها فاتح کردیدند وتیکرانوسرت بتصرف ایشان درآمد وغنیمت زیاد عاید شد چنانکه بهر نفر از لشکریان رومی هشت هزار درهم رسید لکن لشکر لوکولوس معدود بودند و از سردار خویش شکایت داشتند که زیاد نخوت دارد وبایشان بد میکند لهذا بدرستی ازاو اطاعت نمینمودند واز محاربه امتناع میورزیدند وبانجهت ازآن ببعد پیشرفتی برای لوکولوس حاصل نشد و مهرداد دوباره بممالك خویش رفت و دولت روم فرمانفرمائی لشکر آسیارا به پمپه وا کذار نمود (سنه ٦٦)

درباب جنك تیکران بالوکولوس حکایات چند منقول است ازقرار کفتهٔ خود لوکولوس لشکر رومی پانزده هزار نفر و لشکر پادشاه ارمنستان دویست وشصت هزارنفر بودند و درین محاربه از رومیان فقط پنج نفر مقتول و صد نفر مجروح کردید و این البته اغراق و کزاف است لکن میکفتند قبل از محاربه چون تیکران قلت عدد رومیان را دید کفت این جمعیت اکر بسفارت آمده زیاد است و اکر بمحاربه آمده بسیار کم است و چون ملاحظه کرد که راه خود را برکردانیدند بنای خنده کذاشت وکفت باین زودی فرار کردند اما رومیها در جستجوی کداری بودند که ازدجله عبور نمایند چنین کردند آنوقت تیکران دید که دشمن فرار نکرده

بلکه قصد حمله دارد

(فرمانفرمائی پمپه در بحر و آسیا) مدتی بود در بنادر سیلیسی(۱) سارقین بحری (۲) پیدا شده بودند یعنی اشخاصیکه در دریا و سواحل سیر میکردند و مردم را اسیر کرده بغلامی میفروختند دولت روم در صدد دفع ایشان برآمده بود لکن اینکار اشکال داشت و چون اقدامات جدی درین باب میکرد سارقین در جبال صعب آسیای صغیر متواری میشدند و دیگر دست کسی بایشان نمیرسید کم کم کار آن جماعت بالا گرفت و هنگام محاربهٔ روم با مهرداد و تیکران بایشان مدد کردند و برای خود قلاع و اسلحه خانه و سفاین جنگی ترتیب دادند و در واقع دولتی تشکیل نمودند و تاخت و تازهای خودرا باکثر سواحل دریای مدیترانه رسانیدند شهرهای کنار دریا را میگرفتند و غارت میکردند سفاین را ضبط مینمودند و مردمان متمول را دستگیر میکردند تا برای استخلاص خود مجبور باداى مبالغ گزاف شوند و مخصوصاً برومیها آزار و اذیت و تخفیف و توهین زیاد میکردند و کار بجائی رسیده بود که کسی در دریای مدیترانه جرأت رفت و آمد نداشت و گندم در شهر روم کم شد عاقبت رومیها مستأصل شده برای رفع این بلیه قانونی وضع کردند و پمپه را قدرت فوق العاده دادند که در تمام سواحل دریا تا پانزده میل در درون خاك اختیار تام داشته باشد و صد و

(1) Cilicie (2) Pirates

بیست هزار لشکر و پانصد کشتی جنگی فراهم کند و تمام صاحبان مناصب و مشاغل در اطاعت او باشند در حقیقت به پمپه مقام سلطنت دادند و او در عرض سه ماه غائله را رفع کرد یعنی سارقین بحری را طرد نمود و سفاین ایشانرا خراب کرد و مجبور شدند پایتخت خویش را تسلیم کنند و بسیاری از ایشان هم سر اطاعت پیش آوردند و پمپه در بعضی از بلاد مشرق برای آنها مسکن معین کرد (سنه ۶۷)

چون اینکار صورت گرفت مردم روم فرمانفرمائی جنگ مهرداد را نیز به پمپه تفویض نمودند و او آن مهم را بسهولت انجام داد زیرا که لوکولوس قوای مهرداد و تیکران را مضمحل ساخته و برای پادشاه پن (۱) جز لشکر مختصری باقی نمانده بود لهذا پمپه شبانه باردوی او حمله برده آنرا متفرق ساخت مهرداد خواست نزد پادشاه ارمن پناه بجوید تیکران اورا نپذیرفت بلکه وعدهٔ انعام گزافی داد بهرکس که سر مهرداد را برای او بیرد آنگاه خود باردوی رومی رفته در خواست صلح کرد پمپه مبلغی از تیکران خسارت گرفته مالك اورا متعرض نشد پس بمحاربهٔ کوهستانیهای قفقاز آمد و تا نزدیکی بحر خزر پیشرفت حاصل نمود آنگاه برای تنظیم ممالك تسخیر شده مراجعت کرد ممالکت پن و بیتی نی (۲) را جزء ایالات روم قرار داد و در مابقی آسیای صغیر سلاطین جزء

(1) Pont (2) Bithynie

برقرار نمود که با دولت روم متحد باشند مملکت سوریه را هم که تیکران از انطیوکوس گرفته بود بدون اجازه سنا ضبط کرد ودولت سلاطین سلوکید منقرض گردید درفلسطین یهود خواستند باومقاومت کنند اورشلیم ومسجد اقصی را گرفت ودولت روم را در فلسطین نفوذ کلی داد (سنه ۶۳)

اما مهرداد بشمال دریای سیاه رفته مهیا شد قبایل وحشی کنار رود دانوب را با خود همراه کند و از درهٔ رود مزبور بالا رفته از راه جبال الپ داخل ایطالیا شود وباروم محاربه نماید اما پسرش بطمع سلطنت با او مخالفت کرد و دم ازاتحاد روم زد مهرداد برای اینکه گرفتار نشود خود را بقتل رسانید (سنه ۶۳)

(سیسرن وکاتیلینا) زمانیکه پمپه درآسیا بود دولت روم بمخاطرهٔ عظیمی افتاد توضیح آنکه آنوقت در ایطالیا جمع کثیری بودند که از وضع و حال خود شکایت داشتند از یکطرف کسانیکه سیلا اراضی ایشانرا ضبط کرده وبلشکریان خویش داده ازطرف دیگر همان لشکریان که اراضی مزبور را فروخته وتهی دست شده بودند ازجانب دیگر اولاد مردمان بدبختی که سیلا حکم قتل ایشانرا داده واموالشانرا ضبط کرده و همچنین طرفداران قدیم سیلا که در دورهٔ او فواید گزاف میبردند و اکنون ازآن محروم مانده بودند و ازجمله اشخاص مزبور یکی ازاعیان بود موسوم به کاتیلینا (۱)

(1) Catilina

که در زمان سیلا مرتکب قتل نفوس میشد و حتی گفته اند برادر خود را جزء محکومین قرارداد برای اینکه اموال اورا ببرد این شخص مقروض و پریشان شد و در صدد برآمد انقلابی در وضع دولت فراهم آورد اعیان مفلس فاسق روم را دور خود جمع کرد و سایر مردمان شاکی را هم همراه نموده در خفیه قرار دادند کنسولها را بقتل رسانند وزمام دولت را بدست بگیرند کنسولها مطلع شدند وآن مقصود بدست نیامد اما کاتیلینا باز پنهانی مشغول اسباب چینی بود مخالفین سنا هم باطناً از او تقویت می کردند تا اینکه داو طلب کنسولی گردید لکن منتخب نشد و قرعه بنام سیسرن (۱) افتاد

سیسرن اشهر خطبا وبلغای روم است از نجبا نبود وفقط جزء راکبین محسوب میشد تمول زیاد هم نداشت لکن فصاحت وبلاغت اورا بتمام مناصب عالیه حتی به کنسولی رسانید در شهر آتن و جزیرهٔ ردس وآسیا نزد خطبا و حکمای یونانی تحصیل کرده و تقریر و بیان عالی داشت در چند فقره مرافعات معتبر سمت وکالت اختیار نموده وبقوت بلاغت و حسن بیان مرافعه را از پیش برده و برای تقویت پمپه نیز مکرر انشاد خطبه نموده بود خلاصه این مرد در زمان کنسولی همواره دوچار تفتین و افساد کاتیلینا بود وآن مفسد از یکطرف در خارج روم تهیهٔ لشکر کرده

(1) Cicéron

از طرف دیگر در داخل شهر بدسایس و حیل میخواست کار بکند سیسرن و اعضاء سنا را بقتل برساند و شهر را بسوزاند سیسرن مطلع شد و اسباب حفظ خود را فراهم کرد لکن برای جلوگیری از فتنه های همدستان کاتیلینا قوهٔ لشکری نداشت زیرا که عساکر رومی همه با پمپه در آسیا بودند لهذا یکچند در تشویش و مخاطره بود عاقبت قسمتی از لشکریان آمدند و سیسرن دروازه های شهر و میدانها و اطراف سنا را مستحفظ گذاشت و مجلس سنا را منعقد نمود و آشکارا کاتیلینا را مخاطب ساخته خطابهٔ غرائی انشاد کرد و باو اعلام نمود که مقاصد تو بر ما معلوم است و باید از شهر روم خارج شوی و خطابه هائی که سیسرن در سر امر کاتیلینا انشاد کرده (Catilinaires) معروف میباشد

کاتیلینا از روم بیرون رفته بلشکری که در اترووری فراهم نموده بود ملحق شد و اظهار کرد که من میخواهم داد فقرا را از اغنیا بگیرم همدستان او هم در شهر باز در خفیه فتنه میکردند لکن کار ایشان مکشوف شد وبقتل رسیدند وسیسرن برای دفع کاتیلینا لشکر باترووری فرستاد اتباع کاتیلینا مغلوب و منهزم گردیدند و خود او هم با کمال شجاعت در محاربه پایداری کرد تا هلاک شد (سنه ۶۳)

سیسرن از پیشرفت خود و خدمتی که بوطن کرده مباهات داشت

وچون مدت کنسولی او منقضی شد خواست خطابهٔ در اظهار خدمات و مفاخر خویش انشاد کند یکی از وکلای رعایا مانع شد باین عنوان که سیسرن در وقت مجازات همدستان کاتیلینا ایشانرا محاکمه ننموده و نگذاشته است برائت ذمه حاصل نمایند لهذا درین موقع نباید از خود تمجید کند فقط باید اکتفا کند باینکه حسب الرسم قسم یاد نماید که مخالف قوانین رفتار نکرده است سیسرن بجای اینکه باین عبارت قسم یاد کند گفت من قسم میخورم که دولت را از مهلکه نجات داده ام حضار همه او را تصدیق وتحسین کردند و اعیان لقب پدر وطن باو دادند

فصل شانزدهم

احوال قیصر ورجال ثلاثه

زمانیکه بنظر چنین میرسید که پمپه در دولت روم بکمال اقتدار رسیده شخص جدیدی کم کم طرف توجه شد واو قیصر (سزار) (۱) نام داشت و از نجبا بود لکن از فرقهٔ مخالف سنا و با ماریوس و سینا خویشی داشت سیلا بخیال قتل او افتاد به آسیا فرار کرد ودر آنجا گرفتار سارقین بحری گردید مطالبهٔ فدیه از او کردند مبلغی زیاده از آنچه آنها خواستند فراهم کرد و داد و اوقاتیکه نزد ایشان بود همواره ایشانرا استهزا مینمود و میگفت هر وقت من رها شدم شمارا بدار میزنم سارقین

(1) César

میخندیدند ولی چون فدیهٔ خودرا داد و آزاد شد چند کشتی فراهم کرده دزدان دریا را بغفلت گرفتار نمود و به آسیا برده بدار زد چون بروم مراجعت کرد مثل سایر نجیب زادگان آن دوره بعیاشی مشغول شد و مبالغ گزاف مقروض گردید اما فصاحت و بلاغت او نیز معروف بود و بدینواسطه در نزد مردم محبوب واقع شد ومتدرجاً بمناصب عالیه رسید و باز همواره در اسراف و تبذیر میکوشید چنانکه وقتی حاکم اسپانیا شده بود طلبکاران او نمیگذاشتند حرکت بکند عاقبت کراسوس مبلغی از قروض اورا ضمانت کرد حکایت کنند که قیصر روزی تاریخ اسکندر میخواند ناگاه بنای گریستن گذاشت و گفت آیا افسوس ندارد که اسکندر چون بسن من رسید فتوحات خودرا تمام کرده بود و من هنوز کار معتبری صورت نداده ام

مقارن آن اوقات پمپه از مشرق مراجعت کرد و اعتقاد او این بود که صاحب اختیار روم شده وهمه کس تابع خیالات او خواهد بود لکن مجالس سنا چندان از او تمکین نکرد و بعضی ازاقدامات او را تصویب نمود پمپه دلتنگ شد کراسوس هم از سنا رنجش داشت هماوقت قیصر نیز از اسپانیا برگشت و پمپه و کراسوس را بایکدیگر سازش داد واین سه نفر باهم متفق شدند که قدرت را از سنا سلب نمایند و این اتفاق سه نفری در تاریخ روم باسم اتفاق

رجال ثلاثه (۱) معروف است چون مردم روم ولشکریان با رجال ثلاثه موافق بودند پیشرفت حاصل نمودند وقیصر بکنسولی منتخب شد ومردم را واداشت اعمال پمپه را تصدیق کردند وچون طرفداران سنا خواستند ممانعت نمایند زد وخورد واقع شد ومردم قوانین را تصویب نمودند قیصر بعداز انقضای مدت کنسولی بحکومت گل پیش کوه و ایالت پروانس و ایلیری معین شد و عزیمت تسخیر ناحیهٔ گل پشت کوه یعنی مملکت فرانسهٔ حالیه کرد در قسمتی از مملکت گل که در تصرف دولت روم نبود قبایل مختلفه سکنی داشتند که میتوان آنهارا بسه دسته قسمت کرد در جنوب مابین رود گارن (۲) وجبال پیرنه قومی بودند شبیه بقبایل ایبر اسپانیا وموسوم به اکیتن (۳) دروسط مابین گارن و رود سن (٤) قبایلی بودند شبیه به قبایل گلوا که سابقاً بارومیها معامله پیدا کرده بودند وایشانرا سلت (٥) میگفتند در طرف شمال مابین رود سن و رود رن (٦) قبایلی بودند مخلوط از سلت وژرمن (۷) [المانی] موسوم به بلژ (۸) [بلژیکی] کلیهٔ قبایل مذکور وحشی بودند واز آداب ورسوم و عقاید ایشان چندان اطلاعی نداریم اجمالا میدانیم که مملکت ایشان مابین قبایل کوچک بسیار منقسم بوده که هریک دولتی جداگانه بودند و بایکدیگر زد وخوردها میکردند و کاهنین یعنی پیشوایان مذهبی ایشان درویید (۹) نام

(1) Triumvirat (2) Garonne (3) Aquitains (4) Seine (5) Celtes (6) Rhin (7) Germains (8) Belges. (9) Druides

داشته و درا نزمان با یونانیها و رومیها فی‌الجمله تجارتی پیدا کرده و ضرب سکّه وخط یونانی فرا کرفته بودند

(لشکر کشی قیصر به کل) در سمت مشرق کل نزاع قبایل مختلفه بجائی رسید که بعضی ازایشان از رئیس قبیلهٔ سوئو (۱) از قبایل ژرمن که اریوویست (۲) نام داشت ومسکن او در وراء رود رن بود استمداد نمودند واو با جماعتی از قبیلهٔ خویش آمده بجای اینکه بعضی را معاونت کند همه را مقهور و مظلوم کردانید قبایل کل چون چنین دیدند باهم صلح کردند واز روم مدد خواستند در همان اوقات قومی دیکر از اقوام کل موسوم به هلوت (۳) که در سویس سکنی داشتند از مقر خود مهاجرت کرده بجانب کل دست اندازی نمودند بعبارة اخری مملکت کل از یك طرف کرفتار حملات قبایل سوئو شده و از طرف دیکر دوچار دست اندازی قوم هلوت کردیده بود اما قیصر ابتدا بجلوکیری قبایل هلوت پرداخت و با ایشان محاربه کرده بسیاری را بهلاکت رسانید و مابقی تسلیم شدند انکاه بجانب اریوویست شتافت این شخص بسیار مغرور بود و با قیصر با نهایت تکبر کفتکو کرد لکن قیصر مطلع شد که جنکجویان سوئو بعضی کهنه همراه دارند و ایشان چنین پیش بینی کرده اند که تا ماه نو نشود نباید اقدام بمحاربه کنند و الا مغلوب خواهند شد لهذا مهلت نداده برایشان حمله

(1) Suèves (2) Arioviste (3) Helvètes

برد و اکثر را مقتول ساخت و اریوویست به ولایت خود یعنی ژرمانی فرار کرد (سنه ۵۸)

با آنکه مردم کل از شر دشمنان خود آسوده شدند قیصر وعساکر رومی در آن مملکت ماندند و بیرون نرفتند قبایل بلژ که در شمال کل بودند از این امر غضبناك شده بایکدیکر متفق کردیدند که ایشان را اخراج کنند قیصر مطلع شد و با بعضی از اقوام کلوا عقد اتحاد بست و با سایرین بنای محاربه کذاشت و هر چند در بعضی مواقع دوچار مشکلات میشد در عرض یکسال قسمت شمالی کل را مسخر کرد

چون زمستان رسید و لشکریان از محاربه دست کشیدند قبایل غربی کل که در کنار اقیانوس اطلس سکنی داشتند با یکدیکر بر ضد رومیان متفق شدند قیصر نیز ترتیب سفاین داد وبا وجود صعوبت امر آن اقوام را نیز مقهور ساخت چنانکه تقریباً تمام مملکت کل بتصرف رومیان درآمد (سنه ۵۶)

در ضمن این جنکها لشکریان رومی که در تحت فرمان قیصر بودند بالنسبه باو کمال تعلق خاطر پیدا کردند زیرا که با ایشان بطور موانست و مهربانی رفتار میکرد وانعام و احسان مینمود و در اوقات بیکاری صاحبمنصبان ایشانرا ضیافت میکرد

(تجدید اتفاق رجال ثلاثه) اوقاتیکه قیصر درکل مشغول فتوحات بود طرفداران رجال ثلاثه در شهر روم با هواخواهان سنا در

کشمکش بودند وچون سیسرن ازسنا حمایت میکرد واز رجال معتبر آنزمان بود اسباب فراهم آورده حکم تبعید اورا از ملت کرفتند بعنوان اینکه همدستان کاتیلینا را بدون محاکمه بقتل رسانیده است بعد از آن مابین خود طرفداران رجال ثلاثه اختلاف افتاد و کار بزد و خورد وخونریزی رسید عاقبت قیصر درصدد برآمد اتفاق سابق را باز محکم کنند در فصل زمستان بایطالیا آمده در شهر لوك (۱) از بلاد اتروری با پمپه و کراسوس ملاقات کرده و عقد اتفاق تجدید شد و قرار دادند باز هر یك در مدت پنجسال دارای قشونی باشند وخیالات خودرا انجام دهند آنکاه پمپه وکراسوس بروم مراجعت کردند واسباب کنسولی خویش را فراهم آوردند مجلس سنا حکم بعزاداری عمومی داد لکن مردم سناتورها را استهزا نمودند ومقاصد پمپه وکراسوس بعمل آمد یعنی بکنسولی منتخب شدند و حکومت اسپانیا وافریقا به پمپه رسید و مملکت سوریه به کراسوس تعلق کرفت و قیصر در فرمانفرمائی مملکت کل باقی ماند اعضاء سنا مدت چند ماه عزادار بودند ودر جشنها واعیاد حاضر نمیشدند و مجلس سنا را منعقد نمیکردند وهرچه خواستند مانع پیشرفت ترتیبات رجال ثلاثه شوند فایده نبخشید

(لشکر کشی قیصر بجانب رود رن و جزیرهٔ انکلیس) قیصر

(1) Lucques

چون اقوام کلوا را مطیع ساخته بود بنای تعدی بخارج مملکت کل کذاشت چون بعضی از قبایل ژرمانی از رود رن تجاوز کرده به بلژیك دست اندازی نموده بودند از کلواها سوار کرفته بطرف رود رن حرکت کرد وبا ژرمنها ملاقات نموده بمحاربهٔ ایشان پرداخت ومرد و زن وبچهٔ ایشانرا جمیعاً بهلاکت رسانید وبرای تخویف آن قوم پلی از چوب برروی رود رن انداخته بساحل یمین آن رود رفت و قدری در آنجا بتاخت و تاراج مشغول شد آنکاه بکل مراجعت کرده پل را مقطوع ساخت پس ازاین نهضت قیصر خواست اقتدار خویش را بمردم جزیرهٔ انکلیس که آنوقت معروف به برتانی (۱) بود نشان دهد با سفاین و لشکریان حرکت کرده بعد از جنکی در دریا بخشکی پیاده شد و از مردم آن جزیره کروکان کرفته بکل باز کردید وسال بعد مجدداً به آن جزیره لشکر کشید و با یکی از رؤسای قبایل آن ناحیه محاربه کرده مراجعت نمود و قیصر اول کسی بود که لشکریان رومی را بجزیرهٔ برتانی و بساحل یمین رود رن یعنی مملکت ژرمانی رسانیده بود

(طغیان مردم کل نسبت بر رومیان) بزرکان و اعیان کل چون از قیصر مهربانی میدیدند با او همراه و موافق بودند لکن رعایا نسبت برومیان عداوت داشتند و راضی نبودند که آن مردمان

(1) Bretagne

اجنبی در ولایت ایشان مستقر شوند علاوه برین آن اوقات قحط و غلا شده بود و قیصر لشکریان خویش را در فصل زمستان میان قبایل کلوا پراکنده کرد که بسهولت تحصیل خوراك نمایند لهذا بعضی از رؤسای کلوا در خفیه با یکدیکر متفق شدند که برومیان حمله کنند چنین کردند و در این موقع یکی از رؤسای کلوا موسوم به آمبیوریکس (۱) خسارتها برومیان وارد آورد لکن چون قیصر مطلع شد بکل آمد و بعد از زد وخوردهای چند برقبایل کلوا غلبه کرد و آنها را که در این شورش وطغیان پیش قدم بودند اعدام نمود و آمبیوریکس بملکت ژرمانی کریخت در زمستان سال بعد باز مردم کل متفق شدند وقسم یاد کردند که رومیها را اعدام نمایند یکی از بزرك زادکان کل که ورسن ژتوریکس (۲) نام داشت وجوانی قوی جثه وشجاع و در سواری وتیر اندازی هنرمند وسابقاً هم جزء لشکریان رومی به قیصر خدمت کرده بود دهاقین را بشورش وا داشت ونظم وترتیبی در جنکجویان خویش قرار داد وبمحاربهٔ رو ـان مشغول شد قیصر با آنکه زمستان بود بکل مراجعت کرد وبنای تاخت و تاز کذاشت لکن مردم کل ومخصوصاً ورسن ژتوریکس شجاعت وتهور فوق‌العاده ظاهر ساختند وابتدا برای قیصر پیشرفتی حاصل نشد و از تمام قبایل مختلفهٔ کل وکلا جمع شده انجمنی ترتیب دادند و ورسن ژتوریکس

(1) Ambiorix (2) Vercingetorix

را سردار کل مملکت و مردم کل قرار دادند و او چند فقره لشکر بجانب متصرفات روم فرستاد وخود بتعاقب قیصر پرداخت بالاخره ملاقات واقع شد وجنك سختی در کرفت لکن قیصر بمدد سواران ژرمن که اجیر کرده بود کلواها را شکست داد و ایشان در شهر الزیا (۱) متحصن شدند

قیصر کلواها را در الزیا محاصره کرد و بحفر خندقها و بنای دیوارها واقسام مختلف اسباب و آلات محاصره مشغول شد ورسن ژتوریکس که محصور بود و عنقریب از بابت آذوقه دوچار سختی میشد فرستاده از خارج مدد خواست مردم کل برای او لشکر فرستادند که اورا مستخلص سازند لکن قیصر ایشانرا مغلوب و متفرق کرد و ورسن ژتوریکس مجبور بتسلیم کردید و قیصر اورا بروم فرستاد شش سال درآنجا محبوس بود تا وقتیکه قیصر بروم رفته تشریفات نصرت خویش را فراهم کرد آنکاه اورا بقتل رسانید

طغیان عمومی مردم کل بعد از کرفتاری ورسن ژتوریکس بانتها رسید لکن قبایل مختلفه چند بودند که باز دست از مخالفت بر نمیداشتند قیصر یکسال دیکر هم مشغول منقاد ساختن ایشان بود تا بکلی مملکت کل درتحت تصرف وتسلط روم در آمد (سنه ۵۱) ازقراری که قیصر خود کفته است درعرض هشت سال درکل هشتصد

(1) Alésia

بلده مسخره کرده و سیصد قبیله را مطیع ساخته و دو کرور نفس تلف نموده و دو کرور نفر اسیر کرفته است پس از ان مدت یکسال هم قیصر در آن مملکت کردش کرد برای اینکه اسباب نظم و امنیت درانجا فراهم آورد و از بقیة السیف کلواها دلجوئی و استمالت کند و چون این اعمال را صورت داد مصمم خروج از مملکت کل کردید

(لشکر کشی کراسوس بایران) هنکامی که قیصر بمحاربهٔ قبایل کل اشتغال داشت کراسوس بجنك سلاطین اشکانی ایران رفته بود (سنه ۵٤)

تا آنوقت دولت روم با دولت اشکانی رابطهٔ مهمی نیافته وسابقهٔ که در بین پیدا شده غیر مستقیم بود باین معنی که متصرفات روم در آسیا تازمان پمپه با خاك سلاطین اشکانی مجاورت نیافته وکار کذاران آن دودولت معظم با یکدیکر رو برو نشده بودند زمانیکه لوکولوس با مهرداد پادشاه پن کشمکش میکرد ممکن بود ما بین او و اشکانیان نزاع شود ولی چون سلاطین اشکانی از پادشاه ارمن خوشدل نبودند بواسطهٔ اینکه تعدی بمتصرفات ایشان کرده وناحیهٔ کردستان را تصاحب کرده بود و پادشاه ارمن هم با پادشاه پن خویشی ویکانکی داشت لهذا در نزاع آنها با دولت روم سلاطین اشکانی حال بیطرفی اختیار کردند بلکه چون پمپه بجنك پادشاه پن آمد با فرهاد سیم پادشاه اشکانی سازش کرد

یعنی فرهاد متعهد شد که پادشاه ارمنستان را مشغول کند تا او نتواند بداماد خویش معاونت نماید پمپه هم قول داد که پادشاه اشکانی را مانع نشود از اینکه ولایات از دست رفتهٔ خود را از پادشاه ارمن بکیرد بلکه در این کار با او همراهی نماید لهذا هنکامیکه پمپه با مهرداد محاربه میکرد فرهاد اشکانی هم با تیکران بنای عداوت کذاشت یعنی پسر اورا که مدعی او بود تقویت کرد و او را کرفتار اغتشاش داخلهٔ مملکت خود نمود پمپه بمقصود خویش نایل شد اما وعدهٔ را که بفرهاد سیم کرده بود بدرستی وفا نمود یعنی با فرهاد همراهی کامل نکرد که هرچه میخواهد از ولایات پادشاه ارمن بکیرد بواسطهٔ اینکه تیکران چنانکه پیش کفته ایم نزد او رفته سر تسلیم پیش آورده ونوعی تبعیت و اتحاد روم را اختیار نموده بود لهذا فرهاد سیم از پمپه رنجش حاصل کرد لکن در صدد مخاصمه با دولت روم بر نیامد سردار رومی هم مصلحت ندید متعرض اوشود

زمانیکه کراسوس و پمپه و قیصر اتفاق خودرا تجدید کردند و کراسوس بحکومت سوریه معین شد سلطنت ایران تازه به ارد (۱) رسیده بود کراسوس قبل از آمدن بمقر حکومت خود قصد لشکر کشی بایران را اظهار کرده و خیالات بلند بروز داده بود لکن در اجرای قصد خویش حسن تدبیر ظاهر نمود و

(1) Orodes

در صورتیکه قوهٔ اصلی اشکانیان سواران ایشان بود برای محاربهٔ با آنها تهیه سوار نکرد و بجانب فرات آمده از آن رود کذشته بغارت و تاراج بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات ودجله مشغول شد و باآنکه همانوقت میتوانست پیش آمده شهر سلوسی (۱) را که پای تخت سلاطین اشکانی بود بغفلت بکیرد چون زمستان نزدیك شده بود بسوریه مراجعت نمود و ارد مجال پیدا کرد که تهیهٔ کار خود را به بیند و برای دفاع حاضر شود

چون بهار در رسید کراسوس باز همان راه را اختیار کرده تقریباً با چهل هزار پیاده و چهار هزار سوار از فرات عبور نمود و حال انکه پادشاه ارمن که با رومیها متحد بود نزد او رفته تکلیف کرده بود که ازراه ارمنستان بایران بیاید وشش هزار سوار هم از خود بلشکراو مدد میکرد کراسوس نپذیرفت و دنبالهٔ خیال خود را پیش کرفت زیرا در زمانیکه سردار رومی در سوریه زمستان بسر میبرد پادشاه اشکانی لشکر به بین النهرین فرستاده و بلادی را که کراسوس کرفته و ساخلوی آنجا کذاشته بود مسخر کرده و بنابراین سردار رومی خود را مجبور میدانست که بلاد جزیره را از تصرف کسان ارد بیرون آورد

چون کراسوس ازفرات کذشت رئیس قبایل عرب که آن ناحیه درقلمرو او بود (ناحیهٔ اورفه) نزد او رفته اظهار داشت که

(1) Seleucie

کاشتکان پادشاه اشکانی از مقاومت صرف نظر نموده بجانب ایران فراری شده اند و باید ایشانرا تعاقب کرد کراسوس این رأی را پیروی نمود غافل که آن شیخ عرب کاشتهٔ پادشاه اشکانی است و میخواهد او را از راهی که موافق مصلحت آن پادشاه است حرکت دهد باری چون کراسوس سه چهار روز راه پیمود ناکاه کرفتار حملهٔ لشکر اشکانی کردید

اما ارد سپهسالار خود را که سورنا (۱) نام داشت و مردی شجاع و باکفایت بود بالشکری کافی ومکمل بمحاربهٔ سردار رومی مأمور ساخت و خود عازم ارمنستان شد که پادشاه آن مملکت را از مساعدتی که باکراسوس داشته کوشمالی دهد وضمناً اورا مانع شود از اینکه به کراسوس ملحق کردد و باو معاونت کند سورنا در کنار رود بلیخ باکراسوس تلاقی کرد جنکجویان اشکانی لشکریان رومی را بواسطهٔ تیر اندازی خود که در نزد ملل قدیمه معروف بوده عاجز ساختند وچون پسر کراسوس با جماعتی تهور بخرج داده بجانب ایشان حمله بردند آنها جنك‌کریز اختیار کرده اورا بدنبال خود کشانیدند واز اصل قشون رومی دور انداختند آنکاه براو احاطه نموده تقریباً تمام اتباعش را تلف کردند وآن جوان چون دید کرفتار خواهد شد خود را بهلاکت رسانید لشکریان پارت سر اورا بریده برسر نیزه کردند و بطرف رومیان

(1) Suréna

و کراسوس بر کشتند جدال تا شب طول کشید آنگاه طرفین از کارزار دست برداشتند و رومیان شبانه بنای عقب نشینی را گذاشتند پارتها بتعاقب پرداختند و عاقبت سپهسالار اشکانی با سردار رومی قرار ملاقاتی گذاشتند که مصالحه بعمل آید در این ملاقات باز نزاع در گرفت و کراسوس بقتل رسید و سپاهیان او همه گرفتار یا هلاک شدند و بیرقهای رومی بدست لشکریان اشکانی افتاد و سور نا سر کرا کوس را بارمنستان برای ارد فرستاد (سنه ۵۳)

چون کراسوس از میان رفت دولت روم فقط عرصهٔ جولان اغراض پمپه وقیصر گردید و این دو حریف هم بواسطهٔ محاربه میبایست تعیین تکلیف کنند و معلوم شود که کدام یك باید صاحب اختیاری دولت روم را حاصل نماید

(کدورت بین پمپه و قیصر) پمپه که بحکومت اسپانیا معین شده بود در شهر روم ماند ومحل تماشای عمومی آنجا بنا کرد که چهل هزار نفر تماشاچی در آن میتوانستند حاضر شوند و افتتاح آنرا بجشنهای عظیم نمود ولی در همان اوقات در روم بر سر انتخابات نزاع بود چنانکه دریکسال مدّت هفت ماه نتوانستند کنسول ها و سایر صاحب مناصب را معین کنند طرفداران پمپه میخواستند اورا برتبهٔ دیکتاتور برسانند عاقبت در زد وخوردها یکی ازوکلای رعایا بقتل رسید نعش اورا بنظر مردم رسانیدند وتولید

هیجانی نمودند چنانکه جمعیت بعمارت سنا هجوم آورده آنرا آتش زدند لهذا مجلس سنا برای رفع این اغتشاشات متوسل به پمپه شد واو به کنسولی منتخب و دارای قدرت فوق العاده گردید و چون باین مقام رسید چنین تصور کرد که از همراهی با قیصر مستغنی شده بنا برین از تزویج دختر قیصر امتناع نمود و یکی از دشمنان او را در کار با خود شریك ساخت و مردم روم را وا داشت مدت حکومت اورا در اسپانیا و افریقا امتداد دادند معذلك خود او در روم ماند و بمقر حکومت خویش نرفت و برای خرابی کار قیصر و عزل او بنای اسباب چینی را گذاشت ومجلس سنا هم چون از تمکین پمپه و مساعدت با خیال او چاره نداشت عاقبت قیصر را دشمن دولت خواند و ایالات او را بحکام دیگر وا گذار کرد قیصر چون حال را چنین دید با لشکر عزیمت روم نمود ودر صورتیکه بموجب قانون ممنوع بود که ازایالات خویش بااسلحه وسپاه بیرون آید از نهر روبیکن (۱) که سرحد بین ایالت پیش کوه و ایطالیا بود عبور کرده داخل ایطالیا شد لشکر پمپه در اسپانیا بود و باینواسطه در ایطالیا قوهٔ مقابلی با قیصر نداشت ولی تصور نمیکرد قیصر باین سرعت بیاید وچندی قبل کسی از او پرسیده بود اگر قیصر بنای مخاصمه گذارد چگونه دفاع خواهی کرد جوابداد در هر نقطه از ایطالیا

(1) Rubicon

که پای خود را بزمین بکوبم افواج از آنجا بیرون خواهد آمد
چون قیصر وارد ایطالیا شد کسی به پمپه گفت اکنون وقت است
که پای خود را بزمین بکوبی باری چون پمپه استعداد مقاومت
نداشت با سناتورها معجلا از شهر بیرون رفت و قیصر بلا مانع
وارد روم شد و همه جا میگفت من می آیم که ملت روم را
از شر فرقهٔ ظالم نجات دهم وقدرت وکلای رعایا را دو باره بر
قرار کنم و در ضمن حرکت خود بهیچکس صدمه نمیزد
وسپاهیانی را که اسیر میکرد اختیار میداد که با او بمانند یا هر جا
که میخواهند بروند ومیگفت هر که برمن نباشد بامن است یعنی
هر کس را که با من دشمنی نکند دوست می پندارم وحال آنکه
پمپه واتباعش بر خلاف در صدد کینه خواهی و آزار مخالفین
خود بودند اما ایشان از حفظ ایطالیا هم صرف نظر نموده از
دریای ادریاتیك گذشتند وبجانب مقدونیه و یونان رفتند
قیصر در روم توقف زیاد نکرد و باسپانیا رفته لشکری که پمپه
در آنجا داشت مقهور نمود بعد شهر مارسیل را نیز مسخر کرد
در وقت عزیمت اسپانیا گفته بود اکنون بمحاربهٔ لشکر بی
سر داری میروم بعد از آن بجنك سر داری بی لشکر خواهم
رفت و در واقع همین کار را هم کرد

(فتح قیصر در فارسال) پمپه در مشرق هنوز تسلطی داشت
یعنی در مقدونیه دارای لشکر ودر دریای ادریاتیك مالك سفاین

بود و قیصر کشتی زیاد نداشت اما تهور بخرج داده در فصل
زمستان هنگامی که سفاین پمپه بجهت محفوظ بودن از انقلابات
هوا گوشه گرفته بودند پانزده هزار نفر در خاك اپیر پیاده کرد
و حکایت کنند که در آن اوقات روزی منتظر بود که عساکر
او بیایند تأخیر کردند حوصلهٔ او تنك شده بلباس مبدل در
زورقی نشسته از میان سفاین دشمن خواست از ادریاتیك عبور
کند طوفانی در رسید ناخدا ترسید و مصمم مراجعت شد قیصر
باو گفت باك نداشته باش زیرا که حامل قیصر و اقبال او هستی
و این حرف دلالت بر کمال اطمینان او از بخت و اقبال خویش
مینماید باری چون لشکر خود را وارد ولایت ایلیری کرد
در صدد بر آمد که قشون پمپه را در تنگنا گرفتار
و محصور نماید لکن عدهٔ لشکریان او نصف سپاه
پمپه بود و سفاین جنگی و پول و آذوقه هم نداشت و پیشرفتی
حاصل نکرد بنای عقب نشینی را گذاشت و به تسالی (۱)
رفت پمپه اورا تعاقب نمود و ابتدا نمیخواست با او جنك کند
باین خیال که قیصر بواسطه بی پولی و عدم آذوقه نمیتواند لشکر
خود را مدتی نگاهداری نماید اما سناتورهاکه با او بودند اصرار
بمحاربهٔ داشتند لهذا در جلگهٔ فارسال (۲) طرح جنك ریخت
درصورتیکه چهل و هفت هزار پیاده و هفت هزار سوار داشت

(1) Thessalie (2) Pharsale

قیصر با بیست و دو هزار پیاده وهزار سوار با او رو برو شد و بحسن تدبیر سپاه اورا منهزم ساخته نزدیك بود خود او را دستگیر نماید پمپه چون چنین دید سوار اسب شده فرار کرد وچون قبل از واقعه از غلبه وظفر اطمینان کامل داشت دستورالعمل نداده بود که اگر مغلوب شدیم کجا باید عقب نشینی کرده دوباره جمع شویم لهذا تمام لشکریان او متفرق وگرفتار شدند (سنه ۴۸) پمپه نزد پادشاه مصر پناه برد وآن پادشاه اورا بقتل رسانید و قیصر به تنهائی صاحب اختیار کل ممالك روم گردید

فصل هفدهم

ختم جمهوری روم وتبدیل آن بدولت امپراطوری

(جنگهای قیصر) هر چند بعد از مغلوب شدن پمپه برای قیصر مدعی معتبری باقی نمانده بود لکن باز ولایاتیکه در تصرف پمپه بود درست از قیصر تمکین واطاعت نداشتند لهذا مشغول تسخیر آنها گردید وابتدا بجهت اتمام کار پمپه بمصر رفت چون باسکندریه رسید سر پمپه را باو نشان دادند اظهار ملالت کرد و بر سوء عاقبت آن مرد بزرك تأسف خورد کاشتگان پادشاه مصر متوقع بودند قیصر از قتل پمپه شاد شود و ایشانرا نوازش دهد لهذا رنجیدند وچون جمعیت زیاد نداشت او را محاصره کردند ششماه در اسکندریه محصور بود تا اینکه لشکری بمدد او رسید ودریك

جنك کار مصریها را ساخت و بطلمیوس سیزدهم پادشاه مصر را معزول کرده خواهرش کلئوپاتر (۱) را بجای او گذاشت واز مصر عازم آسیا گردید

علت رفتن قیصر به آسیا این بود که فارناس (۲) پسر مهرداد پادشاه پنت اختلافات داخلهٔ روم را مغتنم شمرده بنای مخالفت را گذاشته مملکت پنت وکاپادس (۳) را مسخر کرده و صاحبمنصبان رومی را که در آن نواحی بودند مغلوب ساخته بود قیصر کار اورا در عرض پنج روز تمام کرد وآن ولایات را دوباره در تحت تسلط درآورد و برای نقل این وقایع عبارتی برای مجلس سنا نوشته که بواسطهٔ کمال ایجاز و اختصار معروف است وآن عبارت فقط سه کلمه و معنی آن اینست (آمدم دیدم فتح کردم) (۴)

بعد از فراغت از کار آسیا قیصر بروم رفت مجلس سنا باو رتبهٔ دیکتاتور داده بود که بعضی فتنه و فسادها را که در روم تولید شده رفع نماید ولی بر خلاف ترقب عموم مردم در صدد قتل وآزار مدعیان و مخالفین خود بر نیامد وچون کارروم فیصل یافت عازم افریقا گردید زیرا که جمعی از طرفداران پمپه بعد از جنك فارسال بافریقا رفته استعدادی برای خود فراهم آورده و ژوبا (۵) پادشاه نومیدی هم بایشان ملحق شده بود قیصر

(1) Clèopâtre (2) Pharmace (3) Cappadoce (4) Veni, vidi, vici (5) Juba

در نزدیکی شهر تاپسوس (۱) ایشانرا مجبور بمحاربه کرده کاملا مغلوب ساخت رؤسای آن جماعت همه کشته شدند یا محض اینکه گرفتار دشمن نشوند خود را بقتل رسانیدند فقط پسر پمپه فرار کرده باسپانیا رفت (سنه ٤٦)

از جمله اشخاص معتبری که درین موقع خود را هلاك کردند کاتن بود و او از اعقاب کاتن معروف سابق الذکر و مانند او در صدد حفظ آداب و رسوم قدیمه ودلتنك بود از اینکه سرداران روم قدرت فوق العاده پیدا کرده واختیارات را تقریباً از سنا سلب نموده اند در اواخر امر برای حفظ مقامات سنا و ترتیبات سابقه کاهی طرفدار قیصر و زمانی حامی پمپه بود بعد از غلبهٔ قیصر برپمپه کاتن بافریقا رفت ودر شهر اوتیك (۲) بنای مخالفت کذاشت ولی چون مقاومت با قیصر میسر نبود مصمم هلاك خویش شد اعیان رومی را که در آن شهر بودند تماماً روانه کرد انکاه شب دوستان خودرا دعوت نموده باکمال آرامی و متانت با ایشان مفاوضات فلسفی کرد و غذا خورد وهنکام خواب چون میهمانان رفتند برختخواب رفت ومشغول خواندن تحقیقات افلاطون در بقای نفس کردید در ضمن مطالعه ملتفت شد که پسرش شمشیر اورا برداشته و دور کرده آنرا مطالبه نمود و پسر را ملامت کرد که حربه را از من دور میکنی تا در دست

(1) Thapsus (2) Utique

دشمن عاجز مانم پس چرا دستهایم را بپشت نمی‌بندی چون شمشیرش را دادند کفت اکنون مالك نفس خود شدم آنکاه مطالعه را تمام کرده خوابید وقت طلوع صبح بیدار شد و شمشیر را بشکم خود فرو برد طبیب آوردند و زخم را بستند لکن خود دوباره آنرا باز کرد و در حال جان بداد و محض تمیز دادن او از کاتن قدیمی بمناسبت مکانی که در آنجا درکذشته او را کاتن اوتیك لقب دادند

باری بعد از اتمام عمل افریقا قیصر بروم برکشت و تشریفات چهار نصرت برای خود فراهم آورد یکی برای غلبه بر ورسن ژتوریکس دوم محض فیروزی در مصر سیم بجهت مقهوری فارناس چهارم برای غلبه بر ژوبا پس ضیافتی عظیم بمردم روم داد که تقریباً شصت هزار خوانچه چیده بود وبهریك از لشکریان خویش پنجهزار درهم بخشید و بهر نفر از افراد مردم روم نیز صد درهم و مقداری کندم و روغن عطا کرد

آخرین جنك قیصر دراسپانیا بود باین معنی که پسران پمپه با بقایای عساکر او و مغلوبین افریقا و جمعی از اشخاص متفرقه لشکری ترتیب دادند و آغاز خودسری کردند قیصر باسپانیا رفت و یکچند آن جماعت بجنك و کریز اورا معطل نمودند

عاقبت در موندا (۱) محاربهٔ واقع شده مخالفین مغلوب و متفرق گردیدند و از آن پس برای قیصر منازعی باقی نماند (سنه ٤٥)

(دیکتاتور قیصر وعاقبت کار او) مدت چهار سال و نیم قیصر در روم صاحب اختیار تام بود لکن بر حسب ظاهر هیچیك از مشاغل و مناصب قدیم را موقوف نکرده و مجلس سنا وانجمن ملی را منسوخ ننموده ملت روم باو رتبهٔ دیکتاتور داده و این قدرت را ابتدا بنا بود یکسال دارا باشد بعد اسباب فراهم آورد که ده ساله شد وعاقبت مردم رأی دادند که قیصر مادام العمر دیکتاتور باشد آنگاه حق حکم بجنگ وصلح را هم باو دادند همچنین اختیارات وکلای رعایا وحق تعیین نصف صاحبان مشاغل ومناصب را نیز دارا گردید سایر صاحبان مشاغل را هم که ملت انتخاب میکرد میبایست از اشخاصی باشند که او تصدیق نماید مشاغل سانسور را نیز قیصر اختیار کرد و باین عنوان بسیاری از اشخاص را سمت سناتوری داد وآن مجلس برای او احترامات و مزایای فوق العاده قرار داد چنانکه مجسمهٔ او را ساختند و باو حق دادند که تاجی از شاخهٔ درخت غار دائماً داشته باشد و بر تختی از طلا جلوس کند وجامهٔ ارغوانی بپوشد و بر روی مسکوکات تمثال او را نقش کردند ولقب پدر وطن باو دادند امور مالیه وعدلیه و دینیه ولشکر همه بدست قیصر آمده ودرحقیقت

(1) Munda

پادشاه بود الا اینکه عنوان سلطنت نداشت و بسیاری معتقد بودند که او طالب این عنوان نیز هست دریکی از اعیاد در حینی که قیصر در صفهٔ مقابل انجمن ملت جلوس کرده آنطوان (۱) که کنسول بود تاجی باو تقدیم کرد که بر سر گذارد از حضار معدودی صدای تحسین بر آوردند واز عموم اثر شادی و تصدیق ظاهر نشد و قیصر تاج را باشارهٔ دست دور نمود آنوقت مردم فریاد شادی بر آوردند قیصر دانست هنوز رومیان بترتیب جمهوری مایل هستند و بعنوان سلطنت او راضی نمیشوند لهذا برای اینکه تغییر حال و رأی در مردم دهد مصمم شد بعنوان انتقام خون کراسوس بایران لشکر کشی نماید و با دولت اشکانی محاربه کند بلکه همان طریقی که اسکندر مقدونی پیمود به پیماید تا جادهٔ سلطنت برای او کوبیده شود

اما بسیاری از بزرگان روم حتی آنها که برآوردهٔ قیصر بودند از فرمانبرداری و زیردستی نسبت بقیصر که یکی از افراد ایشان بوده واکنون ازهمه مقتدرتر شده دلتنك بودند واو را جبار و ستمکاری میدانستند که ترتیب دولتی قدیم روم را بهم زده و آزادی را از رومیان سلب نموده و بنابرین قریب شصت نفر ازاعضاء سنا برای قتل او اتفاق کردند و معتبرین ایشان دو نفر بودند یکی موسوم به بروتوس (۲) که قیصر باو محبت مخصوص داشت دیگری

(1) Antoine (2) Brutus

کاسیوس (۱) که بعد از کشته شدن کراسوس در حفظ مملکت سوریّه در مقابل دست اندازیهای اود پادشاه اشکانی کفایت ظاهر ساخته بود باری متفقین قتل قیصر عزم کردند کار او را روز پانزدهم ماه مارس در مجلس سنا بسازند از قرار مذکور بعضی علائم و اشارات هم بطرق عادی یا فوق العاده بر قیصر خطر ناك بودن روز مزبور را معلوم کرده بود لکن او ملتفت نشد یا اعتنا نکرد و روز پانزدهم ماه مارس چون بمجلس سنا رفت متفقین دور او جمع شدند در صورتیکه زیر لباس خنجرها پنهان داشتند یکی از ایشان درخواستی از او کرد سایرین بعنوان تأیید خواهش آنشخص نزدیك او رفتند و خنجرها را کشیده ببدن او فرو بردند و از قراری که منقول است ابتدا قیصر میخواست مدافعه کند لکن چون دید بروتوس هم که رفیق خاص اوست خنجر بروی او کشیده فریاد برآورد که (تو نیز ای فرزند من) آنگاه جامه بر سر کشید و تسلیم قاتلین گردید (سنه ٤٤) قیصر در زمان صاحب اختیاری خود بعضی اصلاحات و تغییرات درامور داده واقدامات دیگر هم درنظر داشت از آنجمله تغییری که در ترتیب ایام وشهور رومیان داده قابل ذکر است وشرح آن اینکه رومیها تا آنزمان ماه قمری را مأخذ سنوات خود میگرفتند وچون دوازده ماه قمری یکسال صحیح نمیشود گاه‌گاه یکماه بر

(1) Cassius

دوازده ماه اضافه میکردند تا شهور با فصول چندان اختلاف نیابد لکن در آن سنوات بواسطهٔ انقلاب واغتشاش در این باب غفلت ومسامحه شده و ابتدای سال متجاوز ازدو ماه اختلاف یافته بود قیصر با منجمین مصری در این باب مشاوره کرد وسال چهل و پنجم قبل‌از میلادرا حکم کرد چهار صد و چهل و پنج روز بگیرند واز آن ببعد سال شمسی را مأخذ قرار داده آنرا سیصد وشصت و پنج روز و ربع حساب کنند از آنزمان ماه پنجم سال را رومیان باسم قیصر خوانده وآن هنوز در السنهٔ فرنگی معمول است (۱) (آنطوان واکتاو) مردم روم چون قیصر را دوست میداشتند از قتل او رنجیده بمرتکبین این جنایت تهدیدات کردند وطرفداران قیصر قوت قلب یافتند واز معتبرین ایشان یکی آنطوان سابق الذکر بود که رتبهٔ کنسولی داشت دیگر لپید (۲) که رئیس سواران بود این دو نفر جماعتی از سپاهیان جمع کرده نوشتجات و اموال قیصر و خزانهٔ دولت را در تصرف خود در آوردند و صاحب اختیار روم شدند و بر ضد مخالفین قیصر متفق گردیدند ابتدا

(1) Juillet باید دانست که
اسم شخصی قیصر Julius بوده وقیصر César اسم خانوادهٔ اوست و چون اولین امپراطورهای روم از خانوادهٔ قیصر بوده این لفظ بعدها لقب سلاطین روم شد اما ماه پنجم از شهور رومی باسم شخصی قیصر منسوب شده وکلیهٔ ترتیب مذکور را که در شهور و سنوات داده فرنگیها باسم شخصی او منسوب کرده Calendrier Julien گویند

(2) Lépide

مجلس سنا میخواست قیصر را ستمکار بخواند وترتیباتی را که او داده منسوخ و باطل کند لکن بعد برای جلو کیری از فتنه و انقلاب رأی داد که باید عفو عمومی کرد یعنی احکام قیصر مصدّق ومجری شود و مخالفین او هم معاف باشند ولی انطوان در حضور عامه وصیت نامهٔ قیصر را قرائت کرد معلوم شد اموال خود را بخواهر زادهٔ خویش اکتاو (۱) واکذار کرده وعمارت و باغهای خود را بملت تقدیم نموده و بهر یك از افراد ناس هم مبلغی بخشش کرده است مردم از شنیدن این وصیت نامه بیشتر نسبت بقاتلین قیصر خشمناك شدند و چون موقع رسید که حسب الرسم جسد قیصر را بسوزانند جمعیت بمجلس سنا ریخته آنرا آتش زدند ویکی از وکلای رعایا را بقتل رسانیدند و مخالفین قیصر مجبور شدند از روم فرار کنند کاسیوس بسوریه وبروتوس بمقدونیه رفت و بین فریقین یعنی طرفداران قیصر وقاتلین او محاربه شروع شد

اما وارث قیصر یعنی اکتاو که خواهر زادهٔ او بود جوانی بود نوزده ساله علیل و رنك پریده چندان شجاعت و رشادت نداشت اما بلند همت و با حزم بود چون بروم آمد و خواست اموال قیصر را تصرف کند نقدینه را آنطوان ضبط کرده و از ادای آن ابا میکرد لهذا اکتاو املاك قیصر واموال خود را فروخته

(1) Octave

مبلغی هم قرض کرد و با آن پول برای خویش تهیهٔ ده هزار نفر لشکر نمود واز آنجا که پیش از آنطوان بسپاهیان خود وعدهٔ احسان میکرد جماعتی از اتباع آنطوان هم باو ملحق شدند در این حال اکتاو اظهار خدمتکذاری بمجلس سنا کرد وچون آنطوان بمحاربهٔ یکی از قاتلین قیصر به کل پشت کوه رفته بود مجلس سنا اکتاو را مأمور نمود که بدفع آنطوان پردازد ودرین موقع سیسرن خطیب معروف که سابقاً شرح حال او مذکور شده از اکتاو تقویت کامل کرد یعنی خطابه ها برضد آنطوان انشاد نمود و بمناسبت اینکه دمستن (۱) خطیب مشهور یونانی برضد فلیپ پدر اسکندر خطبه هائی انشاد کرده که معروف به فلیپیك (۲) میباشد این خطب سیسرن هم بهفیلیپیك موسوم شده باری اکتاو درشهر مدن (۳) آنطوان را مغلوب ساخت و او فراری شد و مجلس سنا بملاحظهٔ اینکه دیکر احتیاجی به اکتاو ندارد فرمانفرمائی را از او سلب کرد واحتراماتی که شایستهٔ او بود منظور نداشت لکن لشکریان راضی بفرمانفرمائی دیکری نشدند وهمراه اکتاو ماندند وبا او بروم رفتند و آنجا مردم را وا داشتند تا اکتاو را به کنسولی منتخب نمودند

(رجال ثلاثه) در این ضمن لپید وحکام اسپانیا وکل باعساکر خود به آنطوان ملحق کردیدند واو با جمعی کثیر بایطالیا آمد آنکاه اکتاو و آنطوان ولپید مصمم شدند که با یکدیکر شریك

(1) Démosthène (2) Philippiques (3) Modène

ومتفق شوند پس با یکدیکر ملاقات کردند وترتیبات کار خودرا دادند وقرار دادرا بلشکریان خویش معلوم نمودند و آنها هم تصدیق کردند آنکاه بروم رفته ملت روم را نیز وادار کردند تا ترتیبات ایشانرا تصویب نمودند وقرار برین شد که آن سه نفر رسماً برای ترتیب امور دولت جمهوری عنوان رجال ثلاثه داشته باشند و این نوبت دویم بود که تشکیل رجال ثلاثه در روم داده میشد الا اینکه نوبت اول اتفاق رجال ثلاثه رسمیت نداشت باری رجال ثلاثه حق داشتند از خزانهٔ دولت پول برداشته بلشکریان خود انعام بدهند وبموجب قانون یعنی رأی ملت قرار برین شد که هیجده کلنی برای عساکر قدیمی تأسیس شود یعنی در هیجده شهر ایطالیا املاك مردم را ضبط کرده بلشکریان واکذار کنند پس از آن رجال ثلاثه صورتی دادند از اشخاصی که میبایست مجازات شوند وبقتل برسند وهرکس سر یکی از آن اشخاص را می آورد مبلغی انعام میکرفت و البته در این مورد هر یك از رجال ثلاثه دشمنان شخصی خودرا صورت داده بودند چنانکه آنطوان بواسطهٔ خطابه های فلیپیك که سیسرن بر ضد او خوانده بود با آن مرد بزرك دشمن شده واسم اورا در فهرست اشخاص واجب القتل قرار داده بود لهذا آن نادرهٔ عصر بقتل رسید وسرش را برای آنطوان بردند واو بی اندازه شاد شد و حکایت کرده اند که زوجهٔ آنطوان زبان سیسرن را باسوزن سوراخ کرد بعد آن سررا درفوروم بصفهٔ نطق آویختند ومردم بتماشای او رفته برعاقبت کار او کریستند

رجال ثلاثه در روم وجانب مغرب تسلط کامل داشتند لکن ناحیهٔ مشرق در تصرف قاتلین قیصر بود یعنی کاسیوس در آسیا وبروتوس در مقدونیه هریك لشکر عظیمی داشتند لهذا آنطوان واکتاو با هشتاد هزار پیاده وبیست هزار سوار بمقدونیه رفتند وکاسیوس هم به بروتوس ملحق شد ودر جلکهٔ شهر فلیپ (۱) اردو زدند اردوی رجال ثلاثه آذوقه نداشت وبنا برین مصلحت کاسیوس و بروتوس این بود که در جنك تأخیر کنند تا قحط کار دشمنان ایشانرا بسازد لکن از لشکریان خود مطمئن نبودند و میترسیدند که طول زمان آنهارا بجانب دشمن بکشاند لهذا دو نوبت در فلیپ جدال واقع شد دفعهٔ اول بروتوس سپاه اکتاو را منهزم کرد لکن آنطوان کاسیوس را مغلوب ساخت واردوی اورا متصرف شد وکاسیوس خودرا کشت دفعهٔ دویم لشکر بروتوس نیز مقهور شد وبروتوس هم خودرا بهلاکت رسانید (سنه ۴۲) (۲)

(1) Philippes

(۲) این بروتوس خواهر زاده وداماد کاتن اوتیك و مردی باغیرت ونجیب وعالی همت بوده بعقیدهٔ بعضی نسبش به آن بروتوس که تارکن را ازروم اخراج کرد و تأسیس جمهوری نمود میرسیده بهر حال طالب آزادی وطن وملت خویش بوده وبهمین ملاحظه بقتل قیصر که دوست خاص او بود راضی شد لکن دراینوقت که دید آن قتل نفس بیفایده شد ومقصودی که اوداشت بعمل نیامد پشیمان شده کلماتیکه دلالت بریأس از روزکار وپیشرفت نیات حسنه میکرد ادانمود که ازجمله کفت ای تقوی تواسمی بی معنی هستی ومن ترا حقیقت پنداشتم بعدها بروتوس وکاسیوس را آخرین رومیان لقب دادند یعنی آنها آخر کسانی بودند که صفات حسنهٔ رومیان قدیم را داشتند

رجال ثلاثه چون بی منازع شدند ایالات را مابین خود تقسیم کردند افریقا را لپید ضبط کرد اکتاو در ایطالیا ماند آنطوان بمشرق رفت که برای ادای اجرت وانعام سپاهیان تحصیل پول نماید و آنزمان کار بر مردم سخت شده بسیاری از ملاکان از املاك خود محروم گردیده ودوچار افلاس شده خزانهٔ دولت خالی وعموم ناس مبتلا بفقر وفاقه وحتی مردم روم گرفتار قحط و غلا بودند زیرا که در آن اوقات یکی از پسران پمپه موسوم به سکستوس پمپه (۱) در سیسیل برای خود تهیهٔ سفاین کرده در دریا تسلط یافته مانع میشد از اینکه گندم از سیسیل وافریقا بروم حمل شود از آنطرف اکتاو و آنطوان چون از ابتلای دشمنان آسوده شده بودند کم کم باهم بنای نا سازکاری را گذاشتند لکن لشکریان ایشان راضی بمحاربه نبودند ایشانرا مجبور کردند که درشهر برندیزی (۲) کار را باصلاح بگذرانند آنطوان خواهر اکتاو را تزویج نمود و ولایات را با برادر زن خود قسمت کرد بعد از آن باز رومیان آن هر دو را وا داشتند تا با سکستوس پمپه مصالحه نمایند لهذا در رأس میزن (۳) باهم ملاقات کردند وفرمانفرمائی سفاین وسواحل را به سکستوس پمپه وا گذار نمودند و وعده دادند که حکومت یونان را هم باو بدهند واسباب کنسولی او را نیز فراهم آورند لکن این قرار داد دوام نکرد یعنی

(1) Sextus Pompée (2) Brindisi یا Brindes (3) Misène

آنطوان و اکتاو بوعده های خود وفا نمودند و باو حمله بردند وسفاین او را تلف کردند وسکستوس پمپه به آسیا گریخت و آنجا گرفتار شده بقتل رسید لشکری در مسین (۱) داشت لپید آنرا ضبط کرده خواست جزیرهٔ سیسیل را هم برای خود نگاه بداود اکتاو باردوی او رفت و سپاهیان او جانب او را رها کرده تابع اکتاو شدند ولپید بیکس شد ودست از کار کشید وگوشه‌گیری اختیار نمود آنگاه صاحب اختیاری دولت روم خاص دو نفر شد اکتاو در مغرب وآنطوان در مشرق (سنه ۳۶)

(آنطوان وکلئوپاتر) بعد از جنك فیلیپ چون آنطوان به آسیا آمد در طرسوس (۲) کلئوپاتر ملکهٔ مصر را احضار نمود بواسطهٔ اینکه مشارالیها به بروتوس وکاسیوس کمك کرده وآنطوان میخواست از او مواخذه نماید اما کلئوپاتر زنی بود در غایت حسن وجمال خوش رفتار و شیرین کلام با صباحت و ملاحت سابقاً قیصررا فریفتهٔ خود نموده و از او پسری هم داشت دراین موقع نیز آنطوان را مفتون وشیفتهٔ خویش گردانید ازقراری که حکایت کرده اند وقتیکه کلئوپاتر بملاقات آنطوان رفت سوار سفینهٔ بود که بادبانهای ارغوانی و پاروهای نقره و دنبالهٔ از طلا داشت وخدمهٔ او مشغول نواختن چنك ونی بودند و آن نغمات را با صوت آب دریا وفق میدادند وخود ملکه بطوری که ونوس (۳)

(1) Messine (2) Tarse (3) Vénus

(زهره) ربة النوع جمال را تصویر مینمودند لباس پوشیده و در زیر سراپردهٔ زر دوزی شده دراز کشیده وپسران زیبا ودختران رعنا در اطراف او خدمت میکردند و عود وعنبر میسوختند وهوا را معطر میساختند باری آنطوان دل داده از دنبال ملکهٔ دلفریب باسکندریه رفت و درآنجا چندین ماه بعیش و عشرت پرداختند گویند کلئوپاتر همواره ملازم آنطوان بود و با او بازی و شرب میکرد و در موقع شکار وحتی مشقهای نظامی‌هم همراه اومیرفت وشبها آنطوان بلباس خادم وملکه بلباس خادمه درآمده درکوچه های اسکندریه گردش میکردند و با مردم آمیزش مینمودند و ترتیب زندگانی‌داده بودند که آنرا تقلید نکردنی (۱) مینامیدند وحتی الامکان مخارج گزاف میکردند در مطبخ آنطوان درآن واحد هشت‌گراز بسیخ میکشیدند که هر وقت غذا طلب کنند یکی ازآنها پخته وحاضر باشد کلئوپاتر یك نوبت برای اینکه خوراك گرانبهائی کرده باشد مرواریدی سنگین قیمت را در فنجانی سرکه انداخته حل نمود و نوشید خلاصه آنطوان مدتی در اسکندریه بطریق مذکور وقت تلف کرد و اکتاو درایطالیا مشغول استحکام کار خود و اضمحلال قوای آنطوان گردیدلهذا مشارالیه مجبوراً ازملکه مفارقت کرد ملاقات برندیزی وسایر وقایع سابق الذکر واقع شد آنگاه آنطوان که خود را صاحب اختیار مشرق میدانست عازم جنك

(1) La vie inimitable

با دولت اشکانی گردید

(لشکر کشی آنطوان بایران) هنگامی که آنطوان در مصر بسر میبرد پاکور پسر ارد پادشاه اشکانی درخاك روم بنای تاخت وتاز گذاشته تمام سوریه وفلسطین را مسخرکرد ویکنفر سردار رومی که بخدمت پادشاه اشکانی درآمده بود آسیای صغیر را گرفت چنانکه تمام متصرفات آسیائی روم بدست اشکانیان افتاد

چون آنطوان از اسکندریه بایطالیا رفت سرداری به نیابت خود بدفع اشکانیان فرستاد و او پیشرفت کرده اشکانیان را مغلوب نمود و پاکور کشته شد و رومیان مجدداً مالك ولایات‌آسیائی خود شدند ضمناً ارد را پسرش فرهاد چهارم بقتل رسانید و آنطوان عازم گردید که بممالك اشکانیان دست اندازی نماید هم تلافی تعدیات ایشانرا بکند هم اگر ممکن شود ازین جانب مملکت ستانی کند و براعتبارات خود بیفزاید و بنظر رومیان در مقابل اکتاو که رقیب او بود آبروئی تحصیل نماید لهذا با صد هزار نفر قشون بطرف ایران حرکت کرد واز راه ارمنستان وارد آذربایجان شد وپادشاه ارمن هم با او همدستی نموده سیزده هزار نفر باو کمك کرد و آنطوان بمحاصرهٔ قلعهٔ معتبری که ظاهراً در ناحیهٔ خمسه واقع بوده آمد لکن در این مورد تعجیل کرد وقسمتی از لشکر خودرا باآلات وادوات محاصره و محاربه عقب گذاشت وآن جماعت گرفتار فرهاد چهارم شده مغلوب وهلاك گردیدند وآلات وادوات

ایشان نیز بجنك پادشاه اشکانی افتاد پادشاه ارمن چون چنین دید دست از مظاهرت آنطوان کشیده بملك خود مراجعت کرد و سردار رومی کار خویش را مشکل دید ومراجعت را اولی دانست لکن در این باز کشت نیزازسختی راه وسردی هوا وکمی آذوقه و مخصوصاً تعرّض دائمی سواران پارت صدمات فوق العاده کشیدقریب یك ماه طی طریق نمود تا برود ارس و خاك ارمنستان رسید ودرین مدت بیست وچهار هزار نفر از لشکریانش تلف شدند وبعداز آن هم تا وقتیکه بفنیقیه وارد شد باز هشت هزار نفر بهلاکت رسانید (سنه ٣٦)

(جنك اکسیوم) علت عمدهٔ مصائبی که به آنطوان وارد آمد عشق او به کلئوپاتر بود وباینواسطه در کارها عجله داشت ومیخواست زود دوباره خود را باو برساند وهمین کار را هم کرد وباسکندریه رفت و زوجهٔ خود را که خواهر اکتاو بود از آمدن نزد او ممنوع نمود و درمصر بشیوهٔ سلاطین مشرق زمین لباس پوشید وتاج برسر کذاشت وسکهٔ ضرب کرد که صورت خود او وملکهٔ کلئوپاتر روی آن منقوش بود و حتی روزی دو تخت طلا نصب نمود بر یکی ملکه را نشانید و روی دیگری خود جلوس کرد و کلئوپاتر را ملکهٔ سلاطین یعنی شاهنشاه خواند وپسران او وا پادشاه نامید و کفت مملکت ارمنستان و ممالك اشکانیان و سوریه وسیلیسی وفنیقیه را بایشان بخشیدم واین اول دفعه بود که سرداری

رومی ولایات رومی را باجانب می‌بخشید

مردم روم از حرکات آنطوان نهایت غضبناك شدند واکتاوهم که در صدد تخریب کار او بود اتش را دامن میزد وصیت نامهٔ انطوان را بجنك آورد و در مجلس سنا قرائت کرد ومعلوم شد بخششهائیکه زبانی کرده در وصیت نامه نیز مقید نموده و بعلاوه توصیه کرده که اورا در روم دفن نکنند بلکه در اسکندریه باکلئوپاتر دریك مقبره بکذارند باری چون مردم روم را خوب از انطوان رنجانید و تهیهٔ محاربه را هم دید دست بکار شد وعنوان جنك را باکلئوپاتر قرار داد

آنطوان نیز پانصد سفینهٔ جنکی وصد هزار پیاده و دوازده هزار سوار فراهم کرد وباتفاق کلئوپاتر بیونان رفت که در فصل بهار بایطالیا لشکر کشی نماید اما اکتاو سپاه خود را بیونان برد و بانطوان حمله نمود لشکر انطوان زیادتر از اکتاو بود ومصلحت او چنین اقتضا میکرد که در خشکی محاربه واقع شود لکن میل ملکه بجنك دریائی بود وانطوان از متابعت خواهش او چاره نداشت در مقابل راس اکسیوم (١) مصاف در کرفت سفاین اکتاو عدداً کمتر اما سبك تر و چالاك تر و اجزاء بحریّهٔ اوهم بهتر بودند و در هنکامهٔ جنك ناکاه انطوان دید سفاین کلئوپاتر شراع کشیده رو بجنوب میروند و ملکه فراری شده چون

(1) Actium

طاقت مفارقت اورا نداشت دنبال او رفت و لشکرش بی سردار مانده به اکتاو ملحق گردیدند و جنك بانتها رسید (سنه ۳۱ قبل ازمیلاد)

اکتاو انطوان را باسکندریه تعاقب کرد و در آنجا انطوان بواسطهٔ عدم همراهی سپاهیان نتوانست مقاومت نماید و عاقبت خود را بقتل رسانید وکلئوپاتر گرفتار اکتاو شد

از قرار مذکور ملکه میخواست اکتاو راهم بدام حسن خود گرفتارنماید لکن مشارالیه سخت دلی کرد و درمقابل او سکوت اختیار نمود بعد از آنکه تمام بیانات اورا شنید جوابداد ای زن دل قوی دار که آسیبی بتو نخواهد رسید کلئوپاتر دانست تیر او بسنك آمده و اکتاو میخواهد او را در روم جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد لهذا عزم کرد عمر خودرا بسر رساند و چون مراقب اعمال او بودند و هیچگونه وسیلهٔ برای استخلاص از دنیا بجهت او نمیگذاشتند اسباب فراهم آورد که سبدی انجیر برای او بردند و در زیر انجیرها ماری پنهان کردند و ملکه مار را واداشت تابازوی او را گزید و از هیبت عقوبتی که در پیش داشت رهانید اکتاو پسرهای اورا هم بقتل رسانید و اموال او را ضبط کرد و مصر را نیز جزء ایالات روم قرار داد و سلطنت را از آن مملکت بر انداخت

(ختم جمهوری روم) چون اکتاو بکلی بی منازع شد به

تنهائی صاحب اختیار دولت روم گردید و هر چند اقتداری که بموجب عضویت در هیئت رجال ثلاثه داشت منقضی شده لکن بواسطهٔ اعتباراتیکه حاصل نموده بدون هیچ گونه عنوان قدرت را دارا بود چون بروم مراجعت کرد در معبد ژانوس را بست واز آنجا که مردم از طول مدت محاربات ونزاعهای داخلی ملول شده بودند از برقراری صلح وامنیت شاد شدند و اورا باشوق و ذوق پذیرائی کردند قیمت اراضی بالا رفت و نرخ مرابحه که بصد دوازده رسیده بود بصد چهار تنزل نمود ومجلس سنا حکم کرد اسم اورا در دعا ونماز ذکر کنند و برای اطاعت او قسم یاد نمایند وباو اجازه داد در جلوخانهٔ خود تاجی از شاخهای غار بگذارد ولقب امیر سنا اختیار کند واین لقب را بکسی میدادند که در مجلس سنا مقدم بر هر کس تکلم میکرد

اکتاو باجرای شغل سانسور پرداخت و حال آنکه چهل سال بود این عمل متروك مانده پس فهرست سناتورها وراکبین را جرح و تعدیل کرد و در آن موقع عدد افراد ملت روم به هشت کرور نفر رسیده در صورتیکه چهل سال قبل از آن کمتر از یك کرور بود بعبارة اخری دراین زمان تمام سکنهٔ گل پیش کوه جزء ملت روم شده بودند

اکتاو محض حفظ ظاهر پس ازانجام وظایفه خود اقتداریکه داشت به مجلس سنا تفویض نمود لکن آن مجلس از او استدعا کرد

که کناره نکنند و باز همان اقتدارات را داشته باشد پس رسماً فرمانفرمائی کل عساکر و حکومت ایالات را باو واگذار نمود وعنوان امپراطور (۱) باو داد ومعنی این کلمه در آنزمان فقط فرمانفرما بود ومعنی حالیه را نداشت وباز برای اینکه اورا تفخیم مخصوص کرده باشند لقب تازهٔ برای او وضع کردند و آن کلمهٔ اکوست (۲) بود که بمعنی معظم میباشد وجزء اسم اکتاو گردیده است پس برحسب ظاهر عناوین و مشاغل و مناصب سابقه دولت روم ومجلس سنا ومجلس ملی بجای خود باقی است لکن اکتاو اکوست با لقب امپراطوری و فرمانفرمائی کل قشون رئیس مطلق دولت ودر واقع سلطان میباشد جمهوری و تسلط سنا از میان رفته ودولت روم سلطنتی وامپراطوری شده است

فصل هیجدهم

اکوست و ترتیب دولت امپراطوری

اکوست بعد از جنك اکسیوم باز مدت چهل سال مملکت داری کرد و ترتیبات دولت امپراطوری را کامل نمود قدرت او باندازهٔ یك سلطان مطلق بود لکن همواره از قبول عنوان سلطان و دیکتاتور بلکه از اختیار اسباب ولوازم ظاهری سلطنت نیز احتراز میکرد و از ترس اینکه رومیها رنجیده او را هم مثل قیصر بقتل رسانند همیشه مثل یکنفر کنسول ساده راه میرفت با آنکه حق

(۱) Imperator (empereur) (2) Auguste

داشت لباس سرداری بپوشد درشهر روم جز لباس متعارفی دربر نمیکرد و نمیگذاشت اورا آقا وخداوندکار بخوانند چون بمجلس سنا میرفت مثل یکنفر سناتور قرار میگرفت و رأی میداد و بمجلس ملی هم حاضر میشد و کسانی را که میخواست بمشاغل و مناصب منتخب شوند خود بمردم معرفی وخواهش میکرد که برای ایشان رأی دهند در دیوانخانه برای شهادت دادن مثل افراد ناس حضور بهم میرسانید و وکلا را مانع نمیشد از اینکه از او بدگوئی نمایند بطور ساده زندگی میکرد پارچهٔ لباس او را بر وفق رسوم قدیمه زنهای خانه اش می بافتند ورود بمنزل او تشریفات و رسوم نداشت و هرکس را که میخواست باو عرضی کند و مطلبی اظهار بدارد میپذیرفت روزی کسی میخواست عریضهٔ باو بدهد میلرزید وفروتنی میکرد اکوست باو گفت مگر با فیل روبروشدهٔ که این قسم رفتار میکنی

اکوست پسر نداشت اما ابتدا خویشان متعدد دارا بود از آنها هم کسانیکه ممکن بود جانشین او شوند همه قبل از خود اومردند و فقط پسر زن او تیبر (۱) باقی ماند و جانشین اوشد

اکوست مردی علیل وضعیف بود بجنك وشکار هم میل نداشت و خود بفرماندهی عساکر نمیپرداخت واینکار را غالباً بیکی از اعضاء خانوادهٔ خویش تفویض میکرد و کسانیکه بیشتر در اینکار

(1) Tibère

باو کمك کرده تیبر سابق الذکر است و آکریپا (۱) که از رفقای طفولیت او بود و داماد او شد و میخواست جانشین خود قرار دهد دیکر دروزوس (۲) که او نیز پسر زن اکوست بود و فتوحات نمایان کرده واین هر دو در جوانی مردند و اکوست چون بسن هفتاد و شش رسید مریض شد وتیبر را طلبیده بعضی نصایح و وصایا درباب مملکت داری باو کرده درکذشت (سنه ۱٤ بعد از میلاد)

بعد از وفات اکوست مجلس سنا اظهار کرد که آن مرد در زمرهٔ خداوندان قرار کرفته لهذا معابد برای او تأسیس کردند وکاهنین بجهت آنها تعیین نمودند

(ترتیب دولت امپراطوری) دولت و ترتیبی که اکوست برقرار نمود قریب سیصد سال دوام کرد و آنرا دولت علیا (۳) مینامند وبنای آن براینکه قدرت مطلق بدست یکنفرباشد که امپراطور یعنی فرمانفرما نامیده میشود و امپراطور لقب قیصر هم دارد بعبارهٔ اخری اسم خانوادهٔ اولین امپراطور لقب جمیع ایشان کردیده اوکوست که بمعنی معظم است و پرنس (٤) که بمعنی مقدم میباشد نیز ازالقاب او بوده وتمام اختیاراتی که سابقاً بصاحبمنصبان ورجال مختلفه و بملت راجع بود بامپراطور تسلیم شده و آن اجمالا ازاستقرار است

(1) Agrippa (2) Drusus (3) Haut Empire (4) Prince

قدرت پروکنسولی یعنی فرماندهی تمام افواج وتسلط برتمام ولایات

قدرت وکالت رعایا که در واقع باینواسطه زمام ملت روم بدست امپراطور بود و بموجب آن شخص او مقدس و تعرض ناپذیر میشد و توهین و تعرض باو توهین وتعرض به حشمت ملت روم محسوب میکردید

قدرت پنتیف کبیر یعنی رئیس امور دینی

قدرت سانسور یعنی ادارهٔ امور اخلاقی و ترتیب فهرست اسامی سناتورها وراکبین وافراد ملت وتعیین مراتب ودرجات ایشان

حق دعوت سناتورها بانعقاد مجلس سنا ودعوت ملت بانعقاد مجلس ملی وترتیب امور مالیه که بمنزلهٔ قانون میشد

حق قضا ومحاکمه ودادن احکام و دستورالعملها

اکوست از احداث تغییر وتبدیل شدید ناکهانی احتراز کرد واسامی وعناوین قدیم را منسوخ نمود دولت را همچنان جمهوری (۱) میخواند و برروی بیرقهای لشکر همواره حروف سابقهٔ SPQR که معنی آن (سنا و ملت روم) (۲) میباشد نقش بود لکن تمام اختیارات وقوائی که سابقاً در دست رجال متعدد بود در دست خود کرفت و بجای اینکه مدت اشتغال و صاحب اختیاری او یکسال باشد مادام العمر شد لوازم و نشانهٔ رجال سابق را داشت با علائم ولوازم مذهبی جامهٔ ارغوانی زر دوزی

(1) Respublica (2) Senatus populusque romanus

در بر میکرد وبر تختی ازطلا جلوس مینمود یساولان حامل چوب وتبر مزین بشاخه های غار همراه خود حرکت میداد ودرعمارت خود یکدسته لشکریان بجهت حفظ وجود خویش داشت هرسال برای سلامت او دعاها میکردند و تمام افراد ملت اطاعت او را قسم یاد مینمودند برای خود نوعی از دربار ترتیب داده بود که عبارت بود از جمعی مصاحبین و رفقا ویك دار الشوری و جماعتی از کار کنان وغلامان وآنها را منقسم بسه اداره کرده یکی ادارهٔ مراسلات دیکر ادارهٔ عرایض سیم ادارهٔ محاسبات

مجلس سنا مثل سابق مجمع رجال معتبر متمول دولت بود واکوست برای عضویت آن مجلس مبلغی تمول را که قریب پنجاه هزار تومان بوده شرط قرار داد وببعضی که این اندازه بضاعت نداشتند خود او اعانت کرد تا دارای آن شرط شدند وعدد سناتورها را به ششصد نفر تنزل داد وتعیین آنها هم با خود او بود وآن مجلس در روز های معین در معبدی مخصوص میبایست منعقد شود وامپراطور پیغامهای خویش را بانجا میفرستاد و از مجلس رأی میخواست لکن مجبور بمتابعت ان رأی نبود بعبارة اخری هرچند مجلس سنا باز عالی ترین هیئت ومجمع دولت محسوب میشد لکن مثل سابق صاحب اختیار امور نبود مجلس ملی هم منسوخ نکردید لکن اکوست آنرا برای وضع قوانین منعقد نمیکرد و فقط برای انتخاب صاحبان مشاغل مجتمع مینمود واین امر راهم

بعد از اکوست به سنا واکذار کردند

صاحبان مشاغل سابق بجای خود برقرار بودند اما همه درتحت تسلط وریاست امپراطور کار میکردند وهرچند تعیین ایشان بنابر انتخاب بود لکن داوطلبان آن مشاغل را امپراطور معین میکرد وملت میبایست همان داوطلبان را منتخب کنند و بنابرین در حقیقت صاحبان مشاغل را امپراطور انتخاب مینمود

در سنوات اخیره که رومیها کرفتار انقلابات ونزاعهای داخلی بودند آداب وتشریفات مذهبی مهمل ومتروك مانده وبسیاری ازمعابد خراب شده بود اکوست نسبت بمذهب قدیم رومیان احترام و رعایت کامل منظور داشت وآداب ورسوم مذهبی را تجدید واحیا کرد ومعابد زیاد بنا نمود و بسیاری از معابد سابق را مرمت کرد و در ولایات وممالك خارج هم که بتصرف روم بود بعضی از آداب مذهب رومی را دایر ومعمول ساخت

در بعضی ممالك مشرق که آداب یونانی اختیار کرده بودند از قبیل مصر وآسیای صغیر رسم بود که رجال معتبر را بعد از وفات رتبهٔ خداوندی میدادند و برای آنها معبد برپا میکردند و نوعی پرستش در حق ایشان بعمل میاوردند و بزبان یونانی این کار را اپوتئوز (۱) یعنی رساندن بمقام الوهیت میخواندند ورومیان هم این رسم را برای امپراطورها اختیار کردند وبجهت اکوست مجری داشتند

(1) Apothéose

و بعدها هم دنبالهٔ این رسم کشیده شد چنانکه در عرض سیصد سال چهل نفر امپراطور یا امپراطریس را بمقام خداوندی رسانیدند و تعیین استحقاق امپراطور برای این تجلیل با مجلس سنا بود یعنی بعداز مردن امپراطور سنا بتحقیق وملاحظهٔ اعمال او میپرداخت و گاه میشد که او را جرح مینمودند یعنی مورد ملامت وطعن میپنداشت واعمال واحکام اورا باطل میکرد پس مجسمه های او را میشکستند واسمش را از ابنیه محو وحك میکردند ولی غالباً سنا اعمال امپراطور متوفی را تصدیق مینمود و او را شایستهٔ رتبهٔ الوهیت میخواند پس برای او معبد میساختند و برای آن معبد خدمه و کهنه معین میکردند

رتبه امپراطوری موروثی نبود وامپراطور حق نداشت برای خود ولیعهد تعیین کند و انتخاب امپراطور بامجلس سنا بود لکن غالباً امپراطورها جانشین خود را معین میکردند ومجلس سنا هم آن تعیین را تصویب مینمود و نمیتوانست مخالفت نماید

(ترتیب حکومت ولایات) امتیازبین افراد ملت روم ورعایای روم باز باقی بود مردم شهر روم و مملکت ایطالیا جزء افراد ملت محسوب میشدند و مستقیماً در تحت ادارهٔ مجلس سنا و صاحبان مناصب بودند بموجب قانون داخل کردن سپاهیان در شهر روم ممنوع بود لکن امپراطور که ریاست قشون داشت برای خود موکبی نظامی نگاه داشت وآنها از لشکریان قدیم منتخب

میشدند و دو برابر سایر سپاهیان مواجب میگرفتند و انعامات هم دریافت مینمودند و موسوم به افواج پرتورین (۱) بودند و بواسطهٔ وجود ایشان امپراطور از مردم روم دیگر باکی نداشت علاوه برین اکوست بجهت نظم شهر نیز افواج بلدی ودسته ها برای شبگردی واطفاء حریق ترتیب داده بود ویکنفر ازکارگذاران بعنوان حاکم (۲) شهر مامور حفظ نظم و امنیت و اجرای عدالت در شهر روم و حوالی ان بود

اکوست بنابر عادت قدیم بمردمان فقیر گندم میداد و یکنفر گماشته مخصوص اینکار داشت که آذوقه بشهر برساند و مراقب توزیع آن باشد و در موقع اعیاد بزرك امپراطور شراب وروغن و لباس و پول هم بمردم میداد

ولایاتی که احتیاج بلشکر نداشتند اکوست به سنا واگذار کرد وکافی السابق برای ادارهٔ آنها پرکنسول میفرستادند اما ایالاتی‌را که میبایست درآنجا فوج داشته باشند وهمچنین ولایات سرحدی را اکوست در تحت ادارهٔ خویش نگاه داشت وتمام کارگذاران آن نواحی را خود معین میکرد در هر ایالت یك مأمور (۳) میفرستاد که از جانب او حکومت کند و دارای تمام اختیارات باشد فرماندهی لشکر وحکومت برمردم وگردش کردن ورسیدگی امور مهمه با این حاکم بود واختیارجان سکنهٔ ولایت‌را هم داشت

(1) Cohortes prétoriennes (2) Préfet (3) Légat

در هر ولایت یکنفر یا چند نفر مباشر و محصل مالیات (۱) هم روانه میکرد ودر ولایات کوچك حاکم ومحصل مالیات یکنفر بود برای حفظ ولایات امپراطور قشونی دائمی داشت که داوطلبانه این خدمت را قبول میکردند و غالباً اشخاص فقیر ازافراد ملت روم بودند که این خدمت را محض تحصیل معاش اختیار مینمودند بیست ساله اجیر میشدند و بعضی اوقات بعد از انقضای مدت تجدید نیز میکردند در مدت خدمت مواجبی میگرفتند و درموقع مرخصی انعام و قطعه زمین کوچکی هم بایشان میدادند باینطریق بیست و پنج الی سی لژیون از افراد ملت ترتیب داده شد که هر یك شش هزار نفر و منقسم بافواج و دسته ها بودند بعلاوه از رعایا هم دسته های سوار و پیاده بعنوان قشون معاون (۲) ترتیب داده شده بود که بالباس و اسلحهٔ ولایتی خود جنك میکردند و غالباً چون موقع مرخصی ایشان میرسید جزء ملت روم محسوب میکردند

سپاهیان تا رتبهٔ یوزباشی ترقی میکردند لکن مناصب عالیه ومشاغل مخصوص متمولین و راکبین و سناتورها بود و برای مخارج قشون اکوست یك خزینهٔ نظام تشکیل داده حاصل مالیاتهای جدید را در آنخزینه ضبط میکرد باینواسطه درروم چهار خزینه موجود شد یکی خزینهٔ قدیمی سنا که در معبد ساتورن بود دویم

(1) Procurateur (2) auxiliaires

خزینهٔ نظام سیم خزینهٔ امپراطور (۱) که عایدات ولایات ازقبیل دخل خالصه جات ومالیات متعارفی وگمرکات را در آن ضبط میکردند چهارم خزینهٔ شخصی امپراطور ولی درحقیقت امپراطور تمام خزائن مزبور را بمصرف امور دولتی میرسانید

(کلنیهای رومی) رومیان هر وقت مملکتی را مسخر میکردند و مراقبت آنرا لازم میدانستند جماعتی از افراد ملت را مسلح و مکمل بانجا میفرستادند و ایشان درآن ناحیه استقرار یافته نوعی ساخلوی دائمی تشکیل میدادند واین مهاجرین ومحل اقامت ایشان را کلنی (۲) میگویند

چون مهاجرین بمحل اقامت خود میرفتند ابتدا آداب ورسوم مذهبی لازمه را بعمل می آوردند و باگاواهن خطی را که میبایست حد محوّطه و حصار ایشان باشد رسم مینمودند آنگاه بواسطهٔ خطوط مستقیمه تمام آن محوطه را بچندین اراضی مربع مستطیل منقسم میساختند وهرقسمتی بیکنفر از مهاجرین تعلق میگرفت و او میبایست آنرا تصاحب کند و به کشت و زرع آن پردازد مهاجرین مزبور جزء افراد ملت روم باقی میماندند و حق رأی دادن در انجمنهای روم داشتند وبخدمت نظامی هم مکلف بودند در اوقاتیکه رومیان مشغول تسخیر ایطالیا وگل پیش کوه بودند درآن نواحی کلنیهای چند تأسیس کردند لکن در مأئه اول قبل

(1) Fisc (2) Colonie

از میلاد و هنکام جنکهای داخلی از همه وقت بیشتر کلنی رومی در ممالك مختلفهٔ متعلقهٔ بروم بنا شده و سرداران مخصوصاً کوچ نشین ها را تأسیس میکردند برای اینکه لشکریان قدیمی خویش‌را صاحب ملك و اراضی نمایند وبسیاری ازبلاد قدیمه بوده وهست که اصلا بطریق مذکور بنا شده یعنی کلنی وکوچ نشین رومی بوده است

(محاربات باقبایل وحشی) تقریباً تمام ایالات رومی با قبایل وحشی همسایه بود وآن قبایل مسلح بودند و بتاراج و غارت آبادیهای رومی میامدند و سکنه را باسیری میبردند اکوست عمر خود را صرف مطیع ساختن آن وحشیان و منظم کردن سرحدات نمود برای محفوظ ماندن قسمت شمال ایطالیا ابتداء کوهستانهای الپ را منقاد ساخت بعد تمام ناحیهٔ واقعه در شمال جبال مزبور را تا رود دانوب متصرف شد و دو ایالت رومی از آن تشکیل داد یکی ولایت رسی (۱) که امروز باویر (۲) کفته میشود دیکر ولایت نوریك (۳) که اطریش باشد

دراسپانیا اکوست باقبایل کوهستانی شمال آن مملکت که عبارت ازطوائف استور (٤) و کانتابر (٥) باشند محاربات کرد و ایشانرا مقهور ساخته برای جلوکیری از تجاوزات آنها افواج رومی در نزدیکی آن کوهستان قرار داد

(1) Rhétie (2) Bavière (3) Norique (4) Astures (5) Cantabres

در کوهستان مشرق دریای ادریاتیك که ایلیری (۱) خوانده میشد قبایل جنکجوئی بودند شبیه به البانیهای امروزی (ارنائوط) و نسبت بدولت روم طغیان کرده بودند اکوست بتوسط پسر زن خود تیبرسه سال با ایشان جنك کرده آنها را منقاد ساخت در طرفین دانوب در قسمت آخری رود مزبور قبایلی جنکجو قرار کرفته بودند که شمالیها داس (۲) وجنوبیها طراس (۳) خوانده میشدند اکوست جلکهٔ مابین رود دانوب وجبال بالکان را که بلغارستان و صربستان حالیه باشد متصرف شد وایالت مزی (٤) را تشکیل داد و آن ایالت قبایل داس وطراس را از یکدیکر جدا ساخت

مملکت کل پشت کوه را که قیصر مسخر کرده بود اکوست در تحت ترتیب در آورد وآنرا منقسم بسه ناحیه کرد ودر نزدیکی شهر لیون (٥) که از کوچ نشینهای رومی بود معبدی تأسیس نمود که هر سال مأمورینی از تمام قبایل کل در آنجا جمع شده برای روم واکوست قربانی میکردند واکر مطلبی داشتند از آنجا بعرض امپراطور میرسانیدند

اما مملکت کل همواره مبتلا بتعرضات قبایل ژرمن (آلمان) بود که مابین رود رن (٦) ورود الب (۷) سکنی داشتند ووحشی وجنکجو بودند ومملکت ایشان جنکلی و باتلاقی و خالی از شهر

(1) Illyrie (2) Daces (3) Thraces (4) Mœsie (5) Lyon (6) Rhin (7) Elbe

و آبادی بود اکوست دروزوس پسرزن خویش را با سپاهی عدید بان ناحیه فرستاد و او وحشیانرا از رود رن عقب زد بعد میان خود ژرمنها رفته ایشانرا مغلوب ساخت ودر عرض چهارسال تمام جلکهٔ شمالی را مسخر کرد و برود الب رسید و شاید که اکوست خیال داشته که ناحیهٔ بین رود رن و رود الب را در تصرف خود نکاه دارد وآنرا هم باسم ایالت ژرمانی جزء ایالات روم قرار دهد چنانکه در کنار رود رن محلی معین کرده که تمام قبایل ژرمن میبایست بیایند وبرای روم قربانی کنند همانطور که مردم کل در لیون آمده قربانی میکردند و بعد از آنکه دروزوس درکذشت اکوست برادر او تیبر را به ژرمانی فرستاد واو هم تا رود الب رفت وبرای اینکه سرحدات روم از جانب رود الب بسرحدات طرف رود دانوب وصل شود جز ولایت بوهم (۱) که مسکن قبایل مارکومان (۲) بود چیزی باقی نماند تیبر خواست آنرا هم تسخیر کند لکن مردم ولایت ایلیری که از وضع مالیات کرفتن رومیان شاکی بودند شوریدند و قصد حملهٔ ایطالیا را نمودند وروم بخطر افتاد تیبر از تسخیر بوهم صرف نظر نمود وبدفع آن فتنه پرداخت ودر عرض سه سال بازحمت زیاد آن کار را بساخت وچون رئیس ایشانرا دستکیر کرد ازاو پرسید چرا نسبت بروم عصیان ورزیدی جواب داد رومیها چرا

(1) Bohême (2) Marcomans

برای حفظ کله های خود بجای سك کرك میفرستند

هنکامی که تیبر مشغول آن مهم بود اکوست یکی از منسوبان خود را که واروس (۱) نام داشت بحکومت ژرمانی روانه کرد واو چندان کفایتی نداشت ژرمنها هم بترتیب حکومتی رومیان مأنوس نشده و از ایشان دلتنکی داشتند لهذا بنای عصیان کذاشتند ولشکر روم را تماماً بهلاکت رسانیدند و واروس چون کار را چنین دید خود را مقتول نمود واکوست از این خبر مدهوش کردید و شب در اطاق خویش فریاد میکرد ای واروس افواج مرا باز کردان اما این واقعه جز هلاك لشکر ضرر دیکر بدولت روم وارد نیاورد وژرمنها از مملکت خود تجاوز ننمودند وبعد از اکوست در زمان امپراطوری تیبر باز رومیها در ژرمانی تاخت و تازها کردند وتلافی آن شکست را در آوردند لکن از تملك آن ناحیه صرف نظر نمودند و رود رن را از آنجانب سرحد خود قرار دادند

(سرحدات دولت روم) سابقاً ولایات روم حدود معین منظم نداشت اکوست سرحدات روم را مرتب ومشخص کرد وغالب محارباتی که در زمان او واقع شده برای این بوده که سرحدی پیدا کنند که محافظت آن آسان باشد و حدود دولت روم در آن زمان از اینقرار بود

(1) Varus

از طرف مغرب اقیانوس از سمت شمال دریای مانش (۱)
وورود رن وورود دانوب ودریای سیاه از طرف مشرق صحراهای
عربستان وورود فرات از جانب جنوب صحرای کبیر افریقا
دولت روم آنوقت شامل تمام ممالك اطراف دریای مدیترانه بوده
بدین تفصیل اسپانیا وفرانسه وایطالیا وباویر واطریش ومجارستان
وعثمانی اروپا وآسیای صغیر وسوریه و مصر وتمام قسمت شمالی
افریقا و بنا برین معظم ترین دولتی بود که تا آنزمان دیده شده
واکوست در وقت وفات بجانشین خود وصیت میکرد که از این
حدود تجاوز نکنند و دیکر در صدد بسط خاك روم نباشد
ممالك مزبوره همه جزء ایالات و خاك روم محسوب میشدند و حاکم
رومی داشتند فقط در آسیا بعضی سلاطین از سلسله های قدیم
در خاك روم باقی بودند که عنوان سلطنت داشتند و تبعیت روم می
نمودند ولی آنها هم در مائه اول میلادی همه منقرض شدند وممالك
ایشان نیز حاکم نشین رومی کردید
برای حفظ این ملك وسیع اکوست لشکری ترتیب داد که سابقا شرح
دادیم و ان لشکر را در ممالك پراکنده نمیکرد بلکه در سر حدات
جمع داشت و فرمانده کل لشکری که در ولایتی ساخلو بود حکومت
آن ولایت را هم داشت ومحل محاکمه و دادرسی او در همان جائی
بود که اردوی خودرا قرار داده و اهل و عیال سپاهیان و تجار و .

(1) Manche

کسبه هم آنجا جمع میشدند و باینطریق محل آباد میشد و هر
اردوی رومی مبدل بیك شهر میکردید
از جانب مغرب و جنوب حفظ حدود روم اشکالی نداشت یعنی جز
معدودی کوهستانیهای اسپانیا و غارتکران صحرای افریقا کسی در
مقابل نبود
در طرف مشرق دولت روم یك مدعی معتبر داشت وان دولت
اشکانیان بود وبرای دفاع از حملات ایشان در ایالات سوریه لشکری
نکاه میداشت که محل اقامت آن شهر انطاکیه بود لکن در زمان
اکوست دولتین روم واشکانی سربسرهم نکذاشتند وبایکدیکر
بمسالمت و مودت کذراندند و فرهاد چهارم بیرقها و اسرائی که از
آنطوان کرفته بود برای اکوست پس فرستاد
بدترین سرحدات دولت روم حدود شمالی بود که در ورای آن قبایل
وحشی و جنکجو و فقیر سکنی داشتند و همه وقت برای غارت و
چپاول مستعد تاخت و تاز در ممالك روم بودند و قبایل مذکور در
ورای رود رن ژرمنها بودند ودر ورای رود دانوب ژرمنها و
طوائف داس بنا برین دو دسته لشکر معتبر رومی در آنجانب
کذاشتند یکی بجهت حفظ سرحد رن ودیکری برای حفظ حدود
دانوب وآن بچهار قسمت منقسم بود یکی در ولایت ایلیری دویم
در ناحیهٔ دالماسی (۱) سیم در ایالات پانونی (۲) که جائکه

(1) Dalmatie (2) Pannonie

مجارستان حالیه باشد چهارم دوولایت مزی یعنی بلغارستان وصربستان

فصل نوزدهم

(* ادبیات و صنایع روم *)

(نویسندگان قبل از اکوست) رومیها از خود بالطبیعه ادبیات نداشتند و از یونانیها کسب ادب کردند وایشانرا سرمشق خویش قرار دادند چنانکه قدمای روم ابتدا بترجمهٔ نوشتجات یونانی پرداختند یا از ایشان تقلید نمودند وسابق هم مذکور داشتیم که پلوت (۱) و ترانس (۲) تئاترهای یونانی را ترجمه میکردند بعد از آن کم کم در میان رومیان اشخاصی پیدا شدند که بخیال خود کار میکردند ولی باز از یونانیها اقتباس واخذ شیوه و مضمون مینمودند واول کسانیکه دراین راه مقامی یافتند خطبا میباشند هرچند خطب ایشان باقی نمانده وندیده ایم وفقط صیت ایشانرا شنیده‌ایم واز آن جمله یکنفررا بخوبی می شناسیم و او سیسرن (۳) سابق الذکر است این مرد ابتدا در جزیرهٔ ردس بلاغت یونانی تحصیل کرده عادات خطبای یونان را نزد رومیان شایع نمود که الفاظ و کلمات فصیح را اختیار کرده با دقت و مراقبت عبارات طویل منقح ترتیب دهند خطب سیسرن بسیار است واکثر آنهارا درمرافعه‌ها برای اثبات یا ابطال مدعائی انشاد کرده وبعداز انشاد انشاء هم مینموده برای بهرمند ساختن رومیان از حکمت یونان رسالات

(1) Plaute (2) Térence (3) Cicéron

فلسفی چند نیز تصنیف کرده در واقع نثر زبان لاتین را سیسرن بدرجهٔ کمال رسانیده و بعدها کسانیکه میخواستند بان زبان خوب چیز بنویسند نوشتجات اورا سرمشق قرار میدادند

در همان اوقات یکی از معتبرین شعرای لاتین میزیسته موسوم به لوکرس (۱) واو در کتاب معروف خود که این عنوان دارد (درباب طبیعت) حکمت ابیقور (۲) از فلاسفهٔ یونان را نظماً بیان نموده است این شخص از خانواده های نجیب روم بوده و از امور سیاسی و دولتی ملول شده در کتاب سابق الذکر میخواهد بطلان و سخافت عقاید دینی همشهریان خود را برایشان ظاهر کند وآنها را از ترس وهول ارباب انواع و عقوبتهای ایشان رهاند و چون بمعنی بیش از صورت توجه داشته کلمات غریبه از قبیل اصطلاحات قدیمهٔ زبان لاتین و الفاظ یونانی در عبارات او بسیار دیده میشود

اما کاتول (۳) که یکی دیگر از شعرای رومی مائهٔ اول قبل از میلاد است و تقلید شعرای یونانی اسکندریه را میکرده مطالب حزن انگیز و تأسف آمیز یا مغازلات و هجویات در قطعات کوچك شعر بیان مینموده در رعایت قوانین فصاحت و معمول داشتن نکات لطافت و ظرافت ساعی بوده است

دیگر از نویسندگان آنزمان وارن (٤) میباشد که مردی فاضل

(1) Lucrèce (2) Epicure (3) Catulle (4) Varron

بوده و رسالات معتبرهٔ متعدده در فلاحت وتاریخ وصرف ونحو وغیرها نوشته همچنین قطعات ممزوج از نثر و نظم که در آنها از آداب و عادات زبان خود مذمّت میکنند و نقّادی مینماید

آن اوقات نوشتن کتب تاریخ روم مرسوم ومتداول شده وبسیاری اشخاص اینکار را کرده بودند لکن غالباً نوشتجات ایشان باقی نمانده فقط کسی که چیزی ازاو بدست است سالوست (۱) میباشد ولی کتاب بزرگی که درتاریخ روم نوشته مفقود شده وچند قطعهٔ مختصر از او باقی مانده بعضی از سرداران هم آن ایام بنوشتن وقایع ومشهودات خود میپرداختند چنانکه سیلا ولوکولوس اینکار را کرده ونوشتجاتشان ازمیان رفته لکن یاد داشتهائیکه قیصر درباب جنگهای خود درمملکت گل نوشته باقی مانده و او زبان لاتین را در کمال صحت و سلاست مینوشته و وقایع را بطور ساده وروشن نقل مینموده و کتاب او از بهترین کتب تاریخ روم است

قرائت کتب کم کم در نزد رومیان شایع شد و تجارت کتاب متداول گردید و نوشتجات نویسندگان رومی ویونانی را کاتبها که غالباً غلام بودند برروی لوله ها از پوست کتابت میکردند و بفروش میرسانیدند و منتهای ترقی ادبیات رومی در عصر اکوست واقع شده است

(عصر اکوست) در مدت پنجاه سال فرمانروائی اکوست

(1) Salluste

برحسب اتفاق در روم نویسندگان متعدد پیداشدند که اکثر از اهل بلاد ایطالیا بودند و رومی اصل محسوب نمیشدند و از نجبا و اعیان هم نبودند بلکه در زمرهٔ افراد متوسط ملت بشمار میآمدند و اکثر ایشان شاعر بوده و نثر نویس درآن سنوات کمتر پیدا شده است

یکی از بزرگترین شعرای آنزمان ویرژیل (۱) است واکوست چون او را شناخت باو مهربانی کرد و منظومهٔ در باب فلاحت از او توقع نمود ویرژیل آنرا گفته وبه ژئورژیك (۲) موسوم ساخت (یعنی اعمال زمینی) وقبل از آن بشیوهٔ یونانیها اشعاری راجع بصحرا وگلهٔ داری گفته که باسم بوکلیك (۳) یعنی منظومهٔ چوپانی معروف است بالاخره ویرژیل یك منظومهٔ معتبر پهلوانی هم دارد معروف به انئید (۴) که سرگذشت انه (۵) میباشد و او از بزرگان شهر تروا (۶) بوده که بنا بر افسانه های یونانی بعداز خرابی شهر مزبور بایطالیا رفته ودر آنجا اقامت کرده وحکایتها دارد

دیگر از شعرای معتبر هراس (۷) بوده که اورا نیز اکوست مورد تلطف خویش نموده واو بشیوهٔ یونانیها قطعات شعر (۸) بجهت خواندن ونواختن گفته همچنین نامه های منظوم (۹)

(1) Virgile (2) Géorgiques (3) Bucoliques (4) Enéide (5) Enée (6) Troie
(7) Horace (8) Odes (9) Epitres

واشعاوی مبنی بر عیب جوئی و نقادی (۱) نیز کتابی (۲) دارد درفن شاعری و صنایع شعری که آن هم نظم است

شاعر معتبر دیگر اوید (۳) میباشد که شعر فراوان گفته با ملاحت و ظرافت تمام و منظومه های طولانی (٤) در باب افسانه ها و آداب قدیمهٔ مذهبی از او باقی مانده است ابتدا درنزد اکوست باتقرب ومنزلت بوده وبعد مطرود گردیده وآخر عمر را در بلاد بعیده بسر برده است

دیگر از شعرای آن دوره پرپرس (٥) وتیبول (٦) میباشند که قطعات نظم کوچك (۷) حاوی مضامین تأسف آمیز وتعشق وتغزل از ایشان بنظر رسیده است

اما نثرنویس معتبر آن عصر تیت لیو (۸) میباشد و او مورخ بوده و تاریخ بزرگی از دولت روم از مبادی آن تا زمان حیات خود نوشته است

اکوست شخصاً بحال نویسندگان مزبور توجه داشته وایشانرا تشویق و تربیت مینموده و مسن (۹) که از طفولیت همدم اکوست بوده وهمواره درنزد او تقرب داشته ومستشار و وزیر او محسوب میشود نیز بعلم و ادب رغبت داشت و نویسندگان را در خانهٔ خود می پذیرفت و بمؤانست با ایشان مصاحبت میکرد

(1) Satires (2) L'art poétique (3) Ovide (4) Les métamorphoses, les Fastes (5) Properce (6) Tibulle (7) Elégies (8) Tite-Live (9) Mécène

وایشان در اشعار خود از او تمجید و تشکر مینمودند و اما اکوست را همه ولینعمت خود میخواندند ومداح او بودند وباین واسطه آن امپراطور نام باقی یافته علی الخصوص که آن دورهٔ ترقی ادب را باسم او موسوم ساخته عصر اکوست (۱) گفته اند

(آثار و ابنیه) در روم مثل یونان مجسمه ساز و نقاش معتبر پیدا نشد و صنعتی که رومیان بکمال رسانیدند معماری بوده وآثار صنعتی ایشان ابنیه و عماراتست در معماری هم رومیان مثل سایر صنایع از یونانیها اقتباس نموده و مثل آن قوم در عمارات خود ستونها وسرستونها قرار داده وخانه های خویشرا شبیه بخانه های یونانی ساخته ولی یك کار میکردند که نزد یونانیها معمول نبود وآن طاق زدن میباشد و باینواسطه عمارات ایشان وسیع تر ومرتفع تر از ابنیهٔ یونانی است

برای ساختن عمارات خود رومیها مصالح خشن از قبیل خشت و سنك ریزه و آهك بکار میبردند و جز در طاقها و ظاهر ابنیه سنك تراش استعمال نمیکردند وچون مصالح مذکور در همه جا یافت میشود رومیان در تمام ممالك متصرفی خود ابنیه و آثار دارند ولی قبل از اکوست در روم بنای قابل ذکری نبود غیر از معبد کاپیتل و تماشاخانهٔ که پمپه بنا نموده و ابنیهٔ که قیصر در اطراف میدان خود ساخته بود اکوست برای زینت شهر سعی بسیار

(1) Siècle d'Auguste

کرد معابد قدیمه را که رو بخرابی داشت مرمت نمود چنانکه خود او گفته است هشتاد و دو معبد قدیم را مرمت کرده و شانزده معبد جدید بنا نموده ام علاوه برین تماشا خانه و میدان و بازار وغیره هم ساخته است وازاین جمله معتبر تر و مشهور تر معبد پانتئون (۱) میباشد که در مائه دویم میلادی مرمت شده وهنوز موجود است و آن معبد بسیار بزرگی است مدور که بواسطهٔ طاق عظیمی پوشیده شده ورأس آن سوراخی دارد بجهت دخول روشنائی لکن از غایت بلندی هیچگونه نسیمی از آن بپائین نمیرسد باری اگوست خود در بارهٔ روم میگفت شهری از خشت یافتم وشهری از مرمر بجای آن گذاشتم

(طرق وشوارع) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها راه سازی زیاد میکرده ودر این باب اختصاصی دارند در زمان اگوست هم این شیوه را معمول داشتند و در ایطالیا بلکه در ایالات خارج نیز راهها ساخته وطرق مزبور غالباً بخط مستقیم ممتد شده واز سنگ و آهک بوده و فواصل را هم میل بمیل بواسطهٔ سنگ های نشانه معین میکردند و منزلگاهها با اسب وچاپار ترتیب داده بودند که پیغامها ومطالب دولت را باماکن مختلفه برسانند ابنیه وطرق وشوارع زمان اگوست اکثر بمباشرت پسر زن او اگریپا صورت گرفته واو صورتی از تمام شوارع دولت روم با

(1) Panthéon

منزلگاهها و فواصل آنها از یکدیگر ترتیب داده روی سنگی نقش نموده در محلی عمومی نصب کرد وبرای مسافرین هم نسخها از آن بر داشته منتشر نمودند

(تجارت) هرچند دولت روم شوارع را محض حرکت افواج وچاپارهای دولتی ترتیب میداد ضمناً عمل تجارت وحمل مال التجاره ها ومسافرت نیز سهل میشد وچون دولت روم مانع بود از اینکه اقوام تابع او بایکدیگر جنگ وجدال کنند امنیت برقرار بود و مردم باطمینان خاطر رفت و آمد میکردند لهذا مابین ممالک مختلفهٔ روم رشتهٔ تجارت معتبری متصل گردید ومهمترین دارالتجاره ها شهر روم بود که سه الی چهار کرور جمعیت داشت و اغنیا و اشخاصیکه امتعهٔ تفننی و تجملی میخریدند آنجا ساکن بودند اجناس مال التجاره را بیشتر از راه دریا میاوردند و دربندر استی (۱) پیاده کرده با زورق از رود تیبر حرکت داده بروم میرسانیدند امتعهٔ که بسایر نقاط ایطالیا میبایست برود غالباً در خلیج ناپل پیاده شده بواسطهٔ طرق سابق الذکر ببلاد ایطالیا میرفت یا آنکه با زورق در کنار ساحل ایطالیا سیر کرده بمقصد میرسید در تجارت روم واردات بیش از صادرات بود یعنی رومیها غالباً مشتری بودند نه بایع و پول را از ولایات بطریق مالیات تحصیل مینمودند واجناس وامتعهٔ هر ولایتی را در یک شهر یابندر جمع

(1) Ostie

کرده از آنجا با کشتی بایطالیا حمل مینمودند از ممالك جنوبی یعنی جزیرهٔ سیسیل وافریقا ومصر گندم وبقولات خشك اخذ میکردند ومرکز تجارت آن نواحی بلاد پالرم (۱) و کارتاژ و اسکندریه بود از ممالك نیم وحشی غربی چوب بجهة ساختمان و پوست وپشم و غلام حمل مینمودند ومراکز آن نقاط در اسپانیا شهر کادیکس (۲) (قادس) بود که مال التجاره آن پارچهٔ کتانی و پشم و نقره بود ودر مملکت گل ناربن (۳) مرکز تجارت محسوب میشد ودر سواحل پیش کوه شهر ژن (٤) ودر ساحل ادریاتیك شهر اکیله (٥)

از انگلیس قلع میاوردند واز سواحل بالتیك عنبر ولی اشیاء تجملی وتفننی عمده از مشرق زمین حمل میشد و تجارت بحری از آن سمت رونق مخصوص داشت تجار هندوستان و عربستان اجناس گرمسیری از قبیل عطریات وادویه ونیل وعاج وجواهر و احجار قیمتی و پارچه های پنبهٔ و ابریشمی حمل میکردند و از راه دریا و کاروان در سه مرکز عمده مجتمع مینمودند آنچه از بحر احمر و سوریه می رفت در اسکندریه جمع میشد و آنچه از خلیج فارس و صحرای شام بود در انطاکیه و آنچه از داخلهٔ آسیا و جانب بحر خزر حمل می کردند در شهر الیا (٦) واقع در کنار دریای سیاه جمع میکردند و من

(1) Palerme (2) Cadix (3) Narbonne (4) Gène (5) Aquilée (9) Albia

حیث المجموع تخمین کرده اند که دولت روم هرسال قریب ده کرور تومان اجناس خارجه میخریده است

(فصل بیستم)

امپراطورهای خانوادهٔ اکوست

(تیبر) — چون از اکوست پسری نماند پسر زنش تیبر جانشین او گردید و او قیصر سیم محسوب میشود اگرچه قیصر اول بامپراطوری نرسیده واز خانوادهٔ او هم غیر از اکوست چهار نفر بیشتر امپراطور نشدند معهذا قیصر را با یازده نفر امپراطور اولی رسم شده که قیاصرهٔ دوازده کانه مینامند و دونزد مشرق زمینی ها لفظ قیصر برای کلیهٔ امپراطورهای روم بکار رفته است

تیبر چون بامپراطوری رسید مسن بود در امور مملکت بصیرت داشت حکومت ولایت گل کرده و لشکرکشیها و جنگهای سخت نموده بعد از امپراطوری هم بعادت سابق ساده زندگانی میکرد و زحمت زیاد میکشید و شخصاً درکارها مراقبت داشت درترتیبی که اکوست برقرار نموده تغییری نداد سنا را منعقد ساخت و حقوق تازه برای آن مجلس قبول کرد و محاکمهٔ نجبا را بان هیئت واگذار نمود و بعضی اوقات شخصاً درمجلس حاضر میشد و رای میداد

تیبر چندان قیدی باحترامات وتشریفات نداشت چون خواستند برای او معبد برپا نمایند مانع شد مجلس سنا میخواست او را ملقب به پدر وطن نماید قبول نکرد چون سابقاً یکی از ماههای سال را باسم قیصر ژولیه نامیده و یکی دیگر را باسم اکوست موسوم ساخته بودند مجلس سنا میخواست یکماه را هم باسم تیبر نامزد کند نپذیرفت و گفت اگر این رسم را معمول نمائید چون بامپراطور سیزدهم رسیدید چه خواهید کرد

تیبر درباب حکومت ایالات توجه زیاد داشت و مایل بود حکام خوب امین داشته باشد و این کاری صعب بود زیرا که حکومت ولایات به نجبا داده میشد و ایشان معتاد بودند که بهر ولایتی میروند بواسطهٔ اخاذی از سکنه تحصیل ثروت و مکنت نمایند تیبر مواظبت میکرد که حکام غارت و چپاول نکنند و بمالیات چیزی نیفزایند اگرچه آن اضافه عاید خزانهٔ دولت شود و میگفت شبان خوب پشم گوسفندان را میبرد اما پوست آنها را نمیکند نجبا چون میدیدند حکومت چندان فایده ندارد شوقی باینکار نداشتند و داوطلب این شغل نمیشدند و تیبر باینواسطه حکام را نمیتوانست زیاد تجدید نماید

در زمان این امپراطور جنگ بزرگی واقع نشده فقط در گل و افریقا و ممالك ژرمانی بعضی اغتشاشها رو داد و تیبر لشکربان نقاط فرستاده فتنه را رفع نمود مهم ترین لشکرکشیهای مذکور

ان بود که بتوسط پسر خواندهٔ تیبر در ژرمانی واقع شد و سه سال طول کشید و آن جوان که برادر زادهٔ تیبر بود بعد از طی مراحل در جنگها وباتلاقهای مملکت مزبور و تحمل زحمات بسیار بروم مراجعت کرد و بمناسبت جنگهائی که در ژرمانی کرده ژرمانیکوس لقب یافت و سرداری معتبر محسوب شد واز آنجا که خوش رفتار و مهربان بود لشکریان باو محبت میورزیدند و چون آنوقت اردوان سیم پادشاه اشکانی مدعی سلطنت ارمنستان بود و دولت روم میخواست ارمنستان را در تحت حمایت خود داشته باشد تیبر برای اینکه در مقابل دولت اشکانی در آسیا کماشتهٔ متشخص باکفایتی داشته باشد ژرمانیکوس را با قدرت فوق العاده بمشرق فرستاد و بهمین واسطهٔ مقصود او حاصل شد یعنی ژرمانیکوس سلطانی برای ارمنستان تعیین کرده و با دولت اشکانی هم رفع اختلافات نمود لکن همان اوقات درگذشت وبعدها معاندین تیبراو را متهم بمسموم ساختن آن جوان نمودند

تیبر پسری داشت موسوم به دروزوس و میخواست اورا جانشین خویش نماید لکن زوجهٔ خودتیبر آن پسر را بقتل رسانید و برای امپراطور وارثی نماند مگر پسرهای ژرمانیکوس و مابین زوجهٔ ژرمانیکوس که اگریپین (۱) نام داشت ومادرتیبر نزاعها واقع شد و نجبای روم هم که باتیبر عداوت داشتند فرقهٔ تشکیل داده طرفدار اگریپین و پسر بزرگ او

(1) Agrippine

نرن (۱) شدند بواسطهٔ این وقایع سوء ظن بر مزاج تیبر غلبه کرد و بنای تعرض و دنبال کردن مردم را گذاشت

در قدیم میان رومیان قانونی بود که هرکس بوکلای رعایا توهین نماید حشمت ملت روم را شکسته و مستوجب قتل است و این جنایت را توهین عظمت (۲) میگفتند در زمان امپراطوری هر نوع ایذاء یدی ولسانی بامپراطوررا نیز جزء توهین عظمت محسوب داشتند و مجلس سنا مشغول محاکمهٔ اشخاصیکه مرتکب آن جنایت شده گردید دراوایل سلطنت تیبرهم مجلس مزبور میخواست متعرض کسانی شود که از امپراطور یامادر او بدگوئی کرده بودند لکن خود او مانع شده میگفت در دولت آزاد اقوال وافکار باید آزاد باشد اما دراواخر آن امپراطور برعکس سابق عمل کرد یعنی مانع نشد ازاینکه مجلس سنا به عنوان توهین عظمت مردم را درتحت محاکمه درآورد بلکه خود او محرك میشد که خانواده هـای معتبر را باین بهانه دنبال کنند و بقتل برسانند و اموال ایشان را ضبط نمایند و قسمتی ازان اموال راهم باشخاصیکه دربارهٔ مقتول سعایت کرده بودند میدادند و بنا برین آن اوقات اشخاص ساعی و نمام (۳) فواید و منافع زیاد میبردند

تیبر شهر روم را رهـا کرده در جزیرهٔ کوچکی در نزدیکی ناپل اقامت اختیار نمود و یکنفر از راکبین را که طرف اعتماد او بود

(1) Néron (2) Lèse-majesté (3) Délateur

رئیس افواج پرتورین قرارداده بودگذاشت در روم و او سژان (۱) نام داشت وکم‌کم معتبرترین رجال مملکت گردید تیبر آراونصایح اورا پیروی میکرد ومیخواست اورا داماد خویش نماید اماطمع برسژان غلبه‌کرده درصدد تحصیل تاج وتخت و برطرف کردن تیبر برامد امپراطور ازاین قضیه مطلع شد و خباثاورا جلو گیری کرده خود وخانواده اش را بهلاکت رسانید بعدازآن‌معلوم شدکه مسموم شدن پسرش در وزوس باغوای سژان بوده لهذا بجستجوی همدستان اوپرداخت وبسیاری ازمردم راباین جهت گرفتار شکنجه و عذاب ساخت مختصر در اواخر سلطنت خود تیبر بمردم ظلم وازار زیاد کرد اماولایات راخوب نگاهداری واداره نموده وخزانه دولت رامعمور ساخت وچند سالی در جزیره سابق‌الذکر بسادگی زندگانی کرد تا در گذشت (سنهٔ ۳۷ میلادی)

کالیکولا — ازژرمانیکوس پسری مانده بودموسوم به‌کایوس لشکریان اورا کالیکولا (۲) میخواندند و او بعداز تیبر بسلطنت رسید ابتدا بمهربانی رفتار میکرد بافواج و سپاهیان انعامات زیاد میداد و به‌مجلس سنا احترام میکرد و محبوسین را ازاد نمود ولی چیزی نگذشت که تغیر حالت داد ودیوانه وارحرکات قبیح خطرناك از او سر میزد خواهر خودرا تزویج کرد و چون‌او در گذشت حکم‌کرد مردم او را مانند ربةالنوع بپرستند خودرا هم خداوند

(1) Séjan (2) Caligula

خواند و همه کس را مجبور کرد اورا پرستش نمایند و تصاویر و مجسمه های اورا در معابد بگذارند حتی نقل کرده اند که اسب خاص خویش را عنوان کاهنی داد و میخواست اورا کنسول نماید کار گذاران و سناتورهارا بیجهت می زد وشکنجه میکرد زنهای مردم را ضبط میکرد وبعد رها می نمود

از قرار منقول خود این امپراطور میگفته‌است من دربارهٔ همه کس همه کار حق دارم بکنم روزی در ضیافتی که باعیان روم داده بود ناگهان بنای خنده را گذاشت و گفت خندهٔ من از آنست که فکر میکنم بیك اشاره تمام شمارا میتوانم محکوم بقتل سازم نیز از کلمات اوست که آرزو داشتم تمام ملت روم یك سر داشته باشند تا بتوانم آنرا بیك ضربت قطع نمایم در اکل وشرب هم افراط میکرد و مهمانیهای پر مخارج مینمود و کالسکه‌چیان و مقلدان و غلامان جنگی را بضیافت خود دعوت میکرد وحکایت کرده‌اند که شبی یکی از ضیافت های خود را باینطریق ختم نمود که موعودین را بدریا انداخت

خزائنی را که تیبر جمع آوری نموده بود کالیکولا بزودی تلف کرد و برای تحصیل پول بنای حکم قتل مردمان متمول و ضبط اموال ایشان را گذاشت هر ماه سه دفعه صورتی از اسامی اشخاص غنی ترتیب داده چند نفر از انها را محکوم بقتل می نمود ومیگفت حساب صاف میکنم یك روز قمار کرده و

باخته بود فوراً چند نفر از متمولین‌را حکم داد بکشند و اموال ایشان را تسلیم کنند انگاه بحریفان قمار گفت شما با عزاو زحمت بازی میکنید و چنددینار میبرید من الان بیك‌حکم سیصد کرور اخذ کردم

کالیکولا بادبیات رغبت داشت اما در این باب هم از اعمال هوسناکانه و ظالمانه فرو گذار نمی کرد برای تحصیل افتخار جنگجوئی و سرداری باانکه منتها درجه جبان بود بجنگ ژرمنها رفت لکن بمحض اینکه شنید دشمن بجانب او حرکت کرده با کمال عجله رو بفرار نهاد و برای اینکه وانمود کند که جنگ کرده و اسیر گرفته از لشکریان ژرمن خود وا داشت پنهان کردند و بعد بجنگ ایشان رفته آنها را بعنوان اسیر باز آورد و بموجب این قسم وشادت ها در ورود بشهر روم برای‌خود تشریفات نصرت فراهم کرد

رومیان چندین مرتبه درصدد تلف کردن آن امپراطور سفیه برامدند و عاقبت شخصی که با او عداوت خصوصی داشت اورا بقتل رسانید و پاسبانان ژرمنی او چون از وقوع این امر مطلع شدند وارد قصر گردیده هرکس‌را یافتند هلاك‌ساختند (سنه۴۱)

کلد — بعد از کشته شدن کالیکولا مجلس سنا خواست امپراطوری‌را موقوف کرده ترتیب سابق‌را برقرار نماید لشکریان راضی نشدند و درعمارت سلطنتی گردش کرده برادر ژرمانیکوس

را که پنهان شده بود پیدا کردند و بامپراطوری برداشتند واو کلد (۱) نام داشت و پنجاه سال از سن او کذشته و از کارهای مملکت تا ان زمان برکناربود چون بامپراطوری رسید خواست از روی حقیقت و صحت بوظیفهٔ خویش عمل نماید مالیاتهائی را که کالیکولا وضع کرده بود موقوف نمود تبعید شدکان را مرخص فرمود اموالی را که بیجهت ضبط کرده بودند مسترد داشت شخصاً برای محاکمه واجرای عدل و داد حاضر میشد بااعضای سنا باحترام رفتار میکرد اما زیاد ترس داشت که خیال قتل اورا داشته باشند و همیشه قراولان مسلح همراه داشت و طوری می کرد که بزرکان و محترمین می رنجیدند شخصاً قوهٔ ادارهٔ اموررا نداشت و کارهارا بغلامان آزاد کردهٔ خود وامیکذاشت نجبا از این مسئله هم آزرده بودند و آن دوره را دورهٔ غلامان آزاد میخواندند لکن غلامان مزبور که اکثر یونانی یا آسیائی بودند مردمان دانای باکفایت بودند و امور را بخوبی اداره میشودند حکومت ولایات منظم شده و تمول و ثروت ازدیاد یافته تجارت رونق کرفت و آبادیها زیاد شد و بعضی قوانین جدیده سختی و خشونت قوانین قدیمهٔ رومرا ملایم کردانید اماشخص کلد همان طور که غلامان در مزاجش تصرف داشتند زوجه اش نیز براو مسلط بود زوجهٔ سیم او مخصوصاً خیلی بد رفتار و تنکین کردار

(1) Claude

شد بطوری که کلد عاقبت بقتل او اقدام کرد زوجهٔ چهارمش که اکریپین سابق‌الذکر باشد زنی مغرور و جاه طلب بود و در قدرت و احترامات سلطنتی میخواست با امپراطور شریك باشد وبالاخره چنان بر امپراطور مسلط شد که اورا واداشت پسر خود بریتانیکوس (۱) را از ولیعهدی محروم ساخته پسر اورا که از شوهر دیکر داشت و موسوم به نرن بود بولایت عهد برقرار نماید و پس‌ازآنکه مطمئن شد که‌پسرش بسلطنت خواهد رسید کلدرا مسموم ساخت (سنه ٥٤)

نرن — چون کلد درکذشت نرن پسرا کریپین امپراطور شد و او هنوز هفده سال نداشت و از امور مملکت داری و جنك بی اطلاع بود وجز شاعری و نقاشی و آوازه خوانی چیزی نیاموخته بود ابتدا مادرش با او در سلطنت شرکت میکرد احکام دولتی را مینوشت و سفرا را می پذیرفت و افواج را سان میدید و چون بموجب قانون حضور زن در مجلس سنا ممنوع بود اعضاء سنا را بعمارت خود میطلبید لکن بزودی نرن از اینوضع ملول شد و چون مادرش او را تهدید میکرد که اکر متابعت میل من نکنی برادرت بریتانیکوس را بتخت می‌نشانم بریتانیکوس را مسموم ساخت انکاه مادر را از قصر سلطنتی بیرون کرد و خود به تنهائی بسلطنت پرداخت و پنج سال اول

(1) Britannicus

حکمرانی او بخوشی گذشت و مردم راضی بودند بر وفق نصایح بوروس (۱) رئیس افواج پرتورین و سنك (۲) که از فلاسفهٔ بزرك و مربی او بود عمل میکرد و با مجلس سنا باحترام رفتار مینمود روزی حکم قتل دونفر را نزد اوآوردند که امضا کند کفت کاشکی خط نداشتم و این حکم را امضا نمیکردم اما کم کم عیاشی و بوالهوسی دامن کیر او شد شبها درکوچه ها دوندکی و حرکات سبك میکرد بعد از ان نرن یکی ازمصاحبین خود مایل شد و برای تزویج او ابتدا مادر بعد زوجهٔ خودرا تلف نمود چون بوروس سابق الذکر درکذشت یکی از متملقین را بجای او کذاشت و بتعرض وآزار و اذیت مردم پرداخت و دورهٔ سلطنت تیبر تجدید شد

از جمله شناعتهای نرن این بود که میخواست هنر آوازه خوانی خود را در انظار جلوه دهد وبدون رعایت مقام امپراطوری بتماشا خانه رفته مثل مطربها وبازیکرها آوازه میخواند و مردم را مجبور میکرد که تحسین و تمجید کنند کمکم بواسطهٔ ارتکاب حرکات رکیکه وظلم و تعدی در نزد رومیها بسیار مردود کردید چنانکه درزمان او وقتی برحسب اتفاق شهر روم آتش کرفت و دو ثلث شهر سوخت مردم کفتند نرن عمداً روم را آتش زده که از تماشای ان حریق تفریح کند

(1) Burrhus (2) Sénèque

بعد ازاین حریق شهر روم را دوباره بهتر وقشنك تر ساختند و نرن هم برای خود باغی وقصری بنا نمود بسیارمزین و مفصل که نظیر ان در روم دیده نشده بود وبسبب کثرت طلا کاری که دران کرده بودند ان را بیت الذهب نامیدند درلباس و اثاث البیت و سایر لوازم زندکی نیز امپراطور مزبور تجمل و اسراف فوق العاده بکار برد به مطربها و مقلدها وغلامهای جنکی انعامهای کزاف میکرد و در اندك زمانی خزانهٔ دولت را تلف نمود وچارهٔ بی پولی را در این دانست که از وزن مسکوکات بکاهد و طلا و نقرهٔ که مردم وقف ارباب انواع کرده و بالکه مجسمه های انها را از معابد برباید نیز مردم را مجبور میکرد که در وصیت نامهٔ خود مبانی را خاص امپراطور قرار دهند

چندین نوبت بزرکان روم که از قبایح نرن بجان آمده بودند بجهت قتل او اسباب چینی کردند لکن قصد ایشان مکشوف شده و بقتل رسیدند و چون سنك فیلسوف سابق الذکر نیز در یکی از ان کنکاشها داخل بود نرن باو حکم داد که خود را بکشد سنك بطریق فصد خویش را فارغ ساخت

باری نرن مشغول اعمال وحرکات سفاهت آمیز بود و از امور مملکتی باز مانده وکار بجائی رسید که همه از او بری شدند و حکام کل و اسپانیا و افریقا بر او عصیان کردند لشکر دانوب هم از اطاعت سرپیچیدند و عاقبت افواج پرتورین نیز او را رها

کردند نرن فرار کرده بخانهٔ یکی از بندگان خویش متواری شد مجلس سنا حکم قتل اورا داد و بدنبال او فرستاد چون دید راه نجاتی نیست خنجری بگلوی خویش فرو برد و گفت حیف از هنرمندی مثل من که اکنون از دنیا میرود (سنه ۶۸) نرن آخرین امپراطور از خانوادهٔ قیصر بوده است

تسخیر جزیرهٔ برتانی — سابقاً مذکور داشته ایم که قیصر اول سفری بجزیرهٔ برتانی یعنی انگلستان حاله کرد لکن اهل ان جزیره خود سر ماندند و تابع روم نشدند و چون باز مردم کل از یك نژاد و هم زبان بودند ایشانرا بمخالفت دولت روم وامیداشتند و فراریان لشکر روم را بجزیرهٔ خود راه میدادند و می پذیرفتند لهذا دولت روم مصمم شد جزیرهٔ مزبور را تصرف کند و در زمان سلطنت کلد قریب چهل هزار قشون بانجا روانه کرد و خود امپراطور هم بقشون مذکور ملحق شد و با اهل جزیره محاربه نمودند و آن جماعت با آنکه شجاع و جنگجو بودند چون قبایل مختلف بودند و نظام نداشتند و حربه های ایشان هم بخوبی حربهٔ رومیان نبود مغلوب شدند کلد مراجعت کرد و یکنفر سردار رومی بجهت تنظیم ریاست جدید برتانی در آنجا ماند رومیها باستخراج معادن سرب که در آن حاك بود پرداختند و کم کم تجار رومی هم بانجا رفتند و بلاد رومی در آن ولایت برپا شد که از جمله شهر لندن میبا شد

رومیان جلگهٔ جنوبی جزیرهٔ انگلیس را متصرف شدند

اما کوهستان غربی و لایت کال را (۱) نتوانستند تصاحب نمایند و سکنه ان ناحیه خود سر ماندند و بعضی اوقات بمتصرفات رومیها نیز تعرض میکردند گاهی هم اهل خود جلگه انگلیس میشوریدند و رومیانرا مجبور بمحاربه میکردند چنانکه یك نوبت عصیان عمومی کردند و کلیه مردمان خارجه را که در ولایت ایشان بودند و از قرار مذکور هفتاد هزار بشمار میامدند بقتل رسانیدند درین موقع رئیس شورشیان زنی بود که بواسطه سوء رفتار رومیان با ایشان عداوت پیدا کرده و بلشکریان خود میگفت یا باید غلبه کنیم یا کشته شویم و در حقیقت بگفته خویش عمل کرد یعنی چون مغلوب شد خودرا مسموم ساخت

باری رومیها تمام جنوب انگلستانرا مسخر کردند و کوهستانیهای غربی را هم بجای خود شان نشانیدند و از طرف شمال ان جزیره تا باسکاتلند رفتند در شمال این و لایت که کالدنی (۲) نامیده میشد کوهستانیها ئی مسکن داشتند و بخیال تعرض برومیان افتادند لکن رومیها ایشانرا دفع کردند و در جنوب اسکاتلند ترتیب سرحدی داده اسباب حفظ انرا فراهم اوردند (سنه ۸۵)

فصل بیست و یکم

— امپراطور های فلاوین —

نزاع بین افواج — بعد از قتل نرن افواج پرتورین حاکم

(1) Galles (2) Calédonie

اسپانیا را که کالبا (۱) نام داشت بامپراطوری اختیار کردند ولی او پیرمردی بود صرفه جوو درکار ها سخت میکرفت توقعاتی که درباریان ولشکریان ازاو داشتند بعمل نیامد لهذا لشکریان بایکی از خواص نرن که اتن (۲) نام داشت وبا افواج بهربانی رفتار میکرد سازش نمودند واو را امپراطور خواندند وکالبا را پس از هفت ماه سلطنت بقتل رسانیدند

اما افواج سرحدات تمکین امپراطوری را که منتخب افواج پرتورین بود ننمودند وقشون سرحد رودرن سردار خودرا که موسوم به ویتلیوس (۳) بود امپراطور خواندند وبجانب ایطالیا حرکت کردند در شمال این مملکت بین اتباع اتن وشورشیان جنك واقع شد اتن مغلوب کردید وخودرا بهلاکت رسانید و سلطنت او سه ماه بیشتر دوام نکرده بود

ویتلیوس که درین موقع بسلطنت رسید در مدت هفت ماه امپراطوری جز صیت پرخوری وقساوت اثری ازخود نکذاشت بیشتر اوقات مشغول اکل بود دریك روز چندین نوبت مهمان میشد و چون غذای زیاد میخورد استفراغ میکرد که باز بتواند بخورد خوراکی ترتیب داده بود از جکر ماهی ومغز طاوس و قرقاول وزبان بعضی از طیور واین قبیل چیز ها مختصر درمدت قلیل سلطنت چندین کرور بمصرف شکم رسانید

بالاخره لشکری که در فلسطین بودند نسبت باین امپراطور

(1) Galba (2) Othon (3) Vitellius

طغیان کرده سردار خود وسپازین (۱) رابامپراطوری برداشتند وبسیاری از افواج دیکرهم باایشان همرای شدند جنك در کرفت وعاقبت شهر روم بتصرف مخالفین درامد وتیلیوس را کرفته پس از تخفیف و توهین بسیار بقتل رسانیدند و جسدش را برود تیبر انداختند (سنه ۶۹)

وسپازین — وسپازین مؤسس سلسلهٔ جدیدی از امپراطور ها میباشد که معروف بفلاوین (۲) هستند زیرا که اسم خانوادهٔ ایشان فلاویوس (۳) بوده و این سلسله مرکب از خود آن امپراطور و دو پسرش میباشد که مجموعاً بیست و هفت سال سلطنت کرده اند

وقایع مهمهٔ سلطنت وسپازین فتنه ژرمانی وکل وشورش یهودا است بشرح ذیل

چون لشکر رومی که حافظ سرحد رودرن بود برای امپراطور کردن سردار خود وتیلیوس بایطالیا آمد محافظت حدود رن سست شد و قبایل ژرمانی بنای طغیان کذاشتند و یکی از رؤسای سواران طایفه باتاو (٤) که سیویلیس (٥) نام داشت ریاست شورشیان را اختیار نمود ابتدا چنین عنوان می کرد که میخواهم وسپازین را بامپراطوری برسانم ولی بعد از ان که وسپازین بامپراطوری مستقر شد از اطاعت او هم تن

(1) Vespasien (3) Flaviens (3) Flavius (4) Bataves (5) Civilis

زد و نسبت بدولت روم عصیان ورزید

شورش مردم ژرمانی اهالی گل را نیز بجنبش آورد و یکی از معتبرین آن ناحیه که سابینوس (۱) نام داشت ادعای سلطنت کرد و یك چند این فتنه‌ها اسباب قتل وغارت و اغتشاش بود تا اینکه وسپازین بعداز غلبه بروتیلیوس لشکر معتبری روانه نمود و بزحمت زیاد غائله را رفع کرد یعنی سبویلیس از درصلح و اطاعت درآمد و سابینوس بعداز انکه شهر خود را سوزانید در سردابی پنهان شد و مدت نه سال در انجا بسر برد و در این مدت زوجهٔ او که ایونین (۲) نام داشت نیز با او مصاحبت می کرد باالاخره رومیها بمکان او پی بردند و او را روانهٔ روم کردند زوجه‌اش نیز از عقب او رفت وجون وسپازین حکم قتل سابینوس را داد آن زن تمنا کرد که او را هم بمصاحبت شوهر روانهٔ جهان دیگر نمایند و خواهش او مقبول افتاد

خرابی اورشلیم — دولت یهود منقرض شده و مملکت ایشان جزء ایالات روم گردیده لکن ملت یهود باقی بود وهمواره خود را قوم خداوند و دین و مذهب خویش را تنها دین و مذهب حق دانسته و منتظر بودند که مسیح موعود ظاهرشود و ایشان برتمام اقوام دنیا غلبه یابند در اکثر بلاد واقعه درمشرق دریای مدتیرانه یهودیان بودند و با انکه زبان یونانی حرف میزدند از

(1) Sabinu (2) Eponine

قومیت خود خارج نشده و بر هر فردی از افراد ایشان واجب بود که در عمر خود اقلا یکدفعه برای زیارت مسجد اقصی باورشلیم یعنی بیت‌المقدس رفته آداب لازمه را بعمل آورد و جمیع خانواده های یهودی هرسال میبایست مبلغی برای مخارج معبد مزبور بفرستند

امپراطورهای روم رعایت جانب یهودیان را منظور داشته رومیان را از ورود بمسجد اقصی منع میکردند و چون ساختن تصاویر انسان و حیوان در مذهب یهود ممنوع است تصاویر و مجسمه های خود را به بیت‌المقدس نمیفرستادند وروی مسکوکاتی که درمملکت یهود میبایست رائج باشد تمثال خویش را براو نقش نمیکردند معذالك بعضی از یهود اطاعت رومیان را که اجنبی و کافر میدانستند گناه می پنداشتند و بعضی اوقات درصددعصیان برمیامدند و در گوشه وکنار با رومیها و موافقین ایشان مخالفت میکردند تا اینکه در اواخر سلطنت نرن طغیان عمومی شد و جماعتی از یهود مسلح شده وارداورشلیم گردیدند و معبد و قصر سلطنتی را تصرف کرده لشکریان رومی و رؤسای طرفداران روم را بقتل رسانیدند

در همان اوقات در بلاد یونانی مردم بقتل یهود اقدام کردند لهذا یهود هم در مملکت خود کمر بهلاك اجانب بستند وفتنه‌شدید شد حاکم سوریه هم که با دسته لشکری بجهت دفع فتنه بطرف

اورشلیم رفت از عهده برنیامده مجبور بمراجعت گردید و یهود بیشتر جری شده تمام مملکت قدیم یهودیه را در تحت تسلط خود درآوردند بنا براین امپراطور نرن وسپازین را که از سرداران بود با پنجاه هزار قشون بتسخیر یهودیه فرستاد و او بتدریج و تأنی مشغول تصرف قلاع گردید یهود لشکرنداشتند ونمیتوانستند جلو دشمن را بگیرند معذالك ایستادگی کردند و در هیچ موقع تسلیم نشده تن بهلاکت در دادند و وسپازین در مدت دوسال کلیهٔ نواحی اطراف اورشلیم را بتصرف در آورد در این اثنا سردار مزبور بامپراطوری منتخب شد و با لشکر خویش بروم رفت وبانجهت شهر اورشلیم مدت سه سال در تصرف شورشیان باقیماند لکن دراین مدت بین ایشان اختلاف افتاد وبا یکدیگر بنای زد وخورد را گذاشتند بالاخره وسپازین پسر خود تیتوس (۱) را با شصت هزار نفر بمحاصرهٔ بیت المقدس فرستاد و این امر پنج ماه طول کشید شهر مزبور بسیار محکم و حصین بود لکن جمعیت زیاد داشت و آذوقه کم بزودی قحط و غلا بروز کرد جمی کثیر از گرسنگی مردند وگروهی بجبال فرار افتادند و گرفتار رومیان شده بهلاکت رسیدند عاقبت تیتوس در حصار شهر رخنه‌کرده داخل شد وچند روز درکوچه های شهرزد و خورد پرداخت در بعضی محلات خانه ها را یك یك پس ازمحاربه

(1) Titus

مسخر نمود عاقبت قصر سلطنتی و معبد را بطریق یورش گرفت شهر را منهدم کرد و معبد را آتش زد تمام سکنه بقتل رسیدند یا باسیری و غلامی رفتند و تیتوس فقط هفتصد نفر از ایشان را نگاه داشت که با اشیاء وذخایر معبد جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد (۷۰)

از انوقت یهود دیگر مرکز معینی نداشته در اکناف عالم متفرق میباشند ولی با نداشتن رئیس و معبد و مرکز باز قومیت خود را از دست نداده بمذهب قدیم باقی هستند و خود را قوم خدا میدانند

احوال وسپازین — خانوادهٔ این امپراطور اصلاً ملاك بوده و چندان ذیشان نبودند ولی وسپازین هیچوقت از اصل و نسب خویش عار نداشت و درباریان را که از روی تملق میخواستند نسب او را بالا ببرند استهزا میکرد وخانهٔ دهاتی راکه پدرانش در انجا بسر برده و خود او درطفولیت انجا زندگی کرده همانطور که بود نگاه داشت ساده و بدون تجمل زندگانی میکرد همیشه برای پذیرائی عارضین حاضر بود و حاجب نداشت نصیحت و رأی ناصحین را میشنید متعرض کسانیکه از او بد میگفتند نمی‌شد امنیت را برقرار کرد لشکریان را مجدداً بنظم عادت داد در اصلاح حال ولایت میکوشید و کانالها بنا نمود و شهر روم را مرمت کرد و کاپیتل را دو باره ساخت و فتوحات

را اصلاح نمود وطرق و شوارع تأسیس کرد و افواج را ترتیب داد و تماشا خانه موسوم به کلیزه (۱) را بنا نمود و با اینهمه مخارج چون صرفه جو و درست رفتار بود امور مالیهٔ دولت را هم مرتب کرد و تاروز اخر عمر خود بکار اشتغال داشت و در وقت مردن هم سعی کرد که سرپا بایستد وگفت امپراطور باید هنگام مرگ سرپا باشد (سنه ۷۹)

تیتوس — پسر وسپازین که تیتوس نام داشت جا نشین او شد و او قسم خورده بود که دست خود را بخون نیالاید و بهمین جهت بعنوان توهین عظمت متعرض هیچکس نشد و دو نفر از بزرگان را که بر ضد او کنکاش کرده بودند و حکم قتل ایشان داده شده بود عفو فرمود برای مردم روم اسباب تماشا و جشنهای عظیم فراهم اورد و خود را محبوب القلوب عامه ناس قرار داد حال او از این فقره بخوبی معلوم میشود که یك روز بر حسب اتفاق بخشش و انعامی نکرده بود شب با تأسف بمصاحبین خود میگفت یك روز از عمرم را به بیحاصلی گذراندم و تلف کردم

اما این امپراطور تا در الوجود بیش از دوسال و دوماه سلطنت نکرد و از وقایع عهد او آتش فشانی شدیدی است که از کوه وزوو (۲) ظاهر گردید در صورتیکه اقلا دو هزار سال بود اثری از آن

(1) Colisée (2) Vésuve

دیده نشده بود و سه شهر از بلاد ایطالیا که نزدیك کوه مزبور بود یعنی هرکولانم (۱) و پمپی (۲) و استابیس (۳) در ان موقع زیر خاکستر و مواد آتش فشان مدفون و مفقود الاثر گردید تا در اواسط مائهٔ هیجدهم میلادی کم کم بعضی از ان ابادیها را از زیر خاك بیرون اوردند و اثار و اوضاع قدیمه را مشاهده کردند

دمسین — بعد از تیتوس برادرش دمسین (٤) امپراطور شد و او خوش اندام و در اوایل سلطنت خوش رفتار بود و بعدالت کار می کرد اما خود پسندی فوق العاده داشت چنانکه وا داشت او را خدا وندگار خوانند کم کم همین خود پرستی، بیمهری او منجر به جور وظلم گردید چون نسبت بسناتور ها محبتی نداشت انها هم با او مودت نمی ورزیدند بلکه بعضی درصدد قتل وی بر امدند لهذا دمسین بنای اعدام سناتور ها را گذاشت و برای قتل ایشان بهانه های غیر موجه بدست می آورد مثلا یکی را بهانه گرفت که عید امپراطور ان را در خانهٔ خود گرفته دیگری را اعتراض کرد که نقشهٔ عالم در اطاق خود گذاشته خطیبی را تلف کرد بعلت اینکه خطابهٔ در مذمت ظلم و جور انشاد کرد وقس علی ذلك

دمسین مراقب اقوال واعمال مردم نیز بود چنانکه هیچ کس جرات نمی کرد در اندرون خانهٔ خود حرفی بزند از ترس

(1) Herculanum (2) Pompéi (3) Stabies (4) Domitien

اینکه مبادا انحرف بواسطه خفیه نویسها بکوش امپراطور برسد و اسباب مهلکه کوینده شود چون بلشکریان پول زیاد می داد اموال صاحبان مکنت را ضبط می کرد بالاخره کار ظلم او بجائی رسیدکه همه از او بری شدند و کسان خود او بهلاکتش رسانیدند (سنه ۹۶)

انجام تسخیر جزیرهٔ انکلیس درزمان این امپراطور و بواسطهٔ اکریکولا (۱) که از سرداران او بود واقع کردید اما ان سردار محض اینکه هنر مندی و شئونات او اسباب سوء ظن و کج خیالی امپراطور نشود هیچکونه تشریفات و سروصدائی برای فتوحات خویش قرار نداد

از اعمالیکه از دمیسین نقل می کنند اینست که یك روز اعضاء سنا را تماماً وعده کرفت لکن تمام عمارت را سیاه پوش کرد و چراغهای قبرستانی روشن نمود و همه قسم لوازم موت فراهم کرد خوراکها را هم مناسب عزا ترتیب داده بود و در هنکام مراجعت سناتورها بمنازل خود غلامهای ناشناس باایشان همراه کرد و چون بخانه رسیدند دیدند یك نفر مامور از جانب امپراطور انجا حاضراست با تفاصیلی که دیده بودند وسوابقی که از حالات امپراطور داشتند یقین کردند که حکم قتل ایشاراآورده است ولی بعد از انکه ترس و تزلزل بسیار تحمل کردند معلوم شد مامور مذکور غلامی است زیبا که بجهت تفریح امپراطور

(1) Agricola

از ترسانیدن سناتور ها خود را بشکل ملك الموت ساخته واکنون امپراطور ان غلام را بایشان بخشیده است

(فصل بیست و دویم)

(امپراطورهای انطونن)

نروا — قاتلین دمیسین یکی از اعضای سنا را که پیر مردی بود ضعیف و علیل موسوم به نروا (۱) بامپراطوری انتخاب کردند ومجلس سنا این انتخاب را تصدیق کرد واعمال دمیسین را تقبیح نمود و اسم اورا از کتیبه ها محو کرد و اجازه نداد که برای آن امپراطور مقام الوهیت قائل شوند اما نروا چون از عهدهٔ کارها برنمیامد و لشکریان پرتورین هم عصیان و مخالفت میورزیدند یکی از سرداران را که طراژان (۲) نام داشت باخود شریك ساخت وجانشین خویش قرار داد وبزودی درکذشت (۹۸)

طراژان — طراژان چون بامپراطوری رسید با سنا از روی احترام رفتار کرد و در امور آن مجلس را طرف مشاوره قرار میداد بطور صاحب اختیاری و خداوند کاری رفتار نمیکرد باسایر سناتورها درمجلس جلوس مینمود هرکاه ازامپراطورهای ظالم بد میکفتند یا از رومیهائیکه مردود امپراطورهای سابق شده تمجید میکردند متعرض نمیشد مجسمهٔ برهتوس و کاسیوس

(1) Nerva (2) Trajan

را ظاهر ساختند و ازجمهوری طلبان قدیم مدح کردند ممانعت نمود باری طراژان یکی از امپراطورهای خوب روم محسوب میشود ولی بیشتر اعتبار او بواسطهٔ محاربات وفتوحاتی است که انجام داده است

در ساحل یسار رود دانوب بین رود وجبال کاربات (۱) سلطنتی جدید از قوم داس تشکیل یافته پادشاه انقوم لشکری بطریق نظام رومی ترتیب داده و مهندس و سربازان رومی اجیر کرده و بایالت رومی مزی (۲) دست اندازی نموده بود طراژان خواست این همسایه خطرناك را از میان بردارد بانجانب لشکر کشید و از رود دانوب عبور کرده قلاع قوم داس را یك یك مسخر کرد و رومیها و بیرقهای رومی را که بدست ایشان افتاده بودند مسترد نمود و چون پادشاه داس سر تسلیم پیش آورد یکدسته لشکر رومی در پایتخت او بطور ساخلوی گذاشت و زیاده برین متعرض او نشد و پلی از سنك بر رود دانوب بست و مراجعت کرد لکن پادشاه مزبور بشرایطی که تعهد کرده بود عمل ننمود لهذا طراژان بر گشت و با او جنك کرد ودیگر از در مصالحه در نیامد پادشاه ان ناحیه خود را بقتل رسانید و ولایتش را طراژان تملك نمود و ایالت جدید داسی (۳) را تشکیل داد و برای حفظ ان قلعه ها بنا نمود و مهاجرین رومی بانجا فرستادتاانرا اباد کردند کم کم

(1) Carpathes (2) Mesie (3) Dacie

ولایت داسی بکلی رومی شد و سکنهٔ ان بزبان لاتین تکلم نمودند و طائفه رومانی که اکنون موجودند و زبانی حرف میزنند که مشتق از زبان لاتین می باشد بقایای همان قوم هستند

قبل از طراژان رومیها معتبر ترین قشون خودرا درسرحد رن نگاه می داشتند از زمان این امپراطور قشون سرحد دانوب را اعتبار کلی دادند و ممالك جنوب ان رود خانه چون از تاخت و تاز وحشیانه محفوظ ماندآباد و پر جمعیت و معمور شد وامپراطور بیادکار این فتح معتبر ستونی در روم بر پا کرد و نقوشی روی ان رسم نمود که وقایع جنك را ظاهر می ساخت وان باسم ستون طراژان معروف می باشد

بعد از انجام این امور حریف ورقیبی که برای دولت روم باقی می ماند دولت اشکانی ایران بود در عرض صدسال اخیر دولتین اشکانی و روم مکرر با یکدیگر نزاع پیدا کرده و غالباً کشمکش بر سر ارمنستان داشته و هر یك از دولتین مدعی بودند که مملکت مزبور باید در تبعیت ما باشد و تعیین سلطان ان بتصویب و تصدیق ما بشود و دراین کشمکش گاهی رومیها غالب میشدند و بعضی اوقات اشکانی ها تفوق می یافتند و سلطان ارمن را دست نشاندهٔ خویش میکردند در زمان طراژان پادشاه ارمن از جانب دولت اشکانی تعیین شده و آن امپراطور این امررا برای دولت روم وهن محسوب داشته عازم شد که کار دولت اشکانی و کلیه

مشرق زمین را یکسره کنند و رفتار اسکندر کبیر را تجدید نماید و چون ان اوقات طایفهٔ اشکانی رو بضعف گذاشته و از حدت و غیرت سابق افتاده بودند امیدوار بود بتواند این مرام را انجام دهد لهذا با انکه خسرو پادشاه اشکانی از در موافقت درامده و تا یك اندازه برای حفظ مقامات دولت روم در ارمنستان حاضر شده بود طراژان بعزم حصول مقصودی عالی حرکت کرده بانطاکیه آمد و تهیه لشکر دید و پادشاه ارمن را امیدواری داده بحضور خود طلبید انگاه اورا معزول کرده واداشت بقتل رسانیدند و ارمنستان‌را جزء ایالات روم محسوب داشت و انرا تملك نمود پس از ان داخل خاك اشکانیان شده بین النهرین را نیز تصرف کرد و کشتیها ترتیب داده داخل دجله نمود و لشکریان رومی را در جانب شرقی دجله پیاده کرده قسمتی از آن نواحی را که عبارت از مملکت اشور قدیم باشد متصرف شده ببابل مراجعت نمود واز انجا کشتی ها فراهم کرده بدجله انداخت و در این مدت از جانب پادشاه اشکانی هیچگونه مقاومت و ممانعتی ظاهر نشد تا انکه طیسفون پایتخت اشکانیان هم تسلیم امپراطور گردید و خسرو از کرسی خود خارج شده تخت طلای اوهم بدست طراژان افتاد (سنه ۱۱۶ میلادی)

چنین بنظر میرسد که پادشاه اشکانی مصمم بوده که در میدان

جنك با رومیان روبرو نشده فقط بتدابیر و انگیختن وسایل فتنه و فساد و فراهم آوردن مشکلات از حرکت امپراطور روم جلوگیری نماید اما طراژان ازاین فیروزی سهل و آسان خود اطمینان حاصل کرده با کشتی از رود دجله پائین آمده وارد خلیج فارس و اقیانوس هند شده بتفتیش و استفسار ازامور هندوستان پرداخت و در خیال پیروی اعمال اسکندر کبیر بود که ناگاه خبر رسید بلاد و ولایاتی که مسخر نموده همه بنای طغیان و عصیان را گذاشته و مراجعت اورا ضروری ساخته‌اند لهذا برگشت ودر صدد آرام کردن طاغیان ومطیع ساختن ایشان برآمد بعضی را مقهور ساخت ودر موارد دیگر عاجز شد ودرین اثنا اجل او رسیده در گذشت (سنه ۱۱۷)

هادرین — یکی از منسوبین طراژان که هادرین (۱) نام داشت جانشین او شد واو جوانی رشید و زیبا و هوشمند بود وچون بسلطنت رسید فتوحات طراژان یعنی ایالات ارمنستان و بین‌النهرین وآشور را رها کرد زیرا که میل بجنك نداشت ورأی او مثل اگوست این بود که وسعت دولت روم بکمال رسیده و اراضی جدید لازم ندارد وطوائف وقبایل مجاور ممالك روم‌را هم باید بوسیلهٔ ملاطفت ومهربانی نگاه داری کرد وباین مقصود نایل شد چنانکه در تمام مدت سلطنت او هیچیك از سرحدات روم

(1) Hadrien

مبتلا بحملات قبایل نکردید

هادرین در امور مراقبت تامه داشت وشخصاً بعرض همه کس میرسید در کار حکام تفتیش میکرد وبعضی از ایشان را که تعدی میکردند محکوم بقتل ساخت ومیکفت من میخواهم دولت را طوری اداره کنم که ببینند ملك من نیست بلکه ملك ملت است روزی زنی در کوچه جلو اورا کرفت که عرضی بکند هادرین کفت حالا وقت ندارم زن کفت پس برای چه امپرا طور هستی هادرین متنبه شد بمطالب او رسیدکی کرد در امور زندکانی خیلی ساده حرکت میکرد و تجمل پولتیکرخانی برای خود قرار نمیداد بممالك یونان وزبان وآداب وصنایع وعلم یونانی میل داشت چنانکه دشمنانش اورا یونانی میخواندند

هر چند مایل بجنك نبود لکن بداشتن افواج خوب منظم قید داشت وشخصاً در امور آنها رسیدکی میکرد وصاحب‌منصبان را از عیش و عشرت باز میداشت و سربازان را بمشق و حرکات نظامی مجبور میکرد و در اردوها خود مثل سایر لشکریان بسر میبرد و تحمل همان ریاضتها و رنج وتعبها را میکرد مرضی را طرف توجه و تفقد قرار میداد کسانی را که از قدیم خدمت کرده بودند ارتقاء رتبه می بخشید و همه نسبت باو محبت و علاقهٔ کامل داشتند و هیچوقت در صدد مخالفت او بر نیامدند

هادرین توقف در روم راچندان خوش نداشت وغالب اوقات در مسافرت بود تمام ولایات دولت روم را سیاحت کرد ودر غالب امکنه از خود آثار و یاد کار کذاشت قلعه ساخت طرق وشوارع احداث کرد بلاد بنانمود در جزیره انکلستان چون دید وحشیان کوهستان شمالی از سرحد تجاوز کرده اسباب خرابی میشوند برای جلو کیری ایشان سدی ساخت که باسم او موسوم کردید و آن سد بطول صد کیلو متر بود وازیك دریا تا دریای دیکر تمام خاك انکلیس را مسدود میساخت در اورشلیم حکم کرد در محل خرابهٔ آن شهر یك‌کلنی رومی ترتیب دهند لکن یهود درین موقع بنای عصیان کذاشتند و اورشلیم وتمام یهودیه را کرفتند ویکنفر در میان ایشان پیدا شده ادعای مسیح بودن کرد و یهود را در تحت اطاعت خودقرار داده در مخالفت باروم پا فشرد عاقبت حاکمی که از جانب هادرین برای سوریه معین شده بود مدت سه سال زحمت کشیده قلاع یهود را یك یك کرفته شکنه را تماماً بقتل رسانید چنانکه میکویند پنجاه قلعه وقریب ششصد شهر تسخیر کرد ونزدیك به ششصد هزار نفر از یهود بهلاکت رسیدند ولایت یهودیه خراب شد و قدغن کردند که یهود در محل شهر اورشلیم قدم نکذارند فقط سالی یك مرتبه اجازه داشته باشند که پای حصار آمده کریه وزاری کنند واز انوقت یهودیان بیشتر در اکناف عالم پراکنده شدند وکم کم زبان یونانی را هم متروك

داشتند وجز بکتب دینی که بزبان عبری نوشته شده رجوع نکردند وبکلی از سایر مردم کناره گرفتند

انطونن — هادرین یکنفر از سناتور های متمول را که انطونن (۱) نام داشت بفرزندی قبول کرده بود وبعد از او انطونن بامپراطوری رسید (سنه ۱۳۷) واو مردی ساده و صرفه جو بود چنانکه بعداز بیست سال سلطنت خزانهٔ دولت را دارای مبالغ گزاف کرده بسیار ملایم و محجوب بود باسنا باحترام رفتار میکرد ومنظماً در جلسات حاضر میشد در موقع مجازات دادن عفو بتهای خیلی خفیف را رأی میداد وحتی‌الامکان مایل بود که مقصرین را عفو کند وقتی کنکاش برضد او کرده بودند مجلس سنا میخواست کسانی را که داخل در ان امر بوده تجسس کند امپراطور خود مانع شد وگفت از اینکه معلوم شود که چند نفر از هموطنان من ازمن متنفرند چه نفعی عاید عاید من خواهد شد معلم پسر خوانده اش وفات کرده بود آن جوان برفوت معلم میگریست بعضی از دوستان ملامتش میکردند انطونن گفت چه ضرر دارد آدم باشد مگر فلسفه و امپراطوری باید قلب انسان را قسی کند در تمام مدت سلطنت خود جنگ نکرد و میگفت یکنفر دوست را از هلاک مانع شدن بهتر از کشتن هزار نفر دشمن است - باری این امپراطور بقدری خوش

(1) Antonin

رفتار بوده که کلیهٔ سلسلهٔ امپراطور هائی را که او جزء ایشان است باسم وی موسوم کرده سلسلهٔ انطونن مینامند

مار کورل — انطونن جوانی را موسوم به مار کورل (۱) بفرزندی قبول کرده جانشین خود قرار داد و او چون بامپراطوری رسید یکی از خویشان خود را که وروس (۲) نام داشت درسلطنت باخود شریک ساخت (سنه ۱۶۱) مارکورل از طفولیت داخل سلسلهٔ حکما شده خرقه میپوشید و روی خاك میخوابید مادرش با زحمت زیاد اورا راضی کرد که روی تخته پوست بخوابد بمذهب رواقیین کهبعد شرح خواهیم داد خیلی مایل شد و در زمان امپراطوری خود نیز آن را مجری داشت و هر روز حساب اعمال خویش را میکرد و از خود مؤاخذه می نمود که ایا تکلیف خودرا بجا آورده یا نه همواره بر خود سخت میگرفت و ریاضت میکشید کم میخورد زیاد کار میکرد با انکه ضعیف المزاج بود وظائف امپراطوری را کاملا بعمل میاورد تفریحی نداشت جز نوشتن افکار و خیالات خود و کتابی از او بیادگار مانده که موسوم است به (افکار من[۳]) از جمله چیز ها که در آن کتاب نوشته این است که نسبت باشرار نباید غضبناك شد بلکه باید ملایمت پیش گرفت اگر میتوانی ایشان را متنبه کن و الا بخاطر بیاور که رأفت را برای آن بتو

(1) marc-Aurèle (2) verus

داده‌اند که در حق ایشان مجری داری

دیکر نوشته‌است عنکبوت خشنوداست ازاینکه مکس کرفته‌است مردم خشنودند که خرکوش یا کراز یا خرس زده‌اند یاآدمی را باسیری بوده‌اند آیا این جمله در نظر حکیم دزد نمی باشند

مارکورل رغبت بجنك نداشت معهذا برای حفظ مملکت از دشمنان سالهای دراز مجبور بمحاربه بوده‌است

یکی از محاربات زمان مارکورل بواسطهٔ حملهٔ بلاش سیم پادشاه اشکانی بود بارمنستان و سوریه که این دو ایالت را عرصه تاخت و تاز قرار داده از تحت تصرف روم بیرون آورد بنا براین امپراطور شریك خود وروس را مامور دفع فتنهٔ اشکانی نمود و او باسرداران بسوریه آمد و ولایات از دست رفته را به توسط آن سرداران دو باره بدست آورد و بعد از انجام این مقصود یکی از ان سرداران که کاسیوس نام داشت بخیال افتاد که علاوه بر پس کرفتن ارمنستان وسوریه بممالك خود اشکانیان حمله کنند و کار طرازان را تجدید نماید پس باین کار اقدام کرد و پیشرفت حاصل نمود و به طیسفون هم رسید و غنایم زیاد تحصیل کرد لکن در لشکریانش ناخوشی وقحط وغلا افتاد و مجبور بمراجعت شد (سنه ۱٦٥) وهرچند دراین سفر بسیاری از رومیان تلف شدند وصدمهٔ زیاد بایشان وارد آمد اما یك قطعه از جانب غربی بین‌النهرین یعنی اراضی واقعه بین فرات و

خابور را متصرف شدند و این ناحیه در تصرف ایشان باقی‌ماند

جنك سخت زمان مارکورل محاربهٔ باوحشیان ژرمانی جانب دانوب بود که بطور اجماع داخل خاك روم شدند و حتی بیونان و ایطالیا هم رسیدند و بنای قتل و غارت و اسیر کردن سکنه را کذاشتند، طاعون جماعتی از لشکریان روم را تلف کرده و قحط و غلاهم ضمیمهٔ آن شده این جمله کاررا بر مارکول مشکل کرد تاجائیکه جواهرات قصر امپراطوری‌را فروخت و تحصیل پول کرد و باکمال زحمت لشکری فراهم آورد و چون وروس مرده بود شخصاً بمدافعه پرداخت چندین سال باقبایل مارکومان (۱) و کواد (۲) محاربه کرد تا سر تسلیم پیش آوردند بعد از آن کاسیوس سردار سابق‌الذکر در سوریه داعیهٔ امپراطوری پیدا کرد ودراقلابات راجع باین امر بقتل رسید اکاه جنك باوحشیان دانوب مجدداً شروع شد ودر بین این وقایع مارکورل در کذشت (سنه ۱۸۰)

کمد — مارکورل پسری داشت موسوم به کمد (۳) بعد از پدر بامپراطوری رسید و او جوانی بود خود پسند و ضعیف و ظالم بمحض اینکه امپراطور شد با قبایل وحشی صلح کرد و بروم آمده بنای عیاشی کذاشت بمحاربات غلامان تعشق داشت و شخصاً داخل آن محاربات می شد و میخواهت تقلید هرکول

(1) Marcomans (2) Quades (3) Commode

(١) پهلوان را نماید و لقب هرکول نیز اختیار کرد و مثل همان شخص موهوم با پوست شیر و دبوس واداشت مجسمهٔ اورا بسازند اشخاص عاجز علیل را جمع میکرد وبضرب تیر هلاك میساخت بامور دولت رسیدگی نمیکرد وکارها را برئیس قراولان محول مینمود پول دولت را تفریط میکرد بسیاری از سناتورها و اکثر دوستان پدرش را بقتل رسانید و در همین وقت مردم روم مبتلا به طاعون و قحط و غلا وحریق هم شده بودند لهذا بجنبش افتادند و اجتماع کرده بزد وخورد پرداختند و عاقبت اجزأ خود کمد بهلاکش شتافتند مجلس سنا حکم کرد نعش اورا برود تیبر انداختند و مردم مجسمه های او را قطعه قطعه نمودند (سنه ١٩٢)

گذشته از چند سال سلطنت کمد زمان سلسلهٔ امپراطورهای انطونن بهترین اوقات دولت امپراطوری روم بوده است ممالك امن و منظم و امپراطورها مقتدر ولی خوش رفتار بودند ساده حرکت میکردند و دستگاه سلطنتی و تشریفات درباری برای خود فراهم نمیاوردند مجلس سنا محترم ومسموع القول بود ولی نسبت بامپراطور هم تمکین و اطاعت داشت حکام مواجب میگرفتند و از سکنهٔ ولایات حق نداشتند چیزی اخذ کنند باینواسطه بمردم چندان ظلم وجور وارد نمی آمد و کم‌کم ایالات آباد شد و بر

(1) Hercule

جمعیت و با ثروت گردید امپراطورها حتی الامکان ادارهٔ امور ایالات را بخود اهالی وامیگذاشتند وعدهٔ قلیلی مأمورین از روم بانجا میفرستادند و در هر ولایتی ترتیب دستگاهی مثل دستگاه دولتی روم داده بودند و در کرسی ان ولایات بهمان طریقی که مردم روم زندگی میکردند بسر میبردند باری هر چند رومیان قبایل مختلفه از اروپا و آسیا و افریقا را از آزادی و استقلال محروم کرده در تبعیت خویش در آورده بودند لکن در عوض این فایده را هم بانها رسانیده که امنیت بر قرار نموده و مردم بدون ترس و تشویش میتوانستند زندگی کنند و رفت و آمد و مسافرت نمایند و مطمئن باشند که گرفتار تاخت و تاز و قتل وغارت ویغما و چپاول نخواهند بود و این حال اسایش و رعایای روم دراصطلاح آنان امنیت رومی (١) گفته میشد

فصل بیست و سیم

ابنیه و ادبیات و تمتعات رومیان

ابنیهٔ رومیان — در مایهٔ اول و دویم میلادی شهر روم وسعت یافت و بسیار مزین شد وامپراطورها عدهٔ کثیری ابنیه و عمارات در انجا بنا نمودند و خرابهٔ بعضی از ان عمارات هم اکنون موجود است

از جمله ابنیه روم دو فقره بود که وسپازین امپراطور بنا

(1) La paix romaine

نموده یکی طاق نصرتی بیادکار غلبهٔ پسرش تیتوس بر یهود وتسخیر اور شلیم دیگری عمارت کلیزه (۱) که محلی بود بجهت اجتماع تماشائیان برای تماشای اسب دوانی و سایر اقسام بازیها و این عمارت بزرکترین عماراتی بود که بجهت این مقصود بنا شده و چنان بزرك و محکم ساخته شده که هنوز خرابه ان برپاست صدو هشتادوهشت متر طول و صدو پنجاه و شش متر عرض و پنجاه متر ارتفاع دارد محل تماشائیان درجات و طبقات داشته و طبقهٔ سفلی متعلق بامپراطور و اعیان بوده و تقریباً صد هزار نفر تماشاچی درین عمارت جا میکرفته است یکی از ابنیهٔ معتبر روم فورم طراژان بوده باین معنی که یك فورم یعنی میدان عمومی که از قدیم الایام بود و یکی هم قیصر ساخته وثانی هم اکوست بنا نموده بود لکن میدانی که طراژان ترتیب داد ازحیث وسعت وعظمت وحسن ابنیه و تزیینات نسبت بسایرین مزیت کلی داشت و از اثار عجیبه عالم محسوب می شد دارای یك طاق نصرت بود و یك مجسمه سواره طراژان و یك کتابخانه و یك دیوانخانه و یك معبد و ستون بزرك معروف بستون طراژان که شامل نقوش برجستهٔ بسیار بود

ابنیهٔ دیگر نیز از قبیل رواقهای مزین بستونها و مجسمه و نقاشیها و همچنین مقبره ها و بقعه ها و قنوات و مجاری اب و حمامها و غیرها در روم بسیار بوده و امپراطور ها در ولایات

(1) Colisée

خارج از شهر روم چه در ایطالیا چه در اسپانیاو فرانسه وسوریه و افریقیه نیز ابنیهٔ بسیار نمودکه اکثر بکلی منهدم شده وبعضی هم هنوز اثری از انها باقی است خانه های اغنیای رومی درزمان امپراطوری هم بکلی باوضع خانه های قدیم تفاوت پیدا کرده و بسبك یونانیها نزدیك شده و دارای زواید و فروع و تجملات بسیار کردیده بود

تمتعات رومیان — در روم از قدیم الایام رسم بودکه بجهت تجلیل خداوند ان جشنها بکیرند و بازی ها بکنندوبعضی از جشنها چندین روز طول میکشید و بازیها و تماشا های مختلف داشت و عدهٔ این بازیها لاینقطع زیاد میشد چنانکه در زمان اکوست سالیانه هفت جشن داشتند که من حیث المجموع شصت و شش روز طول میکشید و در اخر دولت امپراطوری مدت ایام بازیها صدو هفتاد وپنج روز بود وهر بازی ازصبح تاشام دایرو افراد ملت رومی مجاناً در ان محافل حق حضور داشتند

از جمله بازیهای رومیان یکی تیاتر بود لکن درین بازی مثل یونانیان بظرافت و لطافت کارنمیکردند بلکه البسهٔ مضحك مقلدی می پوشیدند وحرکات عنیفه میکردند ودر مواردی که تقلید زنان می نمودند بر خلاف رسوم قدیمه زنهارا دربازی داخل میکردندواز بازیها ئیکه خیلی طالب بودند پانتومیم (۱) بود یعنی

(1) Pantomime

تقلید ساکت که مقلد فقط بایما و اشاره مطلب می فهمانید گاهی ازاوقات هم مثل یونانیها اوازه وسرود خوانی میکردند نرن امپراطور شخصاً بعنوان اوازه خوانی بعرض تماشا می امد و یکی دیکر از امپراطورها یعنی دمسین که برای جشنها ترتیبات داده یك تئاتر مخصوص برای اوازه خوانی و مسابقه درین فن بنا نموده که ادئون (۱) نامیده میشده است

دیکر از اقسام بازی مسابقه در راندن عراده بود که در محلی موسوم به سیرك (۲) مجری میداشتند و ان میدانی بود که در اطراف پله‌ها ونشیمنها برای تماشائیان داشت و ازاین قسم میدان در روم متعدد بود و معتبرتر از همه سیرك بزرك بود در پای کوه پالاتن که کنجایش دویست و پنجاه هزارنفر تماشاچی داشت و در طرفین میدان دوحد از مفرغ مطلا نصب کرده بودند که عرادها میبایست در اطراف انها بچرخند سائق عراده بالای ان ایستاده شلاقی بدست میکرفت و مهار اسبهارا بکمر می بست و اسبها را میراند و هرکس که پیش می افتاد جایزه دریافت می نمود و در حین حرکت عرادها تماشائیان هر یك طرفدار یکی می شدند و نذر می بستند وقیل وقال می کردند و هیجانی داشتند و دستمالهای خود راحرکت می دادند و بعضی اوقات کار بزدو خورد هم می رسید و هرکاه امپراطور درین امر

(1) Odéon (2) Cirque

دخالت میکرد مسئله دولتی میشد

دیکر از تمتعات رومیان تماشای جنك غلامان بود که در محوطه مدور موسوم به امفیتاتر (۱) واقع میشد و آن این بود که اسرای جنك وغلامان واشخاصی را که محکوم بقتل بودند مسلح می نمودند و با یکدیکر بجنك می انداختند و این اشخاص را کلادیاتور (۲) یعنی خنجر زن می نامیدند کلادیاتورهارا در مکان های مخصوص بجهت این جنك ها مشق می دادند و در تحت نظام و سیاست شدید نکاه می داشتند و در موقع جشن بمیدان آورده بجنك تن به تن یا دسته بدسته وادار میکردند انها که مغلوب میشدند و از پا در می آمدند تماشائیان حکم میکردند که باید زنده بمانند یا کشته شوند اجسادی که در میدان میافتاد با طناب کشیده بمحلی مخصوص می بردند و آهن کرم ببدن آنها قرار میدادند که به بینند مرده اند یا زنده اکر کسی سخت مجروح بود با یك ضرب دبوس او را هلاك میساختند وباقی را معالجه میکردند یك نوبت کلا امپراطور جمیع اشخاصی را که در تمام ممالك روم محکوم به قتل بودند جمع کرد قریب بیست هزار نفر شدند انکاه ان جماعت را واداشت با یکدیکر جنك کردند و خود امپراطورها درین قتال حضور پیدا میکردند و مارکورل که ازاین تماشا متنفر بود و خود را بخواندن کتاب و صحبت مشغول و از آن منظر منصرف می

(1) Amphitéâtre (2) Gladiateur.

قلید ساکت که مقلد فقط بایما و اشاره مطلب می فهمانیدگاهی ازاوقات هم مثل یونانیها اوازه وسرود خوانی میکردند زن امپراطور شخصاً بعنوان اوازه خوانی بعرض تماشا می امد و یکی دیگر از امپراطورها یعنی دمیسین که برای جشنها ترتیبات داده یك تئاتر مخصوص برای اوازه خوانی و مسابقه درین فن بنا نموده که ادئون (۱) نامیده میشده است

دیگر از اقسام بازی مسابقه در راندن عراده بود که در محلی موسوم به سیرك (۲) مجری میداشتند و ان میدانی بود که در اطراف پله‌ها ونشیمنها برای تماشائیان داشت و ازاین قسم میدان در روم متعدد بود و معتبرتر از همه سیرك بزرك بود در پای کوه پالاتن که کنجایش دویست وپنجاه هزارنفر تماشاچی داشت و در طرفین میدان دوحداز مفرغ مطلا نصب کرده بودند که عرادها میبایست در اطراف انها بچرخند سائق عراده بالای ان ایستاده شلاقی بدست میکرفت و مهار اسبهارا بکمر می بست و اسبها را میراند و هرکس که پیش می افتاد جایزه دریافت می نمود و در حین حرکت عرادها تماشائیان هر یك طرفدار یکی می شدند و نذر می بستند وقیل وقال می کردند و هیجانی داشتند و دستمالهای خود راحرکت می دادند و بعضی اوقات کار بزدو خورد هم می رسید و هرگاه امپراطور درین امر

(1) Odéon (2) Cirque

دخالت میکرد مسئله دولتی میشد

دیگر از تمتعات رومیان تماشای جنك غلامان بود که در محوطه مدور موسوم به امفیتاتر (۱) واقع میشد و آن این بود که اسرای جنك وغلامان واشخاصی را که محکوم بقتل بودند مسلح می نمودند و بایکدیکر بجنك می انداختند و این اشخاص را کلادیاتور (۲) یعنی خنجر زن می نامیدند کلادیاتور هارا درمکان های مخصوص بجهت این جنك ها مشق می دادند و درتحت نظام و سیاست شدید نکاه می داشتند و در موقع جشن بمیدان آورده بجنك تن‌به‌تن یا دسته بدسته وادار میکردند انها که مغلوب میشدند و از پا در می آمدند تماشائیان حکم میکردند که باید زنده بمانند یا کشته شوند اجسادی که در میدان میافتاد با طناب کشیده بمحلی مخصوص می بردند و آهن کرم ببدن آنها قرار میدادندکه ببینند مرده اند یا زنده اکر کسی سخت مجروح بود با یك ضرب دبوس او را هلاك میساختند وباقی را معالجه میکردند یك نوبت کلا امپراطور جمیع اشخاصی را که در تمام ممالك روم محکوم به قتل بودند جمع کرد قریب بیست هزار نفر شدند انکاه ان جماعت‌را واداشت بایکدیکر جنك کردند و خود امپراطورها درین قتالی حضور پیدا میکردند و مارکورل که ازاین تماشا متنفر بود و خودرا بخواندن کتاب و صحبت مشغول و از آن منظر منصرف می

(1) Amphitéâtre (2) Gladiateur.

نمود در نزد رومیان بی‌اعتبار شده بود

در امفیتئاتر شکار هم میکردند باین معنی که سباع را ازقبیل شیر و پلنك و خرس وکراز و فیل وکاو میش و کوزن و شترمرغ در میدان رها مینمودند و شکار چنان باکمان و تیر و نیزه و زوبین بقتل آنها مشغول می‌شدند ودربعضی جشنهاء تجاوز ازده هزارحیوان بقتل رسانیده اند کاهی از اوقات هم دوحیوان را باهم یا یك حیوان را با یك انسان بجنك میانداختند در اواخر هوس رومیها چنین اقتضا کرد که آدمها را برهنه کرده بجوب ببندند و سباع را بطرف ایشان رها کنند و از دریدن انها تفریح نمایند

بازیهای مذکور منحصر بشهر روم نبود و در تمام بلاد مهمه دولت روم واقع میشد

ادبیات و حکمت رومیان — هر چند در ممالك دولت روم السنهٔ قدیمی هر قوم همواره معمول بود و تکلم می شد لکن تحریر و تالیف جز بدو زبان نمی‌کردند یعنی در ممالك غربی زبان لاتن معمول بود و در ولایات شرقی زبان یونانی و قبایلی که درتحت فرمان رومیان در آمدند از خود ادبیاتی نکذاشته و ادبیات یکی ازدوقوم معتبرقدیم راکه یونان وروم باشدقبول کرده‌بودند

در مائهٔ اول میلادی زبان لاتن در ولایات غربی روم چنان شایع شده بود که نویسندکان معتبر لاتن بیشتر از اهل گل واسپانیا بودند چنانکه سنك (۱) حکیم و سنك (۱) ادیب ولوکن (۲)

(1) Sénèque (2) Lucain.

شاعر و مارسیال (۱) عالم جغرافیائی و بسیاری دیکر از فضلای آن زمان همه رومیان اسپانیائی‌بوده اند

ازجمله آداب آنزمان قرائتهای عمومی بود باین معنی که چون انجمنهای ملی که‌در فوروم تشکیل می‌یافت ومباحثات دولتی بزرك متروك شده بود خطبا ومتکلمین وسیلهٔ خودنمائی نداشتند لهذا کم کم مرسوم شد که‌ادبا وفضلای روم مردم علی خصوص دوستان خودرا دعوت کرده نوشتجات و اشعار و رسائل و کتب خودرا برای ایشان قرائت میکردند و موعودین اکر ازروی ملاحظه‌وادب هم بود تحسین وتصدیق مینمودند

نیز از امور جاریه این بود که جوانها نزد ادبا رفته فن بلاغت و خطابه میاموختند و معلمین این فن قواعد و رموزی راکه فضلای یونان در عرض چندین سال درك و جمع کرده بودند تعلیم می نمودند و جوانان را بانشاء و انشاد خطبه ها تمرین می کردند مائه دویم میلادی بهترین اوقات ادبیات دولت امپراطوری روم بوده و در ان عهد هم نویسندکان‌رومی و هم نویسندکان‌یونانی ظهور نموده‌از جمله نویسندکان‌رومی یکی پلین (۲) ثانی (بلینیاش) میباشد که مراسلات او معروف است دیکر ژوونال (۳) شاعر که اشعارش متضمن نقادی و عیب جوئی از آداب و عادات زمان می باشد دیکر سوئتون (٤) که تاریخ دوازده نفر قیاصرهٔ اول

(1) Martial (2) Pline le jeune. (3) Juvénal. (4) Suétone.

را نوشته دیگر تاسیت (١) که از همه معتبر تر و از مورخین
مشهور است اما نویسندگان یونانی از همه معروف تر پلوتارك (٢)
می باشد که ترجمهٔ احوال مشاهیر عالم را نوشته دیگر لوسین (٣)
که حکیم و نقاد بوده دیگر بطلیموس (٤) عالم جغرافیائی مشهور
وجالینوس (٥) طبیب معروف

مارکورل امپراطور روم هم افکار خود را بزبان یونانی
نوشته است

حکمت نظری را رومیان چندان طرف توجه قرار
نمیدادند ولی بجهت اینکه در رفتا و کردار خود دستور العملی
داشته باشند حکمت اخلاقی را ازیونانیهای اخذ کرده بودند وبدواً
حکمای رومی بدو طائفه منقسم شدند بعضی پیرو ذوالنون (٦)
گردیدند وجماعتی بجانب ابیقور (٧) گرائیدند پیروان ابیقور
که از جمله ایشان هراس شاعر معروف سابق الذکر است صلاح
را درتمتع و تنعم میدانستند ومیگفتند عقل وحکمت عبارتست
ازاینکه شخص بآسودگی وفراغت زیسته دربند آینده نباشد واندیشهٔ
خیر و شر ننماید

پیروان ذوالنون که رواقیون (٨) خوانده میشوند ازمأئه
اول میلادی غلبه داشتند و میگفتند اصل صلاح در تقوی و عفت

(1) Tacite 2 Plutarque. 3 Lucien. 4 Ptolémée. 5 Galien. 6 Zénon. 7 Epicure. 8 Stoïcien.

است و باید بر وفق قوانین آلهی رفتار نمود و شخص حکیم
بهیچوجه نباید نظر بمال دنیا و ثروت واعتبار و جمال وسلامت
داشته باشد مقید به تقوی باید باشد وبس

معروفترین حکمای رواقیون در مأئه اول یکنفر یونانی بوده
که اپیکتت (١) نام‌داشته و او ابتداء غلام یکی از مقربین نرن
بوده یك روز آقایش او را میزد اپیکیت گفت این قسم که تو
مرا میزنی پایم را می شکنی آقا اعتنا نکرده همچنان بزدن
مشغول بود تا پای غلام شکست در این حال فقط کاری که
اپیکیت کرد این بود که در کمال آرامی و طمأنینه گفت نگفتم
پای مرا میشکنی خلاصه پس از انکه از ادشد بنای موعظه را
گذاشت و مرید بسیار پیدا کرد و یکی از مریدان تعلیمات اورا
جمع کرده بصورت کتابی در آورد

توصیهٔ اپیکتت باتباع خود مقدم برهرچیز کشتن نفس واطاعت اوامر
الهی بود و میگفت باید نفس خودرا همان طور تهذیب کنی که نجار
چوب را میتراشد خداوند وقتیکه ترا بدنیا فرستاد احکام خویش
را هم بتو داد و ان اینست که بمال مردم طمع نورزی و مردمرا
دوست بداری و عادل و وفا دار باشی مرد عادل باید این احکامرا
نصب العین خود سازد و خشم و خود خواهی را دور کند و تحمل
رنج و تعب را با تسلیم و رضا بنماید و بهمین وسیله ارباب رنج ومشقت
را قوت قلب دهد غرض از حکمت اینست که حقیر شمردن حیات

(1) Epictète

دنیوی وابما بیاموزد و مارا دارای فراغت و اطمینان کامل که بهیچ چیز مشوش نشود نماید و خلاصه حکمت در این دو کلمه است بردباری و پرهیز

در مائهٔ اول میلادی در میان اعیان روم حکمت رواقیون مرغوب بود و غالباً بزرگان هر کدام فیلسوفی نزد خود نگاه میداشتند که در اوقات لازمه ایشانرا موعظه و نصیحت کند و هر وقت محکوم بقتل میشدند ابرو و شرف خودرا درین میدانستند که با جلالت و قوت قلب خودرا بهلاکت رسانند چنانکه سنك حکیم سابق الذکر وقتیکه از جانب نرن امپراطور محکوم بقتل شد باکمال متانت رك خویش را باز کرد و در حینی که خونش جاری بود خطابهٔ مفصلی بمنشیان خود املا نمود

بعضی از امپراطورها هم فیلسوف داشتند و فیلسوفها گاهی بسر کشی محبوسین وعیادت مرضی و محکومین بقتل میرفتند تانور حقیقت را بایشان بنمایند غالباً حکما خیلی بسختی میگذرانیدند و ریاضت میکشیدند در اکل و شرب امساك و قناعت میکردند روی زمین میخوابیدند در لباس تقلیل می نمودند زلف و ریش را دراز میکردند و بعضی ازایشان خانه بدوش بودند فقط جامهٔ داشتند و انبانی و عصائی و دیار بدیار گردش کرده بگدائی امر میگذراندند مرید های خودرا بریاضت وا میداشتند و دستورالعمل میدادند که دعا و ذکر بخوانند و تفکر و مراقبت نمایند وهر شب اعمال خودرا

را تفتیش ووجدان خویش‌رابمعرض امتحان در اورند واحوالات یکی از فلاسفه بزرك را بخوانند حکمای مزبور خودرا ابناء جهان میخواندند نه فرزند یك شهر ودیار وتمام نوع بشر را برادران خود میدانستند حتی اقوام وحشی و بدوی و غلامان و بندگان را چنانکه سنك سفارش میکرد که باغلامان بمهربانی رفتار کنید و جنگهای غلامان را تقبیح مینمود

یکی از فلاسفه رواقیون مارکول امپراطور بوده که در عین سلطنت درویش بود و در اوقات جنك هم هر شب وجدان خود را امتحان می کرد و برای خود نصایح و حکم می نوشت و از کلمات اوست که میگوید بخاطر داشته باش که مردم باتو برادرند انوقت ایشان را دوست خواهی داشت تکلیف انسان چیست خداوندان‌را محترم‌داشتن‌و بمردم خیر رسانیدن

فصل بیست و چهارم

قوانین رومی

در اوایل امر رومیها هم مثل اکثر ملل قدیمه قوانین مکتوب مدون نداشتند و مردم هر دوره آداب و رسوم و عادات اسلاف خویش را معمول میداشتند رؤسا و حکام نیز بر وفق همان‌عادات حکم میکردند در اواسط مائه پنجم از قراری که روایت شده وما هم سابقا نقل کرده ایم رعایای رومی مجلس سنا را مجبور کردند که

قوانین را بقید کتابت در آورد تا همه کس بتواند از ان باخبر باشد رجال عشره مامور باینکار شدند و قوانین بلاد یونان را تفتیش کردند و قوانین تازه برای رومیها ترتیب داده در صفایح چوبی یا فلزی نقش کردند و انها باسم قوانین الواح اثنا عشر معروف شد و سر منشاء کلیهٔ قوانین رومی کردید و مدتها مجری بود وحتی در مکاتب اطفال را وا میداشتند که ان قوانین را حفظ کنند

قوانین مزبور بعبارات موجز خشن نوشته شده بود مثلا دربارهٔ شخص مقروض که ادای دین نمیتواند بکند میگوید (هرکاه قرض خودرا ادا نمیکند اورا بمحکمه جلب نمایند اکر ناخوش یا پیر باشد باسب سوارش کنند اما تخت روان باو ندهند سی روز هم مهلت داشته باشد اکر ادای دین نکرد طلبکار اورا با تسمه یا زنجیری که دو من وزن داشته و بیشتر نباشد ببندد و بعداز شصت روز اورا بفروشند اکر طلبکاران متعدد باشند مدیون را قطعه قطعه کنند و اکر عدد قطعات زیاد تر شد بر ایشان حرجی نیست)

قوانین الواح اثنا عشر راجع باموال و هیئت خانواده و میراث و مجازات جنایات بوده مثلا یکی از انها حکم قتل است در بارهٔ جادو کری که بواسطه کلمات سحری خرمن همسایه را بمزرعه خود ببرد و قانون دیکر راجع است بتفتیش که در خانهٔ شخصی که مظنون بسرقت است باید عمل آورد و ان از این

قرار است که مدعی باید برهنه شده فقط با یك زیر جامه در حالتیکه طبقی در هر دودست دارد وارد خانه شود تا اینکه احتمال نرود که مال مسروق را خود مدعی بانخانه وارد کرده است

بعداز قوانین الواح اثنا عشر انجمن های ملی رومی هم قوانین بسیار وضع نموده لکن انها بیشتر راجع بدولت است نه بامور معاشیهٔ مردم و اما قوانین مزبور جامع تمام امور نمی شد و غالباً مجمل و مبهم بود لهذا کسانیکه مرافعه داشتند نزد اشخاصیکه معروف بقانون دانی بودند رفته از ایشان استشاره می نمودند این اشخاص غالباً از رجال و اعیان بودند مثل کاتن معروف و فتاوای خود را مجاناً میدادند و ان فتاوی را برای حکام و قضات نقل میکردند و ایشان اکثر اوقات متابعت ان فتاوی را لازم میدانستند و کم کم فتاوی بمنزله قانون میشد و در موردی که قانون مجمل بود فتاوی برای قانون توضیح و تفسیر بود و هرکاه قانون نقص داشت فتاوی انرا تکمیل مینمود و از این قرار فتاوی (۱) نیز یکی از ماخذ قوانین کردید

بعد از انکه دولت رومی امپراطوری شد ملت روم دیکر قانون وضع نمود اما امپراطورها احکامی صادر میکردند که بمنزله قانون بود پس احکام امپراطور ها هم یکی از ماخذ قوانین رومی محسوب میشود

(1) Jurisprudence

قضات رومی بعضی بمرافعات بین افراد ملت روم رسیدگی کرده بر وفق قوانین رومی حکم میدادند و برخی بمرافعات بین رومیان و خارجیان یعنی انهاکه از افراد ملت روم نبودند میپرداختند و بنا بر این دو قسم قانون بر قرار شد یکی قانون مدنی (۱) دیگری قانون ملل (۲)

هیئت خانوادهٔ — درقانون قدیم رومی خانواده بمنزله سلطنت و دولت کوچکی بود یعنی رئیس خانواده صاحب اختیار مطلق و پدر خانواده خوانده میشد و خانواده او عبارت بود از زن و فرزندان و خدام و اختیار پدر نسبت باین جمله غیر محدود بود زن را میتوانست طلاق دهد واخراج کند فرزندان را میتوانست ازفرزندی خود خارج نماید وبلکه انهارا بفروشد هر چه را که زن و اولادش دارا بودند حق داشت تملك نماید زیراکه او مالك حقیقی بود حکم قتل هم دربارهٔ اعضاء خانوادهٔ خود میتوانست بدهد چنانکه وقتی جماعتی از مردم مرتکب خطائی شده بودند مجلس سنا حکم بقتل مردها داد و محاکمه و مجازات زنها را هم بپدر های خانواده ها محول نمود در موقع فتنه کاتیلینا که سابقاً شرح داده ایم پدری مطلع شد که پسرش دران فتنه شرکت داشته پسر را دستگیر و محاکمه کرده بقتل رسانید

(1) Droit civil (2) Droit des gens

تشکیل هیئت خانواده رومی بواسطهٔ مزاوجت میشد و رسوم مذهبی داشت یعنی در حضور پنتیف کبیر ویکنفر فلامین وده نفر شاهد زوجین میبایست کلمات معلومه ادا کنند ونانی به ژوپیتر هدیه دهند لکن این ترتیب خاص اعیان بوده ورعایا مراسم مخصوص داشتند که مربوط باداب دینی نبود و طریق متعارفی ازدواج همان گردید باین ترتیب که یکی ازخویشان زن اورا بعنوان فروش بشوهر میداد ولی شوهر میگفت من این زن را میخرم تازوجهٔ من باشد پس ازان زن باشوهر هم رتبه و مادر خانواده خوانده میشد و نسبت بغلامان وکنیزان صاحب اختیار بود اما نسبت بشوهر تبعیت داشت ونمیتوانست مالك چیزی باشد یامالی را بوصیت بدیگری منتقل کند یادرمحکمه حاضر شودوتمام حقوق او بتوسط شوهرش استیفا میگردید

فرزندان را پدر مجبور نبود نگاه بدارد وبپروراند و حق داشت انهارا سر راه بگذارد وهرگاه فرزندانرا نگاه میداشت می توانست بفروشد دختر را بدون رضای او شوهر و پسر را زن میداد در حیات پدر اولاد حق مالکیت چیزی را نداشتند اگر چه خودشان انچیز را تحصیل کرده باشند دختر در تحت اختیار پدر بود تا وقتیکه بشوهر رود وپسر تا وقتیکه پدر بمیرد چنانکه پسر اگر بمقام کنسولی هم میرسید از اختیار پدر خارج نمیشد و چون پدر میمرد پسرها هرکدام رئیس خانواده میشدند اما زنش ازاد نمیشد و باختیار وارث شوهر در میامد یعنی

مادر مضیع پسر خود میکردید

مزاوجت درنزد رومیها از تکالیف دینی بود یعنی بسیار مقید بودند باینکه کسی‌را داشته‌باشند که پرسر قبر ایشان آمده آداب عزا بعمل آورد و این آداب را هم جز پسر یانواده میت کسی حق نداشت بجا آورد لهذا هر کاه مردی پسر نداشت پسر دیکری را بفرزندی قبول میکرد وپسر خوانده هم همان حقوق و وظایف پسر حقیقی را داشت وچون هریك از افراد رومیان علاوه براسم شخصی اسم خانوادهٔ هم داشتند پسر خوانده اسم پدر خوانده را بر اسم پدر حقیقی خویش اضافه میکرد مثلا سیپیون سردار جنك سیم کارتاژ که آن شهر را خراب کرد پسر پل‌امیل بود که‌با پرسه پادشاه مقدونی‌جنك کرده‌وار راشکست‌داده ولی پسر خواندهٔ پسر سیپیون افریقائی بود وباین مناسبت سیپیون امیلین خوانده می شد

ترتیب مالکیت وتوارث - رومیها مالکیت ومملوکیت را دربارهٔ همه‌کس وهمه چیز قائل نبودند بروفق قانون رومی هر کس از افراد ملت روم نبود مالك چیزی محسوب نمیشد مملوك هم منحصر بود باراضی واقعه درخاك ایطالیا وغلامان و حیوانات که شخص پشت یاکردن آنها را زیر بار میاورد از قبیل قاطر وخر وکاو اما سایر چیزها وحیوانات دیکر از قبیل کوسفند وبز وخوك کاملا در تحت عنوان ملکیت در نمیامد اراضی واقعه در خارج

ایطالیا را هم که رومیها تسخیر میکردند کسی مالك ان نمیشد یعنی مالك انها دولت روم بود اما اشیاء مذکور که در تحت مالکیت در نمیامد در تحت عنوان تصرف در میامد و متصرف هم دارای همان حقوق مالك بود یعنی متصرف میتوانست چیزی را که در تصرف خود دارد از ان متمتع شود یا انرا تلف نماید

مالك شدن چیزی بسه طریق ممکن بود یکی انکه قاضی حکم ملکیت انرا بدهد دویم انکه شخص مدت یك سال ان چیز را متصرف باشد سیم بطریق بیع و شرا

برای صحت بیع وشرا علاوه برتراضی طرفین میبایست پنج نفر شاهد بایکنفر ترازو دار حضور داشته باشند انکاه مشتری دست خود را روی شیئی کذاشته بکوید من ادعا می کنم که بنا بر حقوق رومیت این از من‌است و بواسطهٔ این‌مس و ترازو ان را میخرم در این حال شمشی از مس برداشته به ترازوئی که در دست ترازو دار بود میزد و به بایع میداد و این رسم یادکار زمانی بوده که رومیان هنوز مسکوکات نداشته و با شمش فلز معامله مینموده‌اند

بیع و شرارا بطریق دیکر نیز از روی تصنع انجام میدادند وان این‌بودکه مشتری وبایع نزد قاضی بمرافعه‌حاضر میشدند مشتری موضوع معامله را بدست‌کرفته ادعا میکرد که ازمن است‌بایع جواب‌نمیداد و

چنین وانمود میکرد که مدعی حق دارد انگاه قاضی حکم ملکیت ان شئی را در بارهٔ بایع میداد

کم کم طریق خرید وفرش را سهلتر کردند باین قسم که بایع شئی را تسلیم مشتری میکرد و مشتری متصرف ان شئی میشد و بعد تصرف مبدل بتملك میگردید

کسیکه وفات میکرد اموال او مابین پسرانش منقسم میگردید ودختران سهمی ازمیراث نمیبردند اما هرکس حق داشت ترتیب میراث خود را تغییر داده بموجب وصیت پسر خودرا از میراث محروم کرده بهرکس میل دارد اموال خورا منتقل نماید ودر اوایل امر این کار بموجب قانون یعنی در انجمن ملی میبایست صورت بگیرد اما بعد از ترتیب قانون الواح اثناعشر طریق سهل اختیار کردند باین معنی که در حضور پنج نفر شاهد و یك ترازو دار شخص میراث خودرا بیکنفر میفروخت و مشتری متعهد میشد که بعد از مرك ان شخص میراث را بوارثی که تعیین میشود منتقل نماید

طریق محاکمات —— در قانون قدیم رومی بجهت رجوع بمحکمه و استیفای حق خود شخص میبایست کلمات و حرکاتیکه بر حسب معمول شده ادا کند و بنماید مثلا هرگاه کسی ازدیگری طلبکار بود و طلب خود را نمیتوانست وصول کند نزد او رفته او را توقیف میکرد و بخانهٔ خود برده محبوس مینمود انگاه او را نزد قاضی برده دست خودرا روی او گذاشته کلماتی ادا میکرد

مشعر بر طلبکاری و مبلغ طلب و اینکه طلب خود را نتوانسته است وصول کند شخص طرف مقابل حق نداشت جواب بدهد و بگوید من مدیون نیستم بلکه ثالثی میبایست بمیان بیاید ومدعی شود و با طلبکار مرافعه نماید

هرگاه شخص مدعی مالکیت چیزی میشد میبایست بدواً مبالغی بتناسب قیمت ان چیز بطور ضمانت بدهد و اگر در مرافعه ذیحق نمیشد ان مبلغ را ضبط میکردند مرافعه در حضور قاضی شکل محاربه پیدا میکرد مثلا هرگاه کسی مدعی مالکیت غلامی بود چوبی بدست گرفته به غلام میزد و میگفت من بموجب حق رومیت این مرد را ازخود ادعا میکنم و چنانکه اظهار کردم چوب روی او گذاشتم طرف مقابل هم باچوب خود همینکاررا میکرد وهمین حرف را می زد قاضی بایشان میگفت شما هردو این مرد را لمس کنید پس ازان اولی میگفت من از مدعی میپرسم بچه سبب این ادعارا کرده است دویمی میگفت من حق خود را مجری داشته ام که چوب روی او گذاشته ام اولی میگفت چون تو بغلط مدعی شدهٔ من تورا بقسم دعوت میکنم دیگری میگفت منهم کذلك

هرگاه مابه‌النزاع زمینی بود حاضر کردن ان ممکن نمیشد متداعیان دست یکدیگر را میگرفتند مثل اینکه بخواهند محاربه کنند و هر کدام میگفتند من بموجب حق رومیت این زمین را ملك

خود میخوانم قاضی بایشان میکفت در جلو شاهد هائیکه اینجا حاضرند این راه را بکیرید و بروید متداعیان چند قدم میرفتند مثل اینکه بان زمین وسیدند پس یکی از شهود بایشان می کفت مراجعت کنید انکاه مراجعت می کردند مثل اینکه از زمین بر کشته اند و هر یك کلوخی در دست داشت که نماینده ازمین بود انکاه اداب سابق‌الذکر را در باره کلوخ بجا می آوردند و مرافعه را شروع میکردند

در نزد رومیان قوانین را تحت اللفظ رعایت میکردند و بمعنی نمیپرداختند و بنا براین در هر موقع میبایست همان عباراتی که قانوناً مرسوم شده ادا نمایند و اکر کسی یك کلمه تغییر میداد حق او ساقط میشد مثلا یکنفر ملاك با همسایه خود مرافعه‌داشت که تاك مرا بریده است بنا بر عبارت قانونی می بایست بکوید درخت مرا بریده است چون بجای لفظ درخت کلمه تاك استعمال کرد حق را بطرف همسایه او دادند

تغییر قوانین رومی — قوانین حقیقی رومی مبنی بر اداب و رسومی بود که از قدیم بواسطه حکام در باره افراد ملت روم مجری شده بود اما در مورد محاکمهٔ خارجیان قوانین دیکر معمول میداشتند و این قوانین ملل بتدریج از روی مبانی و اصول عادلانه و بنا بر تجارب چندین قرن وضع شده و بواسطهٔ رسوم قدیمه مقید نبود وحکامی که انها را وضع کرده بودند از ادانه فقط

نظر بعدل وانصاف کرده ان احکام را داده بودند کم کم رومیان دیدند قوانین معمولهٔ خودشان که مبنی بر عقاید و اداب ناهموار اسلاف و اجدادشان است ظالمانه و غالباً مخالف عقل و اسباب زحمت میباشد و قوانینی که در بارهٔ خارجیان مرعی میشود بیشتر با عقل و عدالت و انسانیت موافقت دارد لهذا مخصوصاً از زمان امپراطورها بنا کذاشتند که در بارهٔ رومیان نیز بجای قوانین‌قدیمهٔ ملی قوانین ملل را مدار محاکمات قرار دهند و باینواسطه کم کم قوانین رومی بکلی تغییر کرد مثلا قانون قدیم پدر را صاحب صاحب اختیار مطلق اعضاء خانواده نموده بود قوانین جدیده فرزند و زوجه را در مقابل پدر و شوهر محافظت مینمود و حق آقارا از کشتن غلام خود ممنوع میکرد سابقا پدر حق داشت پسر را از میراث خود بکلی محروم کند قانون جدید برای پسر حق در میراث ثابت نمود و دختر ها و منسوبین سببی را هم درمیراث سهیم ساخت از دواج را هم بشکل تازه در اوردند که زن در وجود شوهر مستهلك نباشد ومالی که بخانهٔ شوهر میاورد از تملك‌او خارج نشود بعبارة اخری جهیز زن متعلق بخود او باشد در قانون قدیم فقط شوهر حق داشت زن خود را جواب بکوید بعدها زن را هم حق دادند که از شوهر جدا شود و رسم طلاق از جانبین معمول کردید

قوانین جدیده در دورهٔ امپراطوری صورت کرفت وعبارت

بود از احکام امپراطورها و فتاوای مفتی ها و بسیاری از این مفتی ها مشرق زمینی بودند لکن بزبان لاتن چیز مینوشتند و قسمت عمدهٔ قوانین رومی نتیجهٔ قلم ایشان است و چون بخیالات و عقاید حکمای یونان پرورده شده بودند خشونت قوانین قدیمه را خیلی کم کردند و اصول عقاید رواقیون را در آنها داخل نمودند چنانکه یکی از ان اصول این بود که بالطبیعة تمام افراد ناس آزاد بدنیا میایند خلاصه قوانین مذکور را بعدها فرنکیها درتحت ملاحظه درآورده پسندیدند ومعمول داشتند و هنوز بسیاری از اصول آن در قوانین ممالك فرنکستان دیده میشود و اگر حقیقت مطلب را بخواهیم قوانین رومی که مبنی و مأخذ قوانین فرنکی بوده مخلوطی است از آداب ورسوم تمام ملل قدیمه با خیالات حکمای یونان که این جمله را قضاوة و مفتی‌های رومی مخلوط کرده بترتیب خاص مدون نمودند

فصل بیست وپنجم

مذهب مسیح علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام درزمان امپراطوری اکوست ولادت یافته و در زمان امپراطوری تیبر بواسطهٔ مجمع یهودیان اورشلیم محکوم بقتل شده باجازهٔ حاکم رومی مصلوب کردید و دراینوقت معتقدین او که حواریون خوانده میشدند بیش از دوازده نفر نبودند و خود انحضرت اظهار داشته بود که دین من در بدو

امر بحسب ظاهر محقر خواهد بود ولی بحواریون امر فرموده که بروید و تمام ملل را تعلیم نمائید حواریون خود را رسول (۱) خوانده برسالت پرداختند و همه جا انجیل (۲) را اعلام نمودند و معنی انجیل بشارت است بنا براعتقاد عیسویان بشارت مزبور عبارت از این بود که خداوند بشکل عیسی متشکل شده وبزمین آمده که هرکس معتقد اومیشود از هلاکت نجاتش دهد

حواریون همه یهودی بودند و اکثر در اورشلیم ماندند عیسویان اولی هم از طائفه یهود بودند و آداب یهود را معمول میداشتند از قبیل ختنه و احتراز از کوشت حیواناتیکه بطریق یهود ذبح نشده باشند وسایر مردم را که عیسوی و یهودی نبودند اجانب میخواندند

یکی از عیسویان جدید که از یهودیان رومی بود و زمان حضرت عیسی را هم درك نکرده بود موسوم به پل (۳) یابولس در بلاد یونان وآسیای صغیر بنای کردش را کذاشت وبشارت علاوه بر یهود بسایر ملل هم میداد و بایشان میکفت خون حضرت عیسی شما را بهم نزدیك کرده و دو قوم را یك قوم ساخته است پس کفار میتوانستند عیسوی شوند بدون اینکه اداب یهود را اختیار کنند یهودیان ملل غیر یهودی را همیشه از خود خارج میداشتند لکن عیسویان همه کس را می پذیرفتند

(1) Apôtre (2) Evangile (3) Paul

دین جدید عبارت بود از اینکه شخص معتقد بحضرت عیسی باشد و او را پسر خدا بداند که بدنیا امده تا بواسطهٔ شهید شدن مردم را نجات دهد و میبایست رفتار او را تقلید نموده احکام اورا پیروی کند (باعتقادما حضرت عیسی فقط پیغمبر بوده و عیسویان حقیقی باید اورا از جانب خداوند مبعوث بدانند لکن عیسویان عموماً حضرت عیسی را خدا و پسر خدا می خوانند) اعمال و اقوال حضرت عیسی درکتبی که بزبان یونانی نوشته شدهٔ منقول است و ان کتب بهمین مناسبت که حاوی بشارت است بانجیل موسوم گردیده است

حضرت عیسی که مسیح لقب دارد در نزد عیسویان استاد خداوندکار و نجات دهندهٔ مردم خوانده میشود و میگویند آمد که سلطنت خدا را بر قرار کند یهود تصور می کردند او داعیه سلطنت دارد و روی صلیب او از روی استهزا نوشته بودند عیسی از اهل ناصره پادشاه یهود لکن ان حضرت این قسم سلطنت در نظر نداشت و گفته بود سلطنت من دراین دنیا نیست بنا بر این عیسویان نه تغییر حکومت در نظرداشتند نه تغییر در وضع هیئت اجتماعیه یعنی هر ترتیبی که در بین مردم معمول بود قبول داشتند و اهمیتی باین امور نمی گذاشتند زیراکه منتظر بودند عنقریب سلطنت خداوند بر قرار شود و عموم مؤمنین در نزد خداوند مجتمع گردند

شخص عیسوی برای اینکه در نزد خداوند تقرب یابد و لایق سلطنت خداوند شود لازم نیست قربانی کند و آداب و رسوم دقیقه مثل مشرکین و یهود بجا آورد بلکه باید در صدد تکمیل خود باشد و از کلمات حضرت عیسی است که کامل باشید چنانکه پدرشما که در اسمان است کامل می باشد (مقصود از پدری که درآسمان است خداوند است)

لازمهٔ کامل بودن اولا محبت و دوستداری است چنانکه عیسی فرموده است باید خدا را از صمیم قلب دوست بداری و بابناء نوع هم مثل خودت محبت بورزی و لازمهٔ محبت ورزیدن بدیگران خیر رسانیدن بایشان است جوانی میخواست حضرت عیسی را متابعت نماید انحضرت باو گفت برو اموال خود را بفروش و بفقراء قسمت کن خلاصه اولین فضیلت عیسویان باید احسان باشد و احسان شامل دشمنان هم باید بشود چنانکه فرموده است اگر کسی بطرف راست صورت شما سیلی بزند طرف چپ را باو عرضه بدارید سابقاً گفته اند دوست خود را دوست بدار وبا دشمن عداوت کن من بشما میگویم دشمنان خود را هم دوست بدارید و بکسی که باشما عداوت دارد احسان کنید تا فرزندان پدر اسمانی خود باشید که او نور خورشید را هم بر اخیار می تاباند هم بر اشرار بر طبق همین فرمایش انحضرت را وقتیکه بصلیب کشیده بودند برقاتلین خود دعا میکرد ومیگفت خداوندا

بر ایشان ببخش زیرا که نمیدانند چه میکنند

حضرت مسیح هیچوقت بین مردم تفاوت نگذاشته و بجهت نجات همه طوائف و قبایل قبول شهادت نموده وبحواریون خود امر کرده که تمام ورا تعلیم کنند زیرا که تمام مردم در نزد خداوند یکسان هستند پس مساوات یکی از اصول دین مسیح است

دیگر از تعلیمات حضرت مسیح حب فقر میباشد و خود شهر بشهر سفر میکرد در حالتیکه هیچ چیز مالك نبود و میفرمود کسیکه از هرچه دارد صرف نظر نکند از تبعهٔ من نخواهد بود در بند خوراك و لباس نباشید گلهای صحرا نه کار میکنند نه زحمت میکشد معهذا رونق لباس انها بیش از تمام تجمل سلیمان میباشد مرغان هوا را نظر کنید که نه تخم میباشند و نه خرمن برمیدارند ولی پدر اسمانی شما بانها غذا میرساند

حضرت عیسی مریدان خود را بترك علائق دنیوی از مال و جاه و قدرت و قوم و خویش ترغیب میکرد و میگفت اگر کسی بطرف من اید و پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و خواهر خود را ترك نماید از تبعهٔ من نخواهد بود

دیگر از تعلیمات انحضرت تواضع است مخصوصاً توجه تام بفقرا و مرضی و نسوان و اطفال و کسانیکه در نظر مردم بیقدر میباشند مینمود مریدهای خود را ازمیان فقرا اختیار میکرد و بایشان میگفت مهربان و قلبا متواضع باشید یك روز مریدان

بحث داشتند که کدام یك با آنحضرت در اسمان محشور خواهند بود فرمود گردنفرازترین شما انستکه خدمت دیگران نماید زیرا هر کس خود را بالاتر میبرد تنزل میکند و هر کس خود را تنزل میدهد بالا میرود اطفال را بسیار دوست میداشت و می فرمود بهشت خداوند متعلق بکسانی است که باطفال شبیه باشند

مجمع عیسویان در قدیم — چون حضرت عیسی وحواریون بیشتر بفقراء و ضعفا توجه داشتند عیسویان در اوایل امر تا مدتی فقط فقرا و کارگران و مزدوران و غلامان بودند و این جمله در بلادی که بزبان یونانی تکلم مینمودند و حتی در شهر روم هم ابتدا مسیحیان فقط درمیان یونانیها بودند وبهمین جهت نوشتجات مقدس عیسویان از قبیل انجیل و رسائل و کتیبه های مقبرهها همه بخط و زبان یونانی است و اصطلاحات دین مسیح هم از یونانی مأخوذ است

در هر شهری مسیحیان بجهت اجرای اداب دینی خود حوزهٔ داشتند وحوزه و مجمع در زبان یونانی لفظی است که ما بانك تحریف کلیسا تلفظ میکنیم پس معنی حقیقی کلیسا هیئت جامعه عیسویان است و اعضاء این مجمع حکم افراد یك خانوادهٔ بزرك داشتند و با یکدیگر برادرانه رفتار میکردند و رسم مواخاة ومُواساة رامعمول مینمودند هیئت مسیحیان یك شهر را کلیسای ان شهر مینامیدند

ومجموع تمام عیسویان عالم را کلیسای کاتولیك (۱) یعنی کلیسای عمومی میخواندند

ادابی که در این مجامع مجری میداشتند اوایل خیلی ساده بود دعا میخواندند وتسبیح و تحلیل خداوند میکردند انجیل یا رسائل حواریون را بصوت جلی قرائت مینمودند یا یکی از اعضا بجهت تفسیر و توضیح کتاب مقدس یا برای موعظه وترغیب حاضرین باطاعت خداوند نطق و بیان میکرد رسم مخصوص که معمول میداشتند این بود که بیادکار اخرین غذائی که حضرت عیسی با حواریون خورده و بعد از ان مصلوب شده بود بهیئت اجتماع غذائی ساده بخورند و بعد از ان شکر خداوند را بجا اورده با یکدیگر مصافحه مینمودند و این رسم را سن (۲) یا اکاریستی (۳) مینامیدند

کسیکه تازه میخواست دین مسیح قبول کند و داخل حوزهٔ عیسویان شود میبایست بدواً عقاید ایشانرا تعلم نماید در حین تعلم بدر حوزه قرار گرفته ادعیه وسرود ها و قرائت را اصغا می کرد ولی حق نداشت جزء جماعت شود ودر غذا های اخر ان شرکت کند بعداز انکه تعلیمات باتها میرسید غسل تعمید مینمود واظهار میکرد که از دین سابق دست کشیدم بعد از این مراسم حق ورود بکلیسا یعنی مجمع مییافت وجدید الولاده (٤) خوانده میشد

(1) Eglise Catholique (2) Cène (3) Eucharistie (4) Néophyte

در هریك از بلاد کلیسا مجمع کوچکی بود وبطریق مجمهای یونانی آنزمان ترتیب داده شده و دو قسم رؤسا داشت بعضی راهنمای مؤمنین در رفتار وکردار بودند وکسانی را که بدحرکت میکردند توبیخ وسرزنش مینمودند زیرا که برای نگاه داشتن عیسویان بیك طریق زندگانی که مخالف طریق سایر مردم بود میبایست با کمال دقت مراقب نظم وترتیب باشند نزاعهای بین عیسویان را هم آنها فصل میدادند زیرا که عیسویان نمیبایست نزد قضاة مشرکین رفته مدعی یکدیگر شوند کم کم تعلیم اداب دین باشخاص جدید وموعظهٔ مؤمنین هم بعهدهٔ ان رؤسا قرار گرفت وغالباً ایشانرا بچوپان تشبیه میکردند که گلهٔ مؤمنین را ازشر گرگان محفوظ میدارند واین رؤسا مشایخ نامیده میشدند وکلمهٔ یونانی ان بعداز تحریف بزبان فرانسه لفظی شده که ما انرا کشیش (۱) ترجمه میکنیم

قسم دیگر از رؤسای مجمع عیسویان انها بودند که اموال حوزه را اداره میکردند صدقاتی را که مؤمنین می اوردند می گرفتند و بمحتاجین از اخوان از قبیل فقرا و ایتام و بیوه ها تقسیم میکردند این رؤسا را مدیر مینامیدند و لفظ یونانی آن با اندك تحریفی که در زبان فرانسه شده دیاکر (۲) میباشد رئیس کل را ناظر میخواندند و لفظ یونانی ان با اندك تحریف در

(1) Prêtre (2) Diacre

عربی اسقف و در فرانسه اوك (۱) شده و امروز در میان ما خلیفه مصطلح است زیراکه در واقع خلیفه و جانشین حواریون محسوب میشود و ان زمان خلیفه هم بر مدیران ریاست داشت هم رئیس انجمن کشیش ها بود بعبارهٔ اخری کلیهٔ امور مجمع عیسویان با او بود و سمت نمایندگی مجمع را هم داشت

هر بلدی کشیش ها و مدیر ها و یك نفر اسقف یا خلیفه داشت و چون شهر روم پایتخت دولت و معظم ترین بلاد بود و اسقف ان شهرهم خلیفهٔ پطرس (۲) که بزرگترین حواریون عیسی است محسوب میشد لهذا خلیفهٔ شهر روم از سایر خلفا محترم تر و معتبر تر بود

کشیشهای دین مسیح در بدو امر هرکدام بجهت معاش خود حرفهٔ داشتند بعضی چوپانی میکردند برخی نساجی یا کار های دیگر و باسایر مردم تفاوتی نداشتند لکن کم کم مؤمنین رعایت حال ایشان را لازم دانستند درمجامع ایشان را مقدم داشتند و احترام گذاشتند تا انجا که طبقهٔ جداگانه از طبقات ناس شدند و در نظر مردم نسبت بخداوند اختصاص و تقرب خاص یافتند چنانکه برای کلیهٔ آن جماعت اسم مخصوص وضع شد که معنی آن سهم خداوند (۳) میباشد و حال انکه سایر مؤمنین را رعایا (٤) نامیدند

(1) Evêque (2) Saint Pierre (3) Clergé (4) Laïque.

عقوبت مسیحیان — دربدو امر یهودیان بعقوبت مسیحیان پرداختند و دولت روم کاری بعقاید رعایای خود نداشت لکن بعضی آداب مذهبی را رومیها بموجب قانون میبایست مرعی بدارند مثلا در جشن های عمومی که بنام خداوندان گرفته میشد حاضرشوند هنگام مرافعه بنام خداوندان قسم یادکنند اگرحاکم و قاضی باشند در موقع قربانی که باید درابتدای هر امر راجع بعامه بعمل اید حاضر شوند و شخصاً بنام اگوست خداوند و ربة‌النوع روم کندرهدیه نمایند لکن مسیحیان در این آداب و رسوم شرکت نمیکردند بواسطهٔ اینکه انها را کفر آمیز و بجهت پرستندگان خدای حقیقی ناشایسته میدانستند بنابراین دولت روم نه بعنوان مذهبی بلکه بعنوان مخالفت قانون ایشان را معاقب میساخت

مردم بلاد روم هم از مسیحیان تنفر داشتند بواسطهٔ اینکه در جشن ها و تماشاها و ضیافت حاضر نشده و از عموم ناس کناره میگرفتند و غالباً ایشان را جادوگر و ساحر تصور می نمودند

مسیحیان مابین یکدیگر مجامع مخفی داشتند و خارجیان را میان خود راه نمیدادند لهذا گمان میرفت که دران مجامع اعمال ناشایستهٔ متنوعه مرتکب میشوند و مثلا اطفال را میکشتند و میخورند

بنا بر این ملاحظات مسیحیان غالبا گرفتار صدمه و عقوبات بودند چنانکه از مائه اول تا مائه چهارم میلادی ده مرتبه اقدام بازار و اذیت ایشان شده و دفعات آخری ازهمه شدید تر بوده است از جمله عقوبت هائی که مسیحیان دیده اند یکی در زمان نرن امپراطور بود و او بعد از انکه شهر روم آتش گرفت نسبت ان را بمسیحیان داد و در صورتیکه هیچ دلیلی بر این مسئله نیافتند بسیاری از ایشان را بعنوان دشمن نوع انسان بقتل رسانیدند بعضی را در پوست سباع دوخته نزد سگ ها انداختند تا انهارا دریدند بعضی دیگر را قیر آلود کرده در باغ نرن واداشتند و زنده آتش زدند و بمنزلهٔ مشعل قرار دادند

اول کسیکه نسبت بمسیحیان حکم کلی داد طراژان بود واو اجتماعات مسیحیان را انجمن های سری خطرناك دانسته ممنوع ساخت و مجازات تخلف از این حکم را قتل قرار داد و فرمود در صدد جستجوی مسیحیان نباید بود هرگاه کسی را متهم بعیسویت کردند و ثابت شد باید مجازات شود اما اگر کسی مدعی شد که من عیسوی نیستم و نماز خداوندان ما را بجا اورد اورا باید رها کرد و متعرض نشد و اما تهمتی که نسبت بشخصی زده شود و تهمت زننده معلوم نباشد بهیچ وجه نباید طرف اعتنا قرارداد باری بموجب حکم طراژان همواره مسیحیان

محکوم بقتل شدند و غالباً اقدام از جانب حکام و قضاة نبود بلکه مردم تقاضا می نمودند مثلا هر وقت مرضی شایع می شد یا قحطی رو میداد یازلزله واقع میشد گمان میکردند خداوندان بسبب وجود مسیحیان غضبناك شده و بلا نازل کرده لهذا جمع شده فریاد می کردند که عیسویان را طعمهٔ شیران باید نمود و مسیحیانی که محکوم بقتل می شدند بر وفق رسم آن زمان مجازات میدیدند یعنی اگر از افراد ملت روم بودند سرشان‌را میبریدند و اجانب را بدار میزدند یا میسوزاندند یا در میدانهای تماشا طعمهٔ سباع مینمودند و گاهی اوقات شکنجه و عذاب هم می کردند

در گل یعنی فرانسه جمعی از مسیحیان یافتند و انها را دستگیر کرده بمحبس بردند و مردم فریاد کرده بانها سنگ میزدند و دشنام میدادند حاکم محل ایشان را به محکمه طلبید وحکم کرد هرکدام مسیحی باشند بقتل باید برسند پس بنای شکنجه و عذاب ایشان را گذاشتند تا اقرار کنند که در مجمعهای خود اطفال را میخورند زنی که کنیز بود قوت قلب غریبی ظاهر ساخت و با وجود شکنجه وعذاب همواره میگفت من مسیحی هستم در انجمن های ما کار بدی نمی شود بعضی را برای اینکه بحرف دراورند داغ میکردند و معذلك حرف نمی زدند یك روز که بعضی از مسیحیان را بمیدان تماشا اوردند بناbخواهش

مردم صندلی اهنی اورده با اتش سرخ کردند و مسیحیان را روی ان نشانیدند و بوی کوشت کباب شده در محوطه منتشر کردید و شرح عقوبات و بلیاتی که بمسیحیان دران ایام وارد اوردند طولانی و مایهٔ جکر سوزی است

اما عیسویانی که محکوم بقتل میشدند شادی میکردند که باسمان میروند و مقام شهادت می یابند و بهمین جهت عیسویان روز عید شهدای خود را در روز مرك ایشان میکیرند نه روز ولادتشان و جندمرتبه اتفاق افتاد که جماعتی ازمسیحیان بصرافت طبع رفته اظهار میکردند که ما عیسوی هستیم و یك نوبت حاکم بایشان جواب داد بدبختها بروید اکر بمردن عشق دارید خود را از بلندی بیندازید یا با طناب خود را خفه کنید مرا برای چه بزحمت می اندازید .

مقابر مسیحیان — عیسویان اموات خود را مانند یهود زیر خاك دفن میکردند لکن در شهر های معظم چون زمین قیمت زیاد داشت سردابها حفر کرده قبرستان های خود را در ان سرداب ها قرار میدادند و در بعضی بلاد مخصوصا در شهر روم سردابهای مقابر عیسویان بسیار مفصل و دارای حجرات و دهلیز ها و طبقات روی هم قرار کرفته بود و در واقع شهری در زیر زمین بنا شده که بعد ها محلهٔ قبور (١)

(1) Catacombes

نامیدند و چون رومی ها مقابر را محترم می داشتند و تعرض بقبرستان را جایز نمیدانستند عیسویان از این بابت اسوده بودند و قبرستانهای خود را پنهان نمیکردند شهدای خود را در همین سردابها مدفون میساختند و دراعیاد وجشنها بزیارت انها میامدند و از قرار مذکور در بعضی مواقع که دولت روم زیاد بازار و تعقیب مسیحیان اصرار داشته ایشان بجهت فرار از بلیات یا اجرای اداب و عبادت خود بان سردابها متوسل میشدند و متحصن میکردیدند .

فصل بیست وششم

انتهای دولت علیای روم

هنکامیکه کمد امپراطور بقتل رسید فوج قراولان مخصوص امپراطوری (١) در شهر روم تسلط کامل داشتند و چون کمد بایشان پول فراوان میداد باو محبت می ورزیدند لهذا ابتدا رئیس قراولان بان جماعت بروز نداد که امپراطور کشته شده و چنین وانمود کرد که مرده و یکی از صاحبمنصبان قدیم را که بدواً پسر زغال فروش بوده و بعد متمول شده چون وعده انعام کزاف بقراولان میداد بایشان معرفی کرد و انها آن شخص را که پرتیناکس (٢) نام داشت بامپراطوری پذیرفتند پرتیناکس بعداز انکه امپراطور شد خواست قراولان را در

(1) Prétoriens (2) Pertinax

تحت نظم و اطاعت آورد قدغن کرد که با حربه در کوچه های شهر حرکت نکنند و مزاحم مردم نشوند لکن یک روز سیصد نفر از ایشان مسلح شده بطرف قصر امپراطوری رفتند پرتیناکس برای آرام کردن آنها بنای حرف زدن را گذاشت یکی از ایشان نیزه بجانب او انداخت و دیگران کار اورا تمام کردند و امپراطوری پرتیناکس سه ماه بیشتر دوام نکرد (سنه ١٩٣)

بعداز کشته شدن او بعضی اشخاص داوطلب امپراطوری شدند و وسیلهٔ نیل مقصود را در وعدهٔ انعام گزاف بقراولان دیدند در حقیقت رتبهٔ امپراطوری بمقام مزایده و حراج آمد لکن در همین وقت لشکریان که در سرحدات بودند نیز بنای رقابت با قراولان گذاشته هر یک از آنها سردار خود را به امپراطوری برداشتند لکن لشکر سرحد دانوب چون کثیرالعدد تر و قوی تر بودند سردار ایشان که سپتیم سور (١) نام داشت پیش برد و زود تر خود را بشهر روم رسانید و اردوی قراولان خاصه را محاصره کرده متصرف شد و ایشان را خلع سلاح نموده از شهر خارج کرد و از آن ببعد قراولان خاصه را از میان زبدهٔ لشکریان انتخاب می نمودند

سپتیم سور بعد از فراغت ازعمل قراولان خاصه دونفر مدعی

(1) Septime Sévère

دیگر داشت یکی سردار لشکر برتانی و دیگری سردار لشکر سوریه این دو نفر را هم بتدبیر و زور ازمیان برداشت وبلا مانع صاحب تخت و تاج شد

سپتیم سور مردی بود کار کن اول روز برخاسته مشغول کارمیشد و بمحکمه میرفت و هر حکمی میداد بعد از مشاوره با مستشاران بود و بعد از ظهر با ادبا مصاحبت میکرد جز در ایام جشن وعید مهمان نمی پذیرفت با مجلس سنا محبتی نداشت و چندان قدرتی برای او نگذاشت میخواست لشکریان را بخود مهربان کند مواجب و جیرهٔ ایشان را زیاد کرد و بعضی مزایا بایشان داد حکایت کرده اند که در دم مرگ بپسران خود میگفت فرزندان من لشکر را غنی کنید و اندیشه دیگر نداشته باشید

از اعمال مهمهٔ سپتیم سور لشکر کشی او بسمت ایران و جنگ با بلاش چهارم پادشاه اشکانی می باشد باین معنی که هنگامیکه سپتیم سور مشغول دفع آن شخصی بود که در آسیا مدعی امپراطوری او بود ولایات مجاور سوریه که تبعیت سلاطین اشکانی داشتند با آن مدعی همراهی کردند لهذا سپتیم سور بعد از آنکه مدعی خود را از میان بر داشت بعنوان تلافی و سیاست اهالی آن ولایت بجانب ممالک اشکانی لشکر کشید و بخیال همسری باطراژان افتاد وپیشرفت هم حاصل کرد یعنی بین النهرین را متصرف شد و از دجله گذر کرد و شهر طیسفون را محاصره و مسخر نمود و اموال و خزائن

انرا بغارت داد و اهالی را باسیری برد و باوجود اینکه درمراجعت در محاصرهٔ شهر حضر کرفتار مشکلات شد و از عهدهٔ تسخیر ان بلد نتوانست بر اید بلاش چهارم برچوجه بخیال تعاقب و ازار او نیفتاده این وهن بزرك را که ثانیاً بدولت اشکانی وارد امد بر خود هموار نمود

کار دیکر آن امپراطور لشکر کشی بجزیرهٔ برتانی ومحاربهٔ با کوهستانیهای اسکاتلند بود و مدت سه سال باپسران خود درانجا بسر برد و حصاری مانند حصار ها درین بنا نمود و در همانجا درکذشت (سنه ٢١١)

کاراکالا — سپتیم سور دو پسر داشت یکی دیکری را کشت و امپراطور شد و او معروف بکاراکالا (١) و جوانی بیعقل و خونخوار بود بسیاری از بزرکان و اعضای سنا را بقتل رسانید رئیس قراولان خود را هم هلاك کرد بسبب اینکه درقتل برادرش او را مدح نکرده بود براضی کردن لشکریان خیلی مقید بود و بایشان زیاد چیز میداد مایل بتحصیل شرف جنکجوئی و جهانکیری نیز بود و میکفت روح اسکندر در من حلول کرده است بنا برین بقصد تسخیر اسیا حرکت کرده ابتدا باسکندریه رفت و ان شهر را بباد قتل و غارت داد بعد از ان بطرف ایران امد پادشاه اشکانی انوقت اردوان چهارم بود کاراکالا دختر او را

(1) Caracalla

خواستکاری نمود بعضی کفته اند پادشاه اشکانی از قبول این امر امتناع کرد و کاراکالا باین بهانه بممالك اشکانی تاخت اورد برخی حکایت کرده اند که اردوان بالاخره قبول نموده امپراطور را دعوت کرد و او چون نزدیك طیسفون رسید در حالی که اردوان باستقبال او رفته بود از روی تزویر و خیانت فرمان بقتال اشکانیان داد و بهر حال صدمهٔ بپادشاه اشکانی وارد آورد و در مراجعت بمقابر سلاطین اشکانی نیز توهین نموده و انها را نبش کرد و بالاخره در بین النهرین قراولان خود او هلاکش ساختند (سنه ٢١٧)

رئیس قراولان که ماکرن(١) نام داشت جانشین او شد و اردوان چهارم تلافی صدمه که از کاراکالا دیده بود از این امپراطور در اورد باین معنی که نزدیك نصیبین جنك سختی واقع شد و ماکرن مغلوب کردید و مجبور شد اسرا و غنائمی را که کاراکالا از اشکانیان برده بود پس داده مبلغی هم تقدیم کند

از انجا که لشکریان روم بخانوادهٔ سپتیم سور علاقه پیدا کرده بودند خواهر زاده مادر کاراکالا که از نسوان سوریه بود این علاقه را مغتنم شمرده لشکریان را واداشت تا پسر اورا بامپراطوری بر داشتند و ماکرن را کرفته بقتل رسانیدند (٢١٨) امپراطور جدید که جوانی شانزده ساله و از کهنه یکی از معابد سوریه بود که در ان خورشید را پرستش مینمودند معروف به هلیوکابال(٢)

(1) Macrin (2) Héliogabale

میباشد و او نادان و ابله بود و میل داشت مثل نسوان لباس بپوشد و صورت خودرا رنگین کند قدرت امپراطوری را برای امور مملکت بکار نمیبرد و فقط بعیش و عشرت میپرداخت وجده خویش را بامور ملکی وا میداشت و کارها را برقاصان و دلالان میداد چون در سوریه کاهن معبد خورشید بود سنگ سیاهی را که بت ان معبد بود بروم اورد وانجا معبدی برای ان بنا نمود و تشریفات زیاد برای ان فراهم کرد البسه خودرا تماما از ابریشم قرار داده وهر جامه را یکبار بیشتر نمی پوشید کف عمارت خود را از خاك طلا میپوشانید روی بستری از گل میخوابید و حمام خودرا از گلاب پر میکرد و شرح اعمال این امپراطور طولانی است بالاخره لشکریان بر او شوریده بقتلش رسانیدند وپسر خاله اورا که الکساندر سور (۱) نام داشت امپراطور کردند (۲۲۲)

الکساندرسور جوانی مهذب و عاقل بود واز میان امپراطوران روم مارکورل را سرمشق خود قرار داده بود و سعی داشت که از روی عدل و صحت سلطنت نماید بالای قصر خود این عبارت را نقر کرده بود (با دیگران مکن انچه میخواهی که دیگران با تو نکنند) و نماز خانه داشت که هر روز بانجا رفته بعبادت میپرداخت و مجسمه اشخاصی را که منعمین نوع بشر میدانید از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت عیسی وآپلن وغیره در انجا قرار داده بود

(1) Alexandre Sévère

اما این امپراطور باتمام صفات حسنه قدرت وکفایتی را که در ان دوره برای سلطنت لازم بود نداشت و نتوانست از لشکریان جلو گیری نماید چنانکه مدت سه روز بامردم زدوخورد کردند و خانهارا اتش زدند ووقت دیگر طغیان کرده رئیس خودرا کشتند

انقراض دولت اشکانی و استقرار سلسله ساسانی در ایران در زمان این امپراطور واقع شد واردشیر بابکان مؤسس ان سلسله در خیال بود که مانند سلاطین قدیم ایران دارای تمام اسیای غربی باشد و بنا بر این میبایست بین النهرین واسیای صغیر سوریه را هم از رومیها بگیرد لهذا بطرف بین النهرین لشکر کشید و الکساندر سورهم بجلو گیری او آمد و زدوخورد واقع شد امپراطور روم مغلوب گردید لکن اردشیر از ان خیالات منصرف شد

بعد از این واقعه قبایل ژرمن در حدود رود رن بنای تجاوزات گذاشتند الکساندر سور ناچار بدان جانب شتافت و در صدد رفع این غائله بود لکن لشکریان خود او عصیان کردند و در ان معرکه امپراطور بقتل رسید (سنه ۲۳۵)

چون مادر های هلیوگابال و الکساندر سور از اهل سوریه بودند این دو امپراطور معروف به امپراطور های سوریهٔ (سریانی) میباشند چنانکه سپتیم سور و پسرش کاراکالا امپراطوران افریقائی هستند چون از اهل افریقا بوده اند

اغتشاش نظامی — بعد از الکساندر سور عساکر رومی مدت چهل سال بجهت امپراطور کردن سرداران خود با یکدیگر نزاع داشتند و امپراطورها هم اوقات خود را بمنازعه با همدیگر گذرانیده و تماما مقتول شده اند و این دوره را در تاریخ روم دورهٔ اغتشاش نظامی گویند

اولین ان امپراطورها ماکزیمن (۱) مردی عظیم الجثه و قوی البنیه بود روزی تقریباً چهار من گوشت و پنج من شراب میتوانست بخورد و یك عراده را با بار بکشد و سنگ را بشکند و بامشت دندان اسب را در هم بشکند این شخص ابتدا چوپان بود و بواسطه همین زور وقوت داخل لشکریان شد و وقتی پیاده با امپراطور که سوار اسب بود مسابقه کرد و بعد از ان بدون انکه استراحت کند باهفت نفر ازلشکریان مبارزت کرده ایشارا بزمین انداخت خلاصه کم کم برتبهٔ صاحبمنصبی رسید و چون الکساندر سور کشته شد لشکریان او را بامپراطوری بر داشتند ولی او بسیاری از نجبا و مخصوصاً دوستان امپراطور سابق را تبعید کرد یا بقتل رسانید و برای پول دادن بعساکر مجسمه‌های خدایان را اب کرد مجلس سنا و مردم روم از او نفرت داشتند و اورا باسامی زشت میخواندند ماکزیمن هم میدانست و هیچوقت بروم نمیرفت و از نجبای روم نزدیك خود نمیاورد

(1) Maximin

درافریقا جمعی از دهاقین شوریدند و حاکم محل را که از اعضاء سنا و پیر مردی بود موسوم به گردین (۱) امپراطور خواندند و مجلس سنا و مردم روم هم اورا قبول کردند و پسر اورا نیزدر امپراطوری شریك نمودند اما این هردو کشته شدند و مجلس سنا دو امپراطور دیگر معین کرد یکی پوپین (۲) که سردار بود و دیگری بالبن (۳) که از اعضاء سنا بود ولی قراولان خاصه این امپراطورها را قبول نکرده ثالثی تعیین نمودند که گردین سیم نوادهٔ گردین اول بود و بالاخره در شهر روم پوپین وبالبن را معزول کرده در کوچه ها کشان کشان گردانیدند درصورتیکه چندی قبل از ان لشکریان ماکزیمن هنگامیکه یکی از بلاد ایطالیا را محاصره نموده بود چون دوچار قحطی شدند محض آسودگی خود امپراطور را هلاك ساختند و بنابر این فقط یك امپراطور باقی ماند و او هم طفل بود یعنی گردین ثالث و او برای دفع حملات شاپور بن اردشیر نسبت بولایات سوریه بجنك ایرانیها اقدام نمود لیکن لشکر سوریه اورا بقتل رسانیده یکنفر را که فیلیپ نام داشت و در بدو امر رئیس قطاع الطریق بود و بعد در لشکر روم صاحبمنصب شده به امپراطوری بر داشتند چون لشکر دانوب عصیان ورزیدند فیلیپ یك نفر از اعضاء سنا را که دسیوس (٤) نام داشت برای اسکات ایشان فرستاد انها

(1) Gordien (2) Pupien (3) Balbin (4) Décius

همین شخص را امپراطور خواندند و فیلیپ را مقهور کرده کشتند دسیوس هم بعداز دوسال در جنگ با وحشیان که مملکت روم تاخته بودند مقتول شد پسر او با یك نفر سردار موسوم به کالوس (۱) در آن واحد امپراطور خوانده شدند کالوس پسر دسیوس را کشت که تنها امپراطور باشد سردار دیگر موسوم بامیلین (۲) کالوس را بقتل رسانید و خود اورا هم لشکریان کشتند و یك نفر از اعضاء سنا را که پیر مردی متمول بود موسوم به والرین (۳) با پسرش که کالین (٤) نام داشت بامپراطوری برداشتند (سنه ۲۵۱)

در زمان این امپراطور شاپوربن اردشیر پادشاه ساسانی بمتصرفات آسیائی دولت روم حمله برد و داخل بین النهرین شده از فرات هم گذر کرد و بسوریه رسید و شهر انطاکیه را مسخر نمود والرین بجلوگیری او آمد لکن مغلوب شد وگرفتار و اسیر گردید و بعداز آن شاپور بطرف آسیای صغیر رفته تا کاپادس (۵) تاخت و تاز نمود و مراجعت کرد و والرین‌را همراه خود بایران آورد و رفتاری که نسبت بان امپراطور نمود معروف است اگر چه صحت و سقم آن بیقین معلوم نیست

در مراجعت بایران شاپور گرفتار تعرض و تعاقب یکی از امرای عرب گردید که بالنسبه بدولت روم تبعیت داشت و او

(1) Gallus (2) Emilien (3) Valerien (4) Galien (5) Cappadoce

امیر تدمر (۱) و موسوم به ادنات (۲) بود و بلشکر شاپور صدمهٔ زیاد وارد آورد بلکه بمقام حمله بایران هم آمده تا طیسفون راند و یك چند اسباب زحمت شاپور گردید وبالاخره مجبور بمراجعت شد

والرین بعداز گرفتاری بدست شاپور تمام عمر در اسیری بود و پسر کالین در روم سلطنت میکرد لکن باکمال بی کفایتی و در هرگوشه برای امپراطوری مدعیان پیدا شدند چنانکه در آن اوقات سی نفر امپراطور در ممالك روم ظاهر گردید و در تواریخ انهارا جباران سی‌کانه نامیده‌اند که از جمله یکی همان ادنات امیر تدمر میباشد

گذشته از انقلابات داخلی ان‌اوقات دولت‌روم علاوه‌برتعرض ایرانی ها گرفتار حملات قبایل ژرمن نیز بود باین معنی که قبایل مزبوره حال آرامی را که‌چندی بود بان معتاد شده بودند رها کرده بنای نزاع جوئی گذاشتند یکی از آن قبایل که مقدم بر همه بتعرض برخاستند طائفهٔ الامان (۳) بودند که از زمان کار اکالا بنای تاخت و تاز را گذاشتند و شمال ایطالیا را فرا گرفته بلاد آن ناحیه را خراب کردند یکی‌دیگر طائفه فرانك که از رود رن عبور نموده تمام گل‌را عرصهٔ جولان قرار داده باسپانیا رفتند بلکه بافریقاهم تجاوز نمودند‌یکی دیگرطائفهٔ کت (٤)

(1) Palmyre (2) Odenath (3) Alamans (4) Gtohs

بودند که از طرف رود دانوب هجوم می آوردند ودر ولایات مزی و طراس تاخت و تاز کرده تمام اراضی واقعه در شمال دانوب را از تصرف روم بیرون آوردند و بتصرفات روم سواحل بحراسود و بحرالجزایر نیز دست اندازی کرده طربوزان و آسیای صغیر وجزایر یونان و آتن وکرنت و ارکس را غارت کردند

دیگر طائفهٔ ساکسن (۱) بودند که در سواحل دریای شمال سکنی داشته بازورق بغارت سواحل گل وبرتانی میرفتند

حاصل اینکه ممالک روم بعداز سیصد سال امنیت بدست قبایل غارتگر افتاد ولشکریان سر حدی هم از عهده محافظت آن بر نیامدند وسکنهٔ گل و اسپانیا وایطالیا وآسیا مجبور شده بودند برای حفظ خود بجهت شهرها حصار های محکم بنا نمایند

امپراطورهای ایلیری — معتبرترین لشکر دولت روم اززمان لشکر دانوب بود که افراد ان از ایلات مجاور دانوب بودند واهل ایلیری (۲) نامیده میشدند واز نژاد ارناؤطها (البانیها) بودند وچون ان اوقات قانون مقرر کرده که اعضاء سنا نباید سردار لشکر باشند تمام صاحبمنصبان و قشون روم از میان افراد لشکر انتخاب میشدند و اکثر ایشان از اهل ایلیری بودند وچون لشکریان سرداران خود را بامپراطوری برمیداشتند

(1) Saxons (2) Illyrens

اکثر امپراطورهای ان دوره از ایلیری بوده واین امپراطورها یکچند مملکت را ازشر وحشیان محفوظ داشتند ونظم وامنیت را در دولت روم برقرار نمودند

نخستین امپراطور ایلیری کلد (۱) نامی بود که بعداز مقتول شدن کالین بسلطنت رسید (سنه ۲۶۸) واو با قبایل گت که بمقدونیه دست اندازی کرده بودند نزاع کرد و ایشان را مغلوب ساخته از رود دانوب عقب زد

بعد از مردن کلد سردار دیگری موسوم به اورلین (۲) بامپراطوری رسید و با قبایل آلامان که بایطالیا تاخته بودند محاربه کرده ایشان را دفع نمود

زوجهٔ ادنات امیر عرب سابق الذکر که زنوبی (۳) نام داشت بعداز شوهر باسم پسر خویش در تدمر سلطنت میکرد و او زنی جمیله و دانا بود اکثر السنهٔ مشرق زمین و زبان رومی را بخوبی میدانست و وزیری یونانی داشت که از فلاسفه محسوب میشد شخصاً مغفر بر سر میگذاشت و لشکریان را سان میدید مملکت مصر را متصرف شد و میخواست آسیای صغیر را نیز تصاحب نماید و دولت سلوکید را تجدید کند اعراب و ایرانیها هم با او همراهی داشتند اورلین برای جلو گیری از این خیالات باسیا لشکر کشید و نزدیک حمص جنگ واقع شد رومیها غالب

(1) Claude (2) Aurélien (3) Zénobie

کردیدند وبمحاصره تدمر امدند ملکه فرار کرد لکن کرفتار واسیر شد وشهر تدمر تسلیم کرده ولی اهالی چندی بعد طغیان کرد ساخلویان رومی را کشتند اولین معجلا مراجعت نموده شهر را دوباره کرفت و خراب کرد چنانکه حالا جز بعضی خرابه های باشکوه چیزی از ان باقی نیست

پس از ان اولین مملکت کل را که چندین سال بود از اطاعت امپراطور خارج شده مطیع نمود و بشهر روم مراجعت کرده تشریفات نصرت برای خود فراهم کرد و در این موقع ملکه زنوبی و انشخصیکه خود را امپراطور کل میخواند جلو عراده اولین مغلولا حرکت میکردند و بعد از انجام این تشریفات با این دو نفر هم بمهربانی رفتار نمود اما از اخراج و حشیان از ولایت داسی صرف نظر کرد و کوچ نشینهای رومی را که در انجا بودند بساحل یمین رود دانوب نقل مکان داد و رود مزبور دو باره سر حد دولت روم شد

اولین برای محفوظ داشتن شهر روم از حملات خارجی حصار جدیدی بجهت ان شهر ساخت که بر جمیع ابادیهای قدیم وجدید ان محیط بود وبالاخره بخیال لشکر کشی بایران حرکت کرد لکن در بین راه مقتول شد (سنه ۲۷۵)

بعد از اولین مجلس سنا پیرمردی بامپراطوری برداشت موسوم به تاسیت که از اعقاب تاسیت مورخ معروف بود و او

بزودی درکذشت واشکر سوریه سردار خودرا که پربوس (۱) نام داشت امپراطور کرد سنه (۲۷٦)

قبایل الامان به کل دست اندازی نموده بودند پربوس ایشانرا دفع کرد اما ازماوراء رن صرف نظر نموده باستحکام سر حد رود رن پرداخت و امرای ژرمنی را در ساحل یسار رود مزبور مستقر کرد تا اراضی بایر شده را اباد نمایند و از ژرمنها داخل لشکر روم هم نمود

سرداران پربوس باقبایل فرانك محاربه نموده انهارا مغلوب ساخته بودند امپراطور جماعتی از ایشان را بکناردریای سیاه کوچانید لکن انجماعت زورقها کرفته از راه دریا و بسفر و بحر الجزایر رفته تمام مدیترانه را سیر کرده از بوغاز جبل طارق نیز کذشته داخل اقیانوس شده از دهانهای رود رن بولایت خود باز کشتند و در ضمن عبور اسیای صغیر و یونان و سیسیل و افریقارا چاپیدند و این دلیل است بر اینکه و حشیان در انزمان چه کونه جری شده و دولت روم بچه درجه ضعیف بود

اما پربوس با کمال فعالیت درنقاط مختلفه بامدعیان امپراطوری ومخالفین دولت منازع نمود وعاقبت خواست لشکریان را به خشك کردن باتلاقها ومردابهای دانوب وادارد لشکریان از این حکم ناراضی شده امپراطوررا بقتل رسانیدند (سنهٔ ۲۸۲)

(1) Probus

جانشین اوکاروس (۱) بجنك ایران قیام نمود واومعاصر بهرام دوم ساسانی بود ازقرارمذکور آنوقت درمیان ایرانیها اختلافات بوده وقسمت عمده قوای ایران هم درحدود مشرق و شمال شرقی مشغولیت داشته ربدنجهت کاروس بسهولت توانست بین النهرین را فرا کرفته تاطیسفون بیاید لکن همین وقت در کنار دجله درکذشت وپسرش نومرین (۲) که امپراطورشد نتوانست کاری صورت دهد وبزودی مقتول شد ولشکریان رئیس قراولان را که دیوکلسین (۳) نام داشت بامپراطوری برداشتند (سنه ۲۸٤)

امپراطورهای ایلیری چون همه روستائیان بودند که بسلطنت میرسیدند عادات ساده داشتند که شباهت باحوال رومیهای قدیم داشت مثلا حکایت میکنند که وقتی فرستادکان پادشاه ایران میخواستند بحضور پربوس یا کاروس بروند ایشانرا نزد پیرمردی بردند که روی خاك نشسته لباس خشنی پوشیده پیه خوك نمك سوده و نخود میخورد این شخص امپراطور بود ودرضمن صحبت باایرانیها کلاه را برداشته سر بیموی خویش را نشان داد وکفت عنقریب مملکت شمارا مثل سرخودم صاف خواهم کرد بعد از آن کفت حال اکر کرسنه هستید ازاین غذا بخورید والا بروید

(1) Carus (2) Numérien (3) Dioclétien

دیوکلسین — این امپراطور یکی از رفقای خویش ماکزیمین را در سلطنت باخود شریك کرد ودر انتظام مملکت سعی وافی بکار برد در مملکت کل دهاقین برضد محصلین مالیات طغیان کرده قوای مقاومت تهیه دیده امپراطور هم تعیین کرده بودند ماکزیمین ایشانرا از میان برداشت وبا قبایل الامان نیز محاربه نمود

فتنه های دیکر نیز در نقاط مختلفه حادث شده و دیوکلسین انها را خوابانید لکن جنك معتبر این امپراطور بادولت ایران می باشد باین معنی که چون پادشاه ارمنستان موسوم بهتیرداد تعرضات وجسارتهای بیمعنی نسبت بایران میکرد نرسی پادشاه ساسانی در صدد تنبیه او برآمد تیرداد که قوه مقاومت در خود ندید بامپراطور روم ملتجی شد و دیوکلسین محض حمایت او و تحصیل اعتبار عازم جنك باپارسی کردید و داماد خود را که کالر (۱) نام داشت مأمور ایران نمود این سردار در بین النهرین مانند کراسوس ازلشکر ایران شکست فاحش خورد لکن جان بسلامت در برد اما دیوکلسین با او خیلی بطور تخفیف حرکت کرد و کالر محض تلافی تهیه قشون جدید دیده همه نوع احتیاط کار را ملاحظه نمود واین دفعه راه ارمنستانرا پیش کرفت وبانرسی رو برو شده وفتح نمایانی نصیب او کردید وپادشاه ایران مجبور شد از ارمنستان صرف نظر کند بلکه تمام بین النهرین وکردستان وبعضی ولایات

(1) Galere

مجاور آنرا هم بروم واکذار نماید (سنه ۲۹۷)

اما تدبیر دیوکلسین برای حفظ نظم مملکت از اینقرار بود که اولا قدرت وسلطنت را منحصر بخویش نکرد باین معنی که قرار داد بعدها دو امپراطور باشد بعنوان اکوست که یکی خود دیوکلسین و دیکری ماکزیمین بودند ودونفر هم زیر دست ان دو امپراطور باشند بعنوان قیصر واین هر چهارنفر از اهل ایلیری بودند وبنا براین بود که هروقت یکی از دو اکوست ازمیان برود یکی از دو قیصر جای اورا بکیرد و باینطریق مقام امپراطوری هیچوقت خالی نماند وتعیین امپراطور بدست سنایا لشکریان نباشد

ثانیاً برای محافظت ممالك وسیعه روم امپراطور ها حکومت را میانهٔ خود قسمت کردند دیوکلسین در جانب مشرق یعنی درشهر نیکومدی (۱) قرار کرفت وکالر را زیر دست خود مأمور حکومت ایلیری فرمود ماکزیمین در مغرب درشهر میلان اقامت اختیار کرد وکنستانس کلر (۲) را مأمور حکومت کل و برتانی و اسپانیا نمود

ثالثاً چون ایالات قدیم بنظر میامد که زیاد وسیع و هر کدام برای یك حاکم زیاد است وبعضی از انها را منقسم بد و قسمت کرده بودند دیوکلسین این تقسیم را انجام داد چنانکه پنجاه و هفت حکومت نشین مبدل به نود و شش کردید و حکام بعد از ان

(1) Nicomédie (2) Constance Chlore

لشکر در تحت فرمان نداشتند

رابعاً شهر روم در تحت حکومت مجلس سنا بود دیوکلسین این امتیاز را از روم و از سنا سلب نمود وهمان مالیاتی را که از تمام ایالات مملکت میکرفتند برولایات ایطالیا نیز تحمیل کرد

خامساً تا اززمان امپراطور ها جزء یکی از صاحبان مناصب ومشاغل روم محسوب میشدند منتها اینکه در رتبه وقدرت اول شخص بودند دیوکلسین این حال را بکردانید وخودراآقا یاخداوندکار خواند وبسبك سلاطین مشرق تاج برسر کذاشت

چون حکومت جدید بطریق مذکور در تحت نظم و ترتیب درامد دیوکلسین بعداز بیست سال سلطنت استعفا داده ماکزیمین را نیز مجبور باستعفا نمود واختیار را بدست دونفر قیصر واکذاشت ایشان اکوست شدند ودو قیصر جدید تعیین کردند (سنه ۳۰۵)

اما دیوکلسین بولایت اصلی خود درکناردریای ادریاتیك رفت ودرانجا عمارتی عظیم شبیه بقلعه برای خود ساخته بود و مشغول زراعت کردید حکایت کنند که روزی ماکزیمین باو اصرار میکرد که دوباره بر سر کار برود جواب داد اکر میدیدی درباغ خود چه سبزهای خوب سبز میکنم هرکز بمن تکلیف نمیکردی که خودرا باز مبتلای اندیشه و تشویش مملکت داری نمایم

فصل بیست و هفتم

قسطنطین و ترقی مذهب مسیح علیه اسلام

بعداز استعفای دیوکلسین مملکت روم در واقع چهار سلطان داشت دو نفر باسم اکوست یکی گالر دیگری کنستانس کلر در مغرب دو نفر هم باسم قیصر یکی سور در ایطالیا دیگری ماکزیمین دازا (۱) در مشرق و این هر چهار نفر از اهل ایلیری و صاحب منصب بودند اما این ترتیبی که دیوکلسین داده بود دوامی نکرد باینمعنی که کنستانس کلر که یکی از دوقیصر بود بزودی در گذشت و پسرش قسطنطین (۲) که تازه از نزد گالر بکل پیش پدر رفته بود بتوسط لشکریان بامپراطوری برداشته شد (۳۰۶) وبا وجود اینکه امپراطوری او خلاف ترتیب دیوکلسین بود گالر مخالفت نکرده تمکین نمود باینمعنی که سور را عنوان اکوست و قسطنطین را عنوان قیصر داد باینطریق باز برحسب ظاهر ترتیب رجال اربعه را محفوظ داشت اما مردم روم از اینکه امپراطور ندارند ناراضی بودند و وقتی بهانه پیدا کرده طغیان نمودند و پسر ماکزیمین را که داماد گالر بود و ماکزانس (۳) نام داشت بامپراطوری برداشتند واو پدر خودرا هم طلبید و ماکزیمین که سابقاً بادیوکلسین شریك السلطنه بود مجدداً بر سر کار امد و بنا بر این سلاطین اربعه مبدل بسلاطین

(1) Maximin Daza (2) Constantin (3) Maxence

ستة گردید

اشخاص مزبور مدت هفده سال با یکدیگر زد و خورد نمودند وتفصیل ان وقایع طولانی است بالاخره یك یك از میان رفتند و از انجمله بعداز هفده سال قسطنطین تنها باقی ماند و صاحب اختیار ممالك روم گردید (۳۲٤)

اهمیت سلطنت قسطنطین بواسطه اعتباری است که بدین حضرت عیسی داده و قبل از ذکر این مسئله ایراد بعضی مطالب مقدمة بیفایده نخواهد بود

مائه سیم میلادی ادیان و مذاهب در ممالك روم با یکدیگر اختلاط یافته هم ارباب قدیم یونان و روم را میپرستیدند هم خداوندان مصری یعنی ایزیس و ازیریس را وهم ربة النوع معتبر فریژی و هم رب النوع سوریه را (بعل) علاوه بران جمله پرستش خورشید را هم از ایرانیها اقتباس کرده انرا باسم میترا (۱) یعنی مهر جزء ارباب انواع خود قرار داده بودند ونماز خانهای کوچك زیرزمینی بجهت ستایش ان ترتیب داده و تصویر ان رب النوع را بشکل شخصی ظاهر میساختند که مثل ایرانیها لباس پوشیده و گاوی را از پا در اورده و این عبارت را در پای ان نقش مینمودند (تقدیم خداوند قاهر میترا) وآن را رب النوع حیات و ممات و معاد میدانستند و بعضی آداب و تشریفات پنهانی

(1) Mithra

در بارهٔ او بعمل می آوردند و ریاضات و رسوم مفصله معمول میداشتند و شخصی که میخواست داخل در حوزهٔ که این آداب را بعمل میاورند بشود میبایست امتحانات بدهد و درجات طی نماید گرسنگی و تشنگی و سرما و آتش تحمل کند و از قرار مذکور بسا اوقات طاقت این متاعب را نیاورده تلف می شد

در مائه سیم لشکریان مخصوصاً این رب النوع خورشیدرا میپرستیدند واولین امپراطور آنرا خداوند رسمی مملکت قرار داد و در شهر روم معبدی با شکوه برای آن بنا نمود

در طرف همین مائه سیم عدهٔ عیسویان همواره زیاد شد مخصوصاً درطرف مشرق و از فقراهم تجاوز کرده بتمام طبقات عمومیت یافت در مائه دویم امپراطور ها درصدد آزار عیسویان و جلوگیری از مذهب ایشان برامدند لکن در مائه سیم این آزار و اذیت شدت پیدا کرد و دسیوس امپراطور بحکام فرمانداد که تمام مسیحیان را حاضر کرده مجبور نمایند که آداب مذهبی روم را بعمل آورند و هرکس حاضر نشود باو گرسنگی و تشنگی دهند تا مضطر شود ورؤسای کلیساها را هم بقتل برسانند

والرین امپراطور این حکم را تجدید کرد و عیسویان آزار و اذیت بسیار دیدند ولی بعد قریب چهل سال راحت بودند

تا اینکه دیوکلسین احکامی بجهت خراب کردن کلیساها ومقبره ها و اتلاف کتب مسیحیان و تعقیب ایشان داد یکی از احکام امپراطور را یك نفر عیسوی پاره کرد و دونوبت آتش بعمارت امپراطوری افتاد و این امروا نسبت بعیسویان دادند وامپراطور در آزار آن قوم جازم شد و هریك را که ازاجرای آداب مذهبی رومی امتناع میکردند شکنجه وعذاب میکرد چنانکه بسیاری تلف شدند و بالاخره حکم صادرشد که هرکس امتناع کند بقتل خواهد رسید و مدت هفت سال این حکم مجری بود و مخصوصاً کالر در طرف مشرق باکمال سختی این کار را دنبال میکرد و مسیحیان آن دوره را دورهٔ شهدا نامیده اند عاقبت کالر چون نزدیك بموت شد حکمی صادر کرد باین مضمون که بجهت حفظ دولت و خیر عامه میخواستیم ترتیب زمان اجداد خود را برقرار کنیم و عیسویان را که جسارت ورزیده با آداب جاریه مخالفت نموده‌اند متنبه سازیم ولی چون آن جماعت در سفاهت خود اصرار دارند و باقی‌هستند بایشان اجازه میدهیم که مجمعهای خودرا داشته باشند و آداب خویش را بجا بیاورند و بجهت امپراطوران بدرگاه خداوند خود دعاگو باشند و ازان ببعد امپراطوران در صدد آزارمسیحیان برنیامدند

اما قسطنطین مادرش عیسویه بود وخود او بانکه مسیحی

نبود با مسیحیان مهربانی داشت و عیسویان هم در مقابل مدعیان او با او همراهی داشتند و یکی از مورخین حکایت میکنند که روایت ذیل را از خود قسطنطین در اواخر عمر او شنیدم که میگفت روز قبل از جنگی که ماکزانس در آن وقعه کشته شد در آسمان بالای خورشید هنگام غروب صلیبی نورانی دیدم که این کتیبه را دارا بود (بواسطهٔ این صلیب فتح خواهی کرد) و شبانه حضرت عیسی را دیدم که همان علامت را بمن نشان داد و حکم کرد آن را روی بیرق خویش بگذارم و چون فتح کردم این حکم را اطاعت نمودم)

قسطنطین علاوه براینکه متعرض عیسویان نمی شد بواسطهٔ حکمی که درشهر میلان صادر شد و معروف بحکم میلانست مذهب مسیح را در عرض مذهب قدیم روم قرار داد واعلان کرد که هرکس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد و آداب آن را بآزادی بجا بیاورد چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی که بدان مایل است ممنوع داشت

بعد از ان اموالی را که در اوقات شکنجه و عذاب ازکلیساهای مسیحیان برده بودند مسترد داشتند و در سنوات بعد قسطنطین محض رعایت کلیساها بعضی اقدامات کرد وروز یکشنبه را تعطیل قرار داد و بالاخره در دولت آن امپراطور مذهب مسیح مذهب دولت روم گردید

مجمع نیقیه — ان اوقات مابین مسیحیان درباب حقیقت وجود حضرت عیسی اختلاف افتاده اکثر قائل بودند که اب و ابن دریك درجه ومرتبه میباشند ولی یکی ازکشیشهای اسکندریه موسوم به اریوس (۱) قائل شده بود براینکه ابن مخلوق اراده اب ومرتبه او پست تر از اب است جامعی ازکشیشها اریوس را کافر خواندند لکن بعضی طرفدار او شدند ونزاع شدت یافت

قسطنطین ملتفت حقیقت نزاع نبود لکن میخواست امنیت برقرار باشد ومیگفت من میخواهم تمام مردم درباب اعتقادی که بخداوند دارند متفق باشند تا این اتفاق اداره امور را سهل نماید ایا خوب است که شما برادران برسرکلمات بیهوده جنك ونزاع کنید باری چون دید باین حرفها اختلاف مرتفع نمیشود تمام کشیشها را جمع کرد که تکلیف را معین نمایند واین اول مجمع عمومی (۲) مذهبی مسیحیان بود که درشهر نیقیه (۳) منعقد گردید ودویست وپنجاه نفر ازخلفای عیسویان درانجا حاضرشدند وکشیشهای درجات پست ترهم همراه ایشان بودند وهنگامی که در قصر دولتی مجتمع شده قسطنطین بالباس رسمی وارد شد وروی کرسی زر قرار گرفت کشیشی که دریمین اونشسته بود برخاسته نطق کرد امپراطور از او تشکر نمود واظهار مسرت کرد که نمایندگان کلیسا یعنی مذهب درحضور او جمع هستند وتوصیه نمود

(1) Arius (2) Concile Œcuménique (3) Nicèe

که حفظ امنیت وارامی را بنمایند پس ازان خارج شده کشیشها بمباحثه مشغول شدند وبالاخره باکثریت تا ه رای اریوس را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند وان مبنی براین بود که حقیقت اب وابن یکی ودریك عرض میباشند وقسطنطین این رای را حتمی وبرای عموم مسیحیان واجب القبول دانسته اریوس و اتباع اورا تبعید کرد وکتب اورا بسوزانید

ترتیب امور کلیسا — چون امپراطور مذهب مسیح را قبول کرد اکثر سکنهٔ ممالك روم خاصه درسمت مشرق پیرو این مذهب شدند وخلفای دین درصدد ترتیب امور ان برامدند و ازروی ترتیب امور دولتی نسق برای ان معین کردند وازانزمان تاکنون برهمان نسق مانده است

درهرشهری یك خلیفه (۱) اقامت داشت که امور مؤمنین ان شهر وتوابع انرا دودست میگرفت و این خلیفه مادام العمر باین کار مشغول وازجانب خلفای سایر بلاد ان ایالت نیز اشتغال او تصدیق میشد وعده خلفا بقدر عده بلاد بود وخلیفهٔ شهر حاکم نشین برخلفای سایر بلاد برتری داشت وخلیفه بزرك (۲) نامیده میشد وخلیفه شهر روم که جانشین بطرس ازحواریون معتبر حضرت عیسی محسوب میشد فوق تمام خلفا بود واورا پاپ نامیده اند

(1) Evèque. (2) Archevèque

اداب ومعتقدات مذهبی مسیحیان درمجامع کشیشها تعیین میشد وهرعقیده ورای که درمجمع مخالف اصول شرع بنظر میامد انرا باطل ومردود میخواندند وهرکس را دران رای وعقیده راسخ میماند تکفیر میکردند وزندیق (۱) مینامیدند وکسانی را که تبعیت احکام مجمع مینمودند صحیح العقیده (۲) میخواندند

بنای قسطنطنیه — چون مردم روم بیشتر بمذهب قدیم باقی مانده بودند قسطنطین لازم شد پایتخت جدیدی داشته باشد محل بیزانس (۳) را که مکانی بسیارخوب ومحافظت ان سهل بود اختیار کرد وان واقع بردماغه بود ویك نهر باریك انرا ازخاك اسیا جدا میکرد هوای ان خوب وخاکش حاصلخیز وبندر ان که معروف به قرن الذهب (٤) میباشد وسیع وعمیق ویکی ازبهترین بنادر عالم محسوب میشد وگنجایش هزارو دویست کشتی داشت وبا یك زنجیر دویست وپنجاه متری مسدود کردن ان بروی سفاین دشمن ممکن بود باری درین مکان شهر قسطنطنیه را بنا کردند (سنه ۳۳۰) و حصاری برای ان ساختند که پنج فرسخ دوره ان بود وقسطنطین برای زینت پایتخت جدید خویش مجسمهها ازیونان بانجا حمل کرد وسکنه بلاد مجاوررا بزور بانجا نقل مکان داد ومثل شهر روم یك مجلس سنا درانجا تاسیس نمود واملاك و قصرها

(1) Hérétiques (2) Orthodoxes (3) Byzance (4) Corne d'or

باعیان و اشراف عطا نمود وملا کهای نواحی مجاوره‌را مجبور کرد که هریك درقسطنطنیه خانه بخرند وبسازند

هرچند قسطنطین بمذهب مسیح مایل بود بامذهب قدیم‌هم بکلی متارکه نمود وبسیاری از اداب ورسوم انرا مرعی ومعمول میداشت لکن روز بروز میل او به تنصر زیاد میشد چندین کلیسا بنا نمود در اورشلیم در محلی که حضرت عیسی مدفون شده کلیسای مزار شریف را ساخته دربیت اللحم هم درمکان تولد ان حضرت کلیسائی بنا نمود و حکایت کرده‌اند که مادر امپراطور هم دراین امور شرکت داشت ودرکارمراقبت میکرد وصلیبی‌را که حضرت عیسی بدان مصلوب شده بود درتحت نظراو تفحص کرده یافتند بالاخره قسطنطین درمرض موت خود غسل تعمید نیز کرد ودرکلیسای مسیحیان درقسطنطین مدفون شد (سنه ۳۳۷)

فصل بیست هشتم

دورهٔ اخیرهٔ دولت روم

پسران قسطنطین — قسطنطین‌ممالك روم را مابین سه پسر خود تقسیم‌کرد وبعضی قسمتهای مختصرراهم ببعضی ازبستگان خود واکذار نمود پسران او عوض اینکه تمام مملکت متعلق به خودشان باشد لشکریان را تحریك کردند تااکثر اعضأ خانواده امپراطووی را بقتل رسانیدند وسه پسر قسطنطین بلامنازع ممالك

ممالك روم شدند ازاینقرار

قسطنطین ثانی ممالك گل واسپانیا وشمال غربی افریقا

کنستان (۱) دارای ایطالیا و ایلیری وافریقا

کنستانس (۲) ثانی صاحب تمام ناحیه مشرق

اما این سه برادرهم بزودی بایکدیگر نفاق پیدا کردند وکار بزد وخورد کشید قسطنطین کشته شد و کنستان در مغرب تنها ماند لکن بقدری بدرفتاری کرد که مردم را ازخود متنفر ساخت برضد او برخاستند ورئیس قراولان او که ماننیانس (۳) نام داشت مدعی امپراطوری شد کنستان فرارکرد و عاقبت بقتل رسید

کنستانس تنها ماند اما بعضی اشخاص مدعی او بودند که مهم‌تر ازهمه مانیانس سابق الذکر بود انهاراهم بعداز چندی کشمکش ازمیان برداشت وبی منازع شد

کنستانس برعکس امپراطورهای سابق بنای تعرض بمذهب قدیم کذاشت وخواست مردم‌را ازرفتن بمعبد و قربانی برای خداوندان ممانعت نماید لکن چندان پیشرفتی حاصل نکرد از منجمان وساحران‌هم خیلی‌بیم داشت وهرکس‌را که باایشان‌مشاوره ومراوده میکرد مردود و معاقب میساخت از شریعت مسیح به مذهب اریوس مایل بود وازپیروان او تقویت میکرد وبواسطه

(1) Constant (2) Constance (3) Magnence

مابین ایمان وسایر مسیحیان نزاعها واقع گردید وخونریزی هم شد وپیروان اریوس (۱) بواسطه همراهی امپراطور غلبه یافتند اگر چه انها هم متفق نبودند واختلافات عقیده مابین یکدیگر داشتند ونزاعها پیدا کردند

امپراطوری کنستانس مقارن بود باسلطنت شاپور ذو الاکتاف در ایران وامپراطور مزبور در تمام مدت قدرت خود گرفتار جنگ باشاهنشاه ساسانی بود باین معنی که ان پادشاه غیور عزم خودرا جزم کرد براینکه ولایاتی را که نرسی سابقا از دست داده پس بگیرد ودوباره دولت ایران را قوت و اعتبار دهد لهذا بعد ازفراغت ازسرکوبی اعراب و انتظام امور داخله فوراً بخیال محاربه بادولت روم افتاد وبه بین النهرین لشکر کشید و همواره در میدان جنگ فایق بود اما شهر نصیبین را که میخواست مسخر کند واهمیت تامه بان میداد باوجود انکه سه مرتبه محاصره کرد نتوانست بگیرد ولی بلاد آمد وسنجار وبعضی قلاع دیگررا مسخر نمود واین وقایع درمدت بیست وسه سال واقع شد و کنستانس دراواخر امر گرفتار رقابت ژولین پسرعم خود وداعیه سلطنت او نیز گردید و ازمیدان جنگ عازم اروپا شد که ان امررا تصفیه نماید لکن نرسیده باروپا اجلش دررسید (سنه ۳۶۱)

ژولین — هنگامی که پسران قسطنطین اعضا خاواده

(1) Ariens

امپراطوری را اعدام میکردند ژولین طفل بود وباینواسطه مصون ماند درطفولیت با کشیشها محشورشده باداب دین مسیح پرورده شد اما بعد ازانکه علوم یونانی تحصیل کرد از شریعت عیسی رو گردان شده کم کم اشکارا باعیسویان مخالفت کرد وباینواسطه معروف به ژولین مرتد میباشد

چون سرحدات رودرن مغشوش شده وقبایل مختلفه ژرمن دران حدود بنای تجاوز گذاشته بودند کنستانس ژولین را باعنوان قیصری بدان ناحیه فرستاد و مدت پنج سال با وحشیان در جدال بود و چند مرتبه آنها را شکست داد و مملکت گل را باکمال زحمت متدرجاً از ایشان منتزع نموده و شهر کوچک لوتس (۱) را که پاریس حالیه باشد اقامتگاه خویش قرار داد و درکمال سادگی انجا زندگی میکرد کنستانس برای اینکه با ایرانیها بهتر بتواند مقابلی کند برای ژولین حکم فرستاد که لشکریان خود را بطرف مشرق حرکت دهد عساکر که باینکار مایل نبودند بنای مخالفت را گذاشتند و بالاخره با اصرار زیاد ژولین را به امپراطوری برداشتند و او بجانب مشرق حرکت کرد و در همین اثنا کنستانس در گذشت و امپراطوری بر ژولین مسلم گشت

ژولین چون بقسطنطنیه رسید درصدد برآمد که مجدداً دین

(1) Lutèce

قدیم را برقرار نماید و شریعت مسیح را ازمیان ببرد ترتیبات قدیمه را دوباره معمول نمود کهنهٔ سابق را بجای خود برقرار کرد مسیحیان را حکم داد کلیساها را بمعبد تبدیل نمایند مزایائی که به کشیشهای عیسوی داده شده بود منسوخ نمود و ایشان را از تعلیم فلسفه و ادبیات ممنوع ساخت و سفارش کرد که به عیسویان شغل ومنصب داده نشود در استقرار و استحکام مذهب قدیم و تهذیب و تصفیهٔ آن نیز خیالات داشت و اقدامات میکرد لکن برای انجام این مقاصد مجال نیافت

توضیح آنکه ژولین که جوانی رشید و شجاع وبا کفایت و همت بود هم میل داشت با امپراطورها و دلاوران قدیم که لشکر بایران کشیده و تحصیل نام نموده همسری نماید هم لازم میدانست شکستها و وهنهائی که در سنوات اخیره از طرف دولت ایران بروم وارد آمده تلافی کند لهذا چند ماه بعد از استقرار خود بتخت سلطنت عازم جنك با ایران شد و به انطاکیه آمد و قریب صد هزار نفر لشکر فراهم کرده بطرف پایتخت ایران رو براه نهاد داخل بین النهرین شد وهمه جا پیشرفت حاصل کرده بدجله رسید در صورتیکه ایرانیها هنوز مقابل او نشده و فقط گاه گاه جزئی دست بردی بلشکریان یا احمال واثقال ایشان زده بودند در مقابل شهر طیسفون رومیان از دجله هم عبور کردند و مستعد محاصرهٔ پایتخت شدند لکن ژولین دید این اقدام

ممکن است برای او خطرناك شود زیرا که شاپور ذوالاکتاف تا کنون لشکر خود را بمیدان نیاورده و دست نخورده و تازه نفس نگاه داشته و البته امروز کار تسخیر طیسفون و محاربه با ایرانیان بدان سهولت که طراژان وسپتیم سور انجام دادند نیست بلکه کمال صعوبت و مخاطره را دارد لهذا مصلحت چنان دید که مراجعت کند و از خیالاتی که پیش خود کرده صرف نظر نماید لکن بمحض اینکه بنای رجعت را گذاشت لشکریان ایرانی هم شروع بتعاقب و مزاحمت او نمودند خسارتها وارد آوردند و بالاخره در نزدیکی سامره زد وخورد شدیدی واقع شد و ژولین تیر خورده بهلاکت رسید (سنه ۳۶۳) وقبل ازجان دادن مدتی با بندهای خویش صحبتهای فلسفی کرد و بعدها حکایت کرده اند که وقتی دید تیر خورده وکارش گذشته خطاب بحضرت عیسی نمود و گفت جلیلی آخر تو پیش بردی

اما گراسین که در جانب مغرب حکمرانی میکرد محبوب واقع نشد وکم کم کار بجائی رسید که لشکریان براو عصیان کردند و سردار خود را که ماکسیم (۱) نام داشت امپراطور خواندند واو باگراسین بمجادله پرداخت وگراسین درین هنگامه مقتول شد بعداز آن ماکسیم بایطالیا آمد و متعرض والانتی نین گردید تئودوز بحمایت او برخاست وماکسیم را گرفته بقتل رسانید

(1) Maxime

بعدها چون قبایل وحشی درکل تاخت وتاز میکردند تئودوز والانتی نین را با یکنفر سردار موسوم به اربوکاست (۱) بان ولایت فرستاد اربوکاست وحشیان را دفع کرد وباسم والانتی نین مملکت کل را اداره نمود اما بزودی مابین ایشان نقار واقع شد واربوکاست والانتی نین را تلف کردو برای امپراطوری مدعی تراشید تئودوز تحمل این امررا ننموده باو بمحاربه پرداخت و اتباع اورا مقهور نمود واربوکاست خود را کشت وکلیهٔ ممالك روم ظاهراً و باطناً برای تئودوز به تنهائی مسلم کردید (سنه ۳۹٤)

ممالك مزبوره عبارت بود از جزیرهٔ انکلیس ومملکت کل (فرانسه وبلژیك) واسپانیا وپرتقال وایطالیا و سویس وقسمتی از آلمان واطریش وهنکری (مجارستان) ومنتنکرو (قره طاغ) وسربستان وبلغارستان ویونان واروپای عثمانی ومراکش والجزایر و تونس وطرابلس وبرقه ومصر وآسیای صغیر وسوریه وقسمتی از ارمنستان وحدود آن عبارت بود از دریای شمال واقیانوس اطلس و باب جبل طارق وصحرای افریقا ونوبه وبحر احمر وروده فرات و برشام وجبال ارمنستان ودریای سیاه وروود دانوب وروود رن

بنا بروسعت ممالك مزبوره ونظر باینکه قبایل وحشی ازاطراف باین ممالك حملات میاوردند نکاهداری آنها برای یکنفر دشواربود وچنانکه مذکور داشتیم امپراطور ها مکرر ادارهٔ این ممالك را

(1) Arbogaste

تقسیم کرده و تئودوز هم بهمین ملاحظه قبل ازمرك خود مملکت را بین دو پسر خویش ارکادیوس (۱) و هونوریوس (۲) منقسم کرد و ازان ببعد این تقسیم برقرار ماند ومانند دفعات سابقه لسخ نپذیرفت

قسمت شرقی که عبارت از ولایات آسیا ومصر و شبه جزیرهٔ بالکان وممالکی بود که اکثر اهالی آن بزبان یونانی تکلم مینمودند سهم ارکادیوس شد و پایتخت آن قسطنطینه بود و قسمت غربی که ممالك واقعه درمغرب آن ولایات باشد عاید هونوریوس کردید و پایتخت آنرا شهر میلان قرار دادند

از این زمان (سنه ۳۹۵) دولت واحد روم مبدل بدو دولت مشرقی وغربی کردید دولت غربی قریب هشتاد سال بعد بکلی منقرض شد ودولت شرقی متجاوز از هزار سال دوام کرد تا وقتیکه ترکهای عثمانی قسطنطینه را مسخر نمودند

درهمین سالی که دولت روم بشرقی وغربی منقسم شد تئودوز هم در کذشت و فرنکیها این سنه را ختم تاریخ عهد قدیم و ابتدای تاریخ قرون وسطی محسوب میدارند

کراسین وتئودوز هر دو مسیحی و از فرقهٔ بودند که صحیح العقیده خوانده شده وباینواسطه در ترویج شریعت حضرت عیسی کوشش داشتند و ضمناً پیروان اریوس راهم دنبال

(1) Arcadius (2) Honorius

میکردند و تخفیف و توهین می نمودند و در حقیقت در سلطنت تئودوز مذهب قدیم رومی بکلی منسوخ و مذهب مسیح طریقه رسمی رعایای روم گردید و بغیر از دهاقین و بعضی از لشکریان و سکنه خود شهر روم کسی بمذهب قدیم باقی نماند سابقا امپراطورهائیکه باشریعت مسیح موافق بودند متعرض دیگران نمیشدند و همه را در اجرای اداب و رسوم دینی آزاد میگذاشتند کراسین و مخصوصاً تئودوز این شیوه را رها کرده اجرای اداب قدیمه را ممانعت کردند و تئودوز رئیس قراولان خاصه را مامور نموده که مذهب قدیم را در تمام قسمت شرق موقوف کند و بر اندازد و لهذا معابد را خراب کردند و اصنام را شکستند و هرکس را که بمعابد قدیمه میرفت و رسوم سابقه را مجری میداشت ازار میکردند بلکه بقتل میرسانیدند مجلس سنای شهر روم که بمذهب قدیم باقی بود و انرا یادگار تاریخ قدیم روم میدانست از تئودوز اجازه خواست که مجسمه فیروزی را که در اطاق سنا قرار داده بودند ابقا نماید امتناع کرد و اتش مقدس را هم که وستالها در کانون شهر روم محافظت می نمودند خاموش کرد وجشنهای المپیك هم موقوف و منسوخ گردید واخرین انها در سنه ۳۹٤ واقع شد و از ان ببعد مذهب مختار شریعت مسیح بود و کم کم از مذهب قدیم منسوخ جز انچه برسبیل روایت در کتب ادب منقول است چیزی باقی نماند

از وقایعی که درباره تئودوز نقل کرده اند حکایتی است که دلالت برکمال جانب داری اواز دین مسیح می نماید وان اینست که وقتی در یکی از بلاد مابین سکنه و لشکریان کت نزاعی واقع شد ومردم چون از ان جماعت زحمت زیاد میدیدند هیجان کرده جمعی از صاحب منصبان ایشانرا بقتل رسانیدند تئودوز درحال غضب حکم داد اهل ان بلد را قتل عام بکنند بعداز این واقعه چون امپراطور خواست به کلیسا رود خلیفه مسیحی جلو در از او ممانعت کرده گفت چون خون بی گناهان ریختی قابل ورود باین مکان مقدس نیستی تئودوز فوراً تمکین حکم خلیفه نموده مدت هشت ماه از ورود بکلیسا اجتناب کرد تا از گناه توبه نموده کفاره بعمل آورد ودر روز ولادت حضرت عیسی دو باره بکلیسا داخل شد و این اول دفعه بود که یکنفر امپراطور قوه فوق قدرت سلطنتی قائل شده نسبت بان اظهار خضوع می نمود

فصل بیست و نهم

(ترتیبات دولت روم در مائه چهارم)

وضع دربار — امپراطورهای قدیم بطور ساده مانند صاحبان مشاغل و مناصب وسرداران رومی زندگی میکردند ولی در دوره اخر مخصوصاً از وقتیکه کرسی مملکت بطرف مشرق امد کم کم امپراطورها عادات سلاطین مشرق زمین را اختیار کردند وخودرا

خداوندگار عظمت مدار خواندند افراد مردم روم وسایر ممالك متصرفی ایشان رعایای امپراطور محسوب شده اورا نوعی الوهیت میدادند انچه را باو راجع بود مبارك میخواندند مثلا عمارت مبارکه ایوان مبارك خزانه مبارکه و قس علیهذا لباس قدیم رومی را تغییر داده البسه فاخره ازابریشم وزر میپوشیدند اکلیل مروارید نشان که علامت سلطنت بود بسرمیگذاشتند با دوستان خود نشست وبرخاست وخورد وخوراك نکرده جدا زندگانی مینمودند از عمارت بیرون نیامده جز دراوقات رسمی خودرا بمردم نشان نمیدادند وآن اوقات هم روی تخت طلا نشسته خدام و قراولان ودرباریان را دور خود جمع میکردند هر کس بحضور امپراطور میرفت سجده میکرد و صورت بر خاك می نهاد خلاصه دربار امپراطور روم کمال شباهت را بدربار شاهنشاهان ایران پیدا کرده بعبارة اخری سلطنت استبدادی وموروثی گردیده بود واین دوره را که از زمان قسطنطین اول قوت گرفته دولت سفلی (۱) نامیده اند وماقبل آنرا دولت علیا (۲) چنانکه درمیان ما روم قدیم را رومیة الکبری و قسطنطنیه را رومیة الصغری خوانده اند

دربارامپراطور مرکب ازاجزاء بسیار ازمستحفظین سواره وپیاده وخدمه وبندگان بود مستحفظین درتحت فرمان دورئیس(۳)

(1) Bas-Empire (2) Haut-Empire (3) Comte

بودند و امپراطور یکنفر رئیس خلوت (۱) داشت و یکنفر رئیس رسائل (۲) که اجزاء او چهار دفتر تشکیل داده ومتجاوز ازهزارنفر مباشر رسائل وارسال مراسلات و احکام بودند علاوه براین یك دارالشورای دولتی (۳) داشت که اعضأ آنرا خود او معین میکرد و ایشان در امور مملکتی بامپراطور معاونت مینمودند وقوانین واحکامی را که امپراطور میبایست صادر نماید حاضرمیکردند

مشاغل ومناصب — اختیارات تامه‌را که امپراطوردارا بود بواسطه چندنفر صاحبان مشاغل ومناصب مجری میداشت که بمنزله وزرائی بودند که حالیه دردول جدیده امور را اداره مینمایند ازقبیل رئیس خلوت رئیس دربار رئیس رسائل رئیس خزانه وصرف جیب رئیس خالصجات رئیس مستحفظین سواره رئیس مستحفظین پیاده و غیره علاوه برین بلاد روم و قسطنطنیه هرکدام یك حاکم (٤) داشت که متقلد تمام امور شهر ازحکومت و قضاوت وتنظیم و غیرها بودند واجزأ همه کارهای راجع بانذوقه شهر ونظم شب وحریق و فواید عامه و اعیاد وجشنها در تحت اداره ایشان بودند و اما امور مالیه و عدلیه وحکومت کلیه ممالك روم برعهده چهارنفر مدیر (٥)

(1) Grand Chambellan (2) maître des Offices (3) Consistoire (4) Préfet de la ville (5) préfet du prétoire

بود که بعد از امپراطور مهم ترین اشخاص دولت محسوب میشدند

صاحبان مشاغل مذکور منقسم بچند طبقه ودرجه بودند وهر یك رتبه داشتند که بموجب آن جزء طبقات مختلفه نجبا واعیان شمرده میشدند وان رتبه بوراثت باولاد ایشان میرسید

برای نگاهداری اعضاء واجزاء عدیدهٔ دوایر دولت مالیاتهای جدیده وضع کرده بودند وتعیین مقدار مالیات باختیار امپراطور بود یکی ازآن مالیاتها مالیات اراضی بود که مالکین زمین میپرداختند وهرپانزده سال یك مرتبه ممیزی جدیدی ازاین مالیات میکردند دیگر مالیات سرشمار بود که هرفردی ازافراد غیرملاکین ادا مینمودند دیگر مالیات صنایع وحرف که ارباب صنعت وتجارت هرپنجسال یکمرتبه میبایست بپردازند علاوه برین مالیاتهای غیرمستقیم هم داشتند ازقبیل مالیات ماخوذ از مواریث وهبوات ومالیات حراج وراه داری وگمرك وانحصارنمك وسربازانه وبیکاری وغیره ها

بلاد — ممالك روم منقسم بود بنواحی چند که هریك از انها دارای یك شهر مرکز (١) وتوابع بود وهر کدام از انها بتقلید سنای روم یك دارالشورا داشت موسوم به کوری (٢) مرکب

(1) Cité (2) Curie

از ملاکین معتبر و ایشان کوریال (١) نامیده میشدند

دولت روم مالیات بلادرا خود اخذ نمیکرد بلکه بعدازانکه امپراطور تعیین مبلغ کل مالیات را مینمود حاکم ایالت سهم هریك از بلاد ایالت را معلوم میکرد و کوریالها انرا بسکنه طرح مینمودند و اخذ میکردند و برای حاکم میفرستادند ومسئول ان بودند و اگر از سکنه نمیتوانستند وصول کنند خود مکلف بودند از عهده بر ایند

در اوایل که وصول مالیات سهل بود ملاکین و لایات داوطلب مقام کوریال بودند بواسطه اینکه اسباب عزت وشرف میشد لکن بعداز انقلابات مائه سیم پول کمیاب و ادای مالیات شاق و وصول ان مشکل شده و کوریالها مجبور میشدند غالبا از مال خود بپردازند لهذا این مقام باعث خسارت و طالبین آن کم شدند بطوریکه امپراطورها ناچار بعضی شرایط وضع کردند که هرکس دارای ان شرایط بوده بطور ملایم میبایست کوریال شود و مردم انواع و اقسام تدابیر بجهت فرار از این شغل میکردند

طبقات ناس — مردم مملکت روم طبقات و درجات داشتند از همه بالاتر نجبا و اعیان بودند که انها هم مراتب مختلفه داشتند و غالبا ملاك معتبر بودند ومشاغل و مناصب مهمه هم بایشان تعلق میگرفت و مراتب انها موروثی بود بعد از این طبقه ملاکها و تجار

(1) Curiales

بودند و بعداز ایشان اصناف و ارباب حرف وصنایع و این جمله مردمان ازاد بودند

جماعت دیگر بندکان بودند که جزء اموال اقایان خود محسوب میشدندوعده انها بسیار بود لکن در زمان امپراطوری مخصوصادر اواخر حال ایشان بهبودی یافته بود بعضی ازبندکان راهم صاحبان انها ازاد میکردند لکن باز تابع صاحب خود بودند وجزء سایر مردمان ازاد محسوب میشدند

علاوه براینها یك طبقه دیکر بودند که با وجود ازاد بودن باسایر مردم ازاد تفاوت داشتند و ان طبقه جماعت زارع (۱) بودند باینمعنی که املاك در روم غالبا متعلق بارباب وملاکین بزرك بود و انها بندکان خودرا دران املاك بکار و زراعت وامیداشتند لکن کم کم بندکان برای اینکار کفایت نکردند و ملاکین محتاج بمردمان ازاد شدند مستاجر هم پیدا نمیکردند بواسطه اینکه کسی از عهده ادای وجهی که لازمه مستاجری بود بر نمیامد لهذا این ترتیب را اختیار کردند که یك قطعه از ملك را بیکنفر واکذار کنند در ان زراعت کند و قسمتی از محصول را بمالك بدهد

زارعین مذکور مردمانی بودند ازاد لکن تا یك اندازه تابع ارباب بودند علی‌الخصوص که غالبا نسبت بارباب مقروض هم میشدند ودر انصورت دیکر حق نداشتند از ملك او خارج شوند ارباب هم هرچند

(1) Colons

نسبت بزارع تعهد ومجبوریتی نداشت لکن صرفه او در این بود که اورا بحال خود نکاه دارد لهذا کم کم زارعین پدر بر پسر در اراضی که زراعت میکردند ماندند و کار بجائی رسید که ارباب ازجواب کفتن زارع ممنوع کردید و زارع یك نوع حق مالکیت دراراضی پیدا کردو فقط سهمی از عایدات میبایست بارباب بدهد و حق مهاجرت از مکان خود هم نداشت و هرسالی چند روز هم میبایست مجاناً در اراضی ارباب کار بکنند ودر مائه سیم وچهارم وحشیانی را که رومیها در جنك اسیر میکردند غالبا در اراضی خود سمت زارع میدادند

لشکر رومی — دراوایل امر چنانکه مذکور داشته ایم تمام افراد رومیان لشکر بودند بعدها کم کم سربازی حرفه و پیشه کردید یعنی مردم درازای پول جزء لشکرمیشدند چون امور دولت روم ازنظم ورونق افتاد ترتیب کار لشکر وحقوق ایشانهم مغشوش وغیرمنظم شد درمائه سیم امپراطورها خواستند ترتیبی درکار لشکر بدهند دسته‌ها و افواج جدیده تاسیس کردند وچون بطریق داوطلب کسی برای داخل شدن درفوج حاضر نمیشد دادن سرباز را برای ملاکین نوعی مالیات قرار دادند یعنی انهارا مجبور میکردند که از زارعین یا بندکان ازادکرده خود سرباز بدهند واین سربازها چندان کاری نبودند ومثل سربازان قدیم رومی درجنك مهارت ورشادت ظاهر نمیساختند بنابرین

امپراطورها قسمت عمده لشکر خودرا از قبایل وحشی که در ممالك وحدود انها سکنی داشتند وهنوز ازحال جنکجوئی نیفتاده بودند میکرفتند بنابرین در مائهٔ چهارم جزء عمده لشکر امپراطوران روم وحشیان ومخصوصا ژرمنها بودند وکم کم رؤسا وصاحب منصبان انهارا هم ازخودشان قرارمیدادند وعادات و اداب جنکی ژرمنها درممالك روم داخل شده وشیوع یافته وبعضی ازدانشمندان مملکت ازاین وضع دلخوش نبودند ومیکفتند ما از حال جنکجوئی افتاده وامور حربی خودرا تسلیم وحشیان نموده وانهارا بر خود مسلط میسازیم وحال انکه میبایست مثل قدمای روم خودمان جنکی باشیم ودشمنان را خودمان دفع کنیم وحق داشتند چنانکه همین مسئله اسباب خرابی وانقراض دولت روم کردید وشرح ان درذیل خواهد امد

قبایل وحشی — دروراء سرحدات رودرن ورود دانوب تمام ممالك اوروپا مسکن قبایل وحشی بود وقبایل مذکور هرچه بطرف شمال ومشرق نزدیك تر بودند وحشی تر بودند وعمدهٔ ان قبایل از دونژاد بودند یکی نژاد زرد که درشمال اسیا واوروپا از رود ولکا (١) تا دریای ژاپون مسکن داشتند از این نژاد قبایلی که باروپا نزدیك تر بودند معروف به قبایل هون (٢) میباشند که درحدود اوروپای شرق درنواحی رود اورال (٣)

(1) Volga (2) Huns (3) Oural

سکنی داشتند وتاخت وتازهای انها بطرف اروپا باعث انقلاباتی شد که عنقریب شرح خواهیم داد بشت سرانها قبایل اوار (١) وبلغار ومجار وترك بودند وطوائف مغول که تقریبا هشتصد سال بعد درولایات ایران وسایرممالك اسیا جولان دهشت انکیز نمودند نیز ازهمین نژاد بودند

دیکر نژاد سفید ووحشیان این نژاد منقسم بدودستهٔ بزرك میشدند یکدسته طوائف اسلاو (٢) که روسها ازانجماعت میباشند ومسکن ایشان هم تقریبا همین ممالك روسیه حالیه بوده است دسته دیکر طوائف ژرمن (٣) که دراروپا درممالك مجاور متصرفات روم ساکن بودند ومنقسم بچندین قبایل میشدند که ذکر بسیاری ازایشان عنقریب خواهد امد

احوال قبایل ژرمن — ژرمنها مردمانی بودند قوی جثه سفید پوست زردمو ازرق چشم لباس اکثر ایشان پوست حیوانات بود فقط اغنیای انها پیراهن وشلواری ازکتان میپوشیدند وروی ان جامه بلندی ازپشم میانداختند وزنهای ایشان هم تقریبا مثل مردها لباس میپوشیدند شهر نداشتند ومسکن ایشان دهکده‌ها بود که خانه‌های انهارا ازتنهٔ درختها ونی وحصیر میساختند ومیز وصندلی وتخت خواب نداشتند وروی زمین میخوابیدند ممالك ایشان مستور درجنکلها ومردابها وقسمت قلیلی ازان مزروع بود

(1) Avares (2) Slaves (3) Germains

گندم وجو چندان نمیکاشتند ونمیخوردند وخوراك ایشان بیشتر حاصل صید وشکار وگله های گاو وگوسفند بود

قبایل ژرمن غالبا بایکدیگر درنزاع وجدال بودند بعضی ازایشان پادشاه داشتند برخی درتحت رؤسای متعدد بودند وهر وقت جنگی پیش میامدیکی ازانهارا برای سرداری کل انتخاب میکردند هرگاه امرمهمی درپیش بود جنگجویان دراول ماه یا درنیمه ماه درمکان متبرکی جمع میشدند وحلقه میزدند رؤسا مطلب را بیان میکردند ورائی اظهار مینمودند جنگیان گوش میدادند اگر رای مستحسن بود نیزه های خودرا حرکت میدادند والا میغریدند

مذهب ژرمنها ساده بود بت ومعبدنمیساختند وعدهٔ کاهنین ایشان خیلی کم بود چند خداوند میپرستیدند وانها را بشکل انسان تصور میکردند معتبرین انها یکی وتان (۱) خداوند اسمان بود دیگری دنار (۲) خداوند رعد دیگر تیو (۳) خداوند جنگ و هم چنین خداوند زمین وماه و خورشید و غیرها گاهی اوقات برای این خداوندان از اسرای جنگی یا اشخاص واجب القتل قربانی هم میکردند محل اجتماع خداوندان را مکانی میدانستند بالای ابرها و انرا والهالا (٤) میخواندند ومعتقد بودند که جنگجویانی که درمحاربه کشته میشوند در والهالا با خداوندان محشور میکردند

(1) Wotan (2) Donar (3) Thiu (4) Walhalla

ژرمنها مردمانی بودند رشید و جنگجو و غالباً پیاده جنگ میکردندو حربهٔ آنهاهم ساده بودفقطیك سپر مدوروازچوب مستورد‌پوست خوك داشتند ویك نیزهٔ بلند ازچوب که منتهی بسر آهنین میشد تیروکمان را هم فقط درشکار بکار میبردند رؤسای انها جوشن و بعضی اوقات مغفر و شمشیر نیز داشتند وسوار اسب میشدند هنگام جنگ زن و بچه و اموال خودرا هم با عراده همراه میبردند و وقت زدو خورد سرودی میخواندند که ابتدا زمزمهٔ مختصری بود و کم‌کم بنعره و فریاد میرسید

اول وقتی که قبایل ژرمن بجانب ممالك روم هجوم‌آوردند در آخر مائه دویم قبل از میلاد بود که سمبرها و توتونها رو بایطالیا نهادند ودرآن موقع ماریوس چنانکه مذکور داشته‌ایم از این بلیه جلوگیری نمود بعد ازانهم بطوری که سابقاً مکرر اشاره شده رومیها در سرحدات غالباً با این طوائف کشمکش داشتند ولی درآخر مائهٔ چهارم فشار ان جماعت نسبت برومیها شدت یافته بتاخت و تاز رسید و عاقبت دولت غربی روم را منقرض گردانید .

(فصل سی ام)

(حملات قبایل ژرمن و انقراض دولت غربی)

الاریك وقبایل ویزیکت — سابقاً بیان کرده‌ایم که در

زمان امپراطوری والانس قبایل ویزیکت یعنی کتهای غربی بواسطهٔ فشاری که از طرف قبایل هون میدیدند اجازه گرفتند که از رود دانوب عبور کرده در خاك روم مسکن اختیار کنند و والانس بایشان اجازه داد ولی بعد نسبت بامپراطور عصیان کردند جنك واقع شد رومیان مضمحل گردیدند و والانس بقتل رسید و بعد از ان تئودوز ایشانرا بر سر اطاعت آورد و جماعتی از انها را جزء لشکر روم کرد و رؤسای ایشارا دارای القاب و مراتب رومی نمود

یکی از رؤسای مزبور که الاریك (۱) نام داشت و اورا حاکم اپیر قرار داده بودند تقاضای لقب سردار کل نمود چون این تقاضا مقبول نیفتاد اتباع خود را حرکت داده بنای تاخت و تاز کذاشت و از نواحی طراس که محل اقامت او بود بسمت مقدونیه و یونان رفت و آن ولایات را غارت نمود

این واقعه در همان سالی واقع شد که تئودوز در کذشته و ممالك روم مابین دو پسرش ارکادیوس و هونوریوس منقسم کشته بود (سنه ۳۹۵) و این هردو جوان از نکاهداری مملکت عاجز بودند و هر یك وزیر و قیمی داشتند که بعوض انها امور را اداره مینمودند و آن هردو وزیر از نژاد وحشیان بودند باین معنی که وزیر هونوریوس از طائفهٔ واندال (۲) که یکی

(1) Alaric (2) Vandale

از قبایل ژرمن است بوده و استیلیکن (۱) نام داشت و وزیر ارکادیوس از اهل کل و موسوم به روفن (۲) بود و این دو وزیر با یکدیکر رقابت و عداوت داشتند و همین نفاق محرك تاخت و تاز الاریك و طائفهٔ ویزیکت کردید استیلیکن چون دید دولت شرق برای جلوکیری ازالاریك اقدامی نمیکند بمبارزه او آمد و نزدیك بود اورا کرفتار نماید لکن الاریك فرار کرده به اپیر رفت و ارکادیوس برای اینکه اورا از تاخت و تاز جدید ممانعت نماید لقب سردار کل باو عطا نمود لکن چند سال بعد باز تهیهٔ لشکر نموده بطرف ایطالیا رفت این دفعه هم استیلیکن بجلوکیری او آمده اورا مغلوب ساخت و دوباره به اپیر انداخت (سنه ۴۰۳)

چندی بعد هونوریوس نسبت به استیلیکن بدکمان شده اورا بقتل رسانید و وحشیانی را که در ایطالیا اقامت کزیده و دارای شغل و منصب شده بودند اخراج یا مقتول ساخت انها هم نزد الاریك رفته استمداد نمودند الاریك دفعهٔ ثالث بایطالیا رفت و ایندفعه داخل شهر روم شده بنای چپاول کذاشت (سنه ۴۰۹) بعد ازانجا خارج شده بطرف جنوب ایطالیا رفت و سال بعد درکذشت جانشینهای او با امپراطور هونوریوس موافقت کردند و نسبت باو عنوان اطاعت پیش آوردند از خاك ایطالیا

(1) Stilicon (2) Rufin

خارج شدند و بمملکت گل رفتند و در انجا با سایر وحشیانی که بان مملکت حمله آورده بودند مقاومت نمودند هونوریوس در عوض قسمت جنوب غربی گل را بان جماعت واگذار کرد و بنا برین قبایل و یزیکت در آن ناحیه که آکیتن (١) خوانده شده تشکیل دولتی دادند که شهر تولوز (٢) پایتخت آن بوده است (سنه ٤١٩)

هجوم بزرك وحشیان — قبایل سوئو (٣) از طوائف ژرمن که در سواحل بحر بالتیك سکنی داشتند در تحت ریاست یکنفر موسوم به راداکز (٤) حرکت کرده رو بجنوب آوردند و داخل ایطالیا شدند در اینوقت استیلیکن هنوز حیات داشت و این شر بزرك را هم از دولت روم بگردانید و قبایل مذکور را مقهور ساخته راداکز را بقتل رسانید (سنه ٤٠٦) امادستهٔ دیگر از این قوم با قبایل چند از ژرمنها موسوم به الن (٥) و بورکند (٦) و واندال از رود رن عبور نموده داخل مملکت گل شدند و در آن ناحیه بنای تاخت و تاز گذاشتند قبایل و یزیکت که در اینوقت با هونوریوس سر موافقت داشتند چنانکه در فوق اشاره کردیم با آن اقوام مقاومت نمودند قبایل سوئو را بگوشهٔ شمال غربی اسپانیا راندند قبایل الن را تقریبا تمام کردند و قوم واندال را بطرف

(1)Aquitaine (2)Toulouse (3) Suèves (4)Radagaise (5) Alains (6)Burgondes

جنوب اسپانیا کوچانیدند اما قبایل بورکند باجازهٔ خود امپراطور در نواحی مابین جبال وژ و رود رن یعنی قسمت شرقی مملکت گل مستقر شدند

بنابرین در زمان امپراطوری هونوریوس چندین قبیله از قبایل ژرمن در نقاط مختلفه ممالك روم غربی استقرار یافتند و تشکیل دولتهای مستقل دادند یکی قبایل بورکند در شرق مملکت گل دویم قبایل ویزیکت در جنوب غربی همان مملکت سیم قبایل سوئو در کوهستان شمال غربی اسپانیا چهارم قبایل واندال در جنوب این مملکت و آن ناحیه بهمین مناسبت واندالوزی (١) نامیده شده و این کلمه را ما اندلس تلفظ کرده ایم

قبایل واندال بعد ازمرك هونوریوس بتحریك یکی از عمال امپراطوری که حکومت افریقا داشت از اسپانیا تجاوز کرده بافریقا رفتند و شمال ان مملکت را بطور وحشت انگیزی غارت و خراب کردند بطوری که غارتگری واندال در نزد مردم اورپا ضرب المثل شده و بالاخره والانتینین سیم که جانشین هونوریوس شده بود ناچار افریقا را به رئیس واندالها که ژانسریك (٢) نام داشت واگذار کرد (سنه ٤٣٥) و او در آنجا ترتیب سلطنتی برای خود داده تهیهٔ سفاین جنگی دید و جزایر بحرالروم را هم مسخر کرد وبدینطریق نواحی را که آذوقهٔ مردم روم از انجا

(1) Vandalousie (2) Genseric

میرسید بتصرف خود اورد چنانکه بسهولت بتواند بر ایطالیا مسلط شود و ضمنا با قبایل هون که درشمال ممالك روم مانده بودند روابط داشت و ایشانرا بورود بخاك روم دعوت میلمودند

هجوم قبایل هون — کلیهٔ حملات قبایل ژرمن بخاك روم

بواسطهٔ این بود که قبایل هون از سمت آسیا باروپا هجوم برده و ژرمنها را از پیش میراندند قبایل مذکور که از طائفهٔ مغول بودند سبع‌ترین و خونخوارترین و مخرب‌ترین وحشیان و منقسم بدسته های چند بودند و هر کدام از انها خانی داشتند در نیمهٔ مائه پنجم یکی ازآن خوانین موسوم به اتیلا (۱) تمام قبایل مزبوره را در تحت ریاست خود مجتمع نمود و برقوت و قدرت انها باینواسطه افزود این شخص که در انزمان بمنزلهٔ چنکیزخان بوده مثل تمام افراد قوم خود زرد چهره والمطس و کوچك چشم وکم ریش و فوق العاده خونخوار وسبع بود چنانکه خود او کفته است هر جا که سم اسب من کذر کند علف نمیروید وقتی یکنفر شبان شمشیری زنك زده درصحرا یافته نزد اوآورده بود وی انرا شمشیر رب النوع جنك فرض کرده بفال چنین کرفت که تمام دنیا را مسخر خواهد کرد اسم خود را بلای خدائی کذاشته ازحدود چین بجانب اروپا نهضت نمود ابتدا عطف عنان بجانب قسطنطنیه و دران نواحی خرابی بسیارکرد وتئودوز ثانی

(1) Attila

که جانشین ارکادیوس شده بود مبلغی خراج باو داد اما مارسین (۱) که بعد از تئودوز امپراطور مشرق شد درجواب اتیلاکه مطالبهٔ خراج از او مینمود کفت طلای من مال دوستان است و بدشمنانم آهن میدهم اتیلا ازاین جواب سخت باك نداشت اما چون شنیده بود تسخیر قسطنطنیه ممکن نیست مصمم شد بلای خدائی را متوجه ممالك دولت غربی نماید و ژانسریك سابق الذکر هم اورا بانحرکت ترغیب ودعوت میکرد پس باششصد هزار نفراز رودرن عبورنموده داخل کل شد (سنه ۴۵۱) هرچه آبادی درسر راه خود دید ازبلاد معظمه وغیرها بباد غارت وخرابی داد تا بشهرارلئان (۲) رسید و بمحاصره ان پرداخت دهشت واضطراب عموم مردم را فرا کرفت چه بلای خدائی هر جا میرسید سنك روی سنك نمیکذاشت اما دراین موقع اشیوس وزیر و الانفتنین تمام قبایل ژرمن را جمع کرده بمقابل اتیلا برانکیخت خان مجبور شد دست از محاصره ارلئان برداود پس درنزدیکی شهر تروا (۳) مابین وحشیان مخرب و وحشیان تمدن دیدهٔ عیسوی شده جنك هولناکی واقع شد و اتیلا مغلوب کردیده مراجعت نمود وسال بعد بطرف ایطالیا هجوم برد و شهر اکیله (۴) را خراب کرد بطوری که سکنهٔ ان ناچار بمردابهای مجاور پناه بردند و شهر ونیز (۵) را بنا نمودند بلاد دیکر هم متعدد ویران ساخت تا

(1) Marcien (2) Orléans (3) Aquilée (4) Troyes (5) Venise

به راون (۱) که مقر امپراطور بود نزدیك شد امپراطور سفرا نزد اتیلا فرستاد و پاپ هم همراه سفرا بحضور خان رفت تحف وهدایا و وعده های بسیار دادند وبلای خدائی را بکردانیدند روز مرض در میان لشکریان و نزدیك شدن ائسیوس اتیلا را عازم مراجعت ساخت ولی چون بسر منزلی که در نزدیك رود دانوب برای خود ترتیب داده بود رسید اجل شرر اورا از سر بندکان خدا بکردانید(سنه ٤٥٣) بعد از او ما بین رؤسای قبایل او اختلاف افتاد قدرت از ایشان زایل شد وجزخرابیهائی که کرده بودند اثری از ایشان باقی نماند

پیشرفت وحشیان و انقراض دولت غربی — چون والانتی نین امپراطور در کذشت تخت وتاج امپراطوری دستخوش هوا وهوس مدعیان ووحشیان کردید ودرهمان سال ژانسریك پادشاه و اندال داخل ایطالیا شده بروم رفت (٤٥٥) وچهارده روز متوالی ان پای تخت را قتل و غارت نموده و اموال منهوبه را بافریقا برد و مدت بیست سال بعد از ان نیز در کمال قدرت کذرانید اما بعد از مرك او دولت و اندال نتوانست حفظ اقتدار خویش نماید و چند سال بعد بدستیاری سردار امپراطور مشرق منقرض کردید

از وروده ژانسریك بروم دولت غربی بصورت ظاهر انقراض نیافت لکن در حالت نزع بود و از هرطرف قبایل وحشی پیشرفت

(1) Ravenne

میکردند و قدرت می‌یافتند چنانکه قبایل بورکند که در ناحیه شرقی کل قرار کرفته همواره قلمرو خودرا در انجا بسط میدادند و قبایل ویزیکت که در جنوب غربی ان مملکت مستقرشده ازجبال پیرنه تجاوز نموده داخل اسپانیا میشدند و از طرف شمال هم بالا میرفتند جزیره برتانی (انکلیس) در نیمه همین مائه مطمح نظر چند دسته از ژرمنهای شمالی که عمده انها قبایل ساکسن (۱) و انکل (۲) بودند شده بتصرف ایشان در امده مقدمه تشکیل دولت انکلیس فراهم میاید قبایل فرانك (فرنك) که انها نیز از ژرمنها بوده ودرمائه سیم در سواحل رود رن قرار کرفته و در مائه چهارم بیشتر بدرون خاك کل داخل شده ودر وقت هجوم اتیلا با سایر ژرمنها در دفع او شرکت نموده بودند همواره در این مملکت قدرت یافته مقدمه تشکیل دولت فرانسه را فراهم میکنند بعبارة آخری ممالك کل وبرتانی واسپانیا وافریقا بواسطهٔ استقرار قبایل بورکند وفرانك و ویزیکت وانکلوساکسن وسوئوو واندال از دولت روم غربی مجزی کردیده وفقط ایطالیا باقی مانده انهم باکمال سستی درین حال رئیس قبیله هرول (۳) از قبایل ژرمن که ادواکر (٤) نام داشت و درخدمت امپراطور بود بر دولت عصیان کرده شهر راون وروم را متصرف شد و امپراطور را که رمولوس اکوستول (۵) نام او بود معزول ساخته علائم ونشان

(1) Saxons (2) Angles (3) Hérules (4) Odoacre (5) Romulus Augustule

امپراطوری را برای امپراطور مشرق بقسطنطینیه فرستاد و وفرمانروائی ایطالیارا مخصوص خویش قرار داد (سنه ٤٧٦)

از آنزمان ببعد دولت روم غربی ازمیان رفت و ممالکی که درتحت آن دولت بود بدست قبایل مختلفهٔ ژرمن که ذکر ایشانرا کرده ایم مانده عرصهٔ جدال آنان گردید و شرح آن ماجرا درتاریخ قرون وسطی واحوال دول فرنك مسطور است اما دولت روم شرقی باز قریب هزار سال برقرار بودلکن بواسطه ابتلای بقبایل وحشی ودولت ساسانی و حملات عرب و هجوم ترك بیشتر اوقات درنهایت ضعف وبدحالی کذرانیده و در مقابل دول معظمهٔ اسلامی وفرنکی جز ننك وافتضاح چیزی از خود ظاهر نساخته وغیراز زمان امپراطور ژوستی‌نین (۱) که معاصر انوشیروان و هراکلیوس (۲) (هرقل) که معاصر خسرو رویز بودند اوقات دیکر قابل توجه نبوده وشرح این جمله راجع بتاریخ قرون وسطی میباشد .

(1) Justinien (2) Héraclius

فهرست مطالب کتاب

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲	۱۹	Lemynphe	Lanymphe
۱۰۱	۲۰	Colome	Colonne
۱۰۸	۱	اردو ممسکر	اردو ومعسکر
۱۱۱	۱۹	بنوب	جنوب
۱۱۵	۱۳	سالی بعد	سال بعد
۱۱۶	۱۸	شهد	شهر
۱۵۱	۱۹	اسم	رسم
۱۵۴	۱۴	روم نرا	روم آرا
۱۵۹	۵	مراقبت	مراقب
۱۷۵	۱۳	بعدن سانسوورمراز آدمرا	بعد از آن سانسوورمردم را
۱۷۸	۱۶	تجدید	تحدید
۱۹۰	۲۰	Nacica	Nasica
۲۴۹	۲۰	Pharmace	Pharnace
۲۷۶	۱۴	میکردند	میکردیدند
۲۹۷	۱	داده بود کذاشت درروم	داده بود روم کذاشت
۲۹۹	۷	صنکجوئی	جنکجوئی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٠٧	١٥	قبایلی	قبایل
٣٠٨	٢٠	Sabinu	Sabinus
٣١٦	٥	بین رود وجبال	بین رود مزبور وجبال
٣٢٩	١٧	میکردند	میکردند
٣٣١	١٤	کلا	کلد
٣٣٣	٦	علی‌خصوص	علی‌الخصوص
..	١٦	بلیناش	بلیناس
٣٣٤	٤	حکم	حکیم
٣٣٤	٩	رقتا	رفتار
..	١٠	اخلافی	اخلاقی
..	..	یونانیهای	یونانیها
٣٤٤	١٧	برحسب‌معمول‌شده	برحسب‌عادت‌معمول‌شده
٣٤٨	١٢	قضاوة	قضاة
٣٦٥	١٤	دستیم سور	سپتیم سور
٣٦٩	٨،٥	ویین	یوبین
٣٧١	٢٠	Gtohs	Goths
٣٧٢	٢٠	Illyrens	Illyriens
٣٧٤	٢	تسلیم کرده	تسلیم کردید
٣٩٠	١٩	هنکامی	هنکامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٩٣	١١	بندها	بنده‌ها
٤٠٠	١٧	مالك	ممالك
٤٠١	١٤	بطور ملایم	بطور حتم
٤١٢	٣	دعوت مینمودند	دعوت مینمود

در صفحهٔ ٣٩٣ بعداز سطر سیزدهم عبارات ذیل ساقط شده‌است

بعداز مرك ژولین لشکریان روم یکنفر از صاحبمنصبان را بامپراطوری برداشتند. و او ژوین (١) نام داشت وچون دید ازدست پادشاه ایران بسلامت نخواهد رهائی یافت با او بمصالحه پرداخت و تمام ولایاتی را که دیو کاسین از نرسی کرفته بود به شاپور ذوالاکتاف مسترد ساخت و لشکر خود را باز کردانید لکن همان اوقات در خاك آسیا درکذشت

والانتی‌نین و والانس — لشکریان‌روم بعداز ژوین صاحب منصب دیکری را که والانتی نین (٢) نام داشت امپراطورکردند واو برادر خویش والانس (٣) را با خود شریك نموه خود در سمت مغرب در شهر میلان اقامت کرد و والانس را در مشرق در قسطنطنیه برقرار نمود

والانتی نین مردی جنکی و شجاع و تند خو مو خونخو اربود

(1) Jovien (2) Valentinien (3) Valens

بتقصیر های جزئی مردم را محکوم بقتل میکرد مالیات بلاد را افزود و در اخذ آن شدت عمل زیاد بخرج داد و جزء عمدهٔ سلطنت خود را بدفع وحرب قبایل وحشی کذرانید ودرضمن همین لشکر کشیها درکذشت (۳۷۵) و پسرجوان او که کراسین (۱) نام داشت در مغرب جانشین او شد و پسر کوچک ترش والانی نین دویم بعنوان اکوست برقرار کردید

اما والانس که در سمت مشرق حکمرانی میکرد بی رحمی و بی کفایتی کامل از خود ظاهر نمود و نتوانست مملکت را محافظت نماید و از قبایل و دستجات غارتکر جلوکیری کنند

در آن زمان طائفهٔ کت از طوایف ژرمن که در جلکهٔ واقع در شمال رود دانوب سکنی کرفته بودند دوچار حملات و فشار طائفهٔ دیکر ازوحشیان آسیا که هون (۲) خوانده میشدند کردیدند ویکدستهٔ از آنها که معروف به ویزیکت (۳) یعنی کتهای غربی میباشند قصد مهاجرت کرده از امپراطور والانس اجازه کرفتند که در خاك دولت روم اقامت اختیار کنند امپراطور قبول کرد که انهارا بپذیرد و آذوقه بانها بدهد و انها هم راضی شدند که حربه های خودرا تسلیم نمایند و اطفال خویش را بطور کروکان بدهند (۳۷۵) پس سیصد هزار نفر از قبایل ویزیکت از رود دانوب عبور نمودند

(1) Gratien (2) Huns (3) Wisidoths

وداخل خاك روم شدند اماچون کاشتکان امپراطور باایشان خوب رفتار نکردند بنای تاخت وتاز کذاشته تانزدیك قسطنطینه را غارت نمودند والانس درصدد جلوکیری ومحاربهٔ ایشان برآمد ولی مغلوب ومقتول کردید (۳۷۹)

تئودوز — بعداز والانس کراسین در امپراطوری تنها ماند وچون نکاهداری مملکت را از عهدهٔ خود خارج میدید تئودوز (۱) را که از صاحبمنصبان بود عنوان اکوست داد و بحکمرانی مشرق فرستاد واو بالشکریان بمحبت رفتار کرد وآنهارا در تحت نظم در آورد پس از ان بدفع قبایل کت پرداخت و با آنها هم مرافقت و مجاملت را ترجیح داد و ولایات جنوب دانوب را بایشان واکذار کرده آنهارا وادار نمود باینکه جزء لشکر امپراطوری در ازاء مزد و انعام قبول خدمت کنند و باینو اسطه چهل هزار نفر از طائفه کت داخل لشکر روم شدند

(1) Théodose

as un peu plus de 5 centimes

quadrans ($\frac{1}{4}$ as) 1 [illegible]

denier = 10 as 16 as 81 c.

sesterce = $\frac{1}{4}$ denier 20 c.

aureus = 25 deniers 20 fr 38 c

$\frac{1}{2}$ sestertium [illegible]

talent grec 5560 fr 90 c

jugera 25 ares 20 mètres 80 [illegible]

boisseau 8 lit. 63

drachme 95 centimes

نسخه روغن سودا

کره گاو	زرنیک	گوگرد احمر بلوری	[illegible]	
یک سیر	یک مثقال	یک مثقال و نیم	از صیدلیه بیمقدار	

هر یک را از هم جداگانه کوبیده از الک رد کرده با کره مخلوط نمایند

و فتیله از کهنه نخی الی که صابون زده از آن رنگ [illegible]

را خشک بعد فتیله را در کره مالیده در جای بلندی گذارده بطوریکه

کره مخلوط با ادویه فرو رود از آن بگیرد و فقط نوک فتیله از

جای خارج باشد نوک فتیله را آتش زده با چراغ موشی تهیه

کند در زیر آن ظرفی بگذارند که کره مخلوط قطره قطره

از نوک فتیله سوخته شده و در ظرف زیری خواهد ریخت بعد از آنکه

تمام کره سوخته شد و در ظرف ریخت سوخته فتیله را هم با

با روغن سوخته شده که در ظرف زیری ریخته شده مالیده

و مخلوط نمایند بعد استعمال نمایند که ان شاء الله شفا خواهد داد